

فصل های از زندگانی گهربار

رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم

ترجمه‌ی:

الفصول فی إختصار سیرة الرسول

صلی الله علیه و سلم

تألیف:

امام اسماعیل ابن عمر بن کثیر قرشی شافعی (رحمه الله

ترجمه:

سید محمد سمیع (ستاقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾. (الاحزاب: ۲۱)

«همانا پیامبر خدا برای شما الگوی نیکو و زیبایی است، برای
کسی که امید به خدا داشته و خواهان روز آخرت باشد و خدای
را بسیار یاد کند.»

اهدا

تقديم:

به روان پاک پدر فقيد و بزرگوارم، سيد عبدالرحمن سيد يوسف رستاقی، که پند و اندرزهای پدرانۀ او برای همیشه بر صفحه ذهنم نقش بسته است و پرده گوشم را می‌کوبد.

به مادر عزيز و مهربانم، که زحمت‌ها در راه اينجانب کشيده و مدت‌های طولانی دوری از فرزند خود را متحمل شده است.

به همسر و همسنگر محترم که پا به پای اينجانب در ایام تحصیل و بعد از تحصیل تا به امروز در کنارم ايستاده و زحماتم را به جان و دل خريده و تحمل کرده است.

به فرزندان و برادران و خواهران و خويشاوندانم به امید اینکه از زندگی نبوی سرمشق گیرند و آن را برای همیشه چراغ راه خود قرار دهند.

به مردم خوب روستایم (رستاق) که خوبی‌ها و الطاف اهالی آن جلو چشمم نقش بسته‌اند و هرگز آنان را فراموش نخواهم کرد.

بارالها! همگی ما را در پرتو رحمت‌های بی‌کرانت مورد آمرزش قرار ده و به بهشت برینت وارد بگردان.

به روان پاک و پرفتح فقيه فقيد و معلم رشيد، شيخ محمد صالح ضیایی که بیش از نیم قرن علمدار دعوت به سوی خدا و سنت نبوی بود و تا به حال صدای «درسهایی از زندگانی پیامبر» از زبان شیوای او در کرانه‌های این مرز و بوم طنین افکنده و به گوش می‌رسد.

خداوند او را در جوار رحمتش قرار دهد و از نعمت‌های لایزال بهشتی بهره‌مند بگرداند.

فهرست مطالب

۹	تشکر و قدردانی
۱۱	پیش‌گفتار مترجم
۱۹	پیش‌گفتار نویسنده
۲۱	بخش اول: سیره و جنگ‌های رسول اکرم
۲۳	فصل اول: در بیان نسب پیامبر
۲۷	فصل دوم: نسب پیامبر پس از عدنان
۳۰	فصل سوم: ولادت، شیرخوارگی و پرورش پیامبر
۳۴	فصل چهارم: مبعث پیامبر
۳۷	فصل پنجم: شکنجه مسلمانان و هجرت به حبشه
۴۰	فصل ششم: قطع رابطه قریش با بنی هاشم و بنی مطلب
۴۲	فصل هفتم: رفتن پیامبر به طایف
۴۳	فصل هشتم: اسراء و معراج و عرضه کردن پیامبر خود را بر قبایل
۴۵	فصل نهم: داستان سوید بن صامت و اسلام آوردن ایاس بن معاذ
۴۶	فصل دهم: پیمان عقبه اول و دوم
۴۹	فصل یازدهم: هجرت پیامبر
۵۲	فصل دوازدهم: وارد شدن پیامبر به مدینه
۵۳	فصل سیزدهم: استقرار پیامبر در مدینه
۵۵	فصل چهاردهم: پیوند برادری میان مهاجرین و انصار
۵۶	فصل پانزدهم: واجب شدن جهاد
۵۷	فصل شانزدهم: (نخستین درگیری‌های مسلحانه و اعزام گشتی‌های رزمی) غزوه بدر
۵۹	فصل هفدهم: غزوه بواط و العشیره
۶۱	فصل هجدهم: گشتی رزمی به فرماندهی عبدالله بن حجهش
۶۳	فصل نوزدهم: تغییر قبله و عوض شدن روزه
۶۴	فصل بیستم: غزوه بدر بزرگ
۷۳	فصل بیست و یکم: شمار افرادی که در جنگ بدر شرکت داشتند
۷۵	فصل بیست و دوم: غزوه بنی سلیم
۷۶	فصل بیست و سوم: غزوه سویق
۷۷	فصل بیست و چهارم: غزوه ذی‌امر

- فصل بیست و پنجم: غزوه بحران..... ۷۸
- فصل بیست و ششم: غزوه بنی قینقاع..... ۷۹
- فصل بیست هفتم: کشته شدن کعب بن اشرف..... ۸۰
- فصل بیست و هشتم: غزوه احد..... ۸۱
- فصل بیست و نهم: غزوه حمراء الاسد..... ۸۸
- فصل سیام: گروه اعزامی به رجیع..... ۸۹
- فصل سی و یکم: اعزام سپاه بئر معونه..... ۹۱
- فصل سی و دوم: غزوه بنی نضیر..... ۹۳
- فصل سی و سوم: غزوه ذات الرقاع..... ۹۵
- فصل سی و چهارم: غزوه بدر صغری..... ۹۹
- فصل سی پنجم: غزوه دومة الجندل..... ۱۰۰
- فصل سی و ششم: غزوه خندق یا احزاب..... ۱۰۱
- فصل سی و هفتم: غزوه بنی قریظه..... ۱۰۷
- فصل سی و هشتم: فرستادن عبدالله بن عتیک برای کشتن ابی رافع، سلام بن ابو حقیق..... ۱۱۳
- فصل سی و نهم: غزوه بنی لحيان..... ۱۱۴
- فصل چهلم: غزوه ذی قرد..... ۱۱۵
- فصل چهل و یکم: غزوه بنی مصطلق..... ۱۱۷
- فصل چهل و دوم: غزوه حدیبیه..... ۱۲۲
- فصل چهل و سوم: غزوه خیبر..... ۱۲۶
- فصل چهل و چهارم: فتح فدک..... ۱۲۹
- فصل چهل و پنجم: فتح وادی القری..... ۱۳۰
- فصل چهل و ششم: عمره القضاء..... ۱۳۱
- فصل چهل و هفتم: اعزام سپاه موته..... ۱۳۲
- فصل چهل و هشتم: غزوه فتح مکه..... ۱۳۵
- فصل چهل و نهم: غزوه حنین یا هوازن..... ۱۴۳
- فصل پنجاهم: غزوه طایف..... ۱۴۶
- فصل پنجاه و یکم: غزوه تبوک که همان غزوه عسره است..... ۱۴۹
- فصل پنجاه و دوم: آمدن هیات تثیف..... ۱۵۳
- فصل پنجاه و سوم: حج ابوبکر، آمدن پیاپی نمایندگان و فرستادگان پیک ها..... ۱۵۵
- فصل پنجاه و چهارم: حجة الوداع..... ۱۵۶
- فصل پنجاه و پنجم: بیماری و درگذشت پیامبر..... ۱۵۹

۱۶۴	بخش دوم: احوال، شمایل و ویژگی‌های پیامبر
۱۶۷	فصل اول: حج و عمره‌های پیامبر
۱۶۸	فصل دوم: شمار غزوه‌ها و هیات‌های اعزامی پیامبر
۱۶۹	فصل سوم: نشانه‌های نبوت پیامبر
۱۷۷	فصل چهارم: خبر دادن پیامبر از غیبت‌های آینده
۱۸۰	فصل پنجم: بشارت دادن کتاب‌های آسمانی پیشین به آمدن پیامبر
۱۸۳	فصل ششم: فرزندان پیامبر
۱۸۵	فصل هفتم: همسران پیامبر
۱۹۲	فصل هشتم: موالی پیامبر
۱۹۳	فصل نهم: خدمتکاران پیامبر
۱۹۴	فصل دهم: نویسندگان وحی
۱۹۶	فصل یازدهم: مؤذنان پیامبر
۱۹۷	فصل دوازدهم: شتران و اسبان پیامبر
۱۹۹	فصل سیزدهم: سلاح‌های پیامبر
۲۰۰	فصل چهاردهم: فرستادگان پیامبر به سوی پادشاهان
۲۰۲	فصل پانزدهم: در بیان سیمای ظاهری پیامبر
۲۰۴	فصل شانزدهم: اخلاق و الای پیامبر
۲۰۶	فصل هفدهم: در بیان جاهایی که پیامبر در آنجا فرود آمده و منزل گرفته است
۲۱۱	فصل هجدهم:
۲۱۲	فصل نوزدهم: در بیان شنیدنی‌ها و روایاتی که پیامبر از دیگران نقل کرده است
۲۱۶	فصل بیستم: در بیان کسانی که از پیامبر شنیده‌اند
۲۱۸	فصل بیست و یکم: در بیان شمار مسلمانان به هنگام وفات پیامبر و شمار صحابه‌ای که از ایشان روایت کرده‌اند
۲۱۹	فصل بیست و دوم: در بیان ویژگی‌های پیامبر
۲۲۱	قسم اول: خصائصی که میان پیامبران مختص پیامبر است
۲۳۲	قسم دوم: خصائصی که مختص پیامبر است و گاهی هم پیامبران دیگر با ایشان در آن مشارکت دارند
۲۶۲	بخش نخست: احکام نکاحی که تنها بر پیامبر واجب بود
۲۶۴	بخش دوم: احکام نکاحی که تنها بر پیامبر حرام بود
۲۶۵	بخش سوم: احکام نکاحی که تنها بر پیامبر مباح بود
۲۷۰	بخش چهارم: در بیان فضایل ویژه پیامبر

تشکر و قدردانی

مصدق این فرموده نبوی «لَا يُشْكُرُ اللَّهُ مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ»^۱ مناسب است که در ابتدای امر: اولاً: کمال تشکر و قدردانی کنم از تاریخ‌دان محترم و امیر پیش‌تاز و فداکار، جناب آقای دکتر شیخ سلطان‌بن محمد القاسمی حاکم امارت شارجه که در حقیقت راه‌گشای اینجانب در رسیدن به مقام والای علمی بوده است، شخصیتی که شهرتش در زمینه علمی و فرهنگی بیش از سیاسی و حکومت‌داری است و اثر انگشتش چه در زمینه دینی و فرهنگی و چه در زمینه سیاسی و اجتماعی و چه اداری و عمرانی ملموس است. حقا که سیمای شهر شارجه که سیما و نمایی تاریخی و اسلامی است و همچنین صدا و سیمای شارجه علی‌الخصوص بخش فارسی آن که در نوع خود بی‌نظیر است، همه و همه حکایت از سیمای فکری و توانمندی بانی آن دارند. همچنین کمال تشکر و قدردانی دارم از بازوی توانمند ایشان و برادر محترمشان دوست عزیز جناب آقای شیخ عبدالله بن محمد القاسمی که همیشه عنایت ایشان شامل حال اینجانب بوده و دست پدریشان بر سرمان سایه افکنده است.

ثانیاً: کمال تشکر و قدردانی دارم از برادر ارجمند و دوست حاضر و سفر جناب آقای عبدالحمید بن عبدالرحمن خوری که در حقیقت با اینجانب جوانه زده و از هنگام آشنایی با ایشان لطف و عنایتشان چه در ایام تحصیل و چه بعد از تحصیل و تا به امروز شامل حال اینجانب بوده و در امر چاپ و نشر نوشته‌های حقیر و از جمله این کتاب که شامل زندگینامه ختمی مرتبت هست، سهم به‌سزایی ایفا کرده‌اند.

ثالثاً: نهایت تشکر و قدردانی دارم از برادر محترم و همسنگر عزیز جناب آقای سید محمدرسول هاشمی و برادر عزیزم جناب آقای سید محیی رستاقی که زحمت بازنویسی این کتاب را متحمل شده‌اند، و همچنین جای بسی تشکر و قدردانی است از انتشارات احسان که زحمت چاپ و توزیع

۱- ر. ک سنن أبی داود، ج ۴، ص ۹۲، کتاب الأدب، باب فی شکر المعروف، به شماره ۶ [۴۸۱۱] و الأدب المفرد، ص ۹۷، باب من لم یشکر الناس، به شماره [۱۱۲]. محدثان این حدیث را صحیح دانسته‌اند. جهت اطلاع ر. ک: البانی، ناصرالدین، صحیح الجامع الصغیر و زیاده، ج ۲، ص ۲۷۶.

این کتاب را پذیرفته‌اند در نهایت از همهٔ دوستان و برادران و دست‌اندرکارانی که در ترجمه این کتاب به هر نوعی با این حقیر فقیر همکاری داشته‌اند، کمال تشکر و قدردانی می‌کنم.

جزاهم الله خیر الجزاء فی الدنيا والآخرة

پیش‌گفتار مترجم

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

أما بعد:

خواننده عزیز، ما در این کتاب با زندگانی انسانی آشنا خواهیم شد که در هستی و حیات بشری بی‌نظیر است، شخصیتی که بر کسی پوشیده نیست و از بدو تولد، همانند آفتاب در روز و مهتاب در شب می‌درخشد و روزبه‌روز درخشندگی‌اش بیشتر می‌شود، انسانی که در وجود همانند او نه‌بوده و نه خواهد بود. جبرئیل می‌گوید: «شرق و غرب زمین را زیر و رو کردم. پدری بهتر از بنی‌هاشم ندیدم، و شرق و غرب زمین را زیر و رو کردم. کسی بهتر از محمد ندیدم.»^۱ انسانی که در هر زمینه کامل است و شناخت زندگانی او و پیروی از خط‌مشی او ضرورت دینی و نیاز حیاتی به‌شمار می‌آید. درحقیقت آشنایی با زندگانی و روش او متضمن سعادت دنیا و آخرت است و محرومیت از شناخت وی، زیان جبران‌ناپذیری است که با هیچ قیمتی به دست نمی‌آید ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.^۲

این انسان که در هر زمینه‌الگو است، چه در زمینه دینی و اعتقادی، چه در زمینه حکومتداری و اداری، چه در زمینه فرهنگی و اجتماعی و چه در زمینه نظامی و انتظامی، از چوپانی که در صحرا مشغول چراندن گله خود است گرفته تا حکومت‌داری که در دیوان خود بر سر مسند قدرت نشسته و حکومت‌داری می‌کند، همه و همه می‌توانند او را الگوی خود قرار دهند و از او خط و مشی زندگی بگیرند: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾.^۳

۱- این حدیث را طبرانی در المعجم الاوسط از موسی بن عبده از زهری از عایشه از پیامبر ﷺ روایت کرده است.

۲- سوره آل عمران، آیه ۸۵. ترجمه: «و کسی که غیر از «دین» اسلام دینی بخواهد، از او پذیرفته نمی‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.»

۳- سوره احزاب، آیه ۲۱.

ترجمه: «همانا پیامبر خدا برای شما الگوی نیکو و زیبایی است، برای کسی که امید به خدا داشته و خواهان روز آخرت

دنیا و قافله انسانی اگر بخواهد در جهت صحیح حرکت کند و پیش رود، می‌باید به او و روش او بنگرد، زیرا که همه زندگی‌اش تشریح است و بدون تشریح دقیق و کامل زندگی کردن برای انسان در این دنیا ممکن نیست. اگر امروز قافله انسانیت با وجود اینکه به بالاترین پایه‌های علمی دست یافته و همانند پرنده در هوا پرواز می‌کند و مانند ماهی در دریا شناور است ولی در زندگی خود حیران و سرگردان است، و همانند یک انسان به تمام معنی نتوانسته بر روی زمین زندگی کند و در شرق و غرب زمین به همدیگر تازند و همدیگر را می‌کشند و می‌خورند، این امر نتیجه فاصله گرفتن از راه و روش نبوی است. به جرأت می‌توان گفت که اگر جامعه انسانی فقط برای یک دوره نه چندان دور قانون محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تجربه کند، در این صورت خواهد دید که به چه سعادت‌ی نائل خواهد آمد و به گنج عظیمی خواهد رسید.

این انسان که رسالتش را بدون هیچ کم و کاستی به تمام و کمال به جهانیان رساند و حتی در کوچکترین مسائل کوتاهی نکرد. در صحیح مسلم از سلمان فارسی روایت است که می‌گوید: «به من گفتند: پیامبر شما به شما همه چیز را آموخت، حتی روش تمیز کردن خود بعد از ادرار و مدفوع. سلمان گفت: بله، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما از روی کردن به قبله در هنگام ادرار و مدفوع و تمیز کردن خود با دست راست، و با کمتر از سه سنگ، و با سرگین، منع کرد.»^۱

انسانی که به سان پروانه می‌شود تا بد تا به جهانیان روشنایی بخشد و سختیها را متحمل می‌شود تا برای انسانها راحتی به ارمغان آورد: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَزِيضٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۱۲۹)﴾.^۲

بنابراین لازم است که زندگانی چنین پیامبری را فراگرفت و او را شناخت و به او ایمان آورد و گفتارش را شنید و پذیرفت و به آن عمل کرد تا به سعادت دنیا و آخرت رسید. در پایان این پیش‌گفتار از خداوند - عز و جل - خواهانیم که توفیق اتمام ترجمه این کتاب را، چنان که مایه‌ی رضایت اوست، عنایت بفرماید. سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

۱- روایت صحیح مسلم. باشد، و خدای را بسیار یاد کند».

۲- سوره توبه، آیه ۱۲۸-۱۲۹. ترجمه: «همانا پیغمبری از خود شما، برایتان آمده است، هرگونه رنج و مشقتی که شما می‌بینید بر او سخت و دشوار است، حریص است بر (هدایت و حفظ منافع و ایمان) شما، نسبت به مؤمنان بسیار باشفقت و مهربان است * پس اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند، بگو: خدا مرا کافی و بس است، جز وی هیچ معبود برحق نیست، کارهایم را به او واگذار کرده‌ام، و او صاحب عرش بزرگ است».

۲- اهمیت موضوع

بدیهی است که شرف و ارزش هر علم و دانشی بستگی به دانش و معلوماتی دارد که آن علم درباره‌ی آن بحث می‌کند. از آنجایی که پیامبر اسلام ﷺ علی الاطلاق اشرف مخلوقات است. پس علم و دانشی که درباره‌ی زندگی و روش او بحث می‌کند، اشرف دانش‌ها، بعد از علم توحید، بحساب می‌آید.

۳- چرا انتخاب این کتاب برای ترجمه

مترجم به چند علت این کتاب را برای ترجمه انتخاب کرده است. اولاً: استناد این کتاب بیشتر بر آیات قرآنی و احادیث صحیح است و چه بسا مؤلف متن آیه و حدیث را در سیاق کتاب به رشته تحریر درآورده است و حتی الامکان از روایات ضعیف دوری جست، یا اینکه خبر را می‌آورد، و در پر تو احادیث صحیح به مناقشه خبر و اقوال می‌پردازد و نتیجه‌گیری می‌کند.

ثانیاً: نویسنده کتاب از علمای متقدم و مورخان نامی و معتبر اسلامی است.

ثالثاً: این کتاب قبل از اینکه یک کتاب تاریخی و سیرت محض باشد، یک کتاب علمی است.

رابعاً: مسائل را به طور خلاصه و دقیق عرضه می‌کند.

خامساً: این کتاب به عنوان یک درس در بعضی از مراکز علمی تدریس می‌شود.

سادساً: درخواست مکرر بسیاری از دوستان بر این بود که کتابی دقیق و علمی و مستند به زبان

فارسی در زمینه زندگانی پیامبر اسلام ﷺ در دسترس باشد. این امر مشوق مترجم در ترجمه این کتاب بود.

۴- روشی که مترجم در ترجمه این کتاب درپیش خواهد گرفت

مؤلف کتاب این کتاب را به دو بخش عمده تقسیم کرده است و در هر بخشی فصل‌هایی قرار داده که شاید هم وجه تسمیه آن به «الفصول» به همین علت باشد، و مترجم جهت مراعات امانت علمی با دقت تمام و مراجعه به سه نسخه عربی کتاب با تحقیقات مختلف:

۱- تحقیق محمدعلی الحلبي الأثری از انتشارات دارالفتح شارجه، چاپ دوم، سال ۱۴۱۹ هـ. ق - برابر با ۱۹۹۹ میلادی.

۲- تحقیق و تعلیق دکتر محمد السعيد الخطراوی و أستاذ محیی‌الدین مستو از انتشارات دارالکلم الطیب، دمشق و بیروت، چاپ نهم، سال ۱۴۲۰ هـ. ق برابر با ۱۹۹۹ میلادی.

۳- تحقیق و تعلیق و تخریج ابواسامه سلیم بن عبدالهلالی از انتشارات دار غراس کویت، چاپ اول، سال ۱۴۲۴ ه. ق برابر با ۲۰۰۳ میلادی، به ترجمه این کتاب پرداخته است، و اضافه بر کار مؤلف و مصححان به شماره گذاری دو بخش و فصلهای این کتاب اقدام نموده است، و گاهی اوقات هم در صورت لزوم یادداشت هایی در پاورقی جهت توضیح و بیان با عنوان مترجم درج کرده است.

۵- آشنایی با نویسنده کتاب

زندگی نامه نویسنده امام اسماعیل بن کثیر را می توان در شش نکته زیر خلاصه کرد:

(۱) نام و نسب و زادگاه نویسنده

امام، حافظ، مورخ، مفسر، مُحدِّث و فقیه، اسماعیل بن عمر بن کثیر بن درع، قریشی، حصلی، بُصْرَوِی، دمشقی، مشهور به ابن کثیر و ملقب به عمادالدین و مُکَنِّی به أبو الفداء در حدود سال ۷۰۱ هجری قمری در روستای مَجْدَل واقع در شرق شهر بُصْرَی از توابع دمشق دیده به جهان گشود^۱. پدرش أبو حفص عمر خطیب روستای مجدل بود. امام در سن سه سالگی پدرش را از دست داد. سپس برادرش، کمال الدین شیخ عبدالوهاب کفالت و سرپرستی اش را به عهده گرفت. چهار سال بعد از درگذشت پدر در سال ۷۰۷ در سن هفت سالگی در معیت برادرش عبدالوهاب به دمشق سفر کرد. ابن کثیر در این باره می گوید: بعد از درگذشت پدرم، در سال ۷۰۷ به همراه کمال الدین عبدالوهاب به دمشق منتقل شدیم. او برادر تنی من بود. و نسبت به ما باشفقت و مهربان بود. تا سال ۷۵۰ زیست و من در محضر او مشغول به فراگیری علم و دانش شدم، تا جایکه خداوند متعال بر دست ایشان آسانی ها را آسان تر و سختی ها را سهل و آسان گردانید.^۲

۱- ر.ک: داودی، طبقات مفسرین، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن حجر، أنباء الغمر به أبناء العمر، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۶، ص ۲۳۱؛ ابن حجر، الدرر الكامنة فی أعيان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۳۹۹. در بعضی از نسخه ها لقب القیس، و در بعضی دیگر العبسی البصری در نام ابن کثیر قید است. درباره روز و ماهی که امام ابن کثیر در آن متولد شده است. تاریخ دقیق و معینی در دست نیست، و حتی بعضی از نویسندگان در سال تولد ایشان هم اختلاف نظر دارند. امام ذهبی در پایان کتاب خود، طبقات الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۸، می گوید: بعد از سال هفتصد و یا در سال هفتصد متولد شده است و حافظ ابن حجر در کتاب الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۳۹۹، می نویسد: در سال هفتصد و یا اندکی بعد از سال هفتصد متولد شده است.

۲- البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۳۲.

ابن کثیر درس خود را از قرآن شروع کرد و به حفظ آن پرداخت و قرائت را فراگرفت و تفسیر و فقه، و نحو را آموخت. سپس شروع به حفظ متون و شناخت اسانید و علل و علم رجال و فراگیری تاریخ کرد، تا جایکه در همه این علوم مهارت پیدا کرد. با اینکه هنوز جوان بود صدارت فتوا و حلقات تدریس و مناظرات علمی را به عهده گرفت.^۱

۲) اساتید نویسنده

- مهمترین استادانی که ابن کثیر موفق به اخذ علم از آنها شد، به ترتیب سال وفاتشان عبارتند از:
- ۱- اسحاق بن یحیی بن اسحاق عامدی متوفای سال ۷۲۵ هجری قمری، ایشان شیخ دارالحدیث ظاهریه بود. ولادتش در سال ۶۴۰ هجری قمری بوده است. ابن کثیر علم حدیث را از محضر ایشان فراگرفت.^۲
 - ۲- عبدالوهاب بن ذُئیبِ الأَسَدی، معروف به ابن قاضی شهبه متوفای سال ۷۲۶ ه. ایشان در علم فقه و نحو دست بالایی داشت و امام ابن کثیر، فقه را از ایشان فراگرفت.^۳
 - ۳- احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیة حرانی متوفای سال ۷۲۸ ه. امام ابن کثیر - رحمه الله تعالی - از محضر شیخ الاسلام استفاده زیادی برد و آرای بسیاری از ایشان گرفت و از او بسیار متأثر شده بود و حتی در بعضی از مسائل مانند مسأله طلاق به رأی او فتوا می داد. او شیفته شیخ الاسلام بود و به همین علت مورد اذیت و آزار قرار گرفت.^۴
 - ۴- ابراهیم بن عبدالرحمن الفزاری مشهور به ابن الفرکاح متوفای سال ۷۲۹ ه. ابن کثیر صحیح مسلم را از محضر ایشان شنید و فقه مذهب شافعی را از او فراگرفت.^۵
 - ۵- محمد بن شرف الدین بن حسین بن غیلان البعلبکی الحنبلی متوفای سال ۷۳۰ ه. ابن کثیر در سال ۷۱۱ قرآن را نزد این شیخ ختم کرد.^۶
 - ۶- احمد بن ابی طالب بن ابی نعم بن نعمه الحجار معروف به ابن الشحنة متوفای سال ۷۳۰ ه.

۱- مقدمه کتاب الفصول، ص ۷، با تحقیق سلیم الهلالی.

۲- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۲۰.

۳- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۴- شذرات الذهب، ج ۶، ص ۲۳۱؛ الدرر الکافیة، ج ۱، ص ۴۰۰.

۵- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۴۶.

۶- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

ابن کثیر در دارالحدیث اشرفیه حدود پانصد جزء درباره‌ی اجازات و سماعات از ایشان فراگرفت.^۱

۷- عبدالله بن محمد بن یوسف المقدسی متوفای سال ۷۳۷هـ (جزوه) ابن کثیر اجزایی از حدیث در شهر نابلس در هنگام بازگشت از شهر قدس از ایشان فراگرفت و به گفته خود او تاریخ تولد مقدسی سال ۶۴۷هـ. بوده، ابن کثیر مسائل بسیاری از او فراگرفت.^۲

۸- قاسم بن محمد البرزالی مورخ شام و از علمای مذهب شافعی متوفای سال ۷۳۹هـ. است. ابن کثیر تاریخ را از این شیخ مورخ فراگرفت.^۳

۹- حافظ ابوالحجاج یوسف بن الزکری عبدالرحمن المیزنی صاحب کتاب تهذیب الکیمال متوفای سال ۷۴۲هـ. ابن کثیر ملازم این شیخ بود و بسیاری از مصنفاتش را از او شنید، و از محضر او کسب فیض کرد و مستخرج شد، و کتاب تهذیب الکیمال را که در بیان تراجم رجال حدیث است از اول تا آخر نزد ایشان خواند،^۴ و با دختر ایشان ازدواج کرد.

(۳) مدارس و مساجدی که امام در آن به تدریس اشتغال داشت

مدرسه حدیث اشرفیه بعد از وفات امام سبکی به مدت زمان کوتاهی و مدرسه صالحیه بعد از وفات ذهبی و مدرسه النجیبیه، مدرسه تنکریه و مدرسه نوریه کبری، و اما مساجدی که امام در آن اشتغال به تدریس و خطابه داشته عبارتند از: جامع اموی و مسجد ابن هشام و جامع تنکر و جامع فوقانی که در آن خطبه جمعه ایراد می‌کرد.

(۴) شاگردان امام

از جمله شاگردان امام که می‌توان نام برد:

- ۱- ابوالعباس، احمد بن حجی بن موسی بن احمد سعدی متوفای سال ۸۱۶هـ. است.
- ۲- شهاب‌الدین محمد بن احمد بن محمد بن احمد حریری دمشقی متوفای سال ۷۶۵هـ. است.
- ۳- ابوالمحسن الحسینی محمد بن علی بن حسن بن حمزه بن حمد دمشقی متوفای سال ۷۶۵هـ.

(۵) تألیفات امام

- ۱- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۵۰.
- ۲- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۷۹.
- ۳- البداية و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۸۳.
- ۴- التنبیه، و الايقاظ لِمَا فی دُیول تذکرة الحفاظ تألیف (الطهطاوی).

مهمترین تألیفات امام را که می توان نام برد عبارتند از:

- ۱- تفسیر قرآن کریم که امام آن را با روش تفسیر به روایت به رشته تحریر درآورده است.
- ۲- کتاب البدایة و النهایة که ۱۴ مجلد در تاریخ است.
- ۳- کتاب التکمیل فی معرفة الثقات و الضعفاء و المجاهیل که ترکیبی از تهذیب الکمال میزنی و میزان الاعتدال ذهبی است.
- ۴- الهدی و السنن فی احادیث المسانید و السنن که معروف به (جامع المسانید است، این کتاب ترکیبی از مسند امام احمد، و بزار و ابویعلیٰ موصلی و ابن ابی شیبہ به اضافه کتب سته (متشکل از صحیحین و سنن اربعه) است.
- ۵- طبقات الشافعیة،
- ۶- تحفة الطالب بمختصر ابن الحاجب،
- ۷- تخریج احادیث أدلة التنبيه در فقه شافعی،
- ۸- مختصر علوم الحديث،
- ۹- فضائل القرآن،
- ۱۰- مسند الفاروق،
- ۱۱- سيرة عمر بن عبدالعزيز،
- ۱۲- احادیث التوحيد و الرد على أهل الشرك،
- ۱۳- الاجتهاد فی طلب الجهاد،
- ۱۴- مختصر کتاب المدخل للبيهقي،
- ۱۵- کتاب (الفصول فی سيرة الرسول) که ما به حول و قوه الهی به ترجمه آن تحت عنوان فصل هایی از زندگانی گهربار پیامبر اسلام ﷺ خواهیم پرداخت.

۶) وفات امام

امام در روز پنجشنبه بیست و ششم شعبان سال ۷۷۴ هجری قمری در سن ۷۳ سالگی در شهر دمشق دار فانی را وداع گفت و با تشییع جمع عظیمی از اهالی دمشق و به وصیت خود ایشان در مقبره صوفیه خارج از باب نصر جایی که شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه مدفون است به خاک سپرده شد.^۱ رحمة الله عليه رحمة واسعة و أسكنه فسیح جناته، فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر.

۱- ر. ك النجوم الزاهرة فی ملوك مصره القاهرة، ج ۱۴، ص ۱۲۳-۱۲۴.

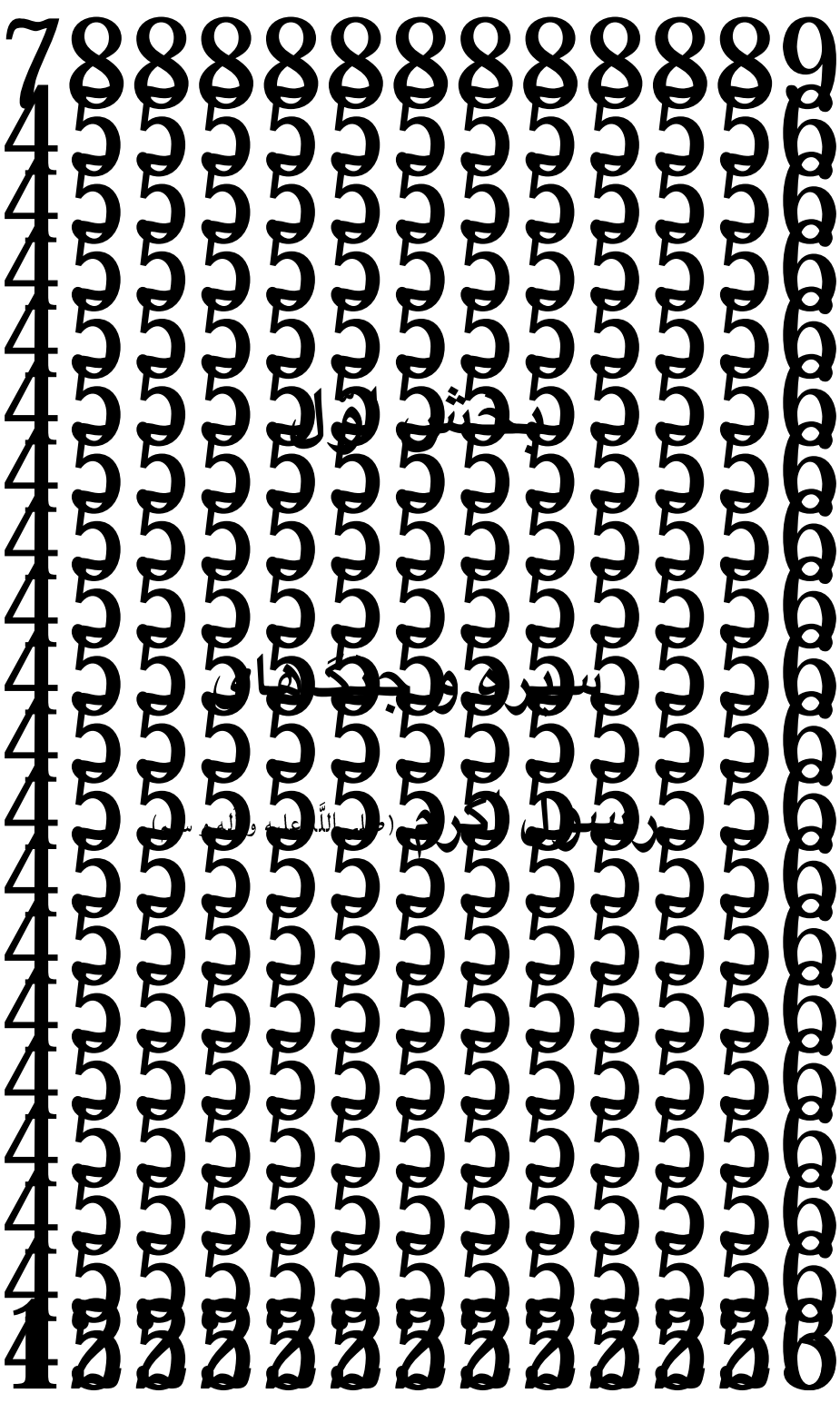
پیش‌گفتار نویسنده

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامَ عَلٰی عِبَادِهِ الذِّینَ اصْطَفٰی، حَمْدًا کَثِیرًا طِیْبًا مَبَارکًا فِیْهِ کَمَا یُجِبُّ رَبُّنَا وَ یَرْضٰی، وَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ حَدُّهُ لَا شَرِیکَ لَهٗ، شَهِادَةً مِّنْ اَخْلَصَ لَهٗ قَلْبُهٗ، وَ اَنْجَابَتْ عَنْهُ اُكْدَارُ الشَّرْکِ وَ صَفَا، وَ اَقْرَبَ لَهٗ بِرَقِّ الْعِبُوْدِیَّةِ، وَ اسْتَعَاذَ بِهٖ مِنْ شَرِّ الشَّیْطَانِ وَ الْهَوٰی، وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِیْهِ الْمَتِیْنِ الْمُنَزَّلِ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْاَمِیْنِ مُحَمَّدٍ خَیْرِ الْوَرٰی، صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَ سَلامِهِ عَلَیْهِ دَائِمًا اِلٰی یَوْمِ الْحَشْرِ وَ اللَّقَا، وَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْ اَصْحَابِهٖ وَ اَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّیَّتِهِ وَ اتَّبَاعِهِ اَجْمَعِیْنَ اُولٰی الْبَصَائِرِ وَ اَلْتَّهٰی ﴾ .

اما بعد:

زیبنده نیست که یک فرد دانا، در شناخت روزگار نبوی و تاریخ اسلام سهل‌انگاری کند؛ تاریخی که مشتمل بر علوم بسیار گرانبها و فواید مهم است. هر فرد آگاه به آن نیازمند است و عذری هم در بی‌توجهی نسبت به آن پذیرفته نیست؛ بنابراین دوست دارم که در این باره یادداشت‌هایی بنویسم تا مقدمه و کمکی جهت رسیدن به این مقصد گردد. اعتمادم بر خداست. کارهایم را به او واگذار می‌کنم و به او متکی می‌شوم.

تاریخ اسلام مشتمل بر ذکر نسب، زندگانی و دلایل حقانیت پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌و سلم - است. هم‌چنین به روزهایی که بر اسلام گذشته و تا به امروز که ما در آن هستیم می‌پردازد و این کتاب به طور مختصر به ذکر مطالبی خواهد پرداخت که هر خردمندی نیازمند به آن است.



فصل اول

در بیان نسب پیامبر ﷺ

محمد ﷺ سرور فرزندان آدم است^۱ کنیه اش ابوالقاسم، نامش محمد، احمد و ماحی، یعنی (کسی که کفر به وسیله او زوده می شود) است. نام دیگر او حاشر، یعنی (کسی که مردم بعد از او و در زمان نبوتش محشور می شوند) است و دیگر موسوم به، العاقب، یعنی (پیامبر خاتم^۲)، المقفی، نبی الرحمة، نبی التوبه^۳ و نبی الملحمة است.^۴

محمد - صلی الله علیه و سلم - فرزند عبدالله است، عبدالله نیز برادر حارث، زبیر، حمزه، عباس (کنیه اش ابوالفضل)، ابوطالب (نامش عبدمناف)، ابولهب (نامش عبدالعزی) و عبدالکعبه که المقوم باشد، است. برخی المقوم و عبدالکعبه را دو کس می دانند. همچنین او برادر حجل که مغیره باشد و غیداق که در اصل نامش نوفل است، می باشد. چون نوفل مرد سخاوتمندی بوده، او را غیداق می نامیدند. برخی می گویند: بعد از حجل، ضرار است.

۱- مؤلف اشاره به این حدیث دارد که در صحیح مسلم، شماره ۲۲۷۸ از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: «من سرور فرزندان آدم در روز قیامت هستم و اولین کسی هستم که قبر بر او شکافته می شود و اولین شفاعت کننده و اولین شفاعت دهنده هستم.»

۲- در صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۵۳۲ و صحیح مسلم، شماره ۲۳۵۴ جبر بن مطعم رضی الله عنه از پیامبر - صلی الله علیه و سلم - روایت می کند که می فرماید: «أنا محمد، و أنا احمد، و أنا الماحی الذی یمحی بی الکفر، و أنا الحاشر الذی یحشر الناس علی عقبی، و أنا العاقب». من محمد، احمد و ماحی هستم که کفر با من محو می شود و حاشری که محشر با من شروع می شود و مردم بعد از من محشور می شوند و من پیامبر خاتم هستم.

۳- اشاره به این حدیث دارد که در صحیح مسلم، شماره ۲۳۵۵ از ابی موسی اشعری از پیامبر روایت است که فرمود: «أنا محمد ... و الْمُقْفَى، و نَبِيُّ التَّوْبَةِ، و نَبِيُّ الرَّحْمَةِ». منظور از «المقفی» یعنی پیامبر خاتم و آخر و «نَبِيُّ التَّوْبَةِ» پیامبری که خداوند بوسیله او در توبه را به روی بندگان خود باز کرد و «بنی الرحمة»، پیامبری که برای جهانیان رحمت است.

۴- امام احمد در کتاب المسند، ج ۴، ص ۵۴۵ و حاکم، شماره ۴۱۸۵ از ابو موسی اشعری روایت کرده اند که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «أنا مُحَمَّدٌ، و ... نَبِيُّ الْمَلْحَمَةِ» پیامبری که برای جهاد با دشمنان فرستاده شده است. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: صحیح الجامع الصغیر، به شماره ۱۴۷۳.

خواهران عبدالله عبارتند از صفیه، عاتکه، اُروی، امیمه، بَرّه، و أم حکیم البیضاء. همه این برادران و خواهران، فرزندان عبدالمطلب هستند که بنا بر قول صحیح، شَیْبَةَ الْحَمْد نام دارد. عبدالمطلب فرزند هاشم (نامش عمرو) و برادر مطلب، (که نسب بنی هاشم و بنی مطلب به آن دو منتسب می‌شود) عبدشمس و نوفل است.

این چهار برادر فرزندان عبدمناف هستند، عبدمناف نیز برادر عبدالعزی، عبدالدار و عبد، که پدرشان قُصَى است، می‌باشند. قُصَى (که نامش زید است) برادر زُهره، پسران کلاب برادر تَیْم، و یقظه أبو مخزوم هستند. این سه برادر فرزندان مُرّه برادر عَدی، و هُصَیص که فرزندان کعب برادر عامر، سامه، خزیمه، سعد، حارث و عوف هستند، می‌باشند، این هفت پسر فرزندان لُؤی برادر تَیْم الأدرم، دو پسر غالب برادر حارث و مُحارب که فرزندان فُهر برادر حارث دو فرزند مالک، برادر صلّت و یَحْلُد که پسران نضر باشند، هستند، نضر برادر مالک، مَلْکَان، عبدمناف و دیگران است که فرزندان کنانه برادر اسد، أسده و هُون، فرزندان خُزیمه برادر هُدَیل پسر مُدرکه که نامش عمرو است، می‌باشند، عمرو برادر طابخه نامش عامر و برادر قَمعه است. این سه برادر فرزند ایاس برادر الناس، که (عیلان) باشد و پدر همه قیسی هاست، می‌باشند، ایاس و الناس فرزندان مضر برادر ربیع هستند، مضر و ربیع - از فرزندان اسماعیل - و برادر انمار و ایاد، که به یمن کوچ کردند، می‌باشند، این چهار برادر بنا بر نظریه بیشتر نسب شناسان، فرزندان نزار برادر قضاعه هستند. نزار و قضاعه پسران مَعَدّ بن عدنان هستند. بنابراین همه قبایل عرب به آنچه که از فرزندان عدنان یادآور شدیم، نسبت پیدا می‌کنند.

حافظ ابو عمر النّمّری^۱ در کتاب *الإنباه بمعرفة قبائل الرواة*^۲ به طور کافی و شافی در این باره توضیح داده است.

بنا به نظر بیشتر نسب شناسان، نسب قریش به فُهر بن مالک بن نضر بن کنانه می‌رسد.
شاعر در این باره می‌گوید:

قُصَى لَعْمَرِي كَانَ يُدْعَى مُجَمَّعًا بِهِ جَمَعَ اللَّهُ الْقَبَائِلَ مِنْ فُهْرٍ^۳

بیشتر دانشمندان و محققان بر این عقیده‌اند که نسب قریشیان از نضر بن کنانه است و در او با

۱- نامش یوسف بن عبدالله بن محمد معروف به ابن عبدالبر در قرطبه متولد شد، ایشان امام اندلس در شریعت بود، و دارای تألیفات زیادی از جمله کتاب الاستیعاب و الدرر فی اختصار المغازی والسیر می‌باشد، وفاتش در سال (۴۶۳) بوده است.
ر.ک: - الاعلام ۹، ص ۳۱۷-۳۱۶.

۲- ص ۷۰-۶۶.

۳- به جانم سوگند، قُصَى جمع آورنده خوانده می‌شد که به وسیله آن خداوند قبایل را از فُهر جمع کرد.

هم‌دیگر جمع می‌شوند؛ به دلیل حدیثی که ابو عمر بن عبدالبر از اشعث بن قیس نقل می‌کند که می‌گوید: «قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَفْدِ كِنْدَةَ، فَقُلْتُ: أَلَسْتُمْ مِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، نَحْنُ بَنُو النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ لَا نَقْفُوا أُمَّنَا وَلَا نَنْتَهِي مِنْ أُبِينَا»^۱ این حدیث را ابن ماجه در سنن خود با اسناد حسن روایت کرده است. در ادامه این حدیث اشعث می‌گوید: «لَا أُوتِي بِرَجُلٍ نَفَى رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ مِنَ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ إِلَّا جَلَدْتُهُ الْحَدَّ»^۲

برخی معتقدند که نسب همه قریش به الیاس بن مضر بن نزار منتهی می‌شود. بعضی دیگر می‌گویند: در پدر الیاس که مضر بن نزار باشد، به یکدیگر می‌رسند. این دو نظریه که ابوالقاسم عبدالکریم رافعی^۳ در شرح خود حکایت کرده، منسوب به بعضی از اصحاب شافعی است و کاملاً غریب به نظر می‌رسد.

اما قبایلی که در یمن حضور دارند مانند: حَمِير، حَضْرَمَوْت، سبأ و قبایل دیگر، قحطانی هستند نه عدنانی. درباره قبیله قضاعه سه قول است: بعضی‌ها می‌گویند: عدنانی هستند. برخی دیگر می‌گویند: قحطانی، و قول سوم که ابو عمر و دیگران حکایت می‌کنند این است که نه قحطانی هستند و نه عدنانی، نسل سومی جدا هستند این قول باز هم غریب به نظر می‌رسد.

۱- ر. ک: سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، باب من نفی رجلاً من قبيلة، به شماره ۲۶۱۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۸-۲۶۹ و دیگران، حدیث صحیح است. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: صحیح الجامع الصغیر، شماره ۶۷۵۳
اشعث بن قیس می‌گوید: طی هیأت نمایندگان کنده، خدمت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - رسیدیم. به ایشان گفتم: ای فرستاده خدا، آیا شما از ما نیستید؟ فرمود «نه، ما فرزندان نضر بن کنانه هستیم. نسب را از ناحیه پدر رها نمی‌کنیم تا به مادر نسبت دهیم.»

۲- «اگر کسی را نزدم بیاورند که نسب مردی از قریش را از نضر بن کنانه رد کند، بر او حد جاری می‌کنم.»

۳- نامش عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم قزوینی، از فقهای شافعی در قرن هفتم است. وی مجلس معروفی در علم تفسیر و حدیث در شهر قزوین ایران برپا کرده بود. وفاتش در سال ۶۲۳ هـ ق در شهر قزوین بوده است. ر. ک: ج ۴، ص ۱۷۹.

فصل دوم

نسب پیامبر ﷺ - پس از عدنان

در سلسله نسبی که تا عدنان برشمردیم، جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست، چون به طور متواتر^۱ نقل و بالا جماع^۲ ثابت است. اما نکته مورد اختلاف، بعد از عدنان است. همه نسب شناسان و از جمله علمای یهود و نصاری، در این‌که عدنان از نوادگان اسماعیل پیامبر است، اتفاق نظر دارند. بنابر قول صحیحی که از صحابه و پیشوایان دینی روایت است، اسماعیل ذبیح الله، فرزند ابراهیم خلیل الرحمان عليه السلام است.

در این‌که چند نسل میان عدنان و اسماعیل بوده، چند دیدگاه وجود دارد: بیشترین آن چهل نسل و کمترین آن هفت نسل گفته شده است. بعضی نه نسل و برخی دیگر پانزده نسل گفته‌اند. در این‌که نامهای آنها چه بوده باز هم دیدگاههای مختلفی است. بعضی از علمای سلف و پیشوایان دینی، بیان نسب را بعد از عدنان امری ناپسند می‌دانند. از امام مالک بن انس اصبحی حکایت شده که او این کار را ناپسند می‌دانست.

امام ابو عمر بن عبدالبر در کتاب *الانساب*^۳ می‌گوید: آنچه را که نسب شناسان در نسب عدنان می‌گویند این است که عدنان پسر ادد، پسر مقوم، پسر ناحور، پسر تیرح، پسر یعزب، پسر یسجوب، پسر نابت، پسر اسماعیل، پسر ابراهیم - خلیل الرحمان - پسر تارح - که آزر باشد - پسر ناحور، پسر شاروخ، پسر راعو، پسر فالیح، پسر عیبر، پسر اذفحشد، پسر سام، پسر نوح، پسر لامک، پسر متوشلخ، پسر احنوخ که به گمانشان همان ادریس پیامبر عليه السلام باشد، هستند - والله اعلم. ادریس اولین پیامبر

۱- خبر متواتر: در اصطلاح علمای علم حدیث خبری را گویند که تعداد زیادی (حدود ده نفر و یا بیشتر) آن را روایت کرده باشند، به گونه‌ای که تبانی این عهد بر دروغ بافتن غیرممکن (مستحیل) باشد. ر.ک: تیسیر مصطلح الحدیث، ص ۱۹ - مترجم.

۲- اجماع: اتفاق تمام مجتهدین اسلامی در عصری از عصور بر حکمی از احکام شرعی را اجماع گویند. ر.ک: معجم لغة الفقهاء، ص ۲۲، (مترجم).
۳- ص، ۵۰-۴۹.

در فرزندان آدم بعد از آدم و شیث و اولین کسی است که با قلم خط نوشته است. او پسر یزُد، پسر مهلیل، پسر قینن، پسر یانیش، پسر شیث، پسر آدم عليه السلام است. محمد بن اسحاق بن یسار مدنی صاحب کتاب *السيرة النبوية*^۱ و دیگر نسب شناسان هم این گونه یاد آور شده اند.

ابوالعباس عبدالله بن محمد ناشی معتزلی^۲ در قصیده ای که در مدح رسول الله صلى الله عليه وسلم سروده با این ترتیب آن را به رشته نظم در آورده است. این قصیده را امام ابو عمر^۳ و شیخ ما ابو الحجاج یوسف المزنی - رحمة الله عليه - در کتاب خود *تهذيب الكمال في اسماء الرجال*^۴ آورده اند. قصیده مزبور قصیده بلیغی است و این گونه شروع می شود:

مَدَحْتُ رَسُولَ اللَّهِ أَبْغَى بِمَدْحِهِ وَفُورَ حَطُّوْطِي مِنْ كَرِيمِ الْمَأْرَبِ
مَدَحْتُ أَمْرًا أَفَاقَ الْمَدِيحَ مُوحِّدًا بِأَوْصَافِهِ عَنْ مُسْبِعِدٍ وَمُقَارِبِ^۵

تمام قبایل عرب با پیامبر صلى الله عليه وسلم در عدنان به هم دیگر می رسند. لهذا خداوند - تعالی - در این باره می فرماید: ﴿ قُلْ لَأَسْأَلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾^۶

ابن عباس رضي الله عنه در این باره می گوید: «پیامبر صلى الله عليه وسلم با هر نسل و قبیله ای از قریش خویشاوند است.^۷ او برگزیده خداوند در تمام قریش است. امام مسلم در صحیح خود از واثله بن اَشَقَع رضي الله عنه روایت می کند که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَخْتَارَ كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، ثُمَّ أَخْتَارَ مِنْ كِنَانَةَ قُرَيْشًا، ثُمَّ أَخْتَارَ

۱- ج ۱، ص ۳۵-۳۳.

۲- ابوالعباس ناشی معروف به ابن شریح، اصلش از اُبار است، ایشان به بغداد سپس به مصر سفر کرد، تا پایان عمرش در مصر ماند و در سال ۲۹۳ در آنجا وفات یافت. ر.ک: شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳- کتاب «الإبناء» / ص ۵۰. ۴- ج ۱، ص ۱۷۷.

۵- پیامبر خدا را ستودم و با این ستودن از خداوند کریم و فرزانه بهره زیادی می خواهم. کسی را ستودم که فراتر از هر ستایشی است و با اوصافی که دارد از هر دور و نزدیکی بی نظیر است.

۶- شوری، آیه: ۲۳ ترجمه: «بگو من در ازای (ابلاغ رسالت) چیزی جز شور و شوق تقرب به خدا از شما نمی خواهم». البته این آیه بصورتی دیگر هم ترجمه شده که شاید دقیق تر و نزدیکتر بحق باشد و آن اینکه در (بگو: من از شما در ازای ابلاغ رسالتم هیچ مزدی نمی خواهم جز اینکه پیش گیرید دوستی در میان خویشاوندان) در صحیح بخاری روایت است که طاووس از عبدالله بن عباس - رضی الله عنهما - معنای «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» پرسید، سعید بن جبیر - از شاگردان ابن عباس - که حاضر بود گفت: دوست داشتن خویشاوندان آل محمد. عبدالله بن عباس گفت: زود جواب دادی. پیغمبر صلى الله عليه وسلم با همه گروه های قریش خویشاوندی دارد، و فرمود: من از شما چیزی جز اینکه خویشاوندی میان من و خودتان را رعایت کنید نمی خواهم.

۷- این اثر را بخاری به شماره ۳۴۹۷؛ ترمذی به شماره ۳۲۵۱؛ نسائی در سنن الکبری، ج ۶، ص ۴۵۳ روایت کرده اند.

مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، ثُمَّ اخْتَارَنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»^۱

هم چنین پیامبر ﷺ با بنی اسرائیل و پیامبرانشان در حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام به هم دیگر می‌رسند؛ ابراهیمی که خداوند سبحان در نوادگان او پیامبری و انزال کتب را قرار داده است. خداوند این گونه در کتاب مقدسش، تورات، از زبان پیامبرش موسی عليه السلام به بنی اسرائیل دستور می‌دهند. دانشمندانی که بشارت های انبیا درباره حضرت محمد عليه السلام را گردآوری هم معترف به همین موضوع هستند. خداوند تعالی به همین مضمون معنا به آنها می‌فرماید: «سَأُقِيمُ مِنْ أَوْلَادِ أَخِيكُمْ نَبِيًّا، كَلِمَتُهُ يَسْمَعُ لَهُ، وَ أَجْعَلُهُ عَظِيمًا جَدًّا»^۲ در فرزندان اسماعیل، بلکه در تمام فرزندان آدم کسی مثل محمد عليه السلام متولد نشده و نخواهد شد.

در روایت صحیحی از آن بزرگوار آمده است که می‌فرماید: «أَنَا سَيِّدُ وِلْدِ آدَمَ وَ لَافْخَرِ، آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَحْتَ لَوَائِي»^۳

باز هم در روایات صحیح آمده است که می‌فرماید: «سَأُقِيمُ مَقَامًا يَرِغَبُ إِلَيَّ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ حَتَّى إِبْرَاهِيمَ»^۴ این همان مقام محمودی است که خداوند به او وعده داده، شفاعت عظمایی است که با آن برای تمام مردم شفاعت می‌کند، تا با فیصله کردن در میان آنان - چنانکه در احادیث صحیحه تفسیر شده^۵ - آنان را از محشرگاه آسوده گرداند.

مادر او، آمنه دختر وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مره است.

۱- (خداوند کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید، سپس از کنانه قریش را برگزید، سپس از قریش فرزندان هاشم را برگزید، سپس از فرزندان هاشم مرا برگزید). این حدیث را مسلم در صحیح خود کتاب الفضائل، باب فضل نسب النبی عليه السلام تحت شماره (۲۲۷۶) - و ترمذی تحت شماره (۳۶۰۵) روایت کرده‌اند، با این اختلاف که در صحیح مسلم و سنن ترمذی به جای «اختار» «اصطفی» آمده است.

۲- «به زودی برای شما از فرزند آن برادرتان پیامبری بر می‌گزینم که همه به گفته‌های او گوش فرا می‌دهید و او را بسیار بزرگوار قرار می‌دهم». ر. ک: سفر التثیبه، إصحاح (۱۸) آیه (۱۷-۱۹).

۳- «من سرور فرزندان آدم هستم، افتخاری هم نیست. آدم و همه پیامبران بعد از آدم در زیر پرچم من قرار می‌گیرند». ر. ک: سنن ترمذی، به شماره ۳۱۴۸؛ سنن ابن ماجه، به شماره ۴۳۰۸ و مسند امام احمد، ج ۳، ص ۲. این حدیث صحیح است و از ابوسعید خدری روایت شده است. ابن حبان در صحیح خود (۲۱۲۷ - موارد) از عبدالله بن سلام و احمد نیز در مسند، ج ۱، ص: ۲۹۵-۲۸۱ از ابن عباس و دیگران آن را روایت کرده‌اند. شیخ البانی در کتاب صحیحش به شماره ۱۵۷۱، آن را صحیح دانسته است. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: صحیح الجامع، به شماره ۱۴۶۷

۴- ر. ک: صحیح مسلم، به شماره ۸۲۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۲۷ حدیث از ابی بن کعب - رضی الله عنه - روایت است.

۵- ر. ک: صحیح بخاری، به شماره‌های ۴۷۱۸ و ۴۷۱۹ و ۶۵۶۵ و ۶۵۷۰ و صحیح مسلم، به شماره‌های ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و دیگران. ر. ک: فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴۲۵.

فصل سوم

ولادت، شیرخوارگی و پرورش پیامبر ﷺ

پیامبر - صلی الله علیه و سلم - در روز دوشنبه^۱ دوم ربیع الاوّل تولد یافت. بعضی گفته‌اند که تولدش در هشتم ربیع الاوّل بوده است. برخی دیگر، دهم ربیع الاوّل را ذکر می‌کنند. برخی دیگر نیز معتقدند که در روز دوازدهم ربیع الاوّل به دنیا آمده است.

سهیلی^۲ در کتاب روضه^۳ می‌نویسد: زبیر بن بکّار می‌گوید: پیامبر ﷺ در ماه رمضان متولد شده است. البته این گفتار «خلاف قاعده کلی» و برخلاف گفتار بیشتر تاریخ نویسان اسلامی است. پیامبر ﷺ بعد از گذشت پنجاه روز از «عام الفیل» متولد شد.^۴ بعضی می‌گویند: بعد از گذشت پنجاه و هشت روز از آن و برخی دیگر می‌گویند: بعد از گذشت ده سال بوده است. عده‌ای معتقدند که بعد از گذشت سی سال بوده و عده‌ای دیگر هم بر این باورند که بعد از گذشت چهل سال از عام الفیل متولد شده است.

بالاخره صحیح آن است که در عام الفیل تولد یافته است.

۱- مسلم در صحیح خود به شماره ۱۱۶۲ و دیگران از ابوقتاده انصاری روایت کرده‌اند که از رسول خدا ﷺ درباره روزه روز دوشنبه سؤال شد. فرمود: «فیه ولدتُ، و فیه أنزل علیّ» یعنی در این روز متولد شدم و در این روز قرآن بر من نازل شد.

۲- ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله السهیلی اندلسی صاحب کتاب بوده است - الروض الانف از علمای قرن ششم است. وفاتش در مراکش در سال ۵۸۱ هـ اتفاق افتاده است. جهت اطلاع ر. کک: وفيات الأعيان، (ج ۱، ص ۲۸۰ و معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۴۷).

۳- ج ۱، ص ۲۸۲.

۴- این حدیث را ترمذی در سنن خود، به شماره ۳۶۱۹ از قیس بن مخرمه روایت می‌کند، و در آن مطلب بن عبدالله نیز در شمار راویان است. او به قول صاحب التقریب در صورت پیروی و متابعت مقبول است. و سیبغی نیز در سند حاکم وجود دارد. او هم معتبر نیست. چون در روایت حدیث تدلیس می‌کند. در کل حدیث به مرحله حسن لغیره ارتقا می‌یابد. و الله اعلم.

ابراهیم بن منذر حزامی (شیخ بخاری) و خلیفه بن خیاط و دیگر اهل علم می‌گویند: اجماع پیامبر ﷺ در شکم مادرش بود که پدرش را از دست داد. بعضی می‌گویند: چند ماهی پس از ولادت وی، پدرش وفات یافت. برخی دیگر می‌گویند: بعد از یک سال، و عده‌ای هم بر این اند که: پس از دو سال از ولادت، پدرش را از دست داد. قول مشهور این است که قبل از ولادت، پدرش جان سپرده بود. سپس جهت شیرخوارگی - چنان‌که در احادیث صحیح آمده است^۱ - به قبیله بنی سعد سپرده شد و زنی به نام حلیمه سعدیه به او شیر داد.

نزدیک به چهار سال نزد حلیمه سعدیه ماند. داستان شق الصدر (شکافتن سینه) در همان جا برایش پیش آمد. پس از پایان شیرخوارگی حلیمه او را به مادرش برگرداند.

پیامبر ﷺ همراه با مادرش به قصد دیدار با دایی‌هایش به مدینه سفر کرد. وقتی که به مکه باز می‌گشت مادرش در محلی به نام ابواء^۲ جان سپرد. در آن وقت پیامبر ﷺ شش سال و سه ماه و ده روز عمر داشت. و به قولی: چهار سال بیش نداشت.

در صحیح مسلم^۳ آمده است که پیامبر ﷺ در سال فتح مکه، هنگامی که به مکه می‌رفت به ابواء که رسید از خداوند درخواست کرد تا قبر مادرش را زیارت کند. خداوند در خواست او را پذیرفت و به او اجازه داد. حضرت قبر مادرش را زیارت کرد. در این هنگام گریست؛ همه کسانی که در اطراف او بودند نیز به گریه افتادند.^۴ در این سفر هزار مرد زره‌پوش پیامبر ﷺ را همراهی می‌کرد.

پس از این‌که پیامبر ﷺ مادرش را از دست داد، ام‌ایمن کنیز او که از پدرش به ارث برده بود، پرورش پیامبر ﷺ را به عهده گرفت. سرپرستی وی نیز به جدش عبدالمطلب واگذار شد. در سن

۱- مؤلف در البداية و النهاية (۲/۲۷۵) آورده و گفته: ابن اسحاق می‌گوید: ثور بن یزید از خالد بن معدان از یاران پیامبر (ص) آورده که به پیامبر گفتند: از سرگذشت خودت برایمان بگو! و این داستان را ذکر می‌کند. ابن کنین می‌گوید: این اسنادی بسیار محکم و پسندیده است. شواهدی هم دارد از جمله: روایت احمد (ج ۴ / ص ۱۸۴-۱۸۵) و دارمی به شماره (۱۳) حاکم (ج ۲ / ص ۶۱۶-۶۱۷) و دیگران از عتبه سلمی، و حاکم بر اساس شرایط مسلم حدیث را صحیح دانسته و ذهبی نیز دیدگاه حاکم را تأیید کرده است.

۲- ابواء، روستایی از مراکز شمال مدینه است. میان آن و جُحْفَه از سمت مدینه ۲۳ میل راه است. گفته‌اند: ابواء کوهی در سمت راست آره و سمت راست سربالایی از مدینه به طرف مکه است. در آن‌جا منطقه‌ای است که به این کوه منسوب است. ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۹.

۳- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۴۶-۴۵، به شماره ۹۷۶. نص حدیث عن ابي هريرة قال: قال رسول الله - ﷺ: «استأذنت ربي أن استغفر لأمي فلم يأذن لي، و استأذنته أن أזור قبرها فأذن لي.»

۴- این حدیث را مسلم در صحیح خود، شماره ۹۷۶؛ ابوداود در سنن، شماره ۳۲۳۴ و نسائی در سنن، شماره ۲۰۳۳ و دیگران از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند.



هشت سالگی جدش را هم از دست داد. عبدالمطلب او را به عمویش ابوطالب سپرد، زیرا برادر تنی عبدالله بود. ابوطالب سرپرستی او را پذیرفت؛ با دقت کامل از او محافظت و مواظبت به عمل می‌آورد. با این‌که ابوطالب تا پایان عمر مشرک بود، ولی هنگام بعثت، کاملاً پیامبر ﷺ را یاری کرد. به همین علت - چنان‌که در احادیث صحیح آمده است^۱ خداوند عذابش را کم کرد.

پیامبر ﷺ دوازده ساله بود که عمویش او را با خود برای تجارت به شام برد. این خود نهایت لطف ابوطالب نسبت به پیامبر ﷺ را می‌رساند. زیرا اگر او را در مکه باقی می‌گذاشت کسی دیگر نبود که از او سرپرستی کند. ابوطالب و همراهانش در اثنای سفر خود به شام نشانه‌های عجیبی در پیامبر ﷺ مشاهده کردند. مانند سایه انداختن ابر و درخت بر سر او، خبر دادن بحیرای راهب از او و سفارش نمودن به این‌که او را برگرداند، مبادا که یهود او را ببینند و به او گزند برسانند. همه اینها - چنان‌که در حدیثی که ترمذی آن را در جامع خود به سندی که راویان مورد اطمینانی دارد، روایت کرده است^۲ - باعث شد که ابوطالب در سفارش و مواظبت از او اهمیت بیشتری به خرج دهد. سپس پیامبر ﷺ برای بار دوم طی عقد مضاربه‌ای^۳ با خدیجه بنت خویلد جهت تجارت، با غلام او به نام میسره، به شام سفر کرد. میسره در اثنای سفر چیزهای شگفت‌انگیزی از پیامبر ﷺ مشاهده کرد. او پس از بازگشت از سفر، خدیجه را از چیزهایی که در پیامبر ﷺ دیده بود، با خبر ساخت. خدیجه هم به امید خیری که خداوند برای او فراهم آورده و فوق تصور بشری بود، به ازدواج با پیامبر ﷺ

۱- بخاری در صحیح خود، کتاب بدء الخلق، باب مناقب الأنصار، به شماره (۳۸۸۳) و مسلم در صحیح خود، کتاب الشفاعة، باب شفاعة النبی ﷺ لابی طالب، به شماره ۲۰۹ از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

۲- ترمذی در سنن خود، ذیل شماره ۳۶۲۰ می‌گوید: این حدیث حسن غریب است. این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵ آورده و تصحیح کرده است و به دنبال او ذهبی افزوده است: گمان می‌کنم موضوع و جعلی باشد، زیرا بخشی از آن باطل است. بیهقی در کتاب دلائل النبوة، ج ۲، صص ۲۶-۲۴ و دیگران روایت فوق را از ابوموسی اشعری نقل کرده‌اند. حافظ ابن حجر می‌گوید: رجال این حدیث مورد اطمینان (ثقه) هستند. به نظر من: ذهبی گمان کرده که حدیث جعلی و موضوع است. چون در حدیث آمده است: «ابوبکر، بلال را با او فرستاد.» زیرا ابوبکر در آن هنگام بلال را نخریده بود. ولی جزری این اسناد را صحیح شمرده و ذکر ابوبکر و بلال در این حدیث درست نیست. پیشوایان ما آن را توهّم راوی می‌پندارند. شیخ آلبنی در دفاع از سیرت، صص ۶۷-۶۶ می‌گوید: به هر حال وجود مطلبی منکر و نادرست در پاراگراف اخیر به معنای سستی و ضعف کل روایت نیست، به خصوص زمانی که سند صحیح باشد. ر.ک: مبارکپوری، تحفة الأحرار

۳- «قراض» در لغت اهل حجاز همان «مضاربه» در لغت اهل عراق است. مضاربه عبارت از عقدی است که سرمایه از صاحب مال و کار از کارگر باشد و سود و ضرر به تناسب بین آن دو تقسیم شود.

تمایل پیدا کرد. پیامبر ﷺ پس از شنیدن این پیشنهاد، در سن بیست و پنج سالگی با او ازدواج کرد. خداوند سبحان از همان دوران کودکی از پیامبر خود محافظت و مواظبت به عمل می آورد و او را از آلودگی های دوران جاهلیت و هر عیبی پاک نگه می داشت. به همین علت و به خاطر پاکسی و صداقت و امانت داری که پیامبر ﷺ داشت، در میان قوم خود به امین معروف بود، تا جایی که وقتی قریش خانه کعبه را بازسازی می کردند، هنگامی که به محل گذاشتن حجرالاسود رسیدند، قبایل در این که چه کسی حجرالاسود را بلند کند و سر جایش بگذارد، با هم دیگر به کشمکش و مشاجره پرداختند، هر قبیله ای می گفت: ما این کار را انجام می دهیم. سرانجام با هم دیگر به توافق رسیدند که نخستین کس که بر آنان وارد می شود، حجرالاسود را بگذارد. پیامبر ﷺ اولین کسی بود که بر آنها وارد شد. همگی گفتند: امین آمد. همه راضی شدند. سپس حضرت ﷺ دستور داد تا پارچه ای بیاورند و حجرالاسود را در آن بگذارند. پس از آن دستور داد تا از هر قبیله ای یک تن یک گوشه ای پارچه را بگیرند و بلند کنند. سپس آن بزرگوار حجرالاسود را برداشت و در جایش قرار داد^۱.

۱- امام احمد این حدیث را در مسند، ج ۳، ص ۶۲۵، حاکم در المستدرک، ج ۱، ص ۴۵۸ از عبدالله بن سائب روایت کرده اند. حاکم آن را تصحیح کرده و ذهبی نیز آن را تأیید کرده است. در سندش هلال بن خباب وجود دارد که در آخر عمر، حافظه اش تغییر کرده بود. چنان که در تقریب آمده. شاهدی نیز از حدیث علی رضی الله عنه دارد. حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹، آن را آورده و با موافقت ذهبی تصحیح کرده است، ولی سندش ضعف دارد. در نتیجه حدیث تا حد حسن بودن می رسد. والله اعلم. ر.ک: البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۰۰-۲۹۹.

فصل چهارم

مبعث پیامبر ﷺ

چون خداوند متعال رحمت به بندگان و کرامت رسولش را با ارسال او به سوی جهانیان اراده فرمود، احساس خلوت‌گزینی را در دل پیامبرش انداخت. بعد از آن پیامبر ﷺ مثل عابدان آن زمان، در غار حرا مشغول به عبادت می‌شد.^۱ چنان‌که ابوطالب در قصیده مشهور به «اللامیه» خود، چنین می‌سراید:

و تَوَرَّ و من أرسی ثبيراً مكانه
وراقٍ ليرٍ في حراءٍ و نازلٍ^۲

در حالی که پیامبر ﷺ در سن چهل سالگی در ماه رمضان در غار حراء به سر می‌برد، ناگهان فرشته وحی بر او فرود آمد و به او گفت: «اقرأ» یعنی بخوان. گفت: من خواندن نمی‌دانم. چنان‌که او را تحت فشار قرار داد که نفسش بالا نمی‌آمد. بار دیگر آمد و به او گفت: بخوان. گفت: من خواندن نمی‌دانم. سه بار این کار را با او انجام داد. بار سوم به او گفت: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۳ سپس پیامبر ﷺ در حالی که شانه‌اش می‌لرزید، به خانه بازگشت و داستان را برای همسرش خدیجه رضی الله عنها بازگو کرد و فرمود: نگران عقل خود شدم، خدیجه او را دل‌داری داد و گفت: مژده باد! به خدا سوگند که هرگز خداوند تو را خوار و گرفتار نخواهد کرد. تو کسی هستی که پیوند خویشاوندی را به جای می‌آوری و راستگو، خستگی ناپذیر و در برابر حوادث روزگار توانا هستی.^۴ ویژگی‌های دیگری از قبیل اخلاق زیبای او را بر شمرده که خود بر تصدیق پیامبر از سوی خدیجه و تثبیت و یاری کردن او در راه

۱- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳ و صحیح مسلم، شماره ۱۶۰ از عایشه رضی الله عنها.

۲- سهیلی در الروض الأنف، ج: ۳، ص ۹۰ و مؤلف در البدایه و النهایه، ج: ۳، ص ۸ در مصراع دوم این بیت به جای «لیرٍ» «لیرقی» را ذکر کرده‌اند. سهیلی می‌گوید: روایت اصح «لیرٍ» است. (مترجم)

۳- سوره علق، آیات ۵-۱، ترجمه: «بخوان بنام پروردگارت که آفرید (۱) انسان را از خون بسته آفرید (۲) بخوان که پروردگار تو، بزرگوارتر است (۳) آن خدایی که با قلم (انسان را) آموخت (۴) چیزی به انسان آموخت که نمی‌دانست (۵)».

۴- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳ و صحیح مسلم، شماره ۱۶۰ از عایشه رضی الله عنها.

حق دلالت می‌کند. خدیجه رضی الله عنها نخستین زنی بود که رسالت پیامبر ﷺ را پذیرفت و تصدیق کرد.

پس از این تا مدت زمانی که خداوند می‌خواست، وحی قطع شد و پیامبر ﷺ چیزی ندید. به همین علت ناراحت شد. در اثر لذتی که بار نخست از وحی الهی چشیده و عشق و علاقه‌ای که به آن پیدا کرده بود، چندین بار در انتظار آن به سوی کوه می‌رفت تا جایی که می‌خواست از بالای کوه خود را پایین بیندازد^۱. گفته شده که: مدت انقطاع وحی نزدیک به دو سال و یا بیشتر بوده است. سپس فرشته وحی بار دیگر در میان زمین و آسمان در حالی که بر کرسی نشسته بود، ظاهر شد، پیامبر را تثبیت کرد و به او مژده داد که فرستاده بر حق خداوند است. هنگامی که پیامبر ﷺ فرشته وحی را دید از او دچار بیم شد و نزد خدیجه رفت و گفت: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. در این هنگام خداوند سوره مُدَّثِر را بر او نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ، وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾^۲.

حالت نخست که برای پیامبر ﷺ پیش آمد، تنها تعیین نبوت و انزال وحی را بر او دربر داشت. اما در این آیه خداوند به او دستور می‌دهد تا برخیزد و قوم خود را از عذاب الهی بیم دهد و آنان را به سوی خداوند فرا خواند.

پس از این دستور الهی، پیامبر ﷺ آستینش را بالا کشید و آن چنان که باید، برای اطاعت از فرمان الهی برخاست و بزرگ و کوچک، آزاده و برده، مرد و زن، سیاه و سرخ، همگی را به سوی خداوند فراخواند. در اثر این دعوت از هر قبیله‌ای کسانی و دعوت او را پذیرفتند. پیشگام آنان ابوبکر رضی الله عنه بود که نامش عبدالله بن عثمان تیمی است، بود. او پیامبر ﷺ را در دعوتش یاری کرد و همگام با او مشغول دعوت به سوی خدا شد. در نتیجه دعوت او عثمان بن عفان، طلحه و سعد بن ابی وقاص مسلمان شدند. علی رضی الله عنه در سن هشت سالگی مسلمان شد. بعضی بر این باورند که علی بیش از هشت سال داشت و اسلام را پذیرفت. برخی دیگر می‌گویند که او حتی قبل از ابوبکر رضی الله عنه مسلمان

۱- عبارت «لِيَتَرَدَّى مِنْ زُرُوسِ آلِجَال» از بلاغات زهری است که بخاری آن را در صحیح خود، کتاب التعمیر، باب اول ما بدی به رسول الله ﷺ من الوحي، شماره ۶۹۸۲ روایت کرده و مدرج در حدیث صحیحی است که عایشه آن را روایت کرده است.

جهت اطلاع بیشتر ر.ک: فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۷۶ شیخ ناصرالدین آلبانی این عبارت را در کتاب الدفاع عن السیره النبویة ص ۴۱ ضعیف دانسته است.

۲- سوره مدثر، آیات ۴-۱ ترجمه «ای کسی که جامه بر سر کشیده‌ای، برخیز و بیم ده، پروردگارت را به کبریایی یاد کن و جامه خود را پاکیزه دار». ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۶۹۸۲ از عایشه، و از جابر رضی الله عنه، شماره ۴ و صحیح مسلم، شماره ۱۶۱.

شده است. برخی هم این را رد می‌کنند. در هر صورت، اسلام علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نمی‌توان با اسلام ابوبکر صدیق رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مقایسه کرد، زیرا او تحت سرپرستی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بزرگ شد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به عنوان همکاری با عمویش در سال قحطی و سختی تحویل گرفت. او در این مدت کاملاً با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. خدیجه و زید بن حارثه هم مسلمان شدند. کشیش ورقه بن نوفل هم مسلمان شد و وحی الهی را تصدیق کرد. او آرزو داشت که در ابتدای نزول وحی جوان نیرومندی می‌بود. ترمذی روایت کرده که: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را در شکل و قیافه زیبایی در خواب دید. در حدیث دیگری آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «رَأَيْتُ الْقَسَّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ»^۱.

هنگامی که خدیجه با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد او رفت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داستان دیدن جبرئیل را برایش تعریف کرد، - چنان که در صحیح بخاری و مسلم آمده است، - او گفت: این جبرئیل است که نزد موسی بن عمران نیز می‌آمد.^۲

هم‌چنین کسان دیگری هم که خداوند سینه‌هایشان را برای پذیرش اسلام آماده کرده بود، با بصیرت کامل و بینش صحیح وارد اسلام شدند.

این امر، خود باعث شد که نابخردان مکه به اذیت و آزار مسلمانان پردازند، ولی خداوند از پیامبر خود به وسیله عمویش ابوطالب محافظت و حمایت به عمل می‌آورد، زیرا که او در میان قوم خود مردی شریف، گوش به فرمان و نجیب بود، چون مردم می‌دانستند که او محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دوست می‌دارد، در تصمیماتی که نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتخاذ می‌کردند، جسارتی از خود نشان نمی‌دادند. حکمت الهی چنان اقتضاء می‌کرد که ابوطالب به خاطر مصالحی، بر کیش و آیین خود باقی بماند و مسلمان نشود. از این رو پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب و روز و نهان و آشکار، مشغول دعوت به سوی خدا شد. چیزی او را از دعوت باز نمی‌داشت و بر نمی‌گرداند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای در راه خدا نمی‌هراسید.

۱- ترجمه: «کشیش (ورقه بن نوفل) را با لباس سفید رنگی در خواب دیدم.» این حدیث را ترمذی در جامع خود، ابواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شماره ۲۲۸۸ و احمد، ج ۶، ص ۶۵ از عایشه رضی الله عنهما روایت کرده‌اند. در سند هردو ضعف هست. و این حدیث چنان‌که در البداية و النهایة، ج ۳، ص ۶۰ آمده است دارای شاهی بروایت ابویعلی از جابر است. علاوه بر آن، این حدیث نیز شاهد آن است که «ورقه را نفرین نکنید (دشنام ندهید) که من برای او یک یا دو باغ دیدم.» بزار به شماره ۲۷۵۰ و حاکم، ج ۲، ص ۶۰۹ آن را روایت کرده‌اند. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی نیز تأیید کرده است. آلبانی در صحیح خود به شماره ۶۰۵ آن را صحیح دانسته است. لذا در کل حدیث حسن است. و الله اعلم.

۲- ر. ک: صحیح بخاری، اول کتاب، باب کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به، شماره ۳ و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بدء الوحی الی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شماره ۱۶۰.

فصل پنجم

شکنجه مسلمانان و هجرت به حبشه

اذیت و آزار مشرکان نسبت به مؤمنان شدت یافت؛ عده‌ای از آنان را گرفتند و شکنجه کردند، تا جایی که آنان را در گرمای داغ ننگه می‌داشتند و سنگ‌های بزرگی بر سینه‌هایشان می‌گذاشتند. به اندازه‌ای آنان را شکنجه می‌دادند که اگر یکی از آنان بعد از شکنجه آزاد می‌شد، از شدت درد نمی‌توانست بنشیند. در این حالت به او می‌گفتند: «لات» خدای تو است، نه الله. شخص هم به ناچاری می‌گفت: بله! حتی به سوسکِ سرگینِ غلتان اشاره می‌کردند و می‌گفتند: خدای تو این است، نه الله. شخص هم می‌گفت: بله. روزی دشمن خدا ابوجهل - (عمر بن هشام) - بر سمیه مادر عمّار، که به همراه شوهر و فرزندش شکنجه می‌شد، گذشت. نیزه‌ای بر شرمگاه سمیه فرو برد و او را از پای درآورد. خدا از او فرزندش و شوهرش خشنود باد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه اگر از جایی می‌گذشت و برده‌ای را می‌دید که شکنجه می‌شود، او را خریداری و آزاد می‌کرد. بلال حبشی، مادرش حَمَامَه، عامر بن فُهَیْرَه، ام عبس، زَنَبُوه، و نَهْدِیَه با دخترش و کنیزک بنی عدی - که عُمَر قبل از مسلمان شدن او را شکنجه می‌کرد، - از آن جمله هستند. این کار تا جایی پیش رفت، که ابوقحافه، پدر ابوبکر، به او گفت: ای پسر! می‌بینم که بردگان ضعیف را آزاد می‌کنی. ای کاش به جای آن‌ها، مردان نیرومندی را آزاد می‌کردی که در وقت خود از تو دفاع کنند. ابوبکر در جواب پدر گفت: آنچه من می‌خواهم، برای خداوند است^۱ و مفسران می‌گویند که آیه: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى، الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى...﴾^۲ تا آخر، درباره ابوبکر رضی الله عنه نازل شده است.

۱- در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۹ آمده است که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «یا اَبْت! اِنِّی اِنَّمَا اُرِید مَا اُرِید، یعنی لله عزوجل.»

۲- سوره اللیل، آیه ۱۷، ترجمه «و به زودی پرهیزگارترین کس از آن (آتش جهنم) دور ننگه داشته می‌شود، آن کس که دارایی خود را می‌دهد تا خویشتن را تزکیه کند.»

هنگامی که اذیت و آزار مسلمانان به اوج خود رسید، خداوند به آنان اجازه هجرت به حبشه داد. حبشه از نظر موقعیت جغرافیایی در غرب مکه^۱ واقع است. میان حبشه و مکه، صحرای سودان دریای ممتد از یمن تا قُلْزُم قرار دارد.^۲

نخستین کسی که به حبشه هجرت کرد، عثمان بن عفان رضی الله عنه به همراه زنش رقیه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. به گفته‌ای: نخستین کس ابو حاطب بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بوده است. سپس جعفر بن ابی طالب و کسانی دیگر که در حدود هشتاد تن بودند، هجرت کردند. ابوموسی اشعری (عبدالله بن قیس) از جمله کسانی است که محمد بن اسحاق در هجرت به سرزمین حبشه ذکر کرده است. من نمی‌دانم چه چیزی باعث شده که محمد بن اسحاق نام ابوموسی را ذکر کند؟ این امر کاملاً روشن است و حتی برای کسانی که در نگارش تاریخ پایین‌تر از او هستند، هم پوشیده نیست. واقدی^۳ و دیگر سیره نویسان ضمن رد این گفتار، می‌گویند: «چنان که در حدیث صحیح و به طور صریح به روایت از خود ابوموسی اشعری آمده است^۴، او از یمن به حبشه هجرت کرد و در آن جا به جعفر رضی الله عنه پیوست.»

مهاجران، به سرزمین نجاشی^۵ رسیدند. نجاشی آنان را با احترام و بزرگواری پناه داد. مسلمانان آن جا در امان به سر می‌بردند. هنگامی که قریش به این موضوع پی برد، عبدالله بن ابی ربیع و

۱- ملاحظه: حبشه از نظر جغرافیایی در جنوب مکه واقع است. ولی چون در آن زمان برای سفر از مکه به حبشه، ابتدا نزدیک ترین جای آن طرف دریا را قصد می‌کردند که همان صحرای سودان بود و بعد از آن از راه خشکی به حبشه می‌رفتند، به همین ترتیب فکر می‌کردند که حبشه در غرب مکه قرار دارد. (مترجم)

۲- در اصل چنان که در جوامع السیره ابن حزم، ص: ۵۵ آمده است، به جای عبارت «از یمن تا قُلْزُم را دریا فراگرفته است» آمده است: «از یمن تا قُلْزُم را صحرا فراگرفته است.»

قُلْزُم: نام شهری است که در ساحل دریای سرخ نزدیک ایله و طور واقع است. دریای سرخ منسوب به نام همین شهر است که بحر قُلْزُم گفته می‌شد، الان دریای قُلْزُم معروف به دریای سرخ است.

۳- واقدی، محمد بن عمر بن واقد السهمی، کنیه‌اش ابوعبدالله، از مورخان نامی و پیشکسوت است. وی از حافظان حدیث است، اما در روایتش متهم است، و نزد بیشتر علمای حدیث «ثقه» نیست. واقدی در مدینه تولد و در آن پرورش یافت. در ایام رشید به عراق رفت و در بغداد منصب قضا را به عهده گرفت. و در بغداد ماند تا در سال ۲۰۷ هجری وفات یافت، از جمله کتب او المغازی النبویه است. جهت اطلاع ر. ک: الأعلام، ج ۷، ص ۲۰۰.

۴- ر. ک: به صحیح بخاری، کتاب بد الخلق، باب هجرة الحبشة، شماره ۳۱۳۶؛ صحیح مسلم، شماره ۲۵۰۲ و ۲۵۰۳.

۵- در اصل کتاب «أصحمة النجاشی» آمده است. أصحمة در لغت عرب به معنی عَطِيَّة (بخشش) است. در این جا منظور ابن اَبَجَر پادشاه وقت حبشه است. نجاشی لقب عام پادشاهان حبشه بوده است.

عمر و بن عاص را برای برگرداندن آنها با هدایایی برای نجاشی به دنبالشان فرستاد. ولی نجاشی از استرداد آنها خودداری کرد. دسته‌ای از فرماندهان نظامی نجاشی را میانجی قرار دادند تا نجاشی را به این کار قانع سازند. باز هم نجاشی نپذیرفت. به او گفتند که اینها درباره عیسی سخن ناروا و نادرستی می‌گویند. آنها می‌گویند: عیسی بنده (خدا) است. نجاشی مسلمانان را در مجلس احضار کرد. سخنگوی آنها که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه بود در این مجلس به نجاشی گفت: آنچه اینان درباره عیسی می‌گویند شما هم می‌گویید. سپس شروع به تلاوت سوره مریم (کهیصص) کرد. چون جعفر سوره را به پایان رساند، نجاشی چوبی را از روی زمین برداشت و گفت: به اندازه این چوب هم بر آنچه در تورات آمده است چیزی اضافه نکرد. نجاشی به آنها گفت: بروید که شما در قلمرو من در امان هستید. اگر کسی نسبت به شما بدزبانی کند تاوان آن را خواهد پرداخت. به عمرو و عبدالله هم گفت: به خدا سوگند اگر در مقابلشان کوهی از طلا پرداخت کنید آنها را تحویل نخواهم داد. سپس دستور داد تا هدیه‌هایشان را به آنان باز پس بدهند. سرانجام با سرافکنندگی و در اوج ناامیدی برگشتند.^۱

۱- ر. ک: به مسند احمد، ۱، صص ۲۰۳-۲۰۱. داستان از ام سلمه روایت شده است. هیشمی می‌گوید: راویان همه ثقه هستند، جز ابن اسحاق که صراحتاً تکیه بر سماع کرده است. این حدیث شواهد زیادی دارد. ر. ک: مجمع الزوائد، ج ۶، صص ۳۲-۲۳؛ البدایه و النهایه ج ۳، صص ۱۲۵ - ۱۱۹.

فصل ششم

قطع رابطه قریش با بنی هاشم و بنی مطلب

حمزه عموی پیامبر ﷺ و تعداد شمار زیادی دیگر هم مسلمان شدند و اسلام گسترش یافت. هنگامی که قریش اوضاع را این‌گونه دید، به بدرفتاری با مسلمانان برخاست. آنان با هم دیگر جمع شدند و پیمان نامه‌ای علیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به امضاء رساندند، بدین مضمون که تا پیامبر ﷺ را تحویل ندهند، نه با آنها تجارت و ازدواج کنند و نه گفتگو و نشست داشته باشند. سپس این پیمان نامه را در سقف کعبه آویزان کردند. نویسنده این پیمان نامه شخصی به نام منصور بن عکرمه بن عامر بن هاشم بن عبدمناف بود. بعضی می‌گویند که نویسنده نصر بن حارث بوده که پیامبر ﷺ او را نفرین کرد و سرانجام دستش فلج شد.

بعد از این پیمان نامه، همه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب، اعم از مؤمن و کافر، - جز ابولهب لعنه‌الله که با قریش بود - وارد «شعب ابی طالب» شدند و نزدیک به سه سال در شعب باقی ماندند.

ابوطالب قصیده مشهور خود را که این‌گونه شروع می‌شود، در آن جا سرود:

جَزَى اللَّهُ عَنَّا عَبْدَ شَمْسٍ وَ نَوْفَلًا عُقُوبَةَ شَرِّ عَاجِلًا غَيْرِ آجِلٍ^۱

سپس گروهی از قریش به سعی و تلاش در جهت نقض این پیمان نامه پرداختند. مَجْرَى این طرح شخصی به نام هشام بن عمرو بن ربیع بن حارث بن حُبَیب بن جُدیمه بن مالک بن حِشَل بن عامر بن لُؤی بود. او نزد مطعم بن عدی و گروهی دیگر از قریش رفت. همگی به او پاسخ مثبت دادند. پیامبر ﷺ به یاران خود خیر داد که خداوند موریانه را جهت خوردن این پیمان نامه مأمور کرده و تمام پیمان نامه جز نام الله - عزوجل - را خورده است. حقیقت نیز چنین بود. پس از چندی بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به مکه بازگشتند و برخلاف میل ابو جهل (عمرو بن هشام) در میان آنها و قریش صلح حاصل شد.

۱- «خداوند در انتقام ما عبد شمس و نوفل را به زودی زود سزای بد بدهد. - ر. ک: ابن کثیر، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۹۰. ابن کثیر در این کتاب فقط مصرع اول از این بیت را آورده است.

به کسانی که در حبشه بودند خبر رسید که قریش اسلام آورده‌اند. با شنیدن این خبر، گروهی از مهاجران از حبشه بازگشتند. اما اوضاع را بر همان شدت و سختی پیشین دیدند. با وجود این در مکه باقی ماندند تا سرانجام به مدینه هجرت کردند، جز سکران بن عمرو، شوهر سوده بنت زَمْعَه که بعد از بازگشت از حبشه و قبل از هجرت به مدینه وفات یافت، و سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیع که در اثر ناتوانی در مکه محبوس ماندند، هم‌چنین عبدالله بن مخرمه بن عبدالعزی، زندانی بود تا اینکه سرانجام در جنگ بدر از دست مشرکان گریخت و به لشکر مسلمانان پیوست.

فصل هفتم

رفتن پیامبر ﷺ به طایف

پیمان شکنی قریش مصادف با وفات خدیجه رضی الله عنها و ابوطالب بود. فاصله زمانی میان وفات آن دو، سه روز بود. بعد از این، اذیت و آزار پیامبر ﷺ از ناحیه فرومایگان قومش شدت یافت و همه بر او گستاخ شدند.

پیامبر ﷺ به امید یافتن پناه‌گاه و یارانی به طایف رفت. به آن‌جا که رسید مردم این شهر را به سوی خدا دعوت کرد. آنها نه تنها دعوت او را نپذیرفتند، بلکه او را آن‌قدر اذیت و آزار کردند، که از قومش چنین بلایی را ندیده بود. از طایف برگشت و در پناه مطعم بن عدی بن نوفل بن عبدمناف وارد مکه شد. در مکه کار دعوت را ادامه داد. در نتیجه این دعوت شخصی به نام طفیل بن عمرو دوسی مسلمان شد. پیامبر ﷺ دعا کرد تا خداوند علامت و نشانه‌ای برای طفیل قرار دهد. خداوند دعای پیامبر ﷺ را اجابت فرمود و در صورتش نور قرار داد. طفیل گفت: می‌ترسم که بگویند: این مُثَلَه است، بار دیگر دعا کرد. خداوند نور را در عصایش قرار داد^۱ از آن روز معروف به ذی‌النور شد. طفیل^۲ نزد قوم خود برگشت و آنها را نزد خدا و اسلام دعوت کرد. در نتیجه این دعوت، بعضی از آنان مسلمان شدند. بعد از این او در شهرش باقی ماند تا این‌که در فتح خیبر با حدود هشتاد خانواده، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند.

۱- این حدیث را ابونعیم در دلائل ۱۹۱ از ابن اسحاق به صورت معضل روایت کرده‌است. اما من آن را در هیچ منبعی با سند نیافتم. گمان نمی‌کنم که ثابت باشد. والله اعلم.

۲- طفیل بعد از جنگ خیبر با پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت و تا آخرین روزهای حیات پیامبر ﷺ با ایشان بود. او در یمامه در جنگ با مرتدان شهید شد. ر.ک: أسد الغابة، ج ۳، ص ۵۴.

فصل هشتم

اسراء و معراج و عرضه کردن پیامبر ﷺ

خود را بر قبایل

بنابر یکی از دو دیدگاه صحابه و سایر علما که صحیح هم هست. اسرای پیامبر ﷺ از مسجد الحرام تا بیت المقدس، با جسمش بوده است. پیامبر ﷺ در همراهی جبرئیل علیه السلام بر براق سوار شد. در بیت المقدس فرود آمد. پیامبران را در نماز امامت کرد. سپس در همان شب از آنجا به آسمان دنیا، سپس به آسمان دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم عروج کرد. هر یک از پیامبران را در آسمانها در مقام خود دید. سپس به سوی سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عروج کرد. در آنجا جبرئیل را بر شکل و قیافه حقیقی وی همانگونه که خداوند او را خلق کرده است، دید. در همان شب خداوند نماز را بر او فرض فرمود.

آیا در این سفر خداوند را دیده یا نه؟ در این باره دانشمندان اسلامی دو نظریه دارند. در روایت صحیحی که از ابن عباس وارد است می‌گوید: خدا را دیده است.^۱ در روایت دیگری می‌گوید: با قلبش او را دیده است. در صحیح بخاری و مسلم به روایت از عایشه رضی الله عنها ضمن رد این گفتار، عایشه و عبدالله بن مسعود می‌گویند: فقط جبرئیل را دیده است.^۲

۱- ترمذی، اطلاق رؤیت را در حدیث شماره ۳۲۷۹ و ابن خزیمه در کتاب التوحید، ص ۳۰ و ابن ابی عاصم در کتاب «السنة» (۴۳۷، ۴۳۹) روایت کرده‌اند.

شیخ ناصرالدین آلبنی - رحمه الله - در تعلیق بر حدیث (۴۳۹) من ظلال الجنة می‌گوید: سند این حدیث حسن است، اما مقید به دیدن قلب بودن نیز همان طور که در حدیث آمده، صحیح است.

۲- حدیث عایشه را بخاری در صحیح خود، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة النجم و همچنین در کتاب بدء الخلق، باب ذکر الملائكة، شماره ۴۸۵۵، و مسلم در صحیح خود، کتاب الایمان، باب معنی قول الله - عزوجل - و ﴿لقد رآه نزلةً أخرى﴾، شماره ۱۷۷ و حدیث ابن مسعود را بخاری، شماره ۴۸۵۷ و مسلم ۱۷۴ روایت کرده‌اند.

امام مسلم در صحیح خود از قتاده به روایت از عبدالله بن شقیق، از ابوذر، روایت می‌کند که می‌گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا پروردگارت را دیدی؟ گفت: «نور، آنی آراه» او نور است، چگونه آن را می‌بینم؟!^۱

در روایت دیگر آمده است که می‌گوید: «رأيتُ نوراً» نوری را دیدم.

آوردن این حدیث در این مسأله کافی است.

چون صبح شد پیامبر ﷺ قوم خود را از نشانه‌های بزرگ الهی که در شب دیده بود باخبر ساخت. با پخش این خبر، اذیت و آزار پیامبر ﷺ و تکذیب و گستاخی به او شدت یافت.

پیامبر ﷺ در ایام حج، خود را به قبایل عرب معرفی می‌کرد و می‌گفت: «چه مردی مرا نزد قوم خود می‌برد و از من دفاع می‌کند تا رسالت پروردگارم را به انجام برسانم؟ قریش مرا از رساندن رسالت پروردگارم بازداشتند^۲» هنگامی که این سخن را می‌گفت، عمویش ابولهب - لعنه الله - پشت سرش بود و به مردم می‌گفت: به حرف او گوش فراندهید که دروغ‌گوست. قبایل عرب هم که گفتار قریش را درباره او می‌شنیدند که می‌گویند دروغگو، ساحر، کاهن و شاعر است، از پیامبر ﷺ دوری می‌جستند. دروغ‌هایی از پیش خود می‌بافتند و به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند، قبایلی که حقیقت امر را نمی‌دانستند به حرف‌های آنان گوش فرا می‌دادند. اما کسانی که عاقل بودند، حرف‌های پیامبر ﷺ را می‌شنیدند و آن را درک می‌کردند و گواهی می‌دادند که او حق می‌گوید و مخالفان او علیه‌اش دروغ‌بافی می‌کنند، آنان مسلمان می‌شدند.

۱- حدیث ابوذر را مسلم در صحیح خود، کتاب الایمان، باب فی قوله علیه السلام نور أني آراه!؟، شماره ۱۷۸ روایت کرده است.

۲- ر.ک: به سنن ابی‌داود، کتاب السنة، باب فی القرآن، شماره ۴۷۳۴؛ ترمذی، ابواب ثواب القرآن، باب حرص النبی ﷺ علی تبلیغ القرآن، شماره ۲۹۲۵، نسایی، الکبری، شماره ۷۷۲۷ ابن‌ماجه، شماره ۲۰۱ که از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: این حدیث صحیح است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحة، شماره ۱۹۴۷.

فصل نهم

داستان سوید بن صامت و اسلام آوردن ایاس بن معاذ

از جمله چیزهایی که خداوند برای انصار از دوقبیلۀ اوس و خزرج مقدر کرده بود، این بود که از یهود مدینه، که هم پیمان آنان بودند، می شنیدند که در این زمان، پیامبری مبعوث خواهد شد. به هنگام جنگیدن با یهود، آنها را به این پیامبر تهدید می کردند و می گفتند: ما در رکاب او همانند قوم عاد و ارم شما را هلاک خواهیم کرد. انصار همانند همه عرب ها حج خانه خدا را انجام می دادند، ولی یهود حج نمی کردند.

هنگامی که انصار، پیامبر ﷺ را دیدند که مردم را به سوی خدا دعوت می کند، و نشانه هایی از راستی و درستی نیز در او دیدند، گفتند: سوگند به خدا که این همان پیامبری است که یهود ما را به او تهدید می کردند، مبادا آنان در گرایش به او بر شما پیشی گیرند.

سوید بن صامت که از بنی عمرو بن عوف بن الاوس بود، وارد مکه شد. پیامبر ﷺ او را به سوی خدا فراخواند. او بدون پذیرفتن و یا رد کردن این دعوت، به مدینه بازگشت. پس از چندی در یکی از جنگ هایی که میانشان رخ داده بود، کشته شد.

سوید از نظر خویشاوندی پسر خاله عبدالمطلب بود. سپس ابوالحیسر که نامش انس بن رافع بود، به همراه گروهی از جوانان قوم خود از بنی عبدالاشهل، وارد مکه شدند. آنان خواستار هم پیمانی بودند. پیامبر ﷺ آنان را به اسلام فراخواند. ایاس بن معاذ که جوانی تازه نفس بود، با آنها بود. او گفت: ای قوم، سوگند به خدا، این بهتر از چیزی است که ما برای آن آمده ایم. در این هنگام ابوالحیسر ضربه ای بر او وارد آورد، و او را از پای درآورد، و ساکت شد. سرانجام بدون این که با کسی پیمانی منعقد کنند به مدینه بازگشتند. گفته شده که: ایاس بن معاذ در هنگام مردن مسلمان بود.

فصل دهم

پیمان عقبه اول و دوم

پیامبر ﷺ در ایام حج، در عقبه با شماری از انصار، از قبیله خزرج به نام های ابوامامه، اسعد بن زراره بن عدس، عوف بن حارث بن رفاعه، که پسر عفرآ است، رافع بن مالک بن عجلان، قُطَبه بن عامر بن حدیده، عقبه بن عامر بن نابی و جابر بن عبدالله ابن رثاب ملاقات کرد و را به اسلام فراخواند. همگی مسلمان شدند. این افراد به مدینه بازگشتند و مردم مدینه را به سوی اسلام فراخواندند. رفته رفته اسلام در مدینه انتشار یافت و وارد همه خانه ها شد. در سال بعد، دوازده تن از آنان آمدند، شش تن قبلی جز جابر بن عبدالله بن رثاب، همراه به معاذ بن حارث بن رفاعه، برادر عوف، عباد بن صامت بن قیس، ابو عبدالرحمن یزید بن ثعلبه و ذکوان بن عبدقیس بن خلدی بودند. ذکوان در مکه باقی ماند تا این که به مدینه هجرت کرد. این بود که او را مهاجری انصاری می نامیدند. این ده تن خزرجی بودند، دو تن دیگر، به نام های ابوالهیثم مالک بن التیّهان و عُویم بن ساعده از اوس بودند. همه این افراد با پیامبر ﷺ طبق بیعت زنان مؤمن بیعت کردند!

در این زمان هنوز پیامبر ﷺ مکلف به جهاد نبود.

هنگامی که این افراد به مدینه بازگشتند، پیامبر ﷺ عمرو بن ام مکتوم و مُصعب بن عمیر را جهت برای تعلیم قرآن به آنان و فراخواندن مردم به سوی خدا، با ایشان فرستاد. این دو مهمان به ضیافت ابوامامه اسعد بن زراره درآمدند. امام آنان مصعب رضی الله عنه بود. روز جمعه چهل تن را جمع کرد و با آنان نماز جمعه را برگزار کرد. با این دو تن افراد زیادی مسلمان شدند. اُسَید بن حُضیر و سعد بن

۱- منظور این که به مضمون آیه ای که در بیعت زنان نازل شده بود با آنان بیعت کرد. در این آیه خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبِيغُنَكَ عَلَى الْإِيْشْرَاقِ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَعْفِفْنَ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ حدیثی که در این باره آمده است، بخاری به شماره ۱۸ و مسلم به شماره ۱۷۰۹ از عباد بن الصامت رضی الله عنه روایت کرده اند.

معاذ از جمله آنها بودند. این دو نفر باعث شدند که همه قبیله بنی عبدالأشهل جز اَصِیرِم که عمرو بن ثابت بن وقش نام داشت مسلمان شوند. اَصِیرِم در جنگ اُحد مسلمان شد و در جنگ شرکت کرد. قبل از این که حتی سجده ای برای خداوند به جای آورد، کشته شد. داستان کشته شدن او به پیامبر ﷺ رسید. پیامبر ﷺ درباره او فرمود: «عَمِلَ قَلِيلاً وَ أُجِرَ كَثِيراً»^۱.

اسلام در مدینه گسترش یافت و علنی شد. پس از چندی مصعب به مکه بازگشت. در موسم حج آن سال جمع بسیاری از انصار، اعم از مسلمانان و مشرکان، آمدند. رهبر آنان براء بن معرور رضی الله عنه بود. در پاس اول شب عقبه، هفتاد و سه مرد و دو زن به طور پنهانی و از ترس قوم خود و کفار مکه، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و با او بیعت کردند، مبنی بر این که همان گونه که از زن و فرزند خود دفاع می کنند، از پیامبر دفاع کنند. نخستین کسی که در این شب بیعت کرد و در تحکیم عقد بیعت، مبادرت ورزید و در آن ید بیضایی داشت، براء بن معرور بود.

عباس عموی پیامبر ﷺ با این که هنوز بر کیش قوم خود بود، حضور یافت و بیعت را مورد تأیید و تأکید قرار داد.^۲

در این شب پیامبر ﷺ از میانشان دوازده نماینده انتخاب کرد، که عبارت بودند از: اَسعد بن زراره بن عُدس، سعد بن الربیع بن عمرو، عبداللّه بن رواحه بن ثعلبه بن امرئ القیس، رافع بن مالک بن عجلان، براء بن معرور بن صخر بن خنساء، عبداللّه بن عمرو بن حرام، پدر جابر - که در همان شب مسلمان شد -، سعد بن عباد بن دُلیم، منذر بن عمرو بن حُنَیس و عباد بن صامت. این نه تن از خزرج بودند. سه تن دیگر به نام های اُسَید بن حُضَیر بن سِمَاک، سعد بن حَیثمه بن حارث و رفاعه بن عبدالمنذر بن زبیر از اوس بودند. گفته شده که به جای رفاعه بن عبد منذر، ابوالهیشم بن التَّیّهان بوده است. بعد از این ها مردمان دیگر جای دارند.

اما دو زنی که به طور پنهانی خدمت پیامبر ﷺ آمدند و بیعت کردند یکی م عُمارة نسیبه بنت کعب بن عمرو بود که پسرش حبیب بن زید بن عاصم بن کعب، مسیلمه را کشت و دیگری اسماء بنت عمرو بن عدی بن نابی بود.

۱- داستان عمرو بن ثابت بن وقش را ابن اسحاق در سیره خود، ج ۳، ص ۲۴ با سند صحیح از ابوهریره روایت کرده است. ترجمه حدیث: «کار اندکی انجام داد ولی پاداش زیادی گرفت». ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۲۸۰۸؛ صحیح مسلم، شماره ۱۹۰۰ از برأ بن عازب.

۲- داستان حضور عباس را امام احمد در مسند، ج ۳، صص ۴۶۲-۴۶۰ به روایت از کعب بن مالک با اسناد حسن روایت کرده است. اصل حدیث در صحیحین هم آمده است.

بعد از این که همگی بیعت کردند از پیامبر ﷺ اجازه خواستند که بر مشرکانی که در عقبه بودند شبیخون بزنند و همه را بکشند. پیامبر ﷺ به آنان اجازه نداد، ولی بعدها به مسلمانان اجازه داد تا به مدینه هجرت کنند. مردم هم به اجرای امر رسول الله، یعنی هجرت، مبادرت ورزیدند.

نخستین فرد از مکه که به سوی مدینه خارج شد، ابوسلمه بن عبدالاسد بود، که زنش به مدت یک سال از پیوستن به او بازداشته و میان او و فرزندش جدایی انداخته شد. پس از گذشت یک سال به همراه فرزندش و با بدرقه عثمان بن طلحه به مدینه رفت و به شوهرش پیوست. گفته شده: ابوسلمه قبل از بیعت دوم عقبه هجرت کرد. واللّٰه اعلم. سپس مردم دسته دسته خارج شدند و هجرت کردند.

فصل یازدهم

هجرت پیامبر ﷺ

در مکه جز پیامبر ﷺ، ابوبکر و علی رضی الله عنهما که به دستور پیامبر ﷺ باقی مانده بودند و کسانی که در زندان مشرکان به سر می‌بردند، کسی باقی نماند.

ابوبکر رضی الله عنه و سایل سفر خود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آماده کرد و منتظر فرمان الهی برای خروج بود. شبانگاه مشرکان قصد ترور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کردند. بدین منظور گروهی را بر در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گماشتند تا به محض بیرون آمدن، او را بکشند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که کسی او را ببیند خارج شد. در حدیثی^۱ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر همه آنها خاک ریخت و به طرف خانه ابوبکر رضی الله عنه رفت. از آن جا شب هنگام با ابوبکر خارج شد و عبدالله بن ازیقظ را که مردی راهنما و راه‌شناس بود و در شناخت راه مدینه مهارت داشت استخدام کردند. عبدالله با این که بر کیش قوم خود بود، ولی او را مردی امین می‌دانستند، سواری‌های خود را به او تحویل دادند و با او وعده گذاشتند که پس از سه روز جلوی غار ثور بیاید. پس از رسیدن و قرار گرفتن آن دو بزرگوار در غار ثور، امر الهی طوری شد که قریش از آنها بی‌خبر بمانند و ندانند که به کجا رفته‌اند.

عامر بن فهیره گله ابوبکر رضی الله عنه را نزد آنها می‌برد و در آن جا می‌چراند. اسماء دختر ابوبکر برای آنها توشه و غذا به غار می‌برد. عبدالله بن ابی بکر صحبت‌های مردم مکه را پی‌گیری می‌کرد که در این باره چه می‌گویند. سپس به نزد آنان می‌رفت و آنها را از سخنان مردم مکه باخبر می‌ساخت، تا هوشیاری خود را نسبت به گفته‌های آنان حفظ نمایند. مشرکان در جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه تا غار ثور و اماکن اطراف آن آمدند، تا جایی که از جلوی غار عبور کردند و پاهای آنان روبه‌روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه قرار گرفت. ولی خداوند دیده آنان را از دیدن در غار کور کرد^۲ و آن دو را

۱- این حدیث را ابن هشام در سیره خود، ج ۱، ص ۴۸۳، با سند صحیح که به محمد بن کعب القرظی می‌رسد، روایت کرده است. علمای حدیث می‌گویند: این حدیث مرسل است.

۲- اصل این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۹۰۵ آمده است. ولی نامی از عنکبوت و کبوتر نیست. روایت مزبور

ندیدند. گفته شده که عنکبوت با تار بافتن و کبوتر بالانه ساختن، در غار را پوشاندند^۱، و تفسیر فرموده الهی که می فرماید ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ هم همین است.^۲

ابوبکر رضی الله عنه از شدت حرصی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت، هنگام عبور مشرکان گریست و گفت: ای فرستاده خدا، اگر یکی از آنان به زیر پایش نگاه کند، ما را خواهد دید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به او گفت: «یا ابابکر، ماظنک باثنین الله ثالثهما؟»^۳

پس از گذشت سه روز عبدالله بن اریقط با دو مرکبی که تحویل گرفته بود، آمد و آنان را سوار کرد. ابوبکر، عامر بن فهیره را پشت سر خود سوار کرد. عبدالله بن اریقط دلیلی نیز با سواری خود در جلوی آنها حرکت می کرد.

قریش برای کسی که یکی از این دو نفر: محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یا ابوبکر رضی الله عنه را دستگیر کند و تحویل دهد، صد شتر جایزه تعیین کرده بود.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همراهان خود از محل قبیله مُدَلِج عبور کردند، رییشان، سراقه بن مالک بن جُعْشُم، آنان را دید، در جستجوی آنها سوار بر اسبش شد و حرکت کرد. به آنان که نزدیک شد، صدای قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید. ابوبکر رضی الله عنه از ترس بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این سو و آن سو می نگرست. حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سویی نگاه نمی کرد. ناگهان ابوبکر گفت: ای فرستاده خدا، این سراقه بن مالک است که به ما نزدیک می شود. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد. دو دست اسب سراقه به زمین فرو رفت. سراقه گفت: مورد هدف قرار گرفتم، چیزی که به من رسید در اثر دعای

را ابونعیم در دلائل النبوة به شماره ۲۲۹، با سندی ضعیف روایت کرده است.

۱- حدیث عنکبوت و کبوتر در مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸، با سند ضعیف روایت شده است. شیخ ناصرالدین آلبنی در کتاب خود سلسله الاحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۳۳۹، می گوید: درباره عنکبوت و کبوتر حدیث صحیحی وارد نشده است.

۲- سوره توبه، آیه ۴۰، ترجمه: «اگر پیغمبر را یاری ندهید، مسلماً خداوند او را یاری داد، هنگامی که کافران او را از مکه بیرون کردند، در حالی که یکی از دو نفر بود، آن گاه که آن دو در غار بودند و به رفیقش می گفت: اندوهگین نشو که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بر او نازل ساخت و او را با سپاهانی یاری داد که شما آنان را نمی دیدید و گفته کافران را فروکشید، و سخن الهی همیشه بالاست. خداوند با عزت فرزانه است.»

۳- این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۶۵۳؛ صحیح مسلم، شماره ۲۳۸۱ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است. ترجمه حدیث: «ای ابوبکر، چه می پنداری درباره دو تنی که سؤمشان خداوند است؟»

شما دو نفر بود. به درگاه خداوند برایم دعا کنید. عهد می‌بندم که از شما دفاع کنم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایش دعا کرد و او رها شد. سراقه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواست که برایش چیزی بنویسد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد و ابوبکر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آنچه مورد نظر بود بر قطعه پوستی نوشت. سپس به نزد قبیله خود بازگشت و به مردم گفت: این منطقه را من گشته‌ام و این برای شما کافی است (بروید مناطق دیگر را بگردید). بعد از آن در سال حجة الوداع در حالی که مسلمان شده بود خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و نامه‌ای را که برای او نوشته بودند، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابل به او وعده دیگری، که شایسته مقام وی بود، داد.^۱

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسیر هجرت به مدینه بر خیمه ام‌معبد عبور و در وقت ظهر در آنجا استراحت کرد. ام‌معبد رَضِيَ اللهُ عَنْهَا علایم نبوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در دوشیدن گوسفندش دید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گوسفند ام‌معبد را که در اثر خشکسالی ضعیف و بی‌شیر بود، دوشید و آنقدر از آن شیر گرفت که هر عاقلی از دیدن آن شگفت‌زده می‌شد.^۲

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب هجرة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحابه الى المدينة، شماره ۳۹۰۶ از طریق سراقه صحیح مسلم، شماره ۲۰۰۹ از طریق براء بن عازب.

۲- این داستان را حاکم، ج ۳، ص ۹-۱۱، و بیهقی در دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۹۳، روایت کرده‌اند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مجمع الزوائد، ۶، صص ۵۵-۵۸، مؤلف در کتاب معروف خود البداية و النهاية، ج ۳، ص ۲۳۲، می‌گوید: این داستان، مشهور و به طرق مختلفی روایت شده است که مجموع آنها همدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند.

فصل دوازدهم

وارد شدن پیامبر ﷺ به مدینه

خبر خروج پیامبر ﷺ از مکه به مقصد مدینه به انصار رسیده بود. هر روز در انتظار آمدن پیامبر ﷺ به حَرّه^۱ می آمدند. درست در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال سیزدهم بعثت در اوج گرمای ظهر، پیامبر ﷺ به آنجا رسید. انصار آن روز نیز به استقبال پیامبر ﷺ خارج شده بودند. اما چون وقت به درازا کشید، به خانه های خود بازگشتند.

نخستین کسی که پیامبر ﷺ را دید، مردی یهودی بود که بر ساختمان بلند خانه اش ایستاده بود، او با صدای بلند فریاد زد: ای بنی قَیْلَه^۲ این بهره شماس است که در انتظار آن به سر می بردید! در این هنگام انصار هم با سلاح های خود به بدرقه پیامبر ﷺ رفتند و به او سلام و درود گفتند. پیامبر ﷺ در قبا به ضیافت کلثوم بن الهدم و به قولی در ضیافت سعد بن خَیْثَمَه درآمد. با توجه به این که بسیاری از مسلمانان پیامبر ﷺ را ندیده بودند، برای ادای سلام خدمت ایشان آمدند. بیشتر آنان پیامبر ﷺ را با ابوبکر به سبب موی سفید زیادی که داشت، اشتباه می گرفتند. چون هوا گرم شد، ابوبکر رضی الله عنه برخاست و پارچه ای را برای پیامبر ﷺ سایه بان کرد. این جا بود که دانستند کدام یک رسول الله است.

۱- سرزمینی با سنگ های خاردار سیاه است. مدینه منوره در میان دو حره واقع است.

۲- نام مشترک دو قبیله اوس و خزرج است که به جد بزرگ آنها باز می گردد.

فصل سیزدهم

استقرار پیامبر ﷺ در مدینه

پیامبر ﷺ چند روزی در قبا ماند.

گفته‌اند که: چهارده روز در قبا اقامت کرد. در این مدت مسجد قبا را تأسیس کرد. سپس به امر الهی حرکت کرد. چون به قبیله بنی سالم بن عوف رسید، وقت نماز جمعه فرا رسید. در آنجا در مسجدی که در ناحیه رانونا^۱ واقع است، نماز جمعه را برگزار کرد. مردم این محله علاقه داشتند که پیامبر ﷺ نزد آنان پیاده شود و بماند. پیامبر ﷺ فرمود: «دَعُوْهَا فَإِنَّهَا مَأْمُوْرَةٌ»^۲ هنگامی که شتر به جایگاه کنونی که مسجد پیامبر ﷺ است رسید زانو زد و خوابید. پیامبر ﷺ پیاده شد. این مکان در نزدیکی کوی بنی نجار بود. ابویوب انصاری رضی الله عنه که در آنجا حضور داشت بار پیامبر ﷺ را گرفت و به منزل خود برد. پیامبر ﷺ این مکان را که در اصل، محل جمع آوری خرما و متعلق به دو بچه یتیم بود، خریداری و در آنجا مسجد را بنا کرد که تا به امروز مسجد پیامبر ﷺ است^۳ و در یک سوی آن هم اتاق‌هایی برای خانواده خود ساخت.

۱- ناحیه‌ای است که پیامبر ﷺ هنگام رفتن از قبا به مدینه از آن پایین آمد. این ناحیه از جنوب غربی قبا شروع می‌شود و به ناحیه بطحان در نزدیکی شهر مدینه می‌رسد.

۲- علمای حدیث، اسناد این حدیث را حسن می‌دانند. ابن عدی آن را در کتاب الکامل، ج ۲، صص ۵۹۲-۵۹۱، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌است. سندش ضعیف است، زیرا در سند آن جسر بن فرقد وجود دارد که از پدرش روایت می‌کند و هر دو ضعیف هستند.

هم‌چنین بیهقی آن را در دلائل، ج ۲، ص ۵۰۹، از عبدالله بن الزبیر روایت کرده. در سندش صدیق بن موسی است. ذهبی در میزان می‌گوید: او حجت نیست، باز هم بیهقی در دلائل النبوة، ج ۲، ص ۵۰۸، از انس آن را روایت کرده‌است. در سندش ابراهیم بن صرمه است که دارقطنی و دیگران او را ضعیف می‌دانند، این حدیث دارای چند سند است که هر کدام دیگری را تقویت می‌کند. بنابراین چنان‌که اهل حدیث می‌گویند: دست کم حدیث به درجه حسن می‌رسد. والله اعلم. - ترجمه: «بگذاریدش که آن؟؟؟ مأمور است».

۳- جهت اطلاع بیشتر از بنای مسجد نبوی ر.ک: به صحیح بخاری، حدیث شماره ۴۲۸؛ صحیح مسلم حدیث، شماره ۵۲۴، این حدیث از انس بن مالک روایت شده است.

اما حضرت علی رضی الله عنه مدت زمان اندکی در مکه باقی ماند و امانت های مردم را که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، به آنها باز پس داد. سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیوست.

فصل چهاردهم

پیوند برادری میان مهاجرین و انصار

پیامبر ﷺ با یهود مدینه آشتی کرد و با آنان پیمان نامه‌ای به امضا رساند. دانشمندان آنها عبدالله بن سلام رضی الله عنه مسلمان شد و بقیه بر کفر خود باقی ماندند. آنها سه قبیله بودند: بنی قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه.

پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار پیوند اخوت برقرار فرمود. این پیوند در ابتدای اسلام مقدم بر پیوند خویشاوندی بود و حتی به سبب آن، از هم‌دیگر ارث می‌بردند.

خداوند سبحان در این هنگام برای رعایت حال مهاجرین مستمند، زکات را فرض فرمود.

ابن حزم واجب شدن زکات را در همین تاریخ ذکر کرده است^۱.

یکی از حافظان حدیث می‌گوید: از این‌که بدانند چه زمانی زکات فرض شده، عاجز و درمانده شده است.

۱- ر. ک: جوامع السیره، ص ۷۳، چاپ دارالفتح، ۱۹۹۴

فصل پانزدهم

واجب شدن جهاد

بعد از این که پیامبر ﷺ با پشتیبانی انصار در مدینه استقرار پیدا کرد و انصار یاری و دفاع از او راه در مقابل هر سیاه و سرخپوشان متعهد شدند، همه اعراب از یک کمان آنان را هدف گرفتند و با دنبال کردن هدفی مشترک، پیامبر و مسلمانان را مورد هدف خود قرار دادند و از هر سویی معترض آنان شدند. پیش از این خداوند سبحان در سوره حج، که سوره ای مکی است، در این آیه ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۱ اجازه جهاد را برای مسلمانان صادر فرموده بود. سپس هنگامی که به مدینه رفتند و در آن جانیر و، صلابت و توانمندی پیدا کردند، خداوند جهاد را بر آنان فرض کرد. چنان که در سوره بقره می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲.

۱- سوره حج، آیه ۳۹؛ ترجمه: «اجازه داده شده به کسانی که با آنان جنگ می شود (در دفاع از خود بجنگند)؛ زیرا که ستمدیده هستند و یقیناً خداوند بر یاری دادن ایشان توانا است.»

۲- سوره بقره، آیه ۲۱؛ ترجمه: «جنگ بر شما فرض شده است، حال آن که شما آن را خوش ندارید. چه بسا چیزی را ناخوشایند بدانید، در حالی که آن چیز برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست بدانید و آن چیز برای شما بد باشد، خدا می داند و شما نمی دانید.»

فصل شانزدهم

[نخستین درگیری‌های مسلحانه و اعزام گشتی‌های رزمی] غزوة ابواء

غزوة ابواء نخستین غزوة پیامبر ﷺ بود که در صفر سال دوم هجری صورت گرفت. شخص پیامبر ﷺ در این جنگ حضور داشت. به محلی به نام ودان^۱ که رسید، با بنی ضمیره بن بکر بن عبد منات بن کنانه و رئیس آنها مخشئ بن عمرو^۲ آشتی کرد. سپس بدون این که جنگی صورت پذیرد، به مدینه بازگشت. در این جنگ پیامبر، سعد بن عبادة رضی الله عنه را در مدینه جانشین خود قرار داده بود^۳.

گشتی رزمی بفرماندهی حمزه بن عبدالمطلب

پس از آن، پیامبر، عموی خود، حمزه رضی الله عنه را در رأس سی تن از مهاجرین، بی آنکه از انصار کسی میان آنان باشد، به محلی به نام سیف البحر فرستاد. در آنجا با ابو جهل بن هشام و سوارانی در حدود سی صد تن برخورد کرد، اما چون محمد بن عمرو جهنی با هر دو دسته پیمان صلح به امضا رسانده بود، باعث شد که جنگی میان دو گروه صورت نگیرد.

گشتی رزمی به فرماندهی عبیده بن حارث بن مطلب

در ماه ربیع الآخر سال دوم هجری، عبیده بن حارث بن مطلب را با سپاهی که شصت یا هشتاد سوارکار از مهاجرین بودند، به آگیری در حجاز که پایین تر از گردنه مَرّه بود، فرستاد. در آنجا با گروه بزرگی از قریش که تحت فرماندهی عکرمة فرزند ابو جهل و به قولی تحت فرماندهی مکروز بن

۱- ودان، مکانی در بین راه مکه و مدینه است. فاصله آن تا رابع که بعد از شهر مدینه است، ۲۹ میل است.

۲- در سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۱ السیره النبویه، ۲، ۳۵۶ اثر خود مؤلف به جای نام مخشئ بن عمرو، مجدی بن عمرو آمده است.

۳- جهت اطلاع بیشتر ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۷۸.

حَفْص بودند، برخورد کردند. در این برخورد جنگی صورت نگرفت. تنها سعد بن ابی وقاص تیری به سوی مشرکان پرتاب کرد. این نخستین تیری بود که در راه خدا پرتاب شد. در این روز مقداد بن عمرو لکندی و عتبه بن غزوان رضی الله عنهما از جمع کفار گریختند و به جمع مسلمانان پیوستند. این دو سپاه، نخستین سپاهانی بودند که پیامبر ﷺ تشکیل داد و پرچم آنها را بست. اما کدام یک از این دو سپاه، اول تشکیل شده است، در این باره اختلاف است. این جریر طبری می‌گوید: هر دو سپاه در سال اول هجری تشکیل شده است^۱ واللّٰه اعلم.

فصل هفدهم

غزوة بُواط

پیامبر ﷺ در پانزدهم ربیع الآخر سال دوم هجری غزوة بُواط^۱ را انجام داد. خود حضرت در آن حضور داشت. در این جنگ پیامبر ﷺ سائب بن عثمان ابن مظعون را در مدینه جانشین خود قرار داد و سپس حرکت کرد تا به بُواط در ناحیه رَضوی رسید. سرانجام بدون آن که جنگی صورت پذیرد، بازگشتند.

غزوة العُشیره

پس از غزوة بُواط، در اثنای ماه جمادی الاولی غزوة العُشیره و یا العُشیراء العُسیره پیش آمد. شخص پیامبر ﷺ در آن حضور داشت. پیامبر حرکت کرد تا به العُشیره که نام مکانی در ناحیه یَبُوع است رسید. تمام ماه و چند شبی از جمادی الآخر را در همان جا سپری کرد. در این مدت با بنی مُدَلج مصالحه کرد. سپس بدون این که بر خوردی پیش آید، به مدینه بلزگشت. در این غزوه ابوسلمه بن عبدالاسد را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت.

در صحیح مسلم به روایت از ابو اسحاق السبعی آمده است که می گوید: به زید بن ارقم گفتم: پیامبر ﷺ چند غزوه انجام داد؟ گفت: نوزده غزوه که نخستین آنها العُشیره یا العُشیراء است.^۲

غزوة بدر نخستین^۳

حدود ده روز پس از غزوه العُشیره، پیامبر ﷺ به مقصد بدرِ نخست خارج شد. این امر در پی

۱- بُواط منطقه‌ای در سرزمین حجاز در ناحیه جبل رَضوی است. این کوه از کوه‌های یَبُوع و مسکن قبیله جُهینه بوده است و در سمت راست راه مدینه به مکه قرار دارد.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۳۹۴۹؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب عدد غزوات النبی ﷺ حدیث، شماره ۱۲۵۴ از زید بن ارقم رضی الله عنه.

۳- مقصود از غزوة بدر نخستین، لشکرکشی است که قبل از جنگِ بدرِ معروفِ پیامبر ﷺ به آن منطقه گسیل داشت. پس از مدتی غزوة بدرِ معروف در همانجا رخ داد. شرح غزوة بدرِ معروف در فصل بیستم تحت عنوان «غزوة بدرِ بزرگ» خواهد آمد.

شبیخون زدن کُوز بن جابر فهری به گلهٔ مدینه پیش آمد. پیامبر ﷺ در جستجوی او تا سرحد ناحیه سَفَوان که در منطقه بدر است رسید. کُوز از آن مکان گذشته بود و پیامبر ﷺ او را نیافت. سپس به مدینه بازگشت. در این غزوه زید بن حارثه را در مدینه جانشین خود قرار داده بود. همچنین گفته‌اند که پیامبر ﷺ، سعد بن ابی وقاص را در جستجوی کُوز ابن جابر فرستاده است. به گفته‌ای دیگر: او را برای چیزی جز این فرستاده بود.

فصل هیجدهم

گشتی رزمی به فرماندهی عبدالله بن جحش

پس از غزوه بدر نخست، پیامبر ﷺ، عبدالله بن جحش بن رثاب اسدی را با نامه‌ای همراه هشت تن از مهاجرین فرستاد و به او دستور داد که بعد از طی دو روز راه، نامه را باز کند و بخواند. دیگر این که کسی از یارانش را مجبور به انجام کاری نسازد. عبدالله این کار را انجام داد. پس از دو روز راه پیمایی، نامه را باز کرد و خواند. دید در آن نوشته شده «وقتی به نامه‌ام نگاه کردی، راهت را ادامه بده تا به نخله، بین مکه و طایف، برسی. در آن جا در کمین قافله قریش باش و ما را از اخبار آن آگاه کن» عبدالله گفت: شنیدم و اطاعت کردم. همراهانش را نیز از مضمون نامه که متضمن دستور پیامبر ﷺ بود، مطلع کرد و اظهار داشت آنان را در این اقدام به هیچ وجه مجبور نخواهد کرد. تنها کسی که شهادت در راه خدا را دوست دارد، برخیزد و کسی که از مردن خوشش نمی‌آید، باز گردد. او گفت: اما خود من آماده هستم و بر می‌خیزم. همگی برخاستند و آمادگی خود را اعلام کردند.

در میانه راه، سعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوآن، شتری را که به نوبت سوار می‌شدند گم کردند. در پی جستجوی آن از قافله عقب ماندند. عبدالله بن جحش از آنها پیشی گرفت تا به نخله رسید و در آن جا پیاده شد. قافله‌ای از قریش که حامل کالای تجارتنی کشمش و پوست بود از کنار آنها عبور کرد. عمرو بن حضرمی، عثمان و نوفل، دو پسر عبدالله بن مغیره و حکم بن کيسان مولای بنی مغیره در این قافله بودند. در این هنگام مسلمانان با هم دیگر به مشورت نشستند و گفتند: ما در آخرین روز از ماه رجب الحرام هستیم. اگر با آنان بجنگیم که حرمت ماه را دریده‌ایم و اگر آنان را امشب به حال خود رها کنیم وارد حرم می‌شوند. سپس همگی اتفاق کردند که با آنها برخورد کنند. یکی از مسلمانان تیری به سوی عمرو بن الحضرمی پرتاب کرد و او را از پای درآورد. عثمان و حکم را هم به اسارت گرفتند. نوفل فرار کرد.

سپس قافله را بادو اسیری که گرفته بودند به مدینه آوردند و خمس آن را جدا کردند. این نخستین غنیمت، نخستین خمس، اولین کشتن و اسیر گرفتن در اسلام بود. با این که آنان در عمل خود اجتهاد

کرده بودند، ولی پیامبر ﷺ از کارشان خوشش نیامد و آن را رد کرد. پس از این واقعه، لجاجت قریش شدت یافت و شدیداً این عمل را رد و محکوم کردند و گفتند: محمد، ماه حرام را حلال گردانید. خداوند - عز و جل - در این باره این آیه را نازل فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ در این آیه خداوند سبحان می‌فرماید: این کار انجام گرفت اگرچه کار اشتباهی بود، زیرا جنگیدن در ماه حرام گناه بس بزرگی نزد خداوند محسوب می‌شود، ولی آنچه شما ای مشرکان بر آن هستید و انجام می‌دهید از قبیل باز داشتن از راه خدا، کفر ورزیدن نسبت به خداوند و نسبت به مسجد الحرام و بیرون کردن محمد و یارانش که در حقیقت اهل مسجد الحرام هستند، همه اینها از جنگیدن در ماه حرام نزد خداوند گناه بزرگ تری است.

سپس پیامبر ﷺ خمس این غنیمت را قبول کرد و از دو اسیری که به اسارت درآمده بودند، فدیة گرفت.

۱- جهت اطلاع بیشتر از شأن نزول این آیه ر.ک: بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۲/۹، صص: ۵۸-۵۹، که آن را از عروه بن الزبیر به طور مرسل روایت کرده است. اهل حدیث سند این حدیث را صحیح می‌دانند. هم‌چنین ر.ک: به تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ شوکانی فتح القدير، ج ۱، ص ۳۲۴؛ الاصابه فی تمیيز الصحابه، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- جهت اطلاع بیشتر از شأن نزول این آیه ر.ک: بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۲/۹، صص: ۵۸-۵۹، که آن را از عروه بن الزبیر به طور مرسل روایت کرده است. اهل حدیث سند این حدیث را صحیح می‌دانند. هم‌چنین ر.ک: به تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ شوکانی فتح القدير، ج ۱، ص ۳۲۴؛ الاصابه فی تمیيز الصحابه، ج ۲، ص ۲۷۸.

فصل نوزدهم

تغییر قبله و فرض شدن روزه

در شعبان هفتمین سال، شانزده ماه و به روایتی هفده ماه پس از آمدن پیامبر ﷺ به مدینه - چنانکه در صحیحین آمده است^۱ - قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. طبق روایت نسایی اولین کسی که او به طرف کعبه نماز گزارد، شخصی به نام ابوسعید بن المعلی و رفیقش بود^۲ بدین صورت که می‌گویند: ما شنیدیم پیامبر ﷺ برای مردم خطبه می‌خواند و آیات تحویل قبله را برای آنان تلاوت می‌کرد. به دوستم گفتم: برخیز دو رکعت نماز بگزاریم تا اولین کسی باشیم که او به طرف قبله نماز گزارده‌اند. خود را پنهان کردیم و به طرف کعبه نماز گزاردیم. سپس پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد و نماز ظهر آن روز را برای مردم خواند.

روژه ماه رمضان هم فرض شد صدقه فطر نیز برای آن یک روز قبل، فرض شده بود.

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التوجه نحو القبلة حيث كان، شماره، ۴۰؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة؛ باب تحویل القبلة من القدس الى الكعبة، شماره ۵۲۵ از براء بن عازب رضی الله عنه.

۲- این حدیث را نسایی در الکبری، شماره ۱۱۰۰۴ روایت کرده‌است. هم‌چنین بزار در المسند و طبرانی در المعجم الکبیر، چنانکه در مجمع الزوائد، ج ۲، صص ۱۳-۱۲، آمده، از ابوسعید بن المعلی آن را روایت کرده‌اند. محدثین سند این حدیث را ضعیف می‌دانند، زیرا در روایت نسایی، مروان بن عثمان زرقی وجود دارد، حافظ ابن حجر در کتاب التریب او را ضعیف می‌داند.

در مورد روایت دومی که در مجمع الزوائد آمده است، هیشمی می‌گوید: عبدالله بن صالح کاتب لیث در سند آن وجود دارد. جمهور او را ضعیف دانسته‌اند.

فصل بیستم

غزوه بدر بزرگ

در این فصل به ذکر خلاصه‌ای از واقعه بدر دوم می‌پردازیم، زیرا که واقعه عظیم و بس مهمی است. خداوند در این غزوه حق را از باطل جدا کرد اسلام را عزت بخشید و کفر و کافران را سرکوب کرد. داستان بدر از این قرار است: در ماه رمضان سال دوم هجری بود که به پیامبر ﷺ خبر رسید قافله‌ای از شام به سرپرستی ابوسفیان، صخر بن حرب و سی یا چهل تن از قریش در حرکت است و می‌آید. قافله عظیمی است و حامل کالاهای بسیاری برای قریش است. پیامبر ﷺ کسانی را در پی کمین این قافله فرستاد و به کسانی که سواری هایشان حاضر بود، دستور داد تا برخیزند و حرکت کنند. آن بزرگوار برای این جنگ، مراسم و تشریفات جنگی چندانی انجام نداد. در هشتم رمضان بود که با سیصد و اندی نفر خارج شد. عبدالله بن ام مکتوم را جهت امامت و اقامه نماز جانشین خود کرد. به الرِّوْحَاء^۱ که رسید به ابولبابه بن عبدالمنذر دستور داد که بازگردد. پیامبر او را جهت اداره امور مدینه برگزید. در این جنگ پیامبر ﷺ تنها دو اسب همراه داشت که یکی متعلق به مقداد بن اسود کندی و دیگری از آن زبیر بود، و هفتاد شتر که هر دو و سه نفر و یا بیشتر یک شتر داشتند و به صورت متناوب آن را سوار می‌شدند. پیامبر ﷺ، علی و مرثد بن ابی مرثد غنوی بر یک شتر بودند. زید بن حارثه،^۲ انس، ابوکبشه^۳ موالی پیامبر ﷺ و حمزه بر یک شتر سوار بودند. ابوبکر، عمر و عبدالرحمن بن عوف شتر دیگری داشتند... و به همین صورت همگی سوار شدند.

۱- فاصله الروحاء تا مدینه سی و شش میل است. ر.ک: صحیح مسلم، شماره ۳۸۸.

۲- آنسه کنیه‌اش ابومسروح موالی پیامبر ﷺ بود که او را پس از خریداری آزاد فرمود. او کسی بود که هنگام به حضور پذیرفتن مردم از سوی پیامبر ﷺ، اجازه دخول صادر می‌کرد. وی در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه درگذشت. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: به أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- نامش سلیم بود. پیامبر ﷺ او را خریداری و آزاد کرد. در جنگ بدر و تمام جنگ‌ها حضور داشت. سپس در زمان خلافت عمر رضی الله عنه سال (۱۳ هجری قمری) وفات یافت. ر.ک: به أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۲.

پیامبر ﷺ پرچم لشکر را به مُصْعَب بن عُمَيْر سپرد. پرچم یک دسته را به علی ابن ابی طالب داد، پرچم دسته دیگر را به مردی از انصار سپرد. پرچم خود انصار در دست سعد بن معاذ رضی الله عنه بود. قیس بن ابی صَعَصَعه را بر منتهای لشکر قرار داد. سپس حرکت کردند تا به نزدیکی الصفراء^۱ رسیدند. از آن جا بَسْبَس بن عمرو جُهَنی را که با بنی ساعده هم پیمان بود و عدی بن ابی الزَّغَباء جهنی را که با بنی نجار هم پیمان بود، در جستجوی خبر قافله به بدر فرستاد. خبر خروج پیامبر ﷺ به قصد قافله به ابوسفیان رسیده بود.

در این هنگام ابوسفیان شخصی به نام صَمُضَم بن عمرو غفاری را استخدام کرد تا به مکه برود و با حالت گریه و زاری قریش را از بسیجی که در مقابل قافله شان قرار گرفته مطلع سازد تا به حمایت از آن برآیند. فریاد صمضم به اهل مکه رسید. همگی شتابان برخاستند و برای خروج جمع شدند. از بزرگان شان تنها ابولهب باقی ماند که به جای خود شخص دیگری را که به وی بدهکار او بود فرستاد. همه قبایل عرب را که در پیرامون شان بودند جمع کردند و با آنها خارج شدند. از تیره های قریش هیچ کدام عقب نماند جز بنی عدی که هیچ کسی از آنها با قبایل قریش خارج نشد.

سپس چنان که خداوند عز و جل می فرماید: ﴿بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَ يُصَدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲ با خودنمایی و غرور از مکه خارج شدند. و با تندی و خشم زیاد به سوی پیامبر ﷺ و یارانش که قصد به غنیمت گرفتن قافله آنان را داشتند، رهسپار شدند. بویژه که قبل از آن هم با عمرو بن الحَضْرَمی و قافله ای که همراه داشت، برخورد کرده و آن را گرفته بودند.

خداوند سبحان بنا بر حکمت و اراده اش دو گروه ایمان و کفر را بدون وعده قبلی در یک مکان جمع کرد. چنان که باری تعالی می فرماید: ﴿وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَحْتَلِفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَ لَكِنْ لِيُقْضَىٰ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا﴾^۳

۱- روستایی است دارای خرما و کشتزارهای زیاد، آب های آن از چشمه و به طرف ینبع جاری است. این روستا راه عبور ماشین ها از مدینه به مکه است.

۲- سوره انفال، آیه ۴ «و لا تکنوا کالذین خرجوا من دیارهم ... الایه» و مانند کسانی نباشید که از روی غرور و خودنمایی به مردم از سراهای خود (شهر مکه به سوی بدر) بیرون آمدند، و مردم را از راه خداوند باز می داشتند.

۳- سوره انفال، آیه ۴۲، ترجمه: «اگر با هم دیگر (شما مسلمانان و مشرکان) و وعده (جنگ) می گذاردید، حتماً در وعده خود خلاف می کردید، ولی (بدون وعده قبلی روبه روی هم دیگر قرار گرفتید) تا خداوند کاری را که اراده کرده بود به انجام برساند.»

هنگامی که خبر خارج شدن قریش به پیامبر ﷺ رسید، با یارانش به مشورت نشست. عده زیادی از مهاجرین برخاستند و در این باره سخنرانی کردند و این تصمیم را نیک دانستند. بار دیگر پیامبر ﷺ با آنها مشورت کرد. او می خواست بداند که انصار در این باره چه می گویند. پیش از همه سعد بن معاذ رضی الله عنه برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، گویا منظور ما هستیم. سوگند به خدا ای فرستاده خدا، اگر دریا را بر ما عرضه کنی که به آن بزیم، به آن خواهیم زد. ای پیامبر خدا، به برکت خداوند ما را ببر. پیامبر ﷺ از شنیدن این سخن خوشحال شد و فرمود: «سَيُؤَاوِ آبِثْرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدَّوْ عَدْنِي إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ»^۱

سپس پیامبر ﷺ حرکت کرد و در نزدیکی بدر پیاده شد. جهت بررسی اوضاع و اخبار با یکی از یارانش سوار شد و رفت و بازگشت. شبانگاه، علی، سعد و زبیر را جهت اطلاع به سوی آب بدر فرستاد. آنها در حالی که دو برده از قریش را به همراه داشتند بازگشتند. در این هنگام پیامبر ﷺ به نماز ایستاده بود. اصحاب از آن دو تن پرسیدند که شما متعلق به چه کسی هستید؟ آن دو برده در جواب گفتند: ما آب کشان قریش هستیم. اصحاب از این جواب خوششان نیامد. چون دوست داشتند که متعلق به قافله ابوسفیان می بودند، زیرا قافله در نزدیک آنها بود و علاقمند بودند که بر قافله پیروز شوند و این بهتر از آن بود که هزینه سنگینی را در جنگیدن با قریش که آماده کارزار بودند بپردازند. به همین علت آنها را کتک کاری کردند. هنگامی که دردشان می گرفت می گفتند ما متعلق به ابوسفیان هستیم. چون از آنها دست می کشیدند می گفتند: ما متعلق به قریش هستیم. پیامبر ﷺ از نماز که فارغ شد روی به آنان کرد و فرمود: «وَأَلَدِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْكُمْ لَتَضْرِبُونَهُمَا إِذَا صَدَقَا وَتَتْرَكُونَهُمَا إِذَا كَذَبَا»^۲ سپس رو به آن دو برده کرد و فرمود: «به من بگوئید که قریش کجاست؟» گفتند: پشت این

۱- این حدیث را ابن اسحاق در سیره خود، ج ۲، ص ۱۸۸، بدون سند روایت کرده است. ابن مردویه و ابن ابی شیبه آن را از علقمه بن وقاص لیثی به طور مرسل روایت کرده اند. مؤلف، در البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۹۸ می گوید: این حدیث دارای شواهد زیادی است. بخاری، شماره ۳۹۵۲؛ امام احمد در مسند، ج ۱، ص ۳۹۰، ۴۲۸، ۴۵۸؛ حاکم، ج ۳، ص ۳۴۹ آن را روایت کرده اند. در بعضی از این روایات آمده است که مقداد هم همانند گفتار سعد بن معاذ به پیامبر ﷺ گفت. ترجمه «بروید، و مژده گیرید، خداوند (پیروزی بر) یکی از دو گروه را به من وعده داده است.»

۲- این حدیث را ابن اسحاق، ج ۲، ص ۱۸۹، به طور مرسل از عروه روایت کرده است. اهل حدیث می گویند: سندش حسن است. احمد در مسند، ج ۱، ص ۱۱۷، هزار به شماره ۱۷۶۱ و دیگران به طور مفصل از علی روایت کرده اند. در روایتش ابن اسحاق سببی هست. او اگرچه ثقة است، اما دچار اختلاط شده است بر این، او در روایات تدلیس می کند و این روایت را به صورت معنعن ذکر کرده است. هم چنین مسلم آن را به شماره ۱۷۷۹ از انس بالفظ «لَتَضْرِبُونَهُ إِذَا صَدَقَكُمْ وَتَتْرَكُونَهُ إِذَا كَذَبَكُمْ» روایت کرده است.



تپه. فرمود: «روزی چند شتر می‌کشند؟» گفتند: روزی ده تا و روزی نه تا. فرمود: «شمار آنها بین نه صد تا هزار تن است.»

بَسْبَس بن عمرو و عدی بن اَبی الزَّغَباء به آب بدر آمدند و از کنیزکی شنیدند که به دوستش می‌گفت: آیا طلبم را می‌دهی یا نمی‌دهی؟ دوستش به او می‌گفت: فردا یا پس فردا قافله می‌آید. نزد آنها کار می‌کنم و طلبت را می‌پردازم. مجدی بن عمرو گفتار آن زن را تأیید کرد. بَسْبَس و عدی پس از شنیدن این سخن بازگشتند. پس از آنها ابوسفیان به آنجا آمد. ابوسفیان به مجدی بن عمرو گفت: آیا وجود کسی از اصحاب محمد را احساس نکردی؟ گفت: نه، البته دو سواره بودند که پشت این تپه‌ها پیاده شدند. ابوسفیان به آنجا رفت و پشکل شتر آنها را گرفت و شکافت. در آن هسته خرما دید. گفت: به خدا سوگند که این پشکلِ علوفه‌های یثرب است. بیدرنگ قافله را به راه ساحلی کشید و نجات داد. شخصی را نیز به سوی قریش فرستاد تا به آنها خبر دهد که همگی نجات پیدا کرده‌اند و بنابراین برگردند.

هنگامی که این خبر به قریش رسید، ابوجهل از بازگشتن خودداری کرد و گفت: به خدا سوگند باز نمی‌گردیم، مگر این که به آبگیر بدر برسیم؛ سه روز در آنجا اقامت گزینیم؛ شراب بنوشیم و کنیزکان برایمان رقص و پایکوبی کنند تا عرب‌ها برای همیشه از ما بترسند. اَحْنَس بن شَرِیق با همه قوم خود، که از بنی زُهره بودند، بازگشتند. او گفت: شما برای نگهداری قافله‌تان خارج شدید که نجات پیدا کرد. کسی از بنی زهره، جز دو عموی مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله که پدر زهری^۱ باشد، در بدر شرکت نکرد. این دو که شرکت کردند، در آن روز در حال کفر کشته شدند. پیامبر ﷺ قبل از قریش به چاه بدر رسید و در نزدیک ترین چاه منزل گرفت. حُبَاب بن منذر بن عمرو به ایشان گفت: ای پیامبر خدا، این جا که در آن پیاده شده‌ای، به دستور خداوند است؟ یا برای

ترجمه: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شما هنگامی که راست می‌گویند، آنها را می‌زنید و هنگامی که دروغ می‌گویند، آنها را رها می‌کنید.»

در این روایت آمده، که گوینده: اگر به ما دستور بدهی... سعد بن عباده بوده است. حافظ ابن حجر در فتح الباری (ج ۷ ص ۳۳۶) این مطلب را ذکر کرده است.

۱- امام زهری، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله الزهری، مشهور به ابن شهاب الزهری از بنی زهره بن کلاب و از قریش است. او اولین کسی بود که حدیث را تدوین کرد و از بزرگترین حفاظ و فقهای مدینه بود. مدتی نیز در شام اقامت گزید. عمر بن عبدالعزیز طی نامه‌ای به عمال خود در آنجا نوشت که: مواظب ابن شهاب باشید، زیرا داناتر از او به سنت‌های پیامبر ﷺ کسی نمی‌یابید. ابن شهاب در سال ۱۲۴ هجری قمری در قریه شغب بین حجاز و فلسطین دیده از جهان فرویست. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: الأعلام، ج ۷، ص ۳۱۷.

جنگ و تدبیر است؟ فرمود: بلکه منزلگاهی است که برای جنگ و تدبیر در آن پیاده شده‌ام^۱ حُبَاب گفت: این مکان مناسب نیست برخیز تا برویم و در نزدیک ترین چاه به قوم (قریش) منزل گزینیم و چاه‌هایی را که پشت سر می‌گذاریم نیز پر کنیم. سپس بر چاهی که ما بر آن هستیم حوضی بسازیم و پر از آب کنیم و از آن بیاشامیم و آنها نوشند. پیامبر ﷺ این پیشنهاد را نیک دانست و پذیرفت. خداوند با باریدن باران زیاد، میان قریش و چاهی که بر آن بودند مانع ایجاد کرد و این خود نعمتی بر کفار و نعمتی برای مسلمانان محسوب می‌شد؛ زیرا که زمین را برای آنها مهیا و محکم ساخت. سایه‌بانی برای استقرار پیامبر ﷺ برپا داشتند.

پیامبر ﷺ به محل جنگ رفت و محل کشته شدن سران قریش را یکی یکی به یاران خود نشان داد و گفت: اگر خدا بخواهد اینجا فردا قتلگاه فلانی است، این جا قتلگاه فلانی است و این جا قتلگاه فلانی است. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: سوگند به خدایی که او را به حق فرستاد، هیچ‌کدام از آنها از قتلگاه خود، که پیامبر ﷺ به آن اشاره فرموده بود، فراتر نرفت^۲.

پیامبر ﷺ آن شب در آن جا ماند و در کنار تنه درختی به نماز ایستاد. درست شب جمعه هفده ماه رمضان بود. در هنگام صبح چون قریش دسته دسته آمدند و فرار گرفتند، پیامبر ﷺ دست به دعا بلند کرد و گفت: «پروردگارا، این قریش است که با غرور و خودپسندی آمده است و تو و پیامبرت را به مبارزه می‌طلبد.» حکیم بن حزام و عُثْبَةُ بن ربیعہ برای جلوگیری از جنگ خواستند قریش را بازگردانند. ابو جهل ممانعت ورزید و با عتبه مشاجرہ کرد و برادر عمرو بن الحضرمی^۳ را وادار به خون خواهی برادرش، عمرو، کرد. او نیز پیراهن خود را از پشت بالا کشید، شرمگاه خود را برهنه کرد و فریاد برآورد: وای بر عمرو! وای بر عمرو! از این جا مردم خشمگین شدند و جنگ شروع شد.

۱- این حدیث را ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۰ از ابن اسحاق روایت کرده و گفته: از اشخاصی از بنی سلمه شنیدم ... فرد مجهولی بین ابن اسحاق و افراد بنی سلمه هست. حاکم نیز، ج ۳، ص ۴۲۶-۴۲۷ با ذکر راویان، روایت کرده است. در سندش کسان مجهول و ناشناسی هستند. ذہبی می‌گوید: حدیث منکر است. ابن کثیر نیز در البدایه، ج ۳، ص ۱۶۷ از ابن عباس روایت کرده و آن را به اموی نسبت داده اما در آن کلبی وجود دارد که متهم است. نگاه: تخریج زادالمعاد، ج ۳، ص ۱۷۵ توسط برادران ارنائوط

۲- صحیح مسلم، شماره ۱۷۷۹، سنن أبی داود، شماره ۲۶۷۸ همانند این گفتار از انس روایت شده است. اما حدیث ابن مسعود این عبارت نیست. نسائی چنان که در البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳۱۱ آمده است، نیز آن را روایت کرده است. اهل علم می‌گویند: سندش منقطع است.

۳- چنان که در صفحه ۵۰ گذشت، عمرو حضرمی به دست مسلمانان کشته شده بود.

۴- «وا» حرف ندا است و برای ندبه کردن و گریستن و اظهار تأسف کردن به کار می‌رود، مانند «وازیاده» دریغ‌برزید

پیامبر ﷺ صفوف مجاهدان را تنظیم کرد، سپس با ابوبکر به سایه‌بان بازگشت. سعد بن معاذ و گروهی از انصار بر در سایه‌بان ایستادند و از پیامبر ﷺ بودند نگهبانی دادند سه تن از صفوف کفار به نام‌های عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع و ولید بن عتبه خارج شدند و مبارز طلبیدند. سه انصاری از صفوف مسلمانان به نام‌های عوف و معوذ دو فرزند عفره و عبدالله بن رواحه در مقابله با آنها خارج شدند.

مبارزان به آنان گفتند: شما کیستید؟ گفتند: ما از انصار هستیم. گفتند: شما هم‌اوردان خوبی برای ما هستید، ولی پسر عموهای خود را می‌خواهیم. سپس علی، عبیده بن حارث و حمزه رضی الله عنهم در مقابل آنان برخاستند. علی ﷺ، ولید را از پای در آورد. حمزه، عتبه را و به گفته‌ای شیبه را کشت. عبیده و حریفش هر کدام یک ضربه بر دیگری وارد کرد و همدیگر را از پا در آوردند. سرانجام علی و حمزه بر او تاختند و کارش را یک سره کردند. سپس عبیده را در حالی که پایش قطع شده بود، حمل کردند و آوردند. عبیده ﷺ هم چنان پایش زخمی ماند تا شده که در الصفراء وفات یافت.

در حدیث صحیح روایت شده است که علی ﷺ این فرموده باری تعالی ﴿ هَذَا خِضْمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾^۱ را به مبارزانی که با آنان در جنگ بدر به مبارزه برخاستند، تفسیر می‌کرد.^۲ شکی نیست که این آیه در سوره حج و در مکه نازل شده و واقعه بدر بعد از این آیه رخ داده است. بنابراین تحت تفسیر این آیه قرار نمی‌گیرد.

سپس تنور جنگ داغ شد و جنگ شدت گرفت. پیروزی فرار سید. پیامبر ﷺ با گریه و تذلل به درگاه خداوند دعا فرمود، تا جایی که عبایش از روی شانه‌اش افتاد. ابوبکر آن را درست می‌کرد و می‌گفت: ای پیامبر خدا، از خدا خواستن کافی است. یقیناً آنچه را به تو وعده داده است عملی خواهد کرد. پیامبر ﷺ گفت: «پروردگارا، اگر این گروه از بین بروند در زمین کسی تو را عبادت نخواهد کرد»^۳ این است مضمون فرموده باری تعالی که: ﴿ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ

و «واظها» وای کرم، و گاهی برای ندای واقعی به کار می‌رود. (مترجم)

۱- سوره حج، آیه ۱۹؛ ترجمه: «این دو گروه (مؤمنان و کافران) دشمن یکدیگرند، که درباره پروردگارشان با یکدیگر جدال و کشمکش کردند.»

۲- ر.ک: به صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سوره حج، شماره ۳۹۶۵ و ۳۹۶۷. باز هم در صحیح بخاری، شماره ۳۹۶۹ و صحیح مسلم، شماره ۳۰۳۲ از ابوذر روایت شده است که او سوگند یاد می‌کرد که این آیه ﴿ هَذَا خِضْمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾ درباره مبارزان روز بدر که حمزه، علی و عبیده بن حارث، عتبه و شیبه فرزندان ربیع و ولید بن عتبه باشند، نازل شده است.

۳- در صحیح بخاری، به شماره ۲۹۱۵ همانند این مطلب از ابن عباس روایت شده است. در صحیح مسلم، به شماره ۱۷۶۳ نیز از عمر بن الخطاب روایت شده است.

مُؤَدِّفَيْنَ ﴿۱﴾ پس از این دعا و زاری، پیامبر ﷺ چرتی زد؛ سپس برخاست، سرش را بلند کرد و در همان حال گفت: «مژده ای ابوبکر، این جبرئیل است که بر دو طرفش گرد و غبار نشسته است»^۲

شیطان به شکل و صورت سراقه بن مالک بن جُعْشَم، رئیس قبیله مُدَلِج، در مقابل قریش ظاهر شد و به آنان پناه داد و راهی را که در پیش گرفته بودند، برای تمامی آنان آراست. زیرا قریش از این که قبیله بنی مدلج بر خانواده و دارایی هایشان مسلط شوند، می ترسیدند. چنان که خداوند تبارک و تعالی در این باره می فرماید: ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ أَيُّومَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ﴾^۳ شیطان فرود آمدن فرشتگان را به صحنه کارزار در دفاع از مسلمانان و عدم توانایی خود در مقابله با آنها، به چشم خود دید. پس پا به فرار گذاشت. فرشتگان طبق دستور الهی مشغول پیکار با کافران شدند. مجاهد مسلمان، مبارز می طلبید؛ اما پیش از جنگیدن با او می دید که لاشه رقیب در برابرش افتاده است. خداوند در آن روز سرهای مشرکان را کاملاً در اختیار مسلمانان قرار داده بود. نخستین کس که در آن روز از کافران پا به فرار گذاشت، خالد بن علم بود که سرانجام دستگیر شد و به اسارت مسلمانان درآمد. سپس مسلمانان در پی کافران رفتند یکی یکی آنان را می گرفتند، اسیر می کردند، تا جایی که هفتاد تن دیگر به اسارت در آوردند و اموالشان را به غنیمت گرفتند. از جمله کسانی که کشته شد و پیامبر ﷺ یک روز قبل از کشته شدنش، محل کشتن او را مشخص کرده بود، ابو جهل (ابو الحکم) عمرو بن هشام - لعنه الله - بود، که به دست معاذ بن عمرو بن جموح و معوذ بن عفراء کشته شد و در نهایت عبدالله بن مسعود کارش را یک سره کرد. سرش را از تن جدا کرد و خدمت پیامبر ﷺ آورد. پیامبر ﷺ با دیدن آن خوشحال شد.

۱- سورة انفال، آیه ۹؛ ترجمه: «آن گاه که از پروردگار خود درخواست کمک و یاری می کردید، او درخواست شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با هزار فرشته کمک و یاری می دهم که بیای می آیند.» (نخست خداوند وعده یاری کردن به هزار فرشته را داد و بعد به سه هزار فرشته و بعد به پنج هزار فرشته، چنان که در سورة آل عمران در آیات (۱۲۶/۱۲۵) آمده است، داد.

۲- این حدیث را ابن اسحاق در کتاب سیره خود، چنان که ابن حجر در فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۴ نقل کرده، آورده است. اصل آن در صحیح بخاری آمده است. شیخ ناصرالدین آل بانی آن را در تعلیقش بر کتاب فقه السیر محمد غزالی رحمة الله ص ۲۴۳ صحیح دانسته است. و همچنین در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۷ آمده است.

۳- سورة انفال، آیه ۴۸، ترجمه: «به یاد آور آن گاه که اهریمن، کردارهای کافران را برای آنان اگر است و به ایشان گفت: امروز کسی نیست که بر شما غلبه کند و من پشتیبان و یاور شما هستم. پس هنگامی که دو گروه (مؤمنان و کافران) روبه رو شدند، شیطان به عقب بازگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.»

دیگر عتبه، شیبه، دو پسر ربیع، ولید بن عتبه و امیه بن خلف بودند که پیامبر ﷺ دستور داد لاشه آنها را به چاهی در بدر بیندازند. سپس شبانگاه بر سر آن چاه رفت و به شدت آنان را سرزنش و ملامت کرد و فرمود: «شما خویشاوند بدی برای پیامبرتان بودید. شما مرا تکذیب کردید، در حالی که مردم مرا تصدیق کردند، مرا خوار و ذلیل کردید، در حالی که مردم مرا یاری دادند، مرا بیرون رانیدید، در حالی که مردم به من پناه دادند^۱». سپس پیامبر ﷺ برای مدت سه روز در صحرای بدر ماند.

سپس به همراه اسیران و غنایمی که به دست آورده بود، به مدینه بازگشت و عبدالله بن عمرو و النجاری^۲ را سرپرست غنایم به دست آمده کرد. خداوند سبحان در این غزوه سوره انفال را نازل فرمود. هنگامی که پیامبر ﷺ به الصفراء رسید، طبق دستور الهی، غنایم به دست آمده را تقسیم کرد و دستور داد تا گردن نضر بن حارث را به سبب فسادی که مرتکب شده و اذیت و آزاری که به پیامبر ﷺ رسانده بود، بزنند.

خواهر نضر و به قولی دخترش قُتیلَه در رثای او مرثیه مشهوری سروده که ابن هشام آن را در کتاب خود آورده است. هنگامی که پیامبر ﷺ این مرثیه را شنید فرمود: «اگر آن را قبل از کشتنش می شنیدم، او را نمی کشتم.»^۳ به عِرْقِ الطُّبِيَةِ^۴ که رسیدند و پیاده شدند، دستور داد تا گردن عقبه بن اُبی مُعَيْط را بزنند.

سپس پیامبر ﷺ درباره اسرای دربند، با یاران خود به مشورت نشست. نظر عمر بن الخطاب رضی الله عنه این بود که آنان را بکشند؛ اما نظر ابوبکر رضی الله عنه این بود که از آنان فدیة گرفته شود. پیامبر ﷺ به رأی ابوبکر رضی الله عنه تمایل داشت. بنابراین فدیة گرفتن از آنان را جایز دانست. خداوند سبحان درباره این موضوع عتابی نازل فرمود که: ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُشْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾^۵

۱- این حدیث را ابن اسحاق در کتاب سیره خود، ج ۲، ص ۲۰۴ به صورت بلاغی بدون ذکر سند آورده است، بنابراین علمای حدیث آن را ضعیف می دانند. امام احمد در مسند، ج ۶، ص ۱۷۰، همانند این حدیث را با عبارت «جَزَاكُمْ اللَّهُ شَرًّا مِنْ قَوْمِ نَبِيِّ مَا كَانَ أَسْوَأَ الطَّرُودِ وَأَشَدَّ التَّكْذِيبِ» از عایشه رضی الله عنهما روایت کرده. اهل حدیث سند آن را منقطع می دانند.

۲- او عبدالله بن کعب بن عمرو بخاری خزرجی صحابی است که در همه صحنه ها با پیامبر ﷺ حضور داشته است، او در سال ۳۰ هجری قمری در ایام خلافت عثمان رضی الله عنه درگذشت. ر.ک: اسد الغابة، ج ۳، صص ۲۴۹-۲۴۸.

۳- این حدیث را ابن هشام در کتاب سیره خود، ج ۲، ص ۲۸۵ به صورت بلاغی آورده است. علمای حدیث آن را صحیح نمی دانند. ۴- نام مکانی در نزدیکی الروحاء است.

۵- سوره انفال، آیه: ۶۷؛ ترجمه: «شایسته پیغمبری نیست که دارای اسیران جنگی باشد، تا این که در زمین به کشتار

در صحیح مسلم^۱ به روایت از ابن عباس رضی الله عنهما دربارهٔ گرفتن فدیة حدیثی طولانی آمده است که تمام آن به بیان همین موضوع می‌پردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدیة هر کدام از آنان را چهار صد سکه قرار داد. سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تأیید الهی، پیروز مندانه، به مدینه بازگشت. خداوند گفتار خود را رفعت بخشید و زمینه را برای آن مهیا ساخت، یاری رساندن پیامبر خود را مستحکم و استوار گردانید. پس از این، مردمان بسیاری از اهل مدینه مسلمان شدند. از این جا بود که عبدالله بن ابی بن سلول و گروهی از منافقین هم برای حفظ موقعیت خود در ظاهر به جمع مسلمانان پیوستند.

زیاد پردازد. شما کالای ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد، و خداوند با عزت فرزانه است.»

۱- این حدیث را امام مسلم، در کتاب الجهاد والسير باب الامداد بالملائكة فی غزوة بدر، به شماره ۱۷۶۳ روایت کرده است.

فصل بیست و یکم

شمار افرادی که در جنگ بدر شرکت داشتند

کل مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت داشتند، سیصد و اندی نفر بودند که هشتاد و شش تن آنان از مهاجرین، شصت و یک تن از اوس و صد و هفتاد تن از خزرج بودند. با اینکه شما شرکت کنندگان اوس کمتر از خزرج بود، اما در مقابل دشمن قوی تر و صبورتر از خزرج بودند. علت این بود که خانه‌هایشان در منطقه بالای شهر مدینه قرار داشت. این امر باعث شد که به هنگام رسیدن خبر خروج، امکان حرکت برای خزرج به سبب نزدیکی خانه‌هایشان میسر، امکان پذیر باشد و شما بیشتری خارج شوند. سیره‌نویسان درباره شمار افرادی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند و هم‌چنین درباره نام بعضی از آنها، دیدگاه‌های مختلفی دارند.

زهری، موسی بن عقبه، محمد بن اسحاق بن یسار، محمد بن عمر واقدی، سعید بن یحیی اموی در کتاب مغازی، بخاری و دیگر علمای پیشین، همگی در کتاب‌های خود به ذکر نام آنها پرداخته‌اند. ابن حزم ظاهری در کتاب سیره‌اش به ترتیبی که یادآور شده‌ایم، نام آنان را برشمرده است.^۱ او می‌پندارد که هشت تن از آنان به علتی نتوانستند در جنگ شرکت کنند، اما پیامبر ﷺ بهره‌ای از غنایم جنگی را به آنان داد؛ از آن جمله عثمان، طلحه و سعید بن زید را بر می‌شمارد. شیخ امام حافظ ضیاءالدین ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مقدسی^۲ - رحمه الله تعالی - از علمای متأخر برای این موضوع اهمیت بسیاری قایل شده و در این باره رساله‌ای نوشته و در کتاب الأحکام خود کرده است.

۱- مؤلف نام‌های اهل بدر را در کتاب السیرة النبویة، ۲/ صص ۴۹۰-۵۰۷ به ترتیب حروف الفبا آورده است. ابن حزم در کتاب جوامع السیرة، ص ۱۴۶-۱۱۴ به ذکر نام‌های مهاجرین، سپس اوس و سپس خزرج پرداخته است.
۲- او از علمای حنبلی مذهب و عالم به علم حدیث و از مورخان نامی و اهل دمشق است. در دمشق متولد شد و در سال ۶۴۳ هـ. در آنجا وفات یافت. ر.ک: الأعلام، ج ۷، ص ۱۳۴.

اما تعداد مشرکانی که در این جنگ شرکت داشتند، چنان که پیامبر ﷺ از آن خبر داده بود، بین نهصد تا هزار تن بود.

در این جنگ چهارده تن از مسلمانان کشته شدند، شش تن از مهاجرین، شش تن از خزرج و دو تن دیگر از اوس بودند.

نخستین کسی که در این جنگ کشته شده، مِهْجَع، مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود و به گفته‌ای مردی از انصار به نام حارثه بن سراقه بود.

شمار کشته شدگان مشرکان هفتاد تن و به قولی کمتر از این بود. هفتاد تن از آنان هم به اسارت مسلمانان درآمدند.^۱

پیامبر ﷺ در ماه شوال همین سال از امور مربوط به جنگ بدر و اسرای آن فارغ شد.

۱- این حدیث را بخاری، در صحیح خود، کتاب المغازی، باب فضل من شهد بدرأ، شماره ۳۹۸۶ به روایت از براء بن عازب رضی الله عنه آورده است.

فصل بیست و دوم

غزوه بنی سلیم

هفت روز پس از فراغت از جنگ بدر، پیامبر ﷺ به جنگ با بنی سلیم^۱ رفت. سه روز در آنجا ماند؛ سپس بدون این که جنگی صورت پذیرد، به مدینه بازگشت. در این جنگ جانشین خود را بر مدینه، سباع بن عرفت و بنا به قولی عبدالله ابن ام مکتوم قرار داده بود.^۲

۱- بنی سلیم قبیله‌ای از غطفان است و در محلی به نام کُدر ساکن بودند. تاریخ این جنگ چنان که مورخان می‌نویسند، در شوال سال دوم هجری درست هفت روز پس از جنگ بدر بوده است. (مترجم)

۲- زرقانی در شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۴۵۵ می‌گوید: سباع غفاری را جانشین خود برای حکم و اداره امور قرار داد، و ابن ام مکتوم را جانشین خود برای نماز قرار داد.

فصل بیست و سوم

غزوه سُویق

هنگامی که ابوسفیان به مکه بازگشت، در حالی که خداوند در جنگ بدر ضربه شدیدی به یاران او وارد آورده بود، نذر کرد تا با پیامبر ﷺ ن جنگیده، سر خود را نشوید. سپس با دو یست سوارکار خارج شد و در کنار عَزِیض^۱ پیاده شد و منزل گرفت. شبی در آنجا در قبیله بنی نضیر، نزد سَلَام بن مِشْکَم ماند و با سَلَام به گفتگو نشست، ولی از کسانی که با او بودند، چیزی به سلام نگفت. صبح که شد به یارانش دستور داد تا نخل های کوچکی را که در آنجا کاشته شده بود، قطع کنند و بسوزانند. شخصی از انصار و هم پیمانانش را که هم در آنجا بودند، کشتند و بازگشتند.

پیامبر ﷺ از جریان باخبر شد و به حالت آماده باش درآمد و در جستجوی آنان با شماری از مسلمانان خارج شد، تا به قَرْقَرَه الْکُدْر رسید.

ابوسفیان و مشرکان از این محل گذشته بودند و مقدار زیادی از محموله شان که سویق^۲ بود، در آنجا جا گذاشته بودند. به همین علت این غزوه را غزوه سویق نامیده اند. این غزوه در ذی الحجه سال دوم هجری رخ داده است. سپس پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت. در این جنگ جانشین پیامبر بر مدینه ابولبابه بود.

۱- نام مکانی در شمال شرقی مدینه است. در حال حاضر در محدوده مزارع مدینه است، و مسجدی به نام همین مکان در آنجا ساخته شده است.

۲- السُّویق: آرد گندم و جو، آردی که با الک از بلغور جدا می شود. السُّواق یعنی فروشنده آرد گندم و جو (مترجم)

فصل بیست و چهارم

غزوه ذی امر^۱

پیامبر ﷺ پس از سپری کردن باقی مانده روزهای ماه ذی الحجه، به سوی نجد به قصد جنگ با غطفان به سوی نجد حرکت کرد. در این غزوه عثمان بن عفان رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود بر مدینه گمارد. تمام ماه صفر سال دوم هجری را در نجد سپری کرد. سپس بدون این که جنگی صورت پذیرد، به مدینه بازگشت.

۱- ذی امر مکانی در نجد است که قبیله غطفان در آنجا ساکن بودند.

فصل بیست و پنجم

غزوة بَحْرَان

پیامبر ﷺ در ماه ربیع الآخر به قصد جنگ با قریش خارج شد. در مسیر خود به محلی به نام بَحْرَان^۱ در حجاز رسید. اما بدون این که جنگی پیش آید به مدینه بازگشت. جانشین او در مدینه عبدالله ابن ام مکتوم بود.

۱- بحران در سرزمین حجاز در ناحیه فُرْع واقع است. فرع روستایی در ناحیه مدینه است. رودخانه فُرْع، و روستاهای اطراف آن تاکنون معروف است، و همین اسم را دارند. جهت اطلاع ر. ک: السیره نبویه، ج ۲، ص ۴۶ و معجم البلدان.

فصل بیست و ششم

غزوهٔ بنی قینقاع

بنی قینقاع - یکی از طوایف یهود مدینه - پیمان خود را با پیامبر ﷺ نقض کردند. کار آنها بازرگانی و ریخته‌گری بود. حدود هفت صد تن از آنها جنگجو بودند. پیامبر ﷺ برای محاصره آنها خارج شد. مدت پانزده روز آنها را محاصره کرد، تا سرانجام تسلیم فرمان پیامبر شدند. در این غزوه جانشین خود بر مدینه را شخصی به نام بشیر بن عبدالمنذر قرار داد. چون بنی قینقاع با قبیلۀ خزرج هم‌پیمان بودند و عبدالله بن ابی ابن سلول هم بزرگ قبیلۀ خزرج بود، به میانجی‌گری میان آنان برخاست. با اصرار زیادی که کرد، پیامبر ﷺ وساطت او را پذیرفت. بنی قینقاع در کنارهٔ شهر مدینه ساکن بودند.

فصل بیست و هفتم

کشته شدن کعب بن اشرف

کعب بن اشرف یهودی، از قبیله طَیّ و مادرش از یهود بنی نضیر بود. کعب به پیامبر ﷺ و مسلمانان اذیت و آزار بسیاری می‌رساند؛ تا جایی که در اشعارش درباره زنان با ایمان غزل‌سرایی می‌کرد و اشعار عاشقانه می‌سرود. او بعد از واقعه بدر به مکه رفت و در آنجا بسیجی علیه پیامبر ﷺ و مسلمانان تشکیل داد. پیامبر ﷺ کسانی را برای کشتن او فرستاد و فرمود: «چه کسی حریف کعب بن اشرف است، زیرا او به خدا و رسولش اذیت و آزار می‌رساند؟»^۱ مردانی از انصار یعنی و اوس به نام‌های محمد بن مسلمه و عبّاد بن بشر بن وقش، و ابونائله، که نامش سلکان بن سلامه بن وقش و برادر شیری کعب بود، حارث بن اوس بن معاذ و ابو عبّس بن جبر را فرستاد تا او را بکشند. پیامبر ﷺ به آنان اجازه داد تا از هر کلام فریبنده‌ای که کعب را می‌فریبد، استفاده کنند؛ هیچ‌گانه‌ی هم بر آنان نیست. شبانگاه این افراد او را از خانه‌اش بیرون آوردند. با گفتاری فریب‌آمیز در مورد پیامبر ﷺ به او نزدیک شدند. هنگامی که کعب کاملاً به آنها اطمینان خاطر پیدا کرد، او را کشتند و در آخر همان شب مهتابی خدمت پیامبر ﷺ بازگشتند. در این هنگام پیامبر ﷺ به نماز ایستاده بود. نماز را که به پایان رساند، برایشان دعا فرمود. حارث بن اوس که یکی از این چند تن بود، با ضرب شمشیر بعضی از دوستان خود زخمی شده بود. پیامبر ﷺ آب دهان مبارکش را بر زخم او ریخت. زخمش بلافاصله بهبود یافت. صبح خبر کشته شدن کعب منتشر شد. یهود درباره کشته شدن او سخن می‌گفتند. بدین گونه به پیامبر ﷺ دستور داد تا یهودیان را بکشند.

فصل بیست و هشتم

غزوة أُحُد

این فصل مشتمل بر مختصری از داستان غزوة احد است؛ واقعه‌ای که در آن خداوند - عز و جل - بندگان مؤمنش را مورد آزمون قرار داد و منافقان را از مؤمنان جدا کرد. داستان واقعه احد از این قرار است: هنگامی که خداوند سران قریش را در جنگ بدر به هلاکت رساند و به مصیبت غیرقابل تصویری گرفتار شدند و چون دیگر بزرگی در میانشان نمانده بود، ریاست آنان را ابوسفیان بن حرب به عهده گرفت. ابوسفیان، چنان که یادآور شدیم، در غزوة سویق تا اطراف مدینه آمد، ولی به آرزوی نرسید و بازگشت. سپس شروع به جمع آوری قریش و بسیج کردن آنان علیه پیامبر ﷺ و مسلمانان کرد. حدود سه هزار تن از قریش و هم‌پیمانانشان و احابیش قریش^۱ را جمع کرد. برای این‌که از جنگ فرار نکنند، زنان خود را به همراه آوردند. سپس به سوی مدینه حرکت کردند تا به محلی به نام عَیْنِین^۲ در نزدیکی کوه احد رسیدند و منزل گرفتند. این امر مصادف با ماه شوال سال سوم هجری بود.

پیامبر ﷺ با یاران خود در این مورد که در مدینه بمانند و یا در برابر دشمن خارج شوند، به مشورت نشست. نظر شماری از بزرگان صحابه که در جنگ بدر حضور نداشتند، این بود که خارج شوند و اصرار کردند که پیامبر ﷺ خارج شود. نظر عبدالله بن ابی بن سلول بر این بود که در مدینه

۱- احابیش در لغت گروهی از مردم را گویند که از یک قبیله نباشند. اصل این کلمه از حَبَش، یَحْبُش و احتبش الشیء است. یعنی آن چیز را جمع آوری کرد و یحتبش القوم: یعنی آن قوم اجتماع کردند.

منظور از احابیش قریش، بنی المصطلق و بنی الهون بن خزیمه هستند که از هم‌پیمانان قریش بودند. وجه تسمیه آنها بدین نام از این جهت است که آنان به خدا سوگند یاد کرده بودند که در تاریکی شب و روشنایی روز در مقابل دشمن یک دست باشند و از هم‌دیگر دفاع کنند. در اصل از حُبشی، که نام کوهی در پایین مکه است، گرفته شده است.

۲- عَیْنِین کوه کوچکی واقع در جنوب مقبره سیدالشهدا، حمزه رضی الله عنه، راست جاده جدید است، میان آن دو رودخانه قنات قرار داد و اکنون به «جبل الرُّمَّاء» معروف است.

بمانند. شماری از صحابه هم با او هم‌نظر بودند و اصرار ورزیدند که در مدینه بمانند. در این اثنا پیامبر ﷺ برخاست و وارد خانه شد، زرهش را پوشید و بیرون آمد. بعضی از کسانی که با خروج موافق بودند، از تصمیم خود برگشتند و گفتند: ای فرستاده خدا، اگر مایل به ماندن در مدینه هستی، بمان. پیامبر ﷺ فرمود: «مَا يُبْغِي لِنَبِيِّ إِذَا لَبَسَ لَأُمَّتَهُ أَنْ يَضَعَهَا حَتَّى يُقَاتِلَ^۱» در این هنگام جنازه‌ای از قبیله بنی نجار را آوردند. پیامبر ﷺ بر آن نماز گزارد. روز جمعه بود. عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود قرار داد و با هزار نفر از یاران خود به مقصد احد خارج شد. در وسط راه بودند که عبدالله بن ابی بن سلول پا پس گذاشت و از خود سستی نشان داد و با سیصد تن به مدینه بازگشت. عبدالله بن عمرو بن حرام که پدر جابر رضی الله عنه باشد، آنان را سرزنش و به انصراف از این امر تشویق کرد. آنان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که حتماً شما می‌جنگید، باز نمی‌گشتیم. چون گفتار عبدالله را نپذیرفتند، آنان را به باد دشنام گرفت و رهایشان کرد. پیامبر ﷺ با بقیه افراد راه خود را ادامه داد، تا این که به کوه احد رسیدند و در دره احد در کنار رودخانه منزل گرفتند و پشت خود را به کوه کردند. پیامبر ﷺ به سپاهیان خود دستور داد که کسی قبل از دستور او وارد صحنه نبرد نشود. هنگام صبح سپاهیان خود را برای ورود به صحنه نبرد آماده ساخت. پنجاه سوارکار و پنجاه تیرانداز همراه آنان بودند. عبدالله بن جبیر اوسی را فرمانده تیراندازان قرار داد و به آنان دستور داد که جایگاه خود را ترک نکنند و سپاه اسلام را کاملاً از پشت سر محافظت کنند؛ زیرا احتمال می‌رود که دشمن از پشت سر حمله کند. در این روز پیامبر ﷺ دو زره جنگی بر تن کرد.^۲

پرچم لشکر را به دست مُضْعَب بن عُمَيْر، که از بنی عبدالدار است، سپرد. زبیر بن العوام را در رأس یک جناح از لشکر و منذر بن عمرو و مُعْتِق لَيْمُوت^۳ را در رأس جناح دیگر قرار داد.

۱- یعنی: «شایسته پیامبری که لباس جنگی را پوشیده نیست که قبل از ستیز و کارزار آن را بیرون آورد.»

این حدیث را امام احمد در مسند، ج ۳، ص ۳۵۱ از جابر بن عبدالله روایت کرده است. ابو زبیر به صورت عَنَّتَهُ آن را روایت کرده و به علت مدلس بودن، روایتش ضعیف است. ولی از حدیث ابن عباس شاهدهی دارد. بیهقی در السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۱ آن را روایت کرده و بخاری در الاعتصام، باب ۲۸ آن را به صورت مُعَلَّق آورده، طبرانی و حاکم آن را به صورت موصول نقل کرده‌اند. و حافظ در فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۵۳ اسنادش را حسن دانسته است. شیخ آلبانی در تعلیقش بر فقه السیره اثر محمد غزالی آن را صحیح شمرده است. (عننه اصطلاحی است در علوم حدیث که برای روایت کردن کسی از کس دیگر بصورتِ راوی فلان عن فلان عن... به کار می‌رود.)

۲- ر.ک: به سنن ترمذی، شماره ۱۶۹۲؛ ابن حبان، شماره ۲۲۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۵. حاکم این حدیث را صحیح دانسته، و ذهبی هم در این تصحیح با او موافق است.

۳- لقب منذر بن عمرو بن خنیس انصاری خزرجی رضی الله عنه است. او در بیعة العقبه و جنگ بدر و احد حضور داشت، و

در این روز جوانان صحابه خود را بر پیامبر ﷺ عرضه می‌کردند، تا آنان را برای مشارکت در جهاد بپذیرد. بعضی از آنان را پذیرفت و بعضی دیگر را رد کرد. از جمله کسانی که پذیرفته شدند سَمْرَه بن جُنْدُب و رافع بن خَدِیج بودند که پانزده سال داشتند.

شمار دیگری را که از جمله آنها اسامه بن زید بن حارثه، اُسَید بن ظهیر، براء بن عازب، زید بن ارقم، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر، عرابه بن اوس و عمرو بن حَزْم بودند رد کرد، اما بعد از آن در جنگ خندق آنان را پذیرفت.

قریش نیز خود را آماده نبرد کردند. شمار آنان سه هزار تن بود. چنان که قبلاً هم گفتیم دو بیست سوارکار با آنان بودند. بر سمت راست لشکر خالد بن ولید و بر سمت چپ آن عکرمه بن اُبی جهل را گذاشتند.

نخستین کس از مشرکان که در این روز جهت مبارزه جلو آمد، ابو عامر راهب که نامش عبد عمرو بن صیفی است، بود. او در دوران جاهلیت رئیس قبیله اوس و پیش از اسلام کسوت راهبی به تن داشت. با ظهور اسلام هیبت و شوکتش از بین رفت ولی مسلمان نشد و به طور علنی با پیامبر ﷺ به دشمنی برخاست. پیامبر ﷺ علیه او زبان به دعا گشود. او از مدینه خارج شد - و به سوی قریش رفت و آنان را علیه پیامبر ﷺ شوراند. با توجه به این که قریش کینه‌های دیرینه پیامبر ﷺ و یارانش را در دل داشتند او نیز آنان را تشویق به جنگ و ستیز با پیامبر ﷺ و یارانش کرد. به مشرکان وعده داد که در روز روبه‌رو شدن، قوم خود یعنی قبیله اوس را به سوی گروه شرک می‌کشاند. هنگامی که همراه با بردگان اهل مکه و احابیش^۱ با قوم خود روبه‌رو شد، خودش را به آنان معرفی کرد. قومش در پاسخ به او گفتند: خداوند چشمی را برایت نگذارد ای فاسق! هنگامی که پاسخ منفی آنان را شنید گفت: حقا که بعد از من به قومم گزرنه‌ی رسیده است. سپس سرسختانه به ستیز با مسلمانان برخاست.

شعار لشکر اسلام در آن روز «أُمَّتٌ أُمَّتٌ»^۲ بود. در آن روز ابو دجانة سِماک بن خَرَشَه و حمزه عموی پیامبر ﷺ که معروف به شیر خدا و شیر رسول الله ﷺ بود و علی بن ابی طالب و تنی چند از انصار از جمله نَضْر بن انس و سعد بن الربیع، خوب به زحمت افتادند و شجاعت خود را نشان

در روز بئر معونه کشته شد - جهت اطلاع - جوع شود اسد الغابه، ج ۴ / ص ۱۹-۱۸.

۱- جهت توضیح احابیش رجوع شود به ص: ۹۴

۲- «بکش، بکش»، این حدیث را ابن هشام بدون اسناد روایت کرده؛ در سنن ابو داود به شماره ۲۵۹۵-۲۶۳۸ نیز از سلمه بن الاکوع روایت شده است. حاکم در المستدرک، ج ۲، ص ۱۰۷ آن را صحیح دانسته و امام ذهبی در این تصحیح با او موافق است.

دادند. در ابتدای روز، جبهه نبرد به دست مسلمانان می‌چرخید، تا جایی که کفار متحمل شکست شدند و از مواضع نظامی خود عقب‌نشینی کردند و به خیمه‌گاه استقرار زنان خود رسیدند. هنگامی که سپاه عبدالله بن جُبَیر این پیروزی بزرگ را دیدند فریاد زدند: غنیمت، غنیمت! عبدالله آنها را به گفتار پیامبر ﷺ درباره مهم بودن موقعیت تذکر داد. آنان گمان بردند که دیگر مشرکان برنخواهند گشت و بعد از این شکست بزرگ، توان مقاومت ندارند. جایگاه خود را رها و شروع به جمع‌آوری غنایم جنگی کردند. هنگامی که سوارکاران لشکر شرک آن‌جا را خالی دیدند، از همان نقطه حساس وارد شدند و حمله مجددی را آغاز کردند. آنچه را که خداوند می‌خواست در آن وقت انجام گیرد، انجام گرفت. کسانی که برایشان شهادت نوشته شده بود، شهید شدند. تعدادی از بهترین یاران پیامبر ﷺ کشته شدند و تعداد زیادی هم پشت به میدان کردند.

مشرکان به پیامبر ﷺ دسترسی پیدا کردند. صورت مبارکش را زخمی و دندان رباعی پائینی سمت راست‌اش با سنگ شکست. کلاه جنگی نیز بر سر پاکیزه‌اش خورد شد.^۲ و با سنگ او را سنگ باران کردند، تا جایی که بر پهلو مبارکش در گودالی که ابو‌عامر فاسق به قصد نیرنگ زدن به مسلمانان حفر کرده بود افتاد. علی رضی الله عنه دستش را گرفت و طلحه بن عبیدالله او را به بغل کشید. عمرو بن قَمَئنه و عتبه بن ابی وقاص و زینب و سایر مسلمانان به رساندن پیامبر ﷺ را به عهده داشتند.

و به گفته‌ای، عبدالله بن شهاب زهری، پدر جد محمد بن مسلم بن شهاب زهری، او را زخمی کرد. در آن روز مصعب بن عمیر رضی الله عنه جلو چشم پیامبر ﷺ کشته شد. پرچم لشکر را به دست علی بن ابی طالب داد. دو حلقه از حلقه‌های کلاه جنگی که بر سر داشت، در صورت مبارکش فرو رفته بود. ابو‌عبیده بن الجراح رضی الله عنه آن را با زور دندان‌های پیشینش بیرون آورد، تا جایی که دو دندان ثنیه‌اش افتاد. مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری خون زخم پیامبر ﷺ را می‌مکید.

مشرکان به پیامبر ﷺ رسیدند. شماری از مسلمانان که در حدود ده تن بودند، جلو آنان را گرفتند و در این راه قربانی شدند. سپس طلحه به ستیز با آنان برخاست و همه آنان را از رسیدن به پیامبر ﷺ بازداشت. ابودُجانه سَمَک بن خَرَشه پشت خود را سپر پیامبر ﷺ قرار داده بود. بدون این‌که تکان بخورد، همه تیرهای دشمن به او اصابت می‌کرد. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در آن روز تیرهایی کاری و درآور پرتاب کرد که در اثر آن مورد ستایش پیامبر ﷺ قرار گرفت. پیامبر ﷺ

۱- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۳۰۳۹ طی داستانی طولانی از براء بن عازب.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب بُسِ الثَّيْضَة، شماره ۲۹۱۱، صحیح مسلم، به شماره ۱۷۹۰ از طریق سهل بن سعد.

به او فرمود: «إرم فداك أبي و أمي»^۱ در آن روز چشم قتاده بن نعمان الظَّفَرِي^۲ مورد هدف تیر دشمن قرار گرفت. وی با چشمش نزد پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ موافق با دست مبارک خود چشمش را در جایش قرار داد. بعد از این، آن چشم، بهتر و زیباتر از چشم دیگرش بود.^۳

شیطان - لعنه الله - در آن روز با صدای بلند فریاد زد که محمد کشته شد. این فریاد بر قلب بسیاری از مجاهدان مسلمان تأثیر گذاشت و در نتیجه عقب‌نشینی کردند. این خود امری الهی بود. انس بن نَضْرٍ^۴ بر گروهی از مسلمانان که دست را پشت سر ستون کرده و چمباتمه زده بودند، عبور کرد. انس به آنان گفت: در انتظار چه هستید؟ آنان گفتند: پیامبر ﷺ کشته شده است. انس گفت: بعد از او دیگر در زندگی چه می‌کنید؟ برخیزید و در راهی که کشته شد، کشته شوید. سپس انس رو به دشمن راه افتاد. سعد بن معاذ را دید. به او گفت: ای سعد، به خدا سوگند که بوی بهشت از سوی کوه احد به مشام می‌رسد. بعد از این گفتار، وارد صحنه نبرد شد و جنگید تا کشته شد. حدود هفتاد اثر ضربه نیزه و شمشیر در بدنش باقی مانده بود.^۴

در آن روز عبدالرحمن بن عوف حدود بیست جا زخمی شده بود. بعضی از زخم‌ها در پایش بود که در اثر آن لنگ شد و تا آخر عمر می‌لنگید.

پیامبر ﷺ به سوی مسلمانان آمد. نخستین کسی که او را با کلاه خودش شناخت، شخصی به نام کعب بن مالک بود. او با صدای بلند فریاد زد که: ای مسلمانان مژده، این پیامبر ﷺ است. پیامبر ﷺ با اشاره به او گفت: ساکت باش. مسلمانان همگی از این سو و آن سو پیرامون پیامبر ﷺ گرد آمدند و با ایشان به سوی دره راه افتادند. پیامبر ﷺ در دره منزل کرد. در میان آنان ابوبکر، عمر، علی، حارث بن صمه انصاری و کسانی دیگر به چشم می‌خوردند.

۱- «پرتاب کن، پدر و مادرم فدایت باد.» این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۴۰۵۹ و صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۱ از علی بن ابی طالب^{رضی الله عنه} روایت شده است.

۲- قتاده بن نعمان بن یزید بن عامر انصاری الظفیری اوسیت، صحابی شجاعی بود که در جنگ بدر هم شرکت داشت، از تیراندازان مشهور است، در همه صحنه‌ها و جنگ‌ها با پیامبر ﷺ حضور داشت، وفاتش در سال ۲۳ هـ. در مدینه بوده است، ر.ک: أسدالغایة، ج ۴، ص ۱۹۶-۱۹۵.

۳- این حدیث را حاکم در المستدرک ج ۳، ص ۲۹۵ به‌طور مرسل روایت کرده است. ابویعلی و طبرانی آن را متصل روایت کرده‌اند. هیمی در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹۷-۲۹۸ می‌گوید: در اسناد طبرانی کسانی هستند که آنها را نمی‌شناسم. در اسناد ابویعلی، یحیی بن عبدالحمید الحمانی است که ضعیف است. بنابراین حدیث ضعیف است.

۴- داستان انس بن نَضْرٍ^{رضی الله عنه} در صحیح بخاری، شماره ۴۰۴۸ و صحیح مسلم، شماره ۱۹۰۳ آمده است.

به کوه که برآمدند، اُبی بن خلف سوار بر اسبش که عَود نام داشت، آنان را دریافت. آن پلید فکر کرد که می‌تواند پیامبر ﷺ را بکشد. چون به پیامبر ﷺ نزدیک شد، پیامبر ﷺ نیزه را از دست حارث بن صَمّه برداشت و به بدنش فرو برد. درست در آخورک او خورد. آن دشمن خدا با حالتی شکست خورده بازگشت. مشرکان به او گفتند: به خدا که تو دردی نداری. او گفت: به خدا سوگند اگر آنچه به من دست داده به مردم ذی‌مجاز^۱ دست می‌داد، همگی می‌مردند. او (یعنی پیامبر ﷺ) به من گفته که مرا خواهد کشت اُبی پیوسته از این درد می‌نالید تا سرانجام در محلی به نام سَرِف در حال بازگشت به مکه، جان باخت.^۲

علی رضی الله عنه آب آورده بود که خون زخم پیامبر ﷺ را بشوید. پیامبر ﷺ آب را آلوده دید و برگرداند. می‌خواست از تخته سنگی بالا برود، به سبب دردی که داشت و هم‌چنین به سبب دو زره جنگی که در آن روز پوشیده بود، نتوانست بالا برود. طلحه نشست و پشت خود را پایین آورد. پیامبر ﷺ بر کمرش پا گذاشت و بالا رفت. وقت نماز که رسید، نشسته نماز گزارد. سپس مشرکان به جایگاه خود بازگشتند و از آن‌جا راه مکه را در پیش گرفتند و به مکه بازگشتند. تمام این حادثه در روز شنبه صورت گرفت.

در این جنگ حدود هفتاد تن از مجاهدان مسلمان شهید شدند؛ از جمله آنان حمزه عموی پیامبر ﷺ بود، که وحشی بردهٔ بنی نوفل او را شهید کرد و به پاس این کارش آزاد شد. او بعدها مسلمان شد و یکی از چند تنی بود که مسیلمه کذاب را کشتند. دیگر عبدالله بن جَحْش که با بنی‌امیه هم‌پیمان بود، مصعب بن عمیر، عثمان بن عثمان که همان شَمَّاس بن عثمان مخزومی است بودند. چون عثمان زیبا صورت بود او را شَمَّاس می‌نامیدند. این چهار تن از مهاجرین بودند و بقیه از انصار. پیامبر ﷺ همهٔ این شهدا را با حالت خون‌آلود و زخمی که داشتند و بدون این‌که بر آنان نماز جنازه بخواند، دفن کرد.

در این روز شماری از مسلمانان معروف که از آن جمله عثمان بن عفان رضی الله عنه بود پا به فرار گذاشتند. بخشش الهی در مورد آنان نازل شد و مورد عفو قرار گرفتند. چنان‌که خداوند - عز و جل -

۱- یکی از بازارهای مشهور عرب در زمان جاهلیت است.

۲- این داستان را ابن هشام، ج ۲، ص ۸۴ بدون سند آورده است. مؤلف خود در البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۳۴ با دو طریق از عروه بن زبیر و سعید بن مسیب آورده که هر دو مُرْسَل هستند. این داستان نزد سیرت نویسان مشهور است. محمد بن جریر در تاریخ، ج ۲، ص ۶۸ و ۶۷ از سُدی آن را به طور مفصل روایت کرده و سدی چنان‌که در کتاب تقریب آمده، آدمی راستگو است و گاه دچار توهم و اشتباه می‌شود.

در این باره می‌فرماید: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴾^۱

شمار کشته‌شدگان مشرکان در این جنگ بیست و دو تن بود.

خداوند سبحان از این واقعه در سوره آل عمران یاد فرموده است: ﴿ وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۲

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۵؛ ترجمه: «آنان که از شما در روز روبه‌رو شدن دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) پشت کردند، جز این نیست که شیطان به سبب بعضی از کارهایی که انجام داده بودند، آنان را به لغزش انداخت. خداوند آنان را بخشید. بی‌شک خداوند آمرزنده و بردبار است.»

۲- سوره آل عمران آیه ۱۲۱، ترجمه: «ای پیامبر به یاد مؤمنان آور». آن هنگامی که در وقت صبح از خانواده خود بیرون رفتی و جایگاههای جنگ را برای مؤمنان مهیا ساختی، خداوند شنوای داناست.»

فصل بیست و نهم

غزوة حمراء الأسد^۱

صبح روز یکشنبه پیامبر ﷺ مسلمانان را برای رعب و وحشت انداختن در دل دشمن در جستجوی آنان فرستاد. این حرکت به غزوة حمراء الأسد انجامید. پیامبر دستور داد تنها کسانی که در جنگ أحد شرکت داشتند، در این جنگ شرکت کنند، جز جابر بن عبدالله که پدرش او را در روز احد برای انجام کاری^۲ جانشین خود قرار داده بود و نتوانسته بود در جنگ أحد شرکت کند. پدرش در جنگ أحد کشته شد. او از پیامبر ﷺ اجازه خواست که در این غزوه شرکت کند. پیامبر ﷺ هم به او اجازه داد و شرکت کرد. با این که مسلمانان در اثر زخم‌هایی که برداشته بودند خسته و کوفته به نظر می‌رسیدند، به دستور پیامبر ﷺ حرکت کردند، تا به حمراء الأسد در هشت میلی مدینه رسیدند. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لَهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۳.

معبد بن ابي معبد خزاعی، بر پیامبر ﷺ و یارانش عبور کرد. پیامبر ﷺ به او پناه داد. او در رَوْحَاء به ابوسفیان و مشرکان رسید. به آنان خبر داد که پیامبر ﷺ و یارانش در جستجوی آنان خارج شده‌اند. این خبر باعث شد اراده قریش سست شود. آنان قصد بازگشت به مدینه را داشتند. با شنیدن این خبر برگشتند و راه مکه را در پیش گرفتند.

در این غزوه معاویه بن المغیره بن ابي العاص که پدر عایشه مادر عبدالملک بن مروان باشد، به جنگ پیامبر ﷺ افتاد. پیامبر ﷺ دستور داد تا به تدریج گردنش را بزنند. او در این غزوه کسی کشته نشد.

۱- حمراء الأسد نام مکانی در راه مدینه و مکه است. فاصله آن تا شهر مدینه هشت میل است.

۲- او را سرپرست دخترانش قرار داده بود.

۳- سورة آل عمران، آیه ۱۷۲؛ ترجمه: «آنان که پس از زخمی شدن، فرمان خدا و پیامبرش را اجابت کردند، برای کسانی از آنان که چنین کار نیکی انجام دادند و پرهیزگاری کردند، پاداش بس بزرگی است.»

فصل سی ام

گروه اعزامی به رجیع^۱

پیامبر ﷺ در ماه صفر سال چهارم هجری پس از غزوه احد هیأت معروف به رجیع را به سوی عَضَل و قاره^۲ فرستاد. سران این دو قبیله خدمت پیامبر ﷺ آمده و گفته بودند که میل دارند مسلمان شوند. از پیامبر خواسته بودند کسانی را جهت تعلیم و تربیت به نزد ایشان بفرستد. بنابر گفته ابن اسحاق، پیامبر ﷺ شش نفر را به سوی آنها فرستاد. امام بخاری در کتاب صحیح خود می‌گوید:^۳ آنها ده نفر بوده‌اند ابوالقاسم سهیلی می‌گوید^۴: این صحیح است. امیر این هیأت را شخصی به نام مرثد بن ابی مرثد الغنوی رضی الله عنه قرار داد. حُیَیب بن عدی هم با آنان بود. با آنها رفتند، تا به محلی به نام رجیع که آبیگری متعلق به قبیله هذیل در ناحیه حجاز در هُدأه بود، رسیدند. در آنجا خیانت خود را نسبت به این هیأت مسلمان شروع کردند. قبیله هذیل را به یاری خود طلبیدند. آنان آمدند و همگی را محاصره کردند و از دم تیغ گذراندند. بعضی از آنان خیب بن عدی و مردی دیگر را که زید بن الدثنه^۵ بود، به اسارت گرفتند و آن دو را در ازای کفار قریش که در جنگ بدر کشته بودند، در مکه به فروش

۱- کلمه رجیع در اصل به معنی سرگین است. نام مکانی در سرزمین هذیل است که واقعه رجیع در نزدیکی آن صورت گرفته است.

امام بخاری در صحیح خود این فصل را در کتاب المغازی، باب بیست و هشتم، تحت عنوان غزوه الرجیع آورده است. (مترجم)

۲- عَضَل و قاره، فرزندان هون بن خزیمه بن مُدرکه تیره‌ای از بنی اسد بن خزیمه هستند و از احابیش قریش به شمار می‌روند.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی باب غزوه الرجیع، شماره ۳۰۴۵.

۴- الروض الأنف، ج ۶، ص ۱۸۴.

۵- زید بن دثنه بن معاویه انصاری خزرجی، فردی بود که در جنگ بدر و احد شرکت داشت. سپس در سال چهارم هجری در گروه اعزامی به رجیع کشته شد. ر. ک: أسد الغابة، ج ۲، صص ۲۳۰-۲۲۹.

رساندند. حُبیب رضی الله عنه را به زندان انداختند. سپس همگی تصمیم گرفتند که او را بکشند. او را به تنعیم^۱ آوردند تا به دار بیاویزند. حبیب از آنان اجازه خواست که دو رکعت نماز بگزارد. به او اجازه دادند و نمازش را خواند. سپس گفت: به خدا سوگند اگر به سبب این نبود که مبدا بگویند ترسیده‌ام، نمازم را طول می‌دادم و این ابیات را خواند:

وَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَ إِنْ يَشَاءُ
عَلَى أَيِّ جَنْبٍ كَانَ لِلَّهِ مَضْرِعِي
يُبَارِكُ عَلَيَّ أَوْ صَالٍ شَلُو مُمَرِّعٍ^۲

سپس شخصی را جهت حراست از جسدش تعیین کردند. شبانگاه عمرو بن امیه با ترفندی جسد را برداشت و به خاک سپرد. اما زید بن الدثنه رضی الله عنه را صفوان بن امیه خریداری کرد و در ازای پدرش او را کشت.

ابوسفیان به او گفت: آیا خوشت می‌آید که محمد نزد ما باشد و گردنش را بزیم و تو در خانواده‌ات باشی؟ گفت: به خدا سوگند، دوست ندارم که من در خانواده‌ام باشم و محمد در جایی که هست خاری به پایش برود و رنج ببرد.

۱- تنعیم مکانی در مکه است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه دستور داد که از این مکان احرام عمره ببندد. امروزه هم مردم از اینجا احرام به عمره می‌بندند. در حال حاضر در وسط ساختمان‌های مکه واقع است.

۲- امام بخاری در کتاب صحیح خود، به شماره ۴۰۸ به جای لستُ أبالی، ما إن أبالی و به جای جنب «شق» روایت کرده است. ابن حجر در فتح الباری، ۹، ص ۳۵۲ می‌گوید: اکثریت «ما إن أبالی» آورده‌اند. اوصال جمع: الوصل به معنی عضو است. الشلو عبارت از جسم بدون روح است.

ترجمه ابیات: وقتی مسلمان کشته شوم. چون کشته شدنم در راه خداست پروایی ندارم که به کدام سو بر زمین بیفتم، و این کشتن در راه ذات اقدس الهی است. اگر خداوند بخواهد بر اعضای لاشه بی‌روح تکه تکه شده برکت می‌اندازد.

فصل سی و یک

اعزام سپاه بئر معونه

باز هم پیامبر ﷺ در همین ماه (صفر سال چهارم هجری) سپاهی را به بئر معونه گسیل داشت. این سپاه در پی درخواست ابوبراء عامر بن مالک، که به او مُلاعِب الأَسنة^۱ گفته می‌شد، صورت گرفت. او به مدینه نزد پیامبر ﷺ آمد. پیامبر ﷺ او را به دین اسلام فرا خواند. او نه اسلام را پذیرفت و نه رد کرد. سپس گفت: ای فرستاده خدا، اگر یارانت را به سوی اهل نجد بفرستی که آنان را به دینت دعوت کنند، امیدوارم که پاسخ مثبت دهند و بپذیرند. پیامبر ﷺ فرمود: من از اهل نجد بر آنان می‌ترسم. ابوبراء گفت: من به آنها پناه می‌دهم.^۲

بنابر گفته ابن اسحاق، پیامبر ﷺ چهل تن از یاران خود را به آنجا فرستاد. در صحیح بخاری و مسلم شمارشان هفتاد تن ذکر شده است^۳ و این قول صحیح است. پیامبر ﷺ امیر آنها را منذر بن عمرو، که از بنی ساعده و ملقب به الْمُعْنِق لِيَمُوتُ بود، قرار داد. خداوند از همه آنان خشنود باد. آنان از بهترین مسلمانان و قاریان قرآن بودند. همگی برخاستند و حرکت کردند تا به بئر معونه رسیدند. در آنجا پایین آمدند و منزل گرفتند. بئر معونه میان سرزمین بنی عامر و بنی سُلَيْم واقع بود. سپس از آنجا، حرام بن مِلْحَانَ برادر ام سُلَيْم را با نامه‌ای از پیامبر ﷺ نزد دشمن خدا، عامر بن طفیل، فرستادند. عامر بدون این که نامه پیامبر ﷺ را باز کند و بخواند، دستور داد تا حرام را بکشند.

۱- مِلاعِب الأَسنة یعنی کسی که با سپر و سرنیزه بازی می‌کند. کنایه از مهارت و استفاده از سلاح جنگی است.
۲- «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ». این حدیث را عبدالرزاق در المصنف به شماره ۹۷۴۱ و طبرانی در المعجم الکبیر روایت کرده‌اند. هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۷-۱۲ می‌گوید: رجال سند این حدیث ثقه هستند.
۳- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الرجیع و رعل و ذکوان و بئر معونة، شماره ۴۰۸۸؛ صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب استحباب القنوت فی جمیع الصلاة إذا نزلت بالمسلمین نازله، به شماره ۶۷۷ از طریق انس بن مالک رضی الله عنه.

مردی با سرنیزه‌ای که در دست داشت او را از پای درآورد. چون خون از او جاری شد، گفت: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»^۱

دشمن خدا، عامر، از قبیله بنی عامر برای مبارزه با بقیه مجاهدان مسلمان یاری طلبید. چون ابوبراء به آنان پناه داده بود، دعوت او را نپذیرفتند. سپس از قبیله بنی سلیم یاری خواست. سه قبیله عُصَیْه، رِغْل و ذَکْوَان، به یاری او شتافتند و یاران پیامبر ﷺ را محاصره کردند و با آنان جنگیدند تا همه آنها را کشتند. تنها کعب بن زید که از بنی نجار بود، بر اثر زخمی شدن از میدان بیرون برده شد و نجات پیدا کرد. او همچنان زنده ماند تا در جنگ خندق کشته شد.

عمر و بن امیه ضمیری و منذر بن عقبه، در چراگاه مسلمانان بودند. ناگهان پرندگانی را دیدند که به دور محل واقعه دور می‌زدند. منذر بن محمد پایین آمد و با مشرکان جنگید تا این‌که او و یارانش همگی کشته شدند. عمر و بن امیه هم اسیر شد. هنگامی که به آنان گفت که از قبیله مضر است، عامر موی پیشانی اش را گرفت و برید. سپس او را به حساب این‌که آزاد کردن برده‌ای بر مادرش لازم بوده، آزاد کرد.

عمر و بن امیه بازگشت. هنگامی که به قرقره در صدر قنات^۲ رسید، در سایه‌ای پایین آمد و جای گرفت. دو تن از بنی کلاب و به روایتی از بنی سلیم در همان جا پایین آمدند و جای گرفتند. چون خوابیدند، آن دو را به انتقام یارانش ترور کرد و کشت. او نمی‌دانست که این دو تن از پیامبر ﷺ پیمان نامه دارند. هنگامی که خدمت پیامبر ﷺ رسید و ایشان را از جریان باخبر کرد، پیامبر ﷺ فرمود: «لَقَدْ قَتَلْتُمْ قَبِيلَيْنِ لِأَدِيَّتِهِمَا» و همین کار چنان که در صحیح بخاری^۳ آمده است، باعث شد که غزوه بنی نضیر پیش آید.

۱- «سوکند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.» این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۴۰۹۲ و صحیح مسلم، شماره ۶۷۷ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

۲- قرقره رودخانه‌ای است در شمال مدینه در ناحیه جنوبی کوه احد که از شرق به غرب جاری است.

۳- «خون بهای دو نفری را که کشتی، حتماً می‌پردازم.» این داستان در صحیح بخاری، کتاب المغازی باب حدیث بنی نضیر، آمده است.

فصل سی و دوم

غزوه بنی نضیر

پیامبر ﷺ خود با آن احترام و بزرگواری اش برخاست و به سوی بنی نضیر رفت، تا از آنان طبق پیمان نامه‌ای که در میان‌شان بود، برای خون‌بهای دو نفری که عمرو بن أمیه کشته بود، کمک بگیرد. آنان گفتند: بله. پیامبر ﷺ، ابوبکر، عمر، علی و عده‌ای دیگر از یاران در زیر دیواری که متعلق به بنی نضیر بود، نشستند. بنی نضیر با هم دیگر اجتماع کردند و گفتند: آیا مردی هست که این سنگ آسیاب را بر محمد بیاندازد و او را بکشد؟ شخصی به نام عمرو بن جَحَّاش - لعنت خدا بر او باد - را برای انجام این کار فرستادند. خداوند پیامبرش ﷺ را از نیرنگ بد آنان آگاه کرد. پیامبر ﷺ بی‌درنگ از بین یاران برخاست و تا مدینه درنگ نکرد. شخصی آمد و خبر داد که او را دیده که وارد باغ‌های مدینه می‌شود. سپس ابوبکر و همراهان همگی برخاستند و در پی او رفتند. هنگامی که به پیامبر ﷺ رسیدند، آنان را از خبر الهی در مورد نیرنگ بد یهود آگاه کرد. سپس پیامبر ﷺ یاران را به جنگ با آنان گسیل داشت. خودش هم خارج شد و عبدالله بن أم مکتوم را بر شهر مدینه گمارد. این واقعه در ماه ربیع‌الاول بود. شش شب آنان را محاصره کرد. در همین ایام -، چنان که ابن حزم یادآور شده، شراب حرام شد^۱.

عبدالله بن ابی بن سلول و یاران منافقش با دسیسه کاری های خود نزد بنی نضیر رفتند و به آنها وعده دادند که ما با شما هستیم و در کنار شما می‌جنگیم. حتی اگر اخراج شدید با شما بیرون می‌رویم. بنی نضیر با این گفتار فریب خوردند و در دژهای سنگی خود علیه مسلمانان سنگر گرفتند. پیامبر ﷺ دستور داد تا درختان خرمایشان را قطع کنند و به آتش بکشند^۲. سپس از پیامبر ﷺ درخواست کردند که آنان را از شهر بیرون کند و نکشد، مشروط بر این که به اندازه یک بار شتر، جز

۱- جوامع السیره، ص ۱۳۵، چاپ دارالفتح، ۱۹۹۴ م.

۲- داستان سوزاندن درختان خرمای بنی نضیر را امام بخاری در کتاب صحیح خود، شماره ۴۰۳۱ و مسلم در حدیث شماره ۱۷۴۶ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند.

سلاح، بار با خود بردارند و ببرند. پیامبر ﷺ درخواست آنان را پذیرفت. سپس بزرگانشان مانند حُیّی بن اخطب و سلام بن ابی الحُقیق، خانواده و اموال خود را بار زدند و به خیبر رفتند. گروه دیگری از آنان به شام کوچ کردند.

تنها دو تن از آنها به نام های ابوسعید بن وَهَب و یامین بن عُمیر بن کعب، مسلمان شدند. یامین برای کسی که پسر عمویش، عمرو بن جَحاش را بکشد، پاداش تعیین کرده بود، زیرا او می خواست پیامبر ﷺ را ترور کند. ابوسعید و یامین که مسلمان شده بودند، دارایی های خود را حفظ کردند. پیامبر ﷺ اموال بقیه را میان مهاجرین پیشکسوت تقسیم کرد. به دو تن از انصار به نام های ابودُجانه و سَهْل بن حُنَیف که مستمند بودند، هم از آنها داد.

این اموال از اموالی بود که خداوند به پیامبر خود ﷺ بدون این که مسلمانان اسب و شتری را برای آن تاخت دهند و جنگی صورت پذیرد و متحمل شدتی شوند، عطا فرمود. در این غزوه خداوند سبحان سوره مبارکه حشر را نازل فرمود. عبدالله بن عباس رضی الله عنه این سوره را، سوره بنی نضیر می نامید.^۱

۱- صحیح بخاری، شماره ۴۸۸۲؛ صحیح مسلم، شماره ۳۰۳۱ از طریق عبدالله بن عباس رضی الله عنه.

فصل سی و سوم

غزوة ذات الرقاع

پیامبر ﷺ درست یک ماه تمام در نمازهایش علیه کسانی که قاریان قرآن را در بئر معونه قتل عام کرده بودند، دعا کرد. سپس غزوة ذات الرقاع را که غزوة نجد نیز نامیده می شود، انجام داد. در ماه جمادی الاولی همین سال (سال چهارم) به قصد قبیله های محارب و بنی ثعلبه بن سعد بن غطفان بیرون رفت. ابوذر غفاری را بر شهر مدینه گمارد. سپس حرکت کرد تا به منطقه نخل رسید. با جمعی از قبیله غطفان برخورد کرد و با همدیگر به اتفاق رسیدند و جنگی پیش نیامد. پیامبر ﷺ در این روز، چنان که ابن اسحاق و دیگر سیره نویسان یادآور شده اند، نماز خوف خواند.

هضم این گفته مبهم و محل اشکال است، زیرا در روایت شافعی، احمد و نسایی^۱ از ابو سعید رضی الله عنه روایت شده است که مشرکان در جنگ خندق، پیامبر ﷺ را از نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا باز داشتند. سپس همه این نمازها را با هم دیگر خواند. این جریان قبل از نزول آیه نماز خوف بوده است. می گویند: آیه نماز خوف - چنان که ابو عیاش الزرقی^۲ روایت کرده - در عُسفان نازل شده است. او می گوید: ما با پیامبر ﷺ در عُسفان بودیم. نماز ظهر را برایمان خواند. فرمانده مشرکان در آن روز خالد بن ولید بود. مشرکان گفتند: ما فرصتی برای غافلگیر کردنشان به دست آوردیم. سپس گفتند: آنان بعد از این نماز، دارای نمازی هستند که از مال و فرزندانشان، نزدشان بهتر است. سپس آیه نماز خوف بین نماز ظهر و عصر نازل شد. پیامبر ﷺ نماز عصر را برایمان خواند و ما را به دو دسته تقسیم کرد ... و

۱- سنن نسایی، کتاب المواقیف، باب کیف یقضی الفائت من الصلاة، شماره ۶۶۰ مسند امام احمد، ج ۳، ص ۲۵، ۶۷، ۴۹) و مسند شافعی، مسند ص ۵۵۳ به روایت از ابو سعید خدری رضی الله عنه. روایت شده و سندش صحیح است. البانی، جهت اطلاع بیشتر ر.ک: البانی، إرواه الغلیل، ۱، ص ۲۵۷.

۲- بیشتر علمای حدیث می گویند: نامش زید بن الصامت است، او انصاری و خزرجی و از بنی زُرَیف است، در همه جنگها با پیامبر ﷺ حضور داشته، وفاتش در زمان معاویه بن ابی سفیان بوده است. ر.ک: أسد الغابة، ج ۵، ص ۲۶۶.

حدیث را ادامه داد. این حدیث را امام احمد، ابوداود و نسایی در کتاب های خود آورده اند.^۱
 ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جهت محاصره مشرکان بین سرزمین صُجنان و عُسفان پیاده شده بود. مشرکان گفتند: اینها دارای نمازی هستند که نزدشان از پسران و دوشیزگان هم محبوب تر است. تصمیم خود را یکسره کنید؛ سپس یک دفعه بر آنان حمله ور شوید. ناگهان جبرئیل آمد و دستور داد که یارانش را به دو دسته تقسیم کند... و حدیث را ادامه داد. این حدیث را نسائی و ترمذی روایت کرده اند.^۲ ترمذی گفته: سند این حدیث، حسن صحیح است.

بدون اختلاف می دانیم که غزوه عُسفان بعد از غزوه خندق بوده است و این دلالت می کند بر این که غزوه ذات الرقاع بعد از غزوه عُسفان و حتی بعد از خیبر است. مؤید این گفته این است که ابوموسی اشعری و ابوهریره رضی الله عنهما در این غزوه حضور داشته اند. در صحیحین آمده است^۳ که ابوموسی اشعری در غزوه ذات الرقاع حضور داشت و آنان پاهای خود را از ترس سوراخ شدن و تاول زدن، کهنه ای می بستند. به همین علت این غزوه را غزوه ذات الرقاع نامیده اند. از مروان بن حکم روایت شده که از ابوهریره رضی الله عنه پرسید: آیا تو با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خوف را خوانده ای؟ گفت: بله. پرسید: کی؟ گفت: در سال وقوع غزوه نجد. سپس به ذکر مشخصاتی از نماز خوف پرداخت. این حدیث را امام احمد، ابوداود و نسایی در کتب خود استخراج کرده اند.^۴

۱- این حدیث را امام احمد در مسند خود، ج ۴، ص ۶۰-۵۹؛ ابوداود در سنن خود، کتاب الصلاة باب صلاة الخوف، شماره ۱۲۳۶ و نسایی در سنن خود، کتاب الصلاة، باب صلاة الخوف، شماره ۱۵۴۹، ۱۵۵ با سند صحیح از ابی عیاش الزرقی روایت کرده اند. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: البانی، به صحیح سنن ابی داود، شماره ۱۰۶۹. عسفان، روستایی است بین مکه و مدینه.

۲- سنن ابی داود، کتاب الصلاة، باب صلاة الخوف، ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱؛ نسایی، کتاب الصلاة، باب صلاة الخوف، شماره ۱۵۴۳؛ ترمذی، کتاب التفسیر، باب و من سورة النساء، شماره ۳۰۳۵ از طریق ابوهریره. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: صحیح سنن ابی داود، شماره ۱۱۰۵، ۱۱۰۶.

۳- این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی باب غزوة ذات الرقاع، شماره ۴۱۲۸ و صحیح مسلم، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع، شماره (۱۸۱۶) از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است.

۴- این حدیث در سنن ابی داود، کتاب الصلاة، باب صلاة الخوف، شماره ۱۲۴۰، سنن نسایی، کتاب الصلاة، باب صلاة الخوف، شماره ۱۵۳۸ و مسند امام احمد، ج ۲، ص ۳۲۰ به سند صحیح روایت شده است. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: به صحیح سنن ابی داود، شماره ۱۱۰۵.

بعضی از مورخان معتقدند که غزوه ذات الرقاع بیش از یک بار اتفاق افتاده است^۱ یک بار قبل از جنگ خندق و بار دیگر بعد از جنگ خندق می‌گوییم: اگر حدیث فرض شدن نماز در عُسفان صحیح باشد. به نظر نمی‌رسد که در بار اول پیامبر ﷺ نماز خوانده باشد.

از جمله حوادث این غزوه که ذکر کرده‌اند، داستان فروختن شتر جابر، به پیامبر ﷺ است^۲ که جای تأمل دارد، زیرا آمده است که این داستان در غزوه تبوک بوده است. ولی این گفتار مناسب‌تر است، زیرا پدر جابر در جنگ احد کشته شد و دخترانی بعد از خود بر جای گذاشت و جابر نیاز داشت که زود ازدواج کند، تا بتواند کسی را به سرپرستی آن دختران یتیم بگمارد.

حادثه دیگر این غزوه، حدیث جابر^۳ درباره مردی است که زنش را به اسارت گرفته بودند. به همین خاطر سوگند یاد کرد که خون یکی از یاران محمد ﷺ را بریزد. شبانگاه در حالی که پیامبر ﷺ دو تن از یاران خود را به نام‌های عباد بن بشر و عمار یاسر رضی الله عنهما را دیده‌بان مسلمانان قرار داده بود، آمد. عباد بن بشر را در حال نماز گزاردن با تیری مورد هدف قرار داد. عباد تیر را از بدنش بیرون آورد. نمازش را باطل نکرد و ادامه داد، تا جایی که سه تیر دیگر را به طرف او پرتاب کرد، ولی باز هم نمازش را تا تمام نکرده بود، قطع نکرد. رفیقش را بیدار کرد. رفیقش به او گفت: سبحان الله! چرا به من خبر ندادی؟ او گفت: در حال خواندن سوره‌ای بودم. خوشم نیامد که آن را قطع کنم.

حادثه دیگر این غزوه، داستان غُورَث بن حارث است، که به پیامبر ﷺ در حالی که زیر درخت خوابیده بود، حمله کرد؛ شمشیرش را کشید و خواست که به پیامبر ﷺ بزند، ولی خداوند پیامبرش را از او مصون نگه داشت. دستش از حرکت باز ماند و پیامبر ﷺ از خواب برخاست و یارانش را فراخواند. همگی جمع شدند. آنان را از ماجرای غورث که قصد کشتن او را داشت، باخبر کرد. سرانجام با همه این کارها رهایش کرد و از او در گذشت.

۱- ابن قیم در کتاب زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۵۲ می‌گوید: بهتر آن است که غزوه ذات الرقاع از این جا به بعد از غزوه خندق و حتی بعد از غزوه خیبر تغییر داده شود. ما تنها به تقلید از سیره نویسان آن را در این مکان ذکر کرده‌ایم، اما سپس برای ما نادرست بودن آن مشخص شد.

۲- این داستان در صحیح بخاری، شماره ۲۰۹۷ و صحیح مسلم، شماره ۷۱۵ بدون ذکر غزوه معینی از جابر بن عبدالله روایت شده است. در سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۷ آمده است که این داستان در غزوه ذات الرقاع بوده است. اهل علم این داستان را صحیح دانسته‌اند. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: التعلیق علی زادالمعاد، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- این داستان را ابوداود، در سنن خو، کتاب الطهارة، باب الوضوء من الدم به شماره ۱۹۸؛ احمد در المسند، ج ۳، ص ۳۴۴، ۳۵۹؛ ابن خزیمه، ۳۶؛ ابن حبان، ۲۵۰ و دیگران از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند. آلبانی آن را در صحیح سنن ابی داود، شماره ۱۸۲ آورده است. اهل حدیث سند این حدیث را حسن می‌دانند.

این داستان در غزوة ذات الرقاع بوده است، ولی غزوة ذات الرقاعی که بعد از جنگ خندق واقع شده است. چنان که بخاری و مسلم^۱ از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده‌اند، که می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم تا به ذات الرقاع رسیدیم. او می‌گوید: چون ما به درخت سایه‌داری می‌رسیدیم، آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گذاشتیم؛ مرد مشرکی آمد و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی که بر درخت آویزان بود، برداشت؛ آن را از غلاف بیرون آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: آیا از من می‌ترسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه. آن مرد گفت: چه کسی تو را از من نجات می‌دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: الله. جابر می‌گوید: یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را مورد تهدید قرار دادند. سپس شمشیر را در غلاف گذاشت و آویزان کرد. جابر اضافه می‌کند: سپس ندای نماز بلند شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی دو رکعت نماز خواند. آنان که منصرف شدند، گروهی دیگر آمدند و دو رکعت دیگر با گروه بعدی خواند. نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت بود و نماز هر گروه دو رکعت.

۱- این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع، شماره ۴۱۳۶ و صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، باب صلاة الخوف، شماره ۸۴۳ از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است. لفظ این حدیث از کتاب صحیح مسلم نقل شده است.

فصل سی و چهارم

غزوه بدر صغری

ابوسفیان در جنگ اُحد هنگام بازگشتن از جنگ با صدای بلند به مسلمانان گفته بود: وعده گاه شما با ما سال آینده در بدر است. پیامبر ﷺ به بعضی از یارانش دستور داد که به او پاسخ مثبت بگویند. چون ماه شعبان همان سال رسید، پیامبر ﷺ برخاست و حرکت کرد تا در وقت موعود به بدر رسید. جانشین خود را در مدینه عبدالله بن عبدالله بن اُبیّ قرار داد. هشت شب در آنجا ماند. سپس بدون این که جنگی پیش آید، بازگشت. زیرا ابوسفیان با قریش بیرون آمده بود، اما پس از خروج و طی پاره‌ای از راه، به خاطر خشکسالی که در پیش داشتند تصمیم به برگشت گرفتند و از نیمه راه برگشتند. این غزوه موسوم به غزوه بدر سوم و بدر موعِد است.

فصل سی و پنجم

غزوة دُومة الجندل^۱

پیامبر ﷺ در ماه ربیع الاول سال پنجم هجری به سوی دومة الجندل خارج شد. اما بدون این که جنگی صورت پذیرد، از میانه راه بازگشت. در این غزوه سیبَع بن عُرْفَطَه^۲ را بر شهر جانشین خود گذاشته بود.

۱- ابن قیم در کتاب زادالمعد، ج ۳، ص ۲۵۵ دُومه را به ضم دال می‌داند. دُومه به فتح دال مکان دیگری جز از این مکان است که فاصله آن تا شهر مدینه پانزده شبانه روز و تا دمشق پنج شبانه روز است.

۲- سیبَع بن عُرْفَطَه غفاری از مشاهیر صحابه کرام به حساب می‌آید، پیامبر ﷺ هنگامی که به سوی خیبر، و به سوی دُومه الجندل خارج شد، او را در مدینه جانشین خود قرار داد، ر.ک: اسدالغابة، ج ۲، ص ۲۵۹.

فصل سی و ششم

غزوة خندق یا احزاب

این فصل مشتمل بر مختصری از جنگ خندق است؛ جنگی که خداوند در آن بندگان مؤمنش را مورد آزمون قرار داد و به لرزه درآورد، ایمان را در قلب اولیایش تثبیت و نهبانهای بداهل نفاق را آشکار فرمود، آنان را رسوا کرد و درهم کوبید. سپس پیروزی و مددش را فرو فرستاد و بندهاش را یاری کرد؛ به تنهایی احزاب را شکست داد، سپاهش را قوت و عزت بخشید و کافران را با همه خشمشان عقب زد. مؤمنان را - به فضل و منت خود - از نیرنگ بد دشمنانشان محفوظ نگه داشت. در شرع و تقدیر الهی بر آنان [قریش] حرام کرد که بعد از این با مسلمانان بجنگند^۱ و حتی آنان را شکست داد و حزب خود را پیروزمند قرار داد. - سپاس برای پروردگار عالمیان -.

جنگ خندق بنابر قول صحیح غزوه نویسان و سیره شناسان، در ماه شوال سال پنجم هجری بوده است. به دلیل این که جنگ احد بدون اختلاف در ماه شوال سال سوم هجری واقع شده است. چنان که گذشت، غزوه شناسان یادآور شده اند که ابوسفیان هنگام بازگشت از جنگ احد با مسلمانان وعده گذاشت که وعده گاه آنان سال آینده در سرزمین بدر است. پیامبر ﷺ هم در وقت موعود به سوی آنها خارج شد، ولی آنان به علت خشکسالی، خلاف وعده کردند و خارج نشدند و خروج خود را به این سال (یعنی سال پنجم هجری) انداختند.

ابومحمد بن حزم اندلسی در کتاب مغازیش^۲ می گوید: این گفتار غزوه شناسان است. سپس می افزاید: نظر صحیح و تردیدناپذیر این است که در سال چهارم هجری بوده است. این دیدگاه

۱- در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، شماره ۴۱۱۰ از سلیمان بن سرد روایت شده است که می گوید: «سمعتُ النبیَّ ﷺ یقول حین أُجلی الأَحزابَ عَنْهُ؛ الآنَ نَغزُوهم و لا یغزُوننا نحن نَسیرُ إلیهم.» ترجمه: از پیامبر (ص) هنگامی که احزاب از سرزمینشان رانده شدند شنیدم که می گفت: اکنون ما به آنها حمله می بریم و آنها به ما حمله نمی کنند. ما به سوی آنها می رویم.»

۲- جوامع السیره، ابن حزم ۷ ص ۱۸۳.

موسی بن عقبه نیز هست سپس ابن حزم به حدیث ابن عمر^۱ استناد می‌کند که می‌گوید: من در روز اُحد که پسر بچه‌ای چهارده ساله بودم، بر پیامبر ﷺ عرضه شدم. پیامبر ﷺ به من اجازه شرکت در جنگ را نداد. در جنگ خندق که پسر بچه‌ای پانزده ساله بودم، بر او عرضه شدم، به من اجازه داد. پس درست است که در میان این دو جنگ بیشتر از یک سال نبوده است.

من می‌گویم: این حدیث در صحیحین^۲ آمده است. اما بر ادعای ابن حزم دلالت نمی‌کند؛ زیرا شرط اجازه شرکت در جنگ، نزد پیامبر ﷺ پانزده سال است. بنابراین به کسی که به این سن نرسیده بود، اجازه شرکت در جنگ نمی‌داد و به کسی که رسیده بود اجازه می‌داد. از آنجا که ابن عمر در جنگ اُحد به این سن مقرر نرسیده بود، به او اجازه نداد و چون در جنگ خندق رسیده بود، به او اجازه داد. این گفته منافی این نیست که از سن بلوغ یک یا دو سال و یا بیشتر گذشته باشد. گویا ابن عمر گفته است: من در جنگ خندق بر او عرضه شدم، در حالی که بالغ و یا مرد جنگ بودم. گفته‌اند که ابن عمر در جنگ اُحد در ابتدای سن چهارده سالگی و در جنگ خندق در انتهای سن پانزده سالگی بوده است. این گفته، جای تأمل دارد، و از نظر کسی که ژرف‌نگری و دقت کند و منصف باشد، قول اول قوی‌تر است - والله اعلم. -

سبب اساسی بروز جنگ خندق، این بود که شماری از بزرگان و سران یهود بنی نضیر مانند سلام بن ابی الحقیق، سلام بن مشکم، کنانه بن ربیع و کسانی دیگر که پیامبر ﷺ آنان را از شهر مدینه به سرزمین خیبر - چنان که ذکر شد - بیرون رانده بود، به نزد قریش در مکه رفتند و قریش را به جنگ با پیامبر ﷺ بسیج کردند و به آنان وعده یاری دادند. قریش هم به آنها پاسخ مثبت داد. سپس به نزد قبیله غطفان آمدند و با آنان هم همین حرف را زدند. غطفان همچون قریش به آنها پاسخ مثبت داد. سپس قریش به فرماندهی ابوسفیان بن حرب، غطفان به فرماندهی عیینه بن حصن، که مجموعشان حدود ده هزار نفر بودند، خارج شدند. هنگامی که پیامبر ﷺ شنید که به سوی وی می‌آیند، به پیشنهاد سلمان فارسی^۳ دستور به حفر خندق داد، تا بتوان با آن میان مشرکان و شهر مدینه، مانع ایجاد کرد. در اثنای حفر خندق، معجزات و نشانه‌های مفصلی به چشم می‌خورد که شرح آن در این جا به طول می‌انجامد و علایمی از نبوت پیامبر ﷺ مشاهده می‌شد که نقل خبر آن به حد تواتر^۳

۱- این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، شماره ۴۰۹۷ و صحیح مسلم، کتاب الإمارة،

باب بیان سن البلوغ، شماره ۱۸۶۸ روایت شده است. ۲- صحیح بخاری و صحیح مسلم

۳- متواتر در اصطلاح محدثان خبری را می‌گویند که جمع زیادی آنرا روایت کرده باشند که معمولاً تباری و اتفاق آنها بر دروغ‌بافی ناممکن باشد. (مترجم)

رسیده است. چون حفر خندق کامل شد، مشرکان آمدند و چنان که خداوند - تعالی - می فرماید:

﴿ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ﴾^۱ در اطراف شهر مدینه پیاده شدند.

پیامبر ﷺ بنا بر قول صحیح با سه هزار تن از اهالی شهر مدینه خارج شد و پشت خندق سنگر گرفت. ابن اسحاق می پندارد که با هفتصد تن خارج شده است. او با جنگ اُحد اشتباه گرفته است. و خدای بلند مرتبه دانایان است

سپاه اسلام پشت به کوه سلع^۲ کرد. پیامبر ﷺ دستور داد تا زنان و کودکان را در دژهای شهر مدینه قرار دهند. عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه را نیز بر شهر مدینه به جانشینی خود گمارد.

حیی بن اخطب نصری نزد بنی قریظه رفت و با رئیس آنها، کعب بن اُسد، به گفتگو نشست. گفتگویش را با او ادامه داد تا این که موفق به نقض معاهده‌ای که میان او و پیامبر ﷺ بود، شد. کعب با مشرکان درباره جنگ با پیامبر ﷺ موافقت کرد و همگی از این تصمیم خوشحال شدند.

پیامبر ﷺ سعد بن معاذ، سعد بن عباد، خوات بن جُبیر و عبدالله بن رواحه را برای بررسی این که آیا بنی قریظه معاهده خود را نقض کرده اند یا نه، نزد آنها فرستاد. هنگامی که به آنها نزدیک شدند، دیدند که آشکارا به دشمنی و خیانت پراخته اند. دو طرف به هم دیگر پرخاش کردند و ناسزا گفتند. یهود - لعنت خدا بر آنها - به پیامبر ﷺ توهین کردند. در جواب، سعد بن معاذ به آنان ناسزا گفت؛ سپس رهایشان کردند و بازگشتند. پیامبر ﷺ به مأموران دستور داده بود که چنانچه بنی قریظه معاهده خود را نقض کرده اند، امر را بر مسلمانان افشا نکنند تا مبادا اراده مسلمانان سست شود. چون این امر نیز باعث سستی آنها می شود، به صورت کنایه و معماگونه سخن بگویند. هنگامی که مأموران خدمت پیامبر ﷺ بازگشتند، از آنها پرسید: چه شد؟ گفتند: عَضَل و قَارَه. منظورشان دو قبیله‌ای بود که به اصحاب رجیع خیانت کرده بودند^۳، شنیدن این سخن بر مسلمانان سخت بود و کار مشکل تر شد و خطر بیشتر. حالت آنان به گونه‌ای شد که خداوند - تعالی - آن را توصیف می فرماید: ﴿ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴾^۴.

۱- سوره احزاب، آیه ۱۰؛ ترجمه: «(بیاد آورید) آن هنگامی را که دشمنان از طرف بالا و پایین (شهر) شما به سویتان آمدند.»

۲- کوهی است در شمال غربی مدینه. در قسمت شمال غربی آن مسجد فتح واقع است، و محل به هم رسیدن رودخانه بَطحان و رودخانه العقیق است.

۳- جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به فصل فرستادن اصحاب رجیع، در همین کتاب.

۴- سوره احزاب، آیه ۱۱؛ ترجمه: «آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به شدت تکان خوردند، (سخت پریشان

کم‌کم نفاق سر بر آورد و زیاد شد. بعضی از بنی حارثه از پیامبر ﷺ اجازه خواستند که به خاطر خانه‌هایشان به مدینه بروند. آنان گفتند: خانه‌هایمان بی‌محافظ و بی‌در و دروازه است و میان آن‌ها و دشمن حایل و مانعی نیست. بنی سلمه در صدد برآمدند که از خود سستی و ضعف نشان دهند. سپس خداوند هر دو طایفه را ثابت قدم نگه داشت.

مشرکان یک ماه تمام پیامبر ﷺ را محاصره کردند و به خاطر خندقی که در میان بود، جنگی صورت نگرفت. تنها تعدادی اسب سوار قریشی، که از جمله آنان عمرو بن عبدود عامری و گروهی که با او بود، به طرف خندق آمدند. چون بر لبه خندق ایستادند، گفتند: این حيله و نیرنگی است که عرب آن را نمی‌دانسته است. سپس به طرف تنگه‌ای از خندق رفتند، داخل آن شدند و از آن عبور کردند و در منطقه شوره‌زاری میان خندق و کوه سلع دور زدند و خواستار حریف شدند. علی بن ابی طالب رضی الله عنه به مبارزه با عمرو بن عبدود داوطلب شد. با او مبارزه کرد، تا سرانجام خداوند او را به دست علی رضی الله عنه از پای درآورد. در دوران جاهلیت در شجاعت، کسی همتای عمرو نبود. در آن روز عمرش از صدسال تجاوز کرده بود. اما بقیه سوارکاران از همان جایی که آمده بودند، به سوی قوم خود گریختند. این نخستین فتح الهی بود که خواری آنها را در برداشت. شعار مسلمانان در این غزوه «حم، لاینصرون»^۱ بود.

هنگامی که حال مسلمانان بر همین منوال به طول انجامید، پیامبر ﷺ تصمیم گرفت که با عیینه بن حصن و حارث بن عوف، رؤسای قبیله غطفان، بر یک سوم از میوه‌های شهر مدینه مصالحه کند تا برگردند. گفتگو و بررسی‌ها در این باره آغاز شد. اما کار به جایی نرسید، تا این که پیامبر ﷺ با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت کرد. آن دو گفتند: ای فرستاده خدا، اگر خداوند به تو دستور این کار را داده است، پس شنیدیم و اطاعت کردیم، ولی اگر کاری است که به خاطر ما انجام می‌دهی، پس ما و این قوم که در حال شرک به خداوند و پرستش بتان بودیم، آنها امید نداشتند که از این باغ‌ها جز از طریق میهمانی و یا خریداری ثمری بخورند. پس حال که خداوند ما را به دین اسلام گرامی داشته و به سوی آن هدایت فرموده و با آمدن تو و دین اسلام ما را عزت بخشیده، بعد از این اموال خود را به آنها بدهیم؟ سوگند به خدا که چیزی جز شمشیر به آنها نخواهیم داد. پس از این پیامبر ﷺ فرمود:

شدند.»

۱- این شعار در سنن ابی‌داود، شماره ۲۵۹۷؛ سنن ترمذی، شماره ۱۶۸۲؛ مسند امام احمد، ج ۴، ص ۶۵ و مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۰۷ آمده است. حاکم آن را تصحیح و ذهبی تأیید کرده. شیخ آل‌بانی آن را در صحیح سنن ابی‌داود به شماره ۲۲۶۱ ذکر کرده است.

«این کار را به خاطر شما انجام می‌دهم.»^۱ پیامبر ﷺ رأی آن دو را تصویب فرمود و آن کار را انجام نداد.

سپس خداوند سبحان از پیش خود کاری را انجام داد و به وسیله آن میانشان شکاف و پراکندگی ایجاد کرد و جمعیشان را متفرق کرد؛ بدین صورت که نُعَیم بن مسعود بن عامر غطفانی^۲ خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای فرستاده خدا، من مسلمان شده‌ام؛ هر چه می‌خواهی دستور بفرما. پیامبر ﷺ به او فرمود: «تو یک نفر هستی، هر چه می‌توانی آنها را از اطراف ما پراکنده کن، زیرا که جنگ، نیرنگ است»^۳. نُعَیم در همان لحظه به سوی بنی قریظه، که در دوران جاهلیت با آنها دوست بود، رفت و بر آنها وارد شد. آنها از مسلمان شدن او چیزی نمی‌دانستند. گفت: ای بنی قریظه، شما با محمد می‌جنگید. قریش اگر فرصتی به دست آورد، آن را غنیمت می‌شمارد. در غیر این صورت به شهر خود خواهد رفت و شما و محمد را باقی خواهد گذاشت. در این صورت محمد از شما انتقام خواهد گرفت. آنها گفتند: ای نُعَیم، پس چه کار باید کرد؟ نعیم گفت: زمانی در رکاب آنها بجنگید که چیزی نزدتان گروگان بگذارند. آنها گفتند: واقعاً راهنمایی‌ات صائب است.

سپس برخاست و نزد قریش رفت و به ابوسفیان و قریش گفت: شما محبت و اخلاص من را نسبت به خود می‌دانید؟ همگی گفتند: بله. گفت: یهود از پیمان‌شکنی خود با محمد و یارانش پشیمان شده‌اند. آنها با محمد مراسله کرده‌اند که از شما گروگان بگیرند و به او تحویل بدهند و علیه شما با او همکاری کنند. سپس نزد قوم خود، غطفان، رفت و همین سخن را به آنها گفت.

شب شنبه از ماه شوال بود که قریش و غطفان کسی را نزد یهود فرستادند، که ما در این سرزمین ماندگار نیستیم. فردا با هم برخیزیم و با این مرد پیکار کنیم. یهود نیز کسی را نزد آنها فرستادند: امروز شنبه است و تا برایمان گروگان نفرستید در رکاب شما نخواهیم جنگید. هنگامی که فرستاده گان یهود

۱- این حدیث را ابن اسحاق از زهری به صورت معضل روایت کرده است. ر.ک: البداية و النهاية، ج ۴، ص ۱۰۶ ولی شواهدی دارد که بزار و طبرانی از ابهریره روایت کرده‌اند، صاحب مجمع الزوائد در ج ۶، ص ۱۳۳ می‌گوید: روای بزار و طبرانی محمد بن عمرو است، و حدیث محمد بن عمرو حسن است و بقیه راویان نیز ثقة هستند.

۲- نعیم بن مسعود بن عامر الأشجعی الغطفانی، صحابی جلیل القدر و باهوشی بود که این موضع‌گیری از تیزکاری‌های او بود. چنان که خود او می‌گوید: «أنا خذلتُ بين الأحزابِ حتَّى تفرَّقوا في كل وجه، أنا أمينُ رسول الله ﷺ». ترجمه: «من احزاب را از جنگ و کشتار منصرف کردم تا این‌که به هر طرف متفرق شدند. من امانت‌دار پیامبر و رازدارش بودم.» وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است - جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۳-۳۴.

۳- این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۰۲ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۳۹ از جابر بن عبدالله روایت شده است. ولی ذکری از نعیم در آن نیست.

نزد قریش آمد، قریش گفت: سوگند به خدا که نعیم بن مسعود به ما راست گفت. سپس قریش، کسی را نزد یهود فرستاد که به آنها بگوید: به خدا سوگند که ما هم کسی را از خود برایتان نخواهیم فرستاد. پس با ما برای جنگ خارج شوید. هنگامی که بنی قریظه این سخن را شنیدند گفتند: به خدا سوگند نعیم راست گفت. و از جنگیدن در رکاب آنها خودداری کردند.

خداوند - عز و جل - در این روز بر قریش و همراهانش، ضعف و ناتوانی و طوفانی فرستاد که زندگیشان را متزلزل کرد، تا جایی که نه قرارگاهی برای آنها باقی ماند و نه خیمه و درخت و دیگ و چیزی در جای خود پایدار ماند. چون وضع را بدین گونه دیدند، در همان پاس شب کوچ کردند. پیامبر ﷺ حدیفة بن یمان^۱ را برای بررسی اخبار آنها به آن جا فرستاد. حال آنها را به گونه ای دید که توصیف کردیم. ابوسفیان را دید که داشت پشتش را با آتش گرم می کرد. اگر حدیفة می خواست او را بکشد می توانست. سپس حدیفة شبانگاه خدمت پیامبر ﷺ برگشت و پیامبر ﷺ را از چیدن آنها مطلع ساخت.^۲

صبح که شد پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت، در حالی که مردم سلاح های خود را گذاشته بودند. جبریل، فرشته وحی، نزد پیامبر ﷺ آمد. او در خانه ام سلمه مشغول شستشوی خود بود. جبریل به پیامبر ﷺ گفت: آیا شما سلاح را گذاشته اید؟ اما ما اسلحه خود را نگذاشته ایم. برخیز به سوی اینها برو یعنی بنی قریظه.^۳

۱- حدیفة بن میشل بن جابر العبسی لقب پدرش میشل بود، او رازدار پیامبر ﷺ درباره منافقان بود. عمر رضی الله عنه او را استاندار مدائن قرار داد، و در زمان خود، به جنگ با دینور و ماه سبذان، و همدان و ری برخاست و آن را فتح کرد. وفاتش در مدائن در سال ۳۶ هجری بوده است. ر.ک: أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۰.

۲- این حدیث در صحیح مسلم، شماره ۱۷۸۸ از حدیفة بن یمان رضی الله عنه روایت شده است.

۳- حدیث آمدن جبریل و رفتن به سوی بنی قریظه را بخاری در صحیح خود، شماره های ۴۱۱۷، ۴۱۲۲؛ مسلم در صحیح خود، شماره ۱۷۶۹ و امام احمد در مسند، ج ۶، ص ۱۳۱، ۲۸۰ از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند.

فصل سی و هفتم

غزوهٔ بنی قریظه

در این فصل به ذکر غزوهٔ بنی قریظه می‌پردازیم. پیامبر ﷺ (پس از شنیدن سخن جبریل علیه السلام در مورد بنی قریظه) بی‌درنگ برخاست و در همان لحظه به سوی آنها رفت. به مسلمانان نیز دستور داد که کسی نماز عصر را - که وقتش فرا رسیده بود - جز در سرزمین بنی قریظه نگذارد. مسلمانان پشت سر هم حرکت کردند و رفتند. بعضی از آنان نماز عصر را در راه خواندند و گفتند: منظور پیامبر ﷺ ترک نماز نبوده، بلکه عجله در رفتن بوده است. برخی دیگر نماز را نخواندند تا این که آفتاب غروب کرد و به جایگاه بنی قریظه رسیدند. پیامبر ﷺ هیچ یک از این دو گروه را به سبب کاری که انجام دادند، سرزنش نکرد.^۱

ابن حزم در این باره می‌گوید: اینها (یعنی گروه دوم) کارشان درست بوده است و آنها (یعنی گروه اول) اشتباه کرده‌اند، ولی باز هم مأجور هستند. خدا خود می‌داند که اگر ما هم در آن وقت بودیم، نماز عصر را جز در بنی قریظه نمی‌خواندیم حتی اگر بعد از چند روز بود.^۲

گفتم: ابن حزم معذور است؛ زیرا او از بزرگان مذهب ظاهری^۳ است. برایش ممکن نیست که از این نص عدول کند. ولی ترجیح یکی از این دو امر بر دیگری جای تأمل و اشکال دارد، زیرا پیامبر ﷺ هیچ یک از این دو گروه را نکوهش نکرد. از نظر کسانی که معتقد به تصویب رأی هر مجتهدی هستند، قطعاً هر دوی آنها درست می‌گویند پس دیگر ترجیحی نیست و کسانی که

۱- این داستان در صحیح بخاری، کتاب المغازی باب مرجع النبی ﷺ من الاحزاب و مخرجه الی بنی قریظه به شماره ۴۱۱۹ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۷۰ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است.

۲- جوامع النبی، ص ۱۹۲.

۳- اهل ظاهر کسانی را گویند که نص را بر ظاهر آن بدون هیچ توجیه و تأویلی حمل می‌کنند از این جهت آنها را ظاهری می‌نامند. امام ابن حزم، امام داود ظاهری است. کتاب معروف آنها المحلی، اثر ابن حزم ظاهری است.

(مترجم)

می‌گویند تنها رأی یکی از دو مجتهدی که اجتهاد می‌کنند درست است - بدون شک و تردید حق هم همین است، علت دلایل بسیاری که در قرآن و سنت در این باره آمده است - طبق نظر آنان یکی از این دو گروه به سبب درست و حق بودن، از دو اجر و پاداش بهره‌مند می‌شوند، و گروه دیگر از یک اجر و پاداش. پس با توفیق الهی می‌گوییم: آنان که نماز عصر را در وقتش به جای آوردند، گوی سبقت را در ر بوده‌اند، زیرا آنان فرمان پیامبر ﷺ را نسبت به مبادرت و ورزیدن به جهاد و گزاردن نماز در اول وقت به جای آورده‌اند، آن هم نماز عصر که خداوند سبحان در کتاب خود تأکید به مواظبت بر آن کرده است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾^۱ صلاة الوسطی در آیه شریفه، بنابر قول صحیح و قطعی، از میان ده و اندی قول که در این باره ذکر شده، نماز عصر است. نماز عصر، نمازی است که در سنت نبوی هم امر به محافظت بر آن شده است.

اگر گفته شود: در آن زمان تأخیر نماز جهت رفتن به جهاد جایز بوده است. پیامبر ﷺ در جنگ خندق نماز عصر، مغرب، و هم‌چنین نماز ظهر را به تأخیر انداخت، چون مشغول جهاد بود؛ چنان که در حدیثی که نسایی آن را از دو طریق در این باره روایت کرده، آمده است.^۲

جواب: به فرض این‌که این دیدگاه را بپذیریم و بگوییم که پیامبر ﷺ در آن روز آن را از روی فراموشی ترک نکرده است، با وجود این، او بر این کار تأسف خورد. هنگامی که عمر از او پرسید: ای فرستاده خدا، نزدیک بود که نماز عصر را نخوانم و آفتاب غروب کند - پیامبر ﷺ در جواب او فرمود: «به خدا سوگند من هم آن را نخوانده‌ام».^۳ حدیث این را می‌رساند که ایشان در اثر مشغولیت زیاد، در آن روز، نماز عصر را فراموش کرده بود. چنان که در صحیحین^۴ از علی رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: پیامبر ﷺ در غزوة احزاب فرمود «ما را از انجام نماز وسطی که نماز عصر است، مشغول داشتند، خداوند قبرها و خانه‌هایشان را پر از آتش گرداند.»

۱- سورة بقره، آیه ۲۳۸؛ ترجمه: «بر نمازها و بر نماز وسطی (عصر) محافظت کنید.»

۲- طریق اول، سنن نسائی، کتاب المواقیت، باب کیف یقضی الفائت من الصلاة، شماره‌های ۶۶۲-۶۶۱؛ سنن ترمذی، شماره ۱۷۹ و دیگران از طریق ابوعبیده از ابن مسعود، با سند منقطع روایت شده؛ زیرا ابوعبیده از پدرش حدیث نشنیده. طریق دوم، سنن نسائی، شماره ۶۶۰؛ مسند امام احمد ج ۳، صص ۹، ۲۵، ۶۷؛ بیهقی، ج ۱، صص ۴۰۳-۴۰۲ و دیگران از ابوسعید خدری با اسناد صحیح. ر.ک: إرواء الغلیل، شماره ۲۳۹.

۳- این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، شماره ۵۹۶ و صحیح مسلم، شماره ۶۳۱ از عمر بن الخطاب روایت شده است.

۴- این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، شماره ۲۹۳۱ و صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب استحباب التکبیر بالعصر، شماره ۶۲۷ از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است.

نتیجه اینکه کسانی که نماز عصر را در راه خواندند، با جمع بین ادله و فهم معنای آن، دو اجر و پاداش، و گروه دیگری که صرف امر پیامبر ﷺ را در نظر گرفتند یک اجر و پاداش دارند. خداوند از همه آنها خوشنود باد و خوشنودشان کند.

پیامبر ﷺ در آن روز پرچم را به دست علی بن ابی طالب رضی الله عنه داد. عبدالله بن ام مکتوم را نیز به جای خود بر شهر مدینه گمارد و به سوی قلعه‌های بنی قریظه سرازیر شد و آنان را به مدت بیست و پنج شبانه روز محاصره کرد. رئیس آنان کعب بن اسد سه پیشنهاد به بنی قریظه عرضه کرد: یا مسلمان و وارد دین محمد شوند، یا زن و فرزندان خود را بکشند و اسب‌های خود را به صحنه کارزار ببرند و بجنگند تا همگی کشته شوند و یا رهایی یافته و سپس به زن و فرزند و زندگی خود برسند و یا این‌که در روز شنبه که مسلمانان آن را روز امان از شر یهود می‌دانند، بر پیامبر ﷺ و یارانش یورش آورند، آنها هر سه پیشنهاد را رد کرده و از انجام آن خودداری کردند.

حیی بن اخطب^۱ هنگامی که قریش برگشت، با بنی قریظه وارد قلعه شده بود؛ زیرا او به آنان در این باره تعهد داده بود و در اثر همین تعهد، بنی قریظه معاهده خود را با مسلمانان نقض کرد و شروع به ناسزاگفتن به پیامبر ﷺ کردند و کاری کردند که اصحاب آن را بشنوند. پیامبر ﷺ خواست با آنها سخن بگوید. علی رضی الله عنه از ترس این‌که پیامبر ﷺ از آنها چیزی بشنود به ایشان گفت: ای فرستاده خدا، به آنان نزدیک نشو. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر مرا ببینند، چیزی نخواهند گفت.»^۲ هنگامی که او را دیدند، احدی از آنها نتوانست چیزی بگوید.

سپس پیامبر ﷺ ابولبابه بن عبد منذر اوسی را که قبیله‌اش با بنی قریظه هم‌پیمان بودند، به نزد آنان فرستاد. همین که او را دیدند مردان و زنانشان در برابر برخاستند و به گریه و زاری افتادند و گفتند: ای ابولبابه، نظرت درباره ما چیست؟ آیا به حکم محمد گردن نهیم؟ گفت: بله و با دست اشاره به گلوی خود کرد. منظور این‌که گردنتان را می‌زند. ابولبابه بی‌درنگ از این سخن خود پشیمان شد. شتابان برخاست و

۱- حیی بن اخطب پدر ام المؤمنین صفیه رضی الله عنها است. او به هنگام برگشتن قریش و غطفان از بنی قریظه، به پاس وفاداری به معاهده‌ای که با کعب بن اسد در روزهای غزوة احزاب داشت، با بنی قریظه وارد قلعه شد و به هلاکت رسید.

۲- این حدیث را ابن جریر طبری در تاریخ خود، ج ۲، صص ۹۸-۹۹ از معبد بن کعب بن مالک به صورت مرسل روایت کرده است. روایات معبد در صورت داشتن شواهد، حسن خواهند بود. هم‌چنین مؤلف در البدایة و النهایة، ج ۴، صص ۱۲۱-۱۲۰) به روایت از ابن لهیعه از ابی اسود از عروه باز هم به صورت مرسل روایت کرده است، ابن لهیعه در حدیث ضعیف است. سپس آن را از روایت ابن اسحاق و موسی بن عقبه از زهری به صورت معضل آورده است.

بدون این که خدمت پیامبر ﷺ برگردد، به طرف مسجد مدینه رفت و خود را محکم به ستون مسجد بست و سوگند یاد کرد که کسی جز پیامبر ﷺ او را باز نکند و این که برای همیشه به سرزمین بنی قریظه وارد نشود. هنگامی که خبر او به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: «او را به حال خود بگذارید تا خداوند توبه اش را بپذیرد.»^۱ حال به خود وا گذاشته شد تا خداوند توبه اش را پذیرفت.^۲

سپس بنی قریظه به حکم پیامبر ﷺ گردن نهادند. در آن شب ثعلبه و اسید دو پسر سعیه و اسد بن عبید از بنی هذل^۳ که پسر عموی قریظه و نضیر هستند، مسلمان شدند. در آن شب عمرو بن سعدی القرظی هم خارج شد و معلوم نشد به کجارت. او از مشارکت در پیمان شکنی بنی قریظه با مسلمانان خودداری کرده بود.

هنگامی که بنی قریظه به حکم پیامبر گردن نهادند، اوسیان برخاستند و گفتند: ای فرستاده خدا، نسبت به بنی قینقاع که هم پیمان برادران خزرجی ما هستند آنچه را که خود می دانی انجام دادی، اینها هم پیمانان ما هستند.^۴ پیامبر ﷺ فرمود: «آیا راضی نیستید که مردی از خودتان درباره آنها داوری کند؟» گفتند: آری. پیامبر فرمود: «پس این حکم به سعد بن معاذ واگذار است.» سعد در آن روز (بر اثر تیری که در جنگ خندق به شاه رگ بزرگ آرنجش اصابت کرده بود)، زخمی بود.^۵ پیامبر ﷺ برای این که از نزدیک سعد را عیادت کند، دستور داد خیمه ای برای او در مسجد بزنند. سپس کسی را فرستاد تا او را بیاورند. الاغی را برایش آماده کردند و او را آوردند. وقتی که آمد برادران اوسی اش دور و برش را گرفتند و به او می گفتند: ای اباعمر، با هم پیمانانت خوبی کن. چون از او زیاد درخواست کردند، سعد گفت: وقت آن رسیده است که سعد از ملامت هیچ کننده ای نهراسد. بعضی از قوم سعد که با او بودند به داربنی عبدالاشهل برگشتند. با توجه به سخن سعد خبر حتمی

۱- تخریج حدیث در پاورقی قبل گذشت.

۲- سوره توبه، آیه: ۱۰۲ وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ «و دیگران به گناهان خود اعتراف کردند که کار نیکو را با کار زشت به هم آمیخته اند، باشد که خداوند توبه آنها را بپذیرد. همانا خداوند بخشنده مهربان است.»

۳- مؤلف در کتاب البدایة و النهایة خود، ج ۴، ص ۱۴۴ به جای بنی هذل، بنی هدی آورده است. (مترجم)

۴- منظور این است که چنان که از بنی قینقاع، با درخواست عبدالله بن ابی گذشت کردی، از اینها هم که هم پیمانان ما هستند گذشت بفرما. (مترجم)

۵- اکحل: باسلیق، شاه رگ بزرگ در بازو. این داستان در صحیح بخاری، شماره ۴۱۲۲ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۶۹ از عایشه رضی الله عنها روایت شده است.

بودن مرگ بنی قریظه را به آنها دادند؛ چون سعد به پیامبر ﷺ نزدیک شد، حضرت ﷺ به حاضران فرمود: «بسوی بزرگتان برخیزید» مسلمانان حاضر همگی بسوی او برخاستند و گفتند: ای سعد، پیامبر ﷺ قضاوت درباره بنی قریظه را به تو واگذار کرده است. سعد روی به طرف آنان کرد و گفت: آیا با خداوند عهد و پیمان می‌بندید که قضاوت در مورد آنها همین است که من می‌گویم (و از آن سرپیچی نمی‌کنید؟) گفتند: آری. آن‌گاه به سوئی که پیامبر ﷺ بود اشاره کرد. اما در همان حال روی خود را به احترام آن بزرگوار، از او برگراند و گفت: و بر کسانی که این‌جا هستند؟ (یعنی عهد و پیمان خداوند شامل کسانی نیز هست که این طرف هستند درباره این که داوری در آنها همین است که من می‌کنم مقصود وی پیامبر ﷺ بود که داوری اش را خواهد پذیرفت. پیامبر ﷺ فرمود: آری. سعد گفت: من حکم می‌کنم که جنگجویانشان کشته و زنان و فرزندانشان به بردگی گرفته شوند. پیامبر ﷺ فرمود: «حقا که درباره آنها بر اساس حکم خدا از بالای آسمان هفتم حکم کردی»^۱ پس از صدور این حکم، پیامبر ﷺ دستور داد مردانی را که موی زیر ناف درآورده‌اند (و به بلوغ رسیده‌اند) بکشند و کسانی را که موی زیر ناف در نیاورده بودند رها کنند سپس گردن محکومین به اعدام را در خندق‌هایی که در بازار کنونی مدینه حفر کرده بودند، زد. شمارشان بین شش صد تا هفت صد تن، و بنا به قولی هفت صد تا هشت صد تن بود. از زنان تنها یک زن را که بَنَانَه همسر حکم قرظی بود کشت، زیرا او با انداختن سنگ آسیاب بر سر خلاد بن سويد، او را کشته بود. خدا او را نفرین کند سپس پیامبر ﷺ دارایی‌های بنی قریظه را بین مجاهدان مسلمان به نسبت یک سهم برای پیاده و سه سهم برای سوارکار تقسیم کرد. شمار سوارکاران مسلمان در آن روز سی تن بود.

پس از فارغ شدن پیامبر ﷺ از بنی قریظه، خداوند سبحان دعای بنده صالحش، سعد بن معاذ، را استجابت فرمود. او هنگامی که در جنگ خندق زخمی شد، دست به دعا بلند کرد و گفت: پروردگارا، اگر از جنگ با قریش چیزی باقی گذاشته‌ای، مرا هم برای آن نگه دار و اگر جنگ بین ما و آنها را برداشته‌ای، سر زخم مرا بازکن، و مرا تا آن هنگام نمیران که خاطر من را از بنی قریظه آسوده گردانی.

۱- این حدیث را ابن اسحاق البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۲۳ از علقمه بن وقاص لیثی به صورت مرسل روایت کرده است. سند آن صحیح است. حدیث، شاهی در سنائی، السنن الکبری، شماره ۸۲۲۳ از طریق سعد بن ابی وقاص دارد. اصل این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب مرجع النبی ﷺ من الأحزاب و مخرجه إلى بنی قریظه و مسلم از ابو سعید خدری به طور مختصر روایت شده است. شیخ ناصرالدین آلبنی در مختصر العلو، ص ۸۷ می‌گوید: اسنادش حسن است.

پیامبر ﷺ زخم او را داغ کرده بود. زخمش ترکید و خونریزی کرد و بر اثر این خونریزی جان سپرد^۱. پیامبر ﷺ و مسلمانان جنازه سعد را تشییع کردند. او بود که هنگام مردنش عرش الهی از خوشحالی مقدم روحش تکان خورد^۲. خداوند از او خشنود باد و خشنودش کند. در دو جنگ خندق و بنی قریظه، حدود ده تن از مسلمانان به درجه رفیع شهادت نایل شدند. خداوند از آنان خشنود باد. آمین.

۱- این داستان در صحیح بخاری، شماره ۴۱۲۲ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۶۹ از عایشه رضی الله عنها روایت شده است.

۲- این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۸۰۳ و صحیح مسلم، شماره ۲۴۶۶ از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است.

فصل سی و هشتم

فرستادن عبدالله بن عتیک برای کشتن ابی رافع، سلام بن ابو حقیق

بعد از این که خداوند سبحان کعب بن الاشرف را به دست مردانی از اوس به هلاکت رساند - چنان که داستان آن بعد از واقعه بدر گذشت - ابورافع سلام بن ابی الحقیق از کسانی بود که احزاب و گروهها را علیه پیامبر ﷺ بسیج می کرد. او همانند یارش حئی بن اخطب با بنی قریظه کشته نشد. خزرجیان به منظور این که با اوسیان در اجر و پاداش یکسان باشند، تمایل به کشتن او داشتند. خداوند سبحان این دو گروه را طوری قرار داده بود که برای انجام کارهای خیر در محضر پیامبر ﷺ بر هم دیگر سبقت می گرفتند. و هر کدام می خواست که او این کار را انجام بدهد. بنابراین، آنان از پیامبر ﷺ برای کشتن ابورافع کسب اجازه نمودند. پیامبر ﷺ هم به آنان اجازه داد. مردانی از بنی سلمه که عبارت بودند از عبدالله بن عتیک که به دستور پیامبر ﷺ فرمانده آن گروه بود، عبدالله بن اُنیس، ابوقتاده حارث بن ربیع، مسعود بن سنان، و خزاعی بن اسود از قبیله اسلم که با بنی سلمه هم پیمان بود، را برای انجام این کار فرستاد. همگی برخاستند و به خانه ابورافع در خیبر رفتند. شبانگاه بر او فرود آمدند و او را به قتل رساندند. سپس همگی به خدمت پیامبر ﷺ بازگشتند. هر کدام از آنان ادعای کشتن او را داشت. پیامبر ﷺ فرمود: «شمشیرتان را به من نشان دهید.» هنگامی که شمشیرهایشان را به او نشان دادند، خطاب به شمشیر عبدالله بن اُنیس فرمود: «این شمشیر او را کشته است؛ زیرا اثر غذا را بر آن می بینم.»

عبدالله بن اُنیس آن قدر با شمشیر بر او فشار آورده بود که صدای استخوان کمرش را شنیده بود، در آن حال دشمن خدا می گفت: «قَطْنِي قَطْنِي» یعنی کافی است!^۱

۱- این داستان را ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۴۳ از عبدالله بن کعب بن مالک به طور مرسل روایت کرده است. همچنین در صحیح بخاری، شماره های ۳۰۲۲ - ۳۰۲۳ از براء بن عازب با این تفاوت که کشته عبدالله بن عتیک بوده،

فصل سی و نهم

غزوهٔ بنی لَحِيان

شش ماه پس از واقعهٔ بنی قریظه در جمادی الاولی سال ششم هجری، بنا بر قول صحیحی که در این باره آمده است، پیامبر ﷺ آهنگ رفتن به طرف بنی لَحِيان کرد، تا از آنان انتقام کسانی را که در رجیع - چنان که گذشت - کشته بودند، بگیرد. پیامبر ﷺ پیش رفت تا در دیار آنان در ناحیه‌ای به نام عُرَّان^۱ واقع در بین اَمَج و عُسْفان، پیاده شد. دید که آنان بر قله‌های کوه سنگر گرفته‌اند. آنها را به حالت خود باقی گذاشت و با دو بیست سوارکار حرکت کرد تا به عُسْفان رسید و در آن جا پیاده شد. از آن جا دو سوارکار را فرستاد. آنها به کُرَاعِ الْعَمِيم^۲ رسیدند. پس از بازگشت آن دو، همگی همراه پیامبر ﷺ به مدینه بازگشتند.

آمده است.

۱- عُرَّان بر وزن غلام، مکانی در ناحیه عُسْفان است. ابن اسحاق می‌گوید: رودی بین اَمَج و عُسْفان تا سایه می‌رسد، جایگاه بنی لَحِيان بوده است.

۲- اَمَج: روستایی است دارای بازار و مزارع و نخلستان و بر لب رود سایه است. این مکان محل سکونت خرنجیان بوده است. ر.ک: بکری، معجم ما استعجم ج ۱، ص ۱۹۰.

فصل چهارم

غزوه ذی قرد

چند شبی پس از بازگشت پیامبر ﷺ به مدینه، عیینه بن حصن از بنی عبدالله بن غطفان بر شترهای شیرده پیامبر ﷺ در محلی به نام الغابه^۱ شبیخون زد؛ شتربان را که فردی از غفار بود کشت و زنش را به اسارت گرفت. اولین کسی که از جریان باخبر شد، سلمه بن عمرو بن اکوع اسلمی رضی الله عنه^۲ بود. او برخاست و به تنهایی با پای پیاده در جستجوی آنها رفت. سلمه دهنده و تیرانداز ماهری بود^۳ در دوندگی کسی بر او سبقت نمی گرفت. هنگامی که به آنان رسید، شروع به تیراندازی به طرف آنها کرد و در همان حال می گفت: بگیر، من ابن اکوع هستم، امروز، روز هلاکت فرومایگانی است که پستی و فرومایگی را از پستان مادر خود نوشیده اند.^۴ او همه چیزهایی را که در دستشان بود برگرداند.

چون صدای و فریادخواهی در شهر مدینه شنیده شد، پیامبر ﷺ با گروهی از سوارکاران خارج شد و به سلمه بن اکوع پیوست و شتران مسروقه را برگرداندند. پیامبر ﷺ به آبگیری به نام ذوقرد

-
- ۱- الغابه سرزمینی با درختان انبوه و جنگلی است که در شمال غربی کوه احد واقع است.
 - ۲- سلمه بن عمرو بن سنان بن الاکوع اسلمی، صحابی جلیل القدری بود که در بیعت الشجره شرکت داشت. او با پیامبر ﷺ هفت غزوه شرکت کرد، از جمله در حدیبیه، خیبر و حنین. او انسان شجاع و تیراندازی بود و در ایام عثمان رضی الله عنه با آفریقا جنگید. در سال ۷۴ ه. در مدینه وفات یافت. ر.ک: اسدالغابه ج ۲، ص ۳۳۳.
 - ۳- دوندگانی که هنگام دویدن، اسب به ایشان نمی رسیدند اینها بودند: ۱- سلمه ۲- ساریه بن زئیم وفات ۴۷ هجری ۳- سلیک بن سلک از شیاطین جاهلیت بوده است. وفات او سال ۶۵۰ میلادی بوده است. ر.ک: غایة المأمول، ص ۲۰۸ (مترجم)

- ۴- أنا ابنُ الأکوع والیوم یوم الرُّضَع
این داستان در صحیح بخاری، شماره ۳۰۴۱ و صحیح مسلم، شماره ۱۸۰۶ از سلمه بن اکوع روایت شده است. امام نووی در شرح صحیح مسلم (ج ۶ / ص ۴۲۰) با استناد به این داستان می گوید: درست است که شخص در هنگام جنگ در صورتی که شجاع باشد همانند این گفتار را بگوید و از خود تعریف کند، تا دشمن از او بترسد. (مترجم)

رسید. در آن جا شتری از شتران برگردانده شده راکشت. یک شبانه روز در آن جا ماند. سپس به شهر مدینه برگشت.

در این غزوه، آخرم، که محرز بن نضله رضی الله عنه^۱ است، کشته شد. عبدالرحمن بن عئینه او راکشت و اسبش را برداشت. سپس ابوقتاده بر عبدالرحمان حمله ور شد و او را از پای درآورد و اسب محرز را که از آن محمود بن سلمه بود، برگرداند.

زن اسیر شده، که زن شتریان غفاری بود، با ماده شتری که متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود برگردانده شد. او در وقت بازگشت نذر کرد که چون خداوند او را هنگام سوار بودن بر این ماده شتر نجات داده، آن را قربانی کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چه بد پاداشی به آن داد، نذر آدمیزاد در آنچه مالک اش نیست و در آنچه که معصیت است، او نیست»^۲ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شترش را گرفت.

امام مسلم در صحیح^۳ خود در این داستان از سلمه بن اکوع روایت کرده که می گوید: سپس به مدینه برگشتیم. سه روز که در مدینه ماندیم، به سوی خیبر خارج شدیم. شاید صحیح همین باشد و خداوند بلندمرتبه داناتر است.

۱- مُحْرَزِ بْنِ نَضْلَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ، هَمَّ يَمَانَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ بُوِدَ، أَوْ فِي جَنْجِ بَدْرٍ وَاحِدٍ وَخَنْدَقِ شَرِكَةٍ دَاخِلَةٍ فِي غَزْوَةِ ذِي قَرْدٍ فِي سَنَةِ ثَمَانِ مِائَةٍ فِي هِجْرَةٍ فِي سَنَةِ ٢٧ سَالِكِي بَيْتِ الشَّهَادَةِ رَسِيدًا. ر.ك: اسدالغابة، ج ٤، ص ٣٠٧.

۲- این حدیث در صحیح مسلم، شماره ١٦٤١ و در سنن ابوداود، شماره ٣١٦ از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت شده است.

۳- ر.ك: به صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب غزوة ذی قرد، شماره ١٨٠٧.

فصل چهل و یکم

غزوة بنی مُصْطَلِق

پیامبر ﷺ در ماه شعبان سال ششم هجری قمری، به جنگ با بنی المصطلق (تیره‌ای از قبیله خزاعه) رفت. گفته‌اند که در شعبان سال پنجم هجری بوده است. قول اول که قول ابن اسحاق و دیگران است، صحیح‌تر است.

ابوذر و به گفته‌ای: نُمَیْلَه بن عبدالله لیبی را بر شهر مدینه گمارد. بنی مصطلق بر آب‌گیری خود به نام مُرَیْسِیع^۱ در ناحیه قُدَید از کرانه ساحلی به سر می‌بردند که ناگهان پیامبر ﷺ بر آنان شبیخون زد. جنگ شروع شد. کسانی از آنها کشته شدند و زن و فرزندشان را به بردگی گرفت. شعار مسلمانان در آن روز «أُمَّتٌ أُمَّتٌ» (یعنی بمیران یا بکش) بود.

از جمله اسیران، جُوَیْرِیَه دختر حارث بن ابوضرار ملک^۲ بنی المصطلق بود^۳ که در هنگام تقسیم غنایم در سهم ثابت بن قیس بن شَمَّاس، درآمد. ثابت با او عقد مکاتبه بست. پیامبر ﷺ به جای او قیمتش را پرداخت کرد و آزاد شد. پیامبر با او ازدواج کرد و وی ام المؤمنین گردید. به همین سبب مسلمانان دویست خانواده از بنی المصطلق را که مسلمان شده بودند، از قید بردگی آزاد کردند^۴. هنگام بازگشت پیامبر ﷺ به شهر مدینه، عبدالله بن ابی بن سلول ناپاک گفت اگر به مدینه برگشتیم، حتماً اشخاص گرامی و مقتدر، افراد خوار و ناتوان را از آن‌جا بیرون خواهند کرد.

۱- مرسیع آب‌گیری متعلق به قبیله خزاعه بود که فاصله آن تا الفُرْع دو روز است. فاصله الفُرْع تا شهر مدینه هشت بُرد است. بُرد جمع برید هر برید و یا برد چهار فرسنگ مساوی با ۱۲ میل است. (مترجم) ر. ک: معجم لغة الفقهاء، ص ۸۷.

۲- در کتاب زادالمعاد ۲، ص ۱۲۵ و جوامع السیره، ص ۲۰۴ به جای «ملک»، «سید» بنی مصطلق آمده است: شاید این تعبیر دقیق‌تر باشد، زیرا در خزاعه معلوم نیست که ملوکیت بوده باشد تا ملک خوانده شوند. (مترجم)

۳- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۲۵۴۱ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۳۰.

۴- ر. ک: به سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۲۹۵-۲۹۴ و مسند امام احمد ج ۶، ص ۲۷۷ این داستان را از عایشه روایت شده است. اهل علم سند آن را صحیح می‌دانند.

منظورش از افراد خوار و ناتوان، پیامبر ﷺ بود. زید بن ارقم این سخن را به پیامبر ﷺ رساند. عبدالله بن اُبی به خدمت پیامبر ﷺ آمد و با معذرت خواهی از آن بزرگوار، قسم یاد کرد که این سخن را نگفته است. پیامبر ﷺ ساکت شد تا این که خداوند - عز و جل - گفتار زید بن ارقم را در سوره منافقین تصدیق فرمود^۱.

داستان اُفک^۲

از جمله حوادث این غزوه، داستان معروف اُفک است که عبدالله بن اُبی بن سلول ناپاک و یارانش آن را بافته بودند. داستان از این قرار است: ام المؤمنین عایشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این سفر با پیامبر ﷺ خارج شده بود و در کجاوه‌ای حمل می‌شد. قافله در جایی از راه پایین آمده، و منزل گرفتند. در ابتدای روز تصمیم گرفتند مسیر را ادامه دهند. عایشه رضی الله عنها در آن وقت برای قضای حاجت از کجاوه بیرون رفته بود. هنگامی که برگشت دید که گردن بندی که از خواهرش اسماء به امانت گرفته بود نیست. دوباره در جستجوی گردن بند به همان جا بازگشت. در این هنگام افرادی از قافله آمدند؛ کجاوه را بلند کردند و بدون این که بدانند کسی در آن است یا نه، بر شتر گذاشتند و چون کجاوه را با کمک همدیگر بلند کردند، به سبکی و سنگینی آن پی نبردند. دیگر این که عایشه رضی الله عنها در آن زمان لاغر اندام و دختر بچه چهارده ساله بود. هنگامی که عایشه رضی الله عنها گردن بند را پیدا کرد و برگشت، دید کسی در جایگاه نیست. در جای خود نشست و گفت: آنها به نبودن من پی می‌برند و به زودی در جستجوی من می‌گردند. خداوند بر کار خود چیره است و حکم و داوری در هر چه که بخواهد برای اوست. سپس خوابی سبک بر او غالب شد و تنها با شنیدن صدای «إنا لله و إنا الیه راجعون» گفتن صفوان بن مُعطل سلمی ذکوانی بیدار شد. ^۳ صفوان چنان که در روایت ابو داود آمده است ^۴ زیاد خسته شده بود و در آخر شب برای خوابیدن و استراحت کردن، پشت سر قافله درنگ کرده بود.

۱- این داستان در صحیح بخاری، شماره ۴۹۰۰ و صحیح مسلم، شماره ۲۷۷۲ از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت شده است.
 ۲- اُفک در لغت به معنی دروغ است. اُفکُ یعنی دروغ گفت. در اصطلاح دروغی است که به عایشه رضی الله عنها، زن پیامبر اسلام ﷺ در حیات آن بزرگوار به او نسبت دادند، خدا وحی فرستاد و آن را تکذیب کرد. (مترجم)
 ۳- صفوان بن المعطل بن رَحْضَةَ السلمی الذکوانی، در جنگ خندق و جنگ‌های بعد از خندق و همچنین در فتح دمشق حضور داشت، و در سال ۱۹ هـ. در ارمنستان به شهادت رسید. ر.ک: آمد الغابة، ج ۳، ص ۲۷-۲۶.
 ۴- ر.ک: سنن ابی داود، کتاب الصوم، باب المرأة تصوم بغیر اذن زوجها، شماره ۲۴۵۹ و مسند امام احمد ج ۳، صص ۸۵-۸۰ از ابوسعید خدری رضی الله عنه آلبانی این حدیث را صحیح دانسته و در صحیح سنن ابی داود، شماره ۲۱۴۷ آورده است.

هنگامی که صفوان، ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را دید گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، همسر پیامبر!؟» سپس شترش را نزدیک آورد و خواباند و عایشه رضی الله عنها سوار شد. حتی یک کلمه هم با او سخن نگفت. عایشه رضی الله عنها هم چیزی جز صدای ترجیع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) از او نشنید. سپس صفوان شتر حامل عایشه را هدایت کرد تا در اول وقت ظهر به قافله رسید.

هنگامی که مردم این صحنه را دیدند، منافقان فرصت طلب سخنی را گفتند که خداوند سزای آن را به آنها خواهد رساند. عبدالله بن ابی پلید با همه آن سرافکنندگی که برای او در این غزوه پیش آمده بود، در این باره به سخن پراکنی و قصه سرایی و افشاگری و شایعه اندازی پرداخت. جریان به گونه‌ای بود که در صحیح بخاری و مسلم^۱ مفصل در حدیث زهری، از سعید بن مسیب، عروه بن زبیر، علقمه بن وقاص لیثی، عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه همه به روایت از عایشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه، میرای از تهمت دروغگویان، براساس این فرموده الهی از بالای آسمان هفتم ﴿إِنَّ الذَّيِّنَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ، لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ...﴾^۲ آمده است. هنگامی که خداوند - تعالی - این آیه را بیش از یک ماه بعد از بازگشت شان از این غزوه نازل فرمود، کسانی که در این تهمت سخن گفته بودند، شلاق زده شدند. از آن جمله مسطح بن اثاثه و حَمَنَه بنت حجش بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از این جریان به منبر رفت و برای مسلمانان سخنرانی کرد و از آنان جهت برخورد با سخنان عبدالله بن ابی و یارانش یاری طلبید و فرمود: «چه کسی مرا در برابر مردی که اذیت و آزار او به خانواده‌ام رسیده است یاری می‌دهد؟ به خدا سوگند که من از خانواده خود چیزی جز خوبی نمی‌دانم و مردی را یادآور شدند که من چیزی جز خوبی از او نمی‌دانم. او تنها با خود من بر خانواده‌ام وارد می‌شود.» سعد بن معاذ از بنی عبدالاشهل برخاست و گفت: ای فرستاده خدا، من تو را در مقابل او یاری می‌کنم. اگر از او س باشد گردنش را می‌زنیم و اگر از برادران خزر جی باشد، در صورتی که دستور فرمایی، بنابر دستور شما عمل می‌کنیم. سپس سعد بن عباده برخاست و گفت: دروغ گفתי. به خدا سوگند، نه او را می‌کشی و نه هم می‌توانی او را بکشی. اگر از خویشان و قبیله‌ات باشد دوست نداری او را بکشند. سپس اُسَید بن حُضَیْر برخاست و به سعد گفت: سوگند به خدا که او را می‌کشیم. تو منافق هستی که از منافقان دفاع می‌کنی. دو گروه به هم دیگر پریدند تا جایی که نزدیک

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث الافک، شماره ۴۷۵۰؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی

حدیث الافک و قبول توبه القاذف، شماره ۲۷۷۰ از طریق عایشه

۲- سوره نور، آیه ۱۱؛ ترجمه: «آنان که دروغ بزرگ را (درباره عایشه رضی الله عنها بافتند و) آوردند، گروهی از خود شما بودند. آن را شر نپندارید بلکه برایتان خیر است.»

بود با هم دیگر بچنگند. پیامبر ﷺ پیوسته سعی می‌کرد که آنها را خاموش و آرام نگه دارد، تا این‌که سرانجام خاموش و آرام شدند... حدیث ادامه دارد.

این داستان در صحیح بخاری و مسلم^۱ با این تفاوت که پاسخگوی سعد بن عباد، سعد بن معاذ بوده نه اُسید بن خُضیر، وارد شده است. این داستان از دشواری‌هایی است که برای بسیاری از غزوه شناسان به عنوان اشکال مطرح است، زیرا در این‌که سعد بن معاذ پس از غزوه بنی قریظه وفات کرده، میانشان اختلافی نیست. غزوه بنی قریظه نیز بعد از غزوه خندق و بنا بر قول صحیح در سال پنجم هجری بوده است. در صورتی که داستان افک بدون شک در غزوه بنی مصطلق - که همان غزوه مُریسبع باشد - واقع شده است. زهری می‌گوید: در غزوه مُریسبع بوده است. علمای اسلام در پاسخ به این اشکال، نظرات مختلفی اظهار داشته‌اند. امام بخاری از موسی بن عقبه حکایت می‌کند که: غزوه مُریسبع در سال چهارم هجری بوده است. این گفتار، خلاف نظر بیشتر علمای اسلام است که می‌گویند: «در سال ششم هجری بوده است.» دیگر این‌که حدیث^۲ گفته موسی بن عقبه رانفی می‌کند، زیرا عایشه رضی الله عنها می‌گوید: این (یعنی داستان افک) بعد از نزول آیه حجاب بوده است و آیه حجاب بلافاصله بعد از این‌که پیامبر ﷺ بر زینب بنت جحش دخول کرده، نازل شده است. پیامبر ﷺ از زینب درباره وضعیت عایشه در این باره پرسید. او گفت: گوش و چشمم را (از شنیدن و دیدن چیزی در این باره) مصون می‌دارم^۳ عایشه می‌گوید: او بود که در بین زنان پیامبر ﷺ با آن جمال و مکانتی که داشت، بر من فخر و مباهات می‌ورزید. مورخان هم می‌نویسند که ازدواج پیامبر ﷺ با زینب در ذی القعدة سال پنجم بوده است. بنابراین، این‌که غزوه مُریسبع و داستان افک در سال چهارم بوده، باطل و اشکال باقی است.

اما امام محمد بن اسحاق بن یسار می‌گوید: غزوه بنی مصطلق در سال ششم واقع شده و داستان افک را در همین غزوه ذکر می‌کند. جز این‌که می‌گوید: از زهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از عایشه روایت شده... سپس حدیث را می‌آورد و می‌گوید: اُسید بن خُضیر برخاست و گفت: من تو را در برابر او یاری می‌کنم و نامی از سعد بن معاذ نمی‌آورد.

ابو محمد بن حزم می‌گوید: ^۴ درست همین است و شکی در آن نیست. آن دیگر به نظر ما

۱- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۱۴۱ و صحیح مسلم، شماره ۲۷۷۰.

۲- حدیث عایشه، ر. ک: به صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث الافک، شماره ۴۷۵۰

۳- منظور این است که نه می‌خواهم چیزی را ببینم و نه هم بشنوم.

۴- جوامع السیره، ص ۲۰۶.

گمان‌پراکنی است ... و در این باره سخن را به درازا کشانده، اعتراف به کرده نام سعد در روایات صحیح ذکر شده است.

می‌گوییم: - ان شاء الله - همین گونه است که او می‌گوید. این نوع اشکال که حکم را تغییر نمی‌دهد، در احادیث متعدد وجود دارد. اهل علم متوجه بیشتر آنها شده‌اند و به آن پرداخته‌اند، تا جایی که بعضی از آنان سعی بر این داشته‌اند که جوابی برای آنها بیابند اما در نهایت خسته شده‌اند و به بیراهه رفته‌اند. و خدای پاک و بلندمرتبه، داناتر است.

فصل چهل و دوم

غزوة حُدَيْبِيَّة^۱

در ذوالقعدة سال ششم هجری پیامبر ﷺ به همراه هزار و اندی نفر از یاران خود - که به گفته‌ای هزار و پانصد و به گفته‌ای دیگر هزار و چهارصد و به گفته‌ای هزار و سیصد نفر، و به گفته‌ای غیر از این عدد بودند - برای ادای عمره از [مدینه] خارج شد^۲. اما کسانی که گمان می‌کنند او با هفتصد نفر خارج شده، اشتباه می‌کنند.

هنگامی که مشرکان از این اقدام اطلاع یافتند، احابیش^۳ خود را جمع کردند و همه جهت بازداشتن پیامبر ﷺ از انجام عمره در این سال، از مکه خارج شدند. خالد بن ولید را پیشاپیش خود با سوارانی به کراع الغمیم فرستادند.

اما پیامبر ﷺ راه دیگری در پیش گرفت تا به حدیبیه رسید. پس از استقرار در حدیبیه، او و مشرکان با هم دیگر نمایندگان و فرستادگانی رد و بدل کردند. سهیل بن عمرو خدمت پیامبر ﷺ آمد و با او طبق بندهای زیر مصالحه کرد:

این که امسال بازگردند و عمره نکنند و سال آینده جهت انجام عمره بیایند. پیامبر ﷺ این بند را به خاطر برکت و مصلحتی که خداوند در آن قرار داده بود، پذیرفت.

گروهی از صحابه رضی الله عنهم این موضوع را ناخوشایند دانستند. از جمله عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود که در این باره به ابوبکر صدیق و سپس به پیامبر ﷺ مراجعه کرد. اما پاسخ پیامبر ﷺ را همانند پاسخ ابوبکر رضی الله عنه دید: این که او بنده و فرستاده خداست، هرگز خداوند او را

۱- حدیبیه چاهی واقع در نه میلی شهر مکه در ناحیه مدینه بوده، این مکان را به نام همین چاه نامگذاری کرده‌اند.

۲- اهل علم می‌گویند: اختلاف در این که بیش از هزار نفر بوده‌اند نیست، اختلاف بر مقدار بیش از هزار نفر است که آیا آنها هزار و پانصد، یا هزار و چهارصد، یا هزار و سیصد نفر و یا غیر از این بوده‌اند.

۳- معنی «احابیش»، در صفحات پیشین گذشت

ضایع نخواهد کرد، و یاری دهنده اش اوست. بخاری این حدیث را در صحیح خود به تفصیل آورده است.^۱

مصالحه سهیل بن عمرو با پیامبر بر این بود که:

- امسال بازگردد و سال آینده برای انجام عمره بیاید، چیزی جز کیسه سلاح^۲ با خود نیاورد و بیش از سه روز در مکه نماند.

- این که مردم برای مدت ده سال از او و قریش در امان باشند (جنگی بین آنان و پیامبر صورت نگیرد). این آتش بس - چنان که عبدالله بن مسعود^۳ می گوید - از بزرگ ترین فتوحات مسلمانان بود.

- دیگر این که هرکس بخواهد می تواند هم پیمان پیامبر ﷺ شود و هرکس که می خواهد هم پیمان قریش شود.

- دیگر این که اگر کسی از آنان به نزد مسلمانان بیاید، باید او را بازگرداند، حتی اگر مسلمان باشد و اگر کسی از مسلمانان به نزد آنها برود، حق بازگرداندن او را ندارند.^۳

خداوند سبحان همه این بندها را تأیید فرمود، جز در مورد زنان مهاجر مؤمن، که بازگرداندن آنها را به سوی کفار نهی کرد و در آن هنگام بر کفار حرام گردیدند^۴ این امر چیز نادری است و در اصول فقه هم دیده نمی شود و آن تخصیص سنت به قرآن است. بعضی کسان مانند مذهب ابو حنیفه و بعضی از علمای اصول، آن را نسخ می دانند. بیشتر علمای متأخر بر این نظر نیستند. اختلاف آنان در این باره جزئی و حاصل آن به مناقشه لفظی بر می گردد.

پیامبر ﷺ قبل از وقوع مصالحه، عثمان بن عفان^۵ را به مکه فرستاد، تا به آنها اعلام دارد که او برای جنگ با کسی نیامده بلکه برای ادای عمره آمده است. از بزرگواری عثمان بن عفان^۶ این بود که مشرکان به او پیشنهاد دادند تا خدا را طواف خانه بکند، ولی او از انجام این کار خودداری کرد و گفت: «من قبل از پیامبر ﷺ طواف نمی کنم.»

۱- ر. ک: به صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: إذ یبایعونک تحت الشجرة شماره ۳۱۸۲؛ صحیح مسلم، شماره ۱۷۸۵ و دیگران. حدیث فوق از سهل بن حنیف^۷ روایت شده است.

۲- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۲۶۹۸ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۸۳

۳- ر. ک: صحیح مسلم، شماره ۱۷۸۴، از انس بن مالک^۸.

۴- اشاره به آیه ۱۰ سوره ممتحنه است که خداوند در آن می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ، فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهِنَّ جُلَّ لَهُمْ و لَاهُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ...﴾ ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۲۷۱۳.

عثمان رضی الله عنه برنگشت تا آن که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که او کشته شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این خبر ناراحت شد. یارانش را جهت جنگ با کفار قریش به بیعت فراخواند و از آنان بیعت گرفت. اصحاب با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درخت سَمْرَه^۱ بیعت کردند. تعداد بیعت کنندگان همان کسانی بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیبیه حضور یافته بودند. جز جُد بن قیس که با نفاق کاری و پستی اش پشت شتر پنهان شده بود، و ابو سَریحَه حدیفه بن اسید که در حدیبیه حضور داشت، ولی بیعت نکرد و به گفته ای او هم بیعت کرد.

نخستین کسی که در آن روز بیعت کرد، شخصی به نام ابو سنان و هب بن مِحصن، برادر عکاشه بن مِحصن و به گفته ای پسرش سنان بن ابی سنان بود.

سلمه بن اکوع رضی الله عنه چنان که مسلم از او روایت کرده^۲ در آن روز سه بار به دستور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از دستانش را به جای خود گذاشت، سپس گفت: و این از سوی عثمان رضی الله عنه است^۳ و این خود مهم تر از حضور عثمان در این بیعت بود. خداوند - عز و جل - در این باره آیه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ ...﴾^۴ را نازل فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: «هیچ یک از کسانی که زیر درخت بیعت کردند، وارد جهنم نمی شوند.»^۵

این همان بیعه الرضوان است.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مصالحه با مشرکان - به شرحی که گذشت - فارغ شد، شروع به بیرون آمدن از احرام کرد. به یاران دستور داد تا از احرام بیرون بیایند. این دستور بر آنان بسیار سنگین بود. بنابراین در انتظار نسخ آن، درنگ کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این کارشان خشمگین و وارد خانه ام سلمه شد و جریان را برایش تعریف کرد. ام سلمه گفت: ای فرستاده خدا، تو خود از احرام بیرون آی،

۱- حافظ ابن حجر در فتح الباری، ج ۷، ص ۵۱۳ می گوید: نزد ابن سعد با سند صحیح از نافع یافتم، که به عمر خبر رسید که گروهی نزد این درخت می روند و نماز می گزارند. عمر به آنها هشدار داد و دستور داد تا آن درخت را قطع کنند و عملاً نیز قطع کردند. این حدیث در شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة، ج ۲، ص ۲۰۷ هم آمده است. ولی چنان که امام احمد می گوید: روایت نافع از عمر منقطع است.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوة ذی قردوغیرها، شماره ۱۸۰۷ از طریق سلمه بن اکوع رضی الله عنه.

۳- این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۶۹۸ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است.

۴- این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۶۹۸ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است.

۵- این حدیث در صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فضل أصحاب الشجرة، شماره ۲۴۹۶ و دیگران از جابر بن عبدالله، از ام مبشر انصاریه رضی الله عنها روایت شده است.

قربانی ات را ذبح کن و سرت را بتراش. مردم هم از تو، ای فرستاده خدا، پیروی خواهند کرد. پیامبر ﷺ از إحرام خارج شد، مردم هم مبادرت به پیروی از او کردند^۱ همه سرهای خود را تراشیدند، جز عثمان بن عفان و ابوقتاده حارث بن ربیع، که بنا بر گفته سهیلی در الروض الأئف موی سر خود را کوتاه کردند^۲.

(هنگام تراشیدن موی سر همدیگر) نزدیک بود مسلمانان یک دیگر را به سبب غم و ناراحتی که داشتند بکشند، زیرا آنان به چشم خود می دیدند که چگونه مشرکان آنان را ملزم به شروطی که خود دوست داشتند، می کردند و پیامبر ﷺ هم آن‌ها را می پذیرفت. این غم و ناراحتی به خاطر شجاعت و حرصشان بر یاری و نصرت اسلام بود، لیکن خداوند - عزوجل - خود به حقایق و مصالح امور از آنان آگاه تر بود. از این رو، هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه باز می گشت، تمام سوره الفتح را در راه بر او نازل فرمود. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: شما فتح را، فتح مکه می دانید، ولی ما فتح را، فتح حدیبیه می دانستیم^۳. خداوند سبحان این مصالحه را سببی برای فتح مکه قرار داد، که درباره آن - به خواست خدای بلندمرتبه - سخن خواهیم گفت.

خداوند بسیار زود در عوض این مصالحه، خیبر را نصیب مسلمانان گردانید.

۱- ر. ک: صحیح بخاری، به شماره‌های ۲۷۳۲-۲۷۳۱ از مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم از اصحاب پیامبر ﷺ.

۲- ر. ک: روض الأئف، ج ۶، ص ۴۹۲.

۳- گفته عبدالله بن مسعود را بن کثیر در اول سوره الفتح آورده است. نیز بخاری در کتاب المغازی، باب غزوه الحدیبیه، شماره ۴۱۵۰ از براء بن عازب به همان شیوه روایت کرده است.

فصل چهل و سوم

غزوه خيبر

هنگامی که پیامبر ﷺ از غزوه خُدَیْبِیَّه به مدینه بازگشت، تا محرم سال هفتم هجری در آن جا ماند و در آخر ماه محرم به سوی خیبر حرکت کرد.

از مالک بن انس - رحمه الله - نقل شده است که فتح خیبر در سال ششم هجری بوده است. بیشتر علمای اسلامی معتقدند که در سال هفتم بوده است. اما ابن حزم معتقد است که بدون شک در سال ششم هجری بوده است^۱ و این نظر مبنی بر اصطلاحی است که خود او دارد و آن این است که اول سال هجری را، ماه ربیع الاول که پیامبر ﷺ در آن از مکه به مدینه هجرت فرموده، می داند، لیکن این گفتار او طرفداری ندارد. جمهور اهل علم ابتدای سال هجری را از محرم این سال می دانند. نخستین کسی که این تاریخ را گذاشت، شخصی به نام یعلی بن أمیه در یمن بود. چنان که امام احمد به سند صحیح از او روایت کرده است^۲. و به گفته ای عمر بن الخطاب رضی الله عنه آن را در سال شانزدهم گذاشت، چنان که در این باره در جای دیگر به طور مفصل سخن گفته شده است.

پیامبر ﷺ نمیله بن عبدالله لیثی^۳ را جانشین خود بر شهر مدینه قرار داد و به سوی خیبر رفت. همین که به آن جا رسید، قلعه ها را یکی پس از دیگری محاصره کرد. خداوند - عز و جل - آنها را به روی او گشود و به غنیمتش در آورد، تا این که تمام آنها را فتح کرد. سپس غنایم به دست آمده را به پنج قسمت

۱- جوامع السیره، ص ۲۱۱.

۲- ر.ک: مسند امام احمد، ج ۴، ص ۲۲۲ حافظ ابن حجر در فتح الباری، ج ۷، ص ۳۱۵ می گوید امام احمد این حدیث را به سند صحیح روایت کرده، ولی بین عمرو بن دینار و یعلی انقطاع وجود دارد.

۳- ابن قیم در زادالمعاد، ج ۲، ص ۱۴۸ می گوید: سباع بن عرفطه را جانشین خود کرد. در این باره به حدیثی که امام احمد در مسند، ج ۲، صص ۳۴۶-۳۴۵ از ابوهریره روایت کرده است استناد می کند که او با گروهی از قومش به مدینه آمد، در حالی که پیامبر ﷺ در خیبر بود و سباع بن عرفطه را بر مدینه گمارده بود. اسناد این روایت قوی است. ر.ک: التعلیق علی الزاد

تقسیم کرد. نیمی از آن را بین مسلمانان - که کل آنها همان کسانی بودند که در حدیبیه حضور داشتند - تقسیم کرد و نیمی دیگر را جهت مصالح خود و کارهای مسلمانان که برایش پیش می‌آمد، نگه داشت. پیامبر ﷺ به درخواست خود یهود خیبر، در ازای مصالحه‌ای که به جای بیرون راندنشان از خیبر، با پیامبر ﷺ کردند، در مقابل نیمی از میوه‌ها و کاشتنی‌های سرزمین خیبر، خودشان راه کار گرفت. از جمله غنایم این فتح صفیه بنت حُئی بن اخطب بود که پیامبر ﷺ او را برای خود برگزید. سپس مسلمان شد و او را آزاد کرد و با او ازدواج کرد و در راه مدینه بر او دخول کرد.^۱

زنی از زنان یهود خیبر^۲ به نام زینب دختر حارث که زن سَلام بن مِشکم بود، گوسفند پخته زهر آلودی را به پیامبر ﷺ هدیه کرد. هنگامی که پیامبر ﷺ به گوشت کتف گوسفند پخته دندان زد، کتف به صدا در آمد و به پیامبر ﷺ خبر داد که آلوده به زهر است. پیامبر ﷺ غذا را ترک کرد، آن زن یهودی را خواست و از او پرسید «این گوسفند را سمی کرده‌ای؟» گفت: آری. پیامبر ﷺ فرمود: «منظورت از این کار چه بوده است؟» گفت: می‌خواستم بدانم که اگر تو پیامبر هستی ضرری به تو نمی‌رساند و اگر هم پیامبر نیستی همگی از دست تو آسوده می‌شویم. پیامبر ﷺ او را بخشید. گفته‌اند که: بشر بن براء بن معرور از این گوسفند خورده بود و در اثر آن سمی شد و مرد. پیامبر ﷺ به قصاص او آن زن یهودی را کشت. این حدیث را ابو داود به طور مرسل از ابو سلمه بن عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است.^۳

پس از پایان جنگ، جعفر بن ابی طالب و همراهانش که بعد از هجرت در حبشه باقی مانده بودند، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند. با آنها ابو موسی اشعری با گروهی از اشعری‌ها که شمارشان به بیش از هفتاد تن می‌رسید، نیز با آنان همراه بود. ابوهریره، و دیگر اصحاب رضی الله عنهم هم رسیدند. پیامبر ﷺ هم آن چنان که خداوند برای او ترسیم فرموده بود، از غنایم جنگی به آنان داد و به جعفر گفت: «نمی‌دانم من به کدام یک خوشحال‌ترم، آیا از فتح خیبر یا از آمدن جعفر؟» هنگامی که جعفر بر

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، شماره ۴۲۰۰؛ صحیح مسلم، شماره ۱۳۶۵ از انس رضی الله عنه.
 ۲- این حدیث در صحیح بخاری، کتاب المغازی (باب الشاة التي سُمّت للنبي ﷺ)، شماره ۲۶۱۷ و صحیح مسلم، کتاب السلام، باب السُم، شماره ۲۱۹۰ از انس رضی الله عنه.
 ۳- ر. ک: به سنن ابی داود، کتاب الدیات، باب فیمن سقی رجلاً سُمّاً و أطعمه فمات، یقاد منه، شماره ۴۵۱۱ شیخ ناصرالدین آلبانی - رحمه الله - این حدیث را در صحیح سنن ابی داود، شماره ۳۷۸۳ آورده و گفته: حسن صحیح است. حاکم، ج ۳، ص ۲۱۹ و دیگران نیز آن را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

آن بزرگوار وارد شد، در برابرش برخاست و بر میان دو چشمش بوسه زد^۱.
در غزوه خیبر حدود بیست تن از مسلمانان شهید شدند. خداوند از همه آنان خشنود باد.

۱- این حدیث را طبرانی در المعجم الکبیر، (۲/۱۴۷۰) و (۲۲/۲۴۴) و الأوسط و الصغیر (۱/۱۹) از ابوجحیفه، با سند ضعیف روایت کرده است. احمد بن خالد بن مسرح از جمله راویان این حدیث است. هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۲ می گوید: طبرانی آن را به طور مرسل از شعبی با این لفظ روایت کرده که: «لا أدری بأیهما أنا أشد فرحاً: بقدم جعفر أو فتح خیبر؟ فأناه فقبّل ما بین عینیہ فقط.»
اهل علم می گویند: راویان این حدیث مورد اطمینان هستند - واللّٰه اعلم بالصواب.

فصل چهل و چهارم

فتح فدک^۱

هنگامی که خبر برخورد پیامبر ﷺ با اهل خیبر، به گوش اهل فدک رسید، افرادی را به خدمت پیامبر ﷺ فرستادند و از ایشان خواستار صلح شدند. پیامبر ﷺ هم به آنان پاسخ مثبت داد. مسلمانان، فدک را بدون این که اسب و شتری برای آن به تاخت درآورند و جنگی صورت گیرد، فتح کردند. پیامبر ﷺ آن را در جهتی که خداوند برای او مشخص فرموده بود، به کار گرفت و تقسیم نکرد.

۱- فدک: قریه معروفی است. فاصله آن تا خیبر دو روز است. قلعه آن را الشموخ می‌گویند. بیشتر اهل آن اشجعی هستند. نزدیک ترین راه آن به مدینه از النَّقره است.

فصل چهل و پنجم

فتح وادی القریٰ^۱

در هنگام بازگشت پیامبر ﷺ به مدینه، از وادی القریٰ عبور کرد و آن را هم فتح کرد. گفته اند که: پیامبر ﷺ در آن جنگید. و خداوند داناتراست.

در صحیح بخاری و مسلم آمده است: پیامبر ﷺ غلامی داشت که به او مدعم گفته می شد. او در حالی که بار پیامبر ﷺ را پایین می گذاشت، مورد اصابت تیر ناشناسی قرار گرفت. مردم گفتند: ای پیامبر خدا، گوارا باد برای او شهادت. پیامبر ﷺ فرمود: «كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا مِنَ الْغَنَائِمِ لَمْ تُصَبِّهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلْ عَلَيْهِ نَارًا»^۲.

۱- وادی القریٰ، ناحیه ای است که روستاهای زیادی در مسیر آن واقع است، ساکنان آنها عرب و یهودی هستند. این منطقه از مناطق سرسبز جزیره العرب به شمار می رود و چشمه های زیادی در آن جاری است.

۲- ترجمه: «هرگز این گونه نیست، سوگند به کسی که جان من در دست اوست، آن قطعه لباس از غنایم که قبل از تقسیم آن را گرفته بود، آتش جهنم را بر او شعله ور می سازد.»

ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خيبر شماره ۴۲۳۴ و صحیح مسلم، کتاب الإيمان، باب تحريم الغلول، شماره ۱۱۵ از طريق ابهريرة رضي الله عنه روايت است.

فصل چهل و ششم

عمره القضاء

هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه بازگشت، تا ماه ذی القعدة در آن جا ماند. سپس برای ادای عمره قضاء که از بندهای مصالحه باقریش بود حرکت کرد. برخی کسان این عمره را، قضای عمره حدیبیه می دانند که پیامبر ﷺ و یاران از انجام آن بازداشته شده بودند. بعضی دیگر می گویند: این عمره قصاص است. هر دو صحیح است.

پیامبر ﷺ حرکت کرد تا به مکه رسید. مراسم عمره و طواف خانه خدا را انجام داد و از احرام بیرون آمد. بعد از احرام با ام المؤمنین میمونه بنت الحارث ازدواج کرد. سه روز پیامبر ﷺ (طبق مصالحه حدیبیه) به پایان رسید. مشرکان، علی رضی الله عنه^۱ را نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا به او بگویند که از شهرشان خارج شود. پیامبر ﷺ فرمود: «و ما علیهم لو بنیت بمیمونه عندهم»^۲ آنها این درخواست را رد کردند. هنگامی که پیامبر ﷺ وارد مکه شد مشرکان، به سبب بغض و کینه ای که با او داشتند، از شهر بیرون رفته بودند.

پیامبر ﷺ از شهر خارج شد و در سرف^۳ با میمونه ازدواج و زفاف کرد و با پیروزی و موفقیت به شهر مدینه بازگشت.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب عمره القضاء، شماره ۴۲۵۱ از طریق براء بن عازب رضی الله عنه.

۲- ترجمه «چه به آنها می رسد اگر نزد آنها با میمونه زفاف کنم!»

این حدیث را حاکم، ج ۴، ص ۳۱ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است. حاکم می گوید: این حدیث طبق شرایط مسلم صحیح است، ذهبی نیز با او موافق است.

۳- جهت اطلاع ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۲۵۸ و صحیح مسلم، شماره ۱۴۱۰ از ابن عباس رضی الله عنهما نیز مسلم، شماره ۱۴۱۱ ابوداود، شماره ۱۸۴۳ و احمد، ج ۶، صص ۴۳۳، ۳۳۵ از طریق میمونه رضی الله عنها.

سرف، محلی در شش میلی و به گفته ای دوازده میلی مکه مکرمه است که پیامبر ﷺ در آن جا با میمونه دختر حارث ازدواج کرد. میمونه در همان جا نیز درگذشت. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۲

فصل چهل و هفتم

اعزام سپاه موته^۱

پیامبر ﷺ در جمادی الآخر سال هشتم، فرماندهانی را به سوی موته (روستایی در سرزمین شام) فرستاد تا انتقام مسلمانانی را که در آنجا کشته شده بودند بگیرند. فرمانده این سپاه را مولای خود زید بن حارثه قرار داد و فرمود: «اگر زید مورد اصابت قرار گرفت، جعفر ابن ابی طالب فرمانده باشد، اگر جعفر هم مورد اصابت قرار گرفت، عبدالله بن رواحه فرمانده باشد»^۲.

این فرماندهان با حدود سه هزار تن حرکت کردند. پیامبر ﷺ تا پاره‌ای از راه با آنان خارج شد و ایشان را بدرقه کرد و سپس برگشت. سپاه راهش را ادامه داد، تا به معان^۳ رسید. در معان به آنان خبر رسید که هرقل، پادشاه روم، با یکصد هزار نفر به سوی آنان خارج شده است. مالک بن زافله نیز که یکصد هزار نفر دیگر از مسیحیان عرب از قبیله‌های لخم، جذام، قبایل قضاعه از بهراء، بلی و بلقین به همراه دارد، با اوست.

مسلمانان پس از شنیدن این خبر در همان‌جا شورایی را تشکیل دادند و به مشورت نشستند. در نتیجه این مشورت گفتند: به پیامبر ﷺ می‌نویسیم که دستور بازگشت صادر کند، یا نیروی کمکی بفرستند. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه برخاست و گفت: ای قوم! سوگند به خدا، چیزی که شما برای رسیدن به آن - یعنی شهادت - خارج شده‌اید، پیش روی شماست. شما با تعداد و نیرو که با آنها نمی‌جنگید، با این دینی که خداوند با آن ما را گرامی داشته، با آنها می‌جنگیم. پس پیش بتازید که یکی از دو نیکی در پیش است: یا پیروزی یا شهادت. همه با گفتار عبدالله موافقت کردند و برخاستند.

۱- بعضی از اهل علم این جنگ را غزوه و بعضی دیگر سریه نامیده‌اند. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیه، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲- ر. ک: به صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة مؤتة، شماره ۴۲۶۱ از طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنهما.

۳- معان محلی است در سرزمین شام در اردن، که به تجارت و کشاورزی معروف است.



مسلمانان به مرزهای بلقا^۱ که رسیدند با رومیان روبرو شدند. در کنار قریه موتی منزل گرفتند. رومیان هم در قریه‌ای که مشارف گفته می‌شد، منزل گرفته بودند. سپس در همین جا با یکدیگر برخورد کردند و جنگ شدید و تمام عیاری میانشان صورت گرفت.

فرمانده مسلمانان، زید بن حارثه رضی الله عنه، پرچم در دست کشته شد. جعفر رضی الله عنه پرچم را گرفت، از اسبش شقراء پرید، آن را پی کرد^۲ و شروع به جنگیدن کرد تا این که دست راستش قطع شد. پرچم را با دست چپش گرفت، دست چپش هم قطع شد، پرچم را در آغوشش گرفت، تا این که سرانجام، بنابر روایت صحیح، در سی و سه سالگی شهید شد. خدا از او خشنود باد^۳.

سپس عبدالله بن رواحه انصاری رضی الله عنه پرچم را گرفت. کمی درنگ کرد؛ سپس مصمم به جنگیدن شد و جنگید تا او نیز شهید شد^۴.

۱- بلقا در سرزمین شام و تابع اردن هاشمی است و از گندم خوبی برخوردار است.

۲- بعضی از اهل علم با استدلال به این حدیث که ابوداود آن را روایت کرده، کشتن حیوانی را که احتمال می‌رود دشمن از آن استفاده کند، جایز می‌دانند سهیلی می‌گوید: جعفر این کار را انجام داد و کسی آن را انکار نکرد. بنابراین دلالت بر جواز این کار می‌کند.

امام ابوحنیفه در باب الاغنام می‌گوید: اگر حیوان سریع نباشد و ترس این بر رود که دشمن برسد و از آن حیوان استفاده کند، در این صورت جایز است که آن حیوان ذبح و سوزانده شود تا دشمن به آن دست پیدا نکند. البداية و النهایة، ج ۴، ص ۲۸۵.

۳- مؤلف - رحمه الله - در کتاب البداية و النهایة، ج ۴، ص ۲۸۵ حکایت می‌کند که جعفر هنگام جنگیدن این ابیات را می‌خواند:

یا حَبْدًا الْجَنَّةَ و اقترابها	طَبِيبَةً و باردُ شرابها
و الزَّوْمَ روم قد دنا عذابها	كافرةً بعيدةً أنسابها
عَلَىٰ إِنْ لاقِيَتْهَا ضِرَابُهَا	

ترجمه ابیات: «بهشت و نزدیک شدن به آن چه خوش است. پاکیزه، و دارای آب خنکی است. این روم، همان روم است، عذاب آن فرا رسیده است. آنها کافر و دارای نسبه‌های دور از حق و حقیقت هستند. در وقت روبرو شدن با آنها، بر من لازم است که آنها را در هم بکوبم.»

۴- باز هم مؤلف در کتاب البداية و النهایة، ج ۴، ص ۲۸۵ حکایت می‌کند که فرمانده سوم عبدالله بن رواحه رضی الله عنه هنگام مبارزه این ابیات را بر زبان می‌آورد:

أَقْسَمْتُ يَا نَفْسُ لَتَنْزِلَنَّ	لَتَنْزِلَنَّ أَوْ لَتُكْرَهَنَّ
إِنْ أَجْلَبَ النَّاسُ وَ شَدُّوا الرِّبَّةَ	مَالِي أُرَاكِ تَكْرَهينَ الْجَنَّةَ

گفته‌اند که ثابت بن أقرم پرچم را برداشت. مسلمانان خواستند او را به عنوان فرمانده خود انتخاب کنند، ولی او نپذیرفت. سپس خالد بن ولید رضی الله عنه پرچم را گرفت و سپاه اسلام را به کناره کشید و با زیرکی و لطافتی که خالد از خود نشان داد، سپاه اسلام توانست از چنگ دشمن نجات پیدا کند. خداوند سبحان فتح این جنگ را به دست او محقق فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله همه این اخبار را برای اصحابش در شهر مدینه، بر قبر، ایستاده تعریف می‌کرد و با چشمانی گریان خبر مرگ تک تک این فرماندهان را به آنان می‌رساند. این حدیث در صحیح بخاری آمده است^۱ بعد از این، شب فرار سید و کفار دست از جنگ کشیدند.

با توجه به این که شمار سپاه دشمن در این غزوه بسیار بود و در مقابل، سپاه اسلام نسبت به دشمن بسیار اندک، باز هم - چنان که سیره نویسان متذکر شده‌اند - شمار کشته شدگان سپاه اسلام زیاد نبود. آنها تعداد کشته شدگان مسلمان را فقط چیزی در حدود ده نفر ذکر کرده‌اند. سپاه اسلام بازگشت. خداوند شر کفار را از سر آنها کوتاه فرمود. این غزوه در حقیقت یک نوع مقدمه و آمادگی برای جنگ‌های بعدی با روم و ترسانیدن دشمنان خدا و پیامبرش بود.

هل أنتِ الانطفة في شئت

قد طالما قد كنتِ مطمئنة

باز هم می‌گویند:

هذا حمام الموت قد صليت

يا نفس إن لا تُقتلى تموتی

إن تفعلي فغلها هديت

و ما تمئيت فقد أعطيت

ترجمه آیات: «ای نفس، سوگند یاد کردم که باید به میدان آیی. به میدان می‌آیی یا مجبور به آمدن خواهی شد اگر مردم از هر سو برای پیکار گرد آیند و فریاد زنند، چیست مرا که می‌بینم تو بهشت را دوست نمی‌داری. مدت زمانی تو آرام و آسوده بودی؛ آیا تو جز نطفه‌ای (آب اندکی) در مشک کوچک و پوسیده‌ای هستی؟ ای نفس، اگر کشته نشوی، حتماً می‌میری. این مرگی است که تو به آن رسیده‌ای. چیزی که آرزو داشتی به تو داده شد، اگر همانند کار آن دو نفر زید و جعفر انجام دهی هدایت می‌شوی.

۱- ر. ک: به صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة مؤتة، شماره ۴۲۶۲ از طریق انس بن مالک رضی الله عنه.

فصل چهل و هشتم

غزوة فتح مکه

در این فصل به اختصار به ذکر فتح مکه می‌پردازیم؛ مکه‌ای که خداوند بلند مرتبه با آن پیامبرش را گرامی داشت، با دیدن آن چشمانش را روش کرد و آن را نشانه‌ای آشکار بر والا بودن گفتار خود، تکمیل دین و عنایت به یاری نمودن آن قرار داد.

هنگامی که خزاعه در سال حدیبیه - چنان که گذشت - در پیمان پیامبر ﷺ در آمد و بنی‌بکر در پیمان قریش، ضرب الأجل ده ساله‌ای را تعیین کردند و مردم نسبت به هم‌دیگر اطمینان حاصل کردند. یک سال و نه ماه بعد از این پیمان بود که نوفل بن معاویه دیلی با کسانی از بنی‌بکر بن عبد منات که از او اطاعت کردند، در آگیری به نام «وَتیر» بر خزاعه شبیخون زدند و با آن دشمنی و کینه دیرینه‌ای که بنی‌بکر از ایام جاهلیت با خزاعه در دل داشت، به جنگ با آنها برخاست. قریش هم با دادن سلاح به بنی‌بکر علیه خزاعه کمک می‌کرد. حتی بعضی از آنان شخصاً و به طور پنهانی با بنی‌بکر همکاری کردند. خزاعه به سوی حرم فرار کردند. بنوبکر آن‌ها را تعقیب کردند. اطرافیان نوفل، برای او حرم بودن مکان (و حرام بودن ریختن خون در آن) را یادآور شدند. به او گفتند: از خدایت بترس. نوفل در جواب گفت: امروز او خدایی ندارد. به خدا سوگند، ای بنی‌بکر! شما در حرم دزدی می‌کنید، آیا نمی‌خواهید که در آن انتقام خود را بگیرید؟

می‌گویم: نوفل بعد از آن مسلمان شد^۱ و خداوند او را مورد عفو و بخشش خود قرار داد. داستانش در صحیح بخاری و مسلم^۲ آمده است.

۱- نوفل بن معاویه الدیلی، در فتح مکه با پیامبر ﷺ حضور داشت. سپس به مدینه آمد. در ایام یزید بن معاویه وفات یافت. ر. ک: أسد الغابة، ج ۵، ص، ۴۷ (مترجم)

۲- مؤلف به حدیثی که در صحیح بخاری، شماره ۳۶۰۲ و صحیح مسلم، شماره ۲۸۸۶ از معاویه بن نوفل روایت شده است، اشاره دارد که می‌گوید: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «مِنَ الصَّلَاةِ صَلَاةٌ مِّنْ فَاتِنَةٍ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَ مَالُهُ».

بنوبکر شخصی از خزاعه به نام مُنَبَّه را کشتند. خزاعه در خانه‌های مکه سنگر گرفتند و وارد خانه بُدیل بن ورقاء و خانه مولای خود رافع شدند. با این کار پیمان با قریش نقض شد. عمرو بن سالم خزاعی و بُدیل بن ورقاء خزاعی (و گروهی از خزاعه) از مکه خارج شدند و خدمت پیامبر ﷺ آمدند و حضرت را از کار نابجای قریش آگاه کردند و یاری طلبیدند. پیامبر ﷺ درخواست آنها را پذیرفت و آنان را مرثده پیروزی داد و به آنها گوشزد کرد که ابوسفیان به زودی جهت تحکیم پیمان نزد مسلمانان می‌آید؛ اما بدون اینکه کاری را از پیش ببرد او را رد می‌کند. عاقبت نیز چنین شد. قریش از کار خود پشیمان شد و ابوسفیان را جهت تحکیم پیمانی که بین آنان و محمد ﷺ بود و تمديد آن، فرستاد. ابوسفیان حرکت کرد. به عُسفان که رسید با بُدیل بن ورقاء که از مدینه باز می‌گشت، برخورد کرد. بُدیل اظهارات پیامبر ﷺ را نسبت به او پنهان نگه داشت و چیزی نگفت. ابوسفیان رفت تا به مدینه رسید؛ وارد خانه دخترش ام حبیبه همسر پیامبر ﷺ شد؛ ابوسفیان در خانه در صدد برآمد که در جای پیامبر ﷺ بنشیند. دخترش او را اجازه نداد و گفت: تو مرد مشرک و نجسی هستی. ابوسفیان در جواب دخترش گفت: به خدا سوگند ای دخترم، بعد از من دچار شر و بدی شده‌ای^۱. سپس حضرت ﷺ تشریف آورد. ابوسفیان خواسته خود را به عرض ایشان رساند. پیامبر ﷺ کلمه‌ای به او پاسخ نداد. ابوسفیان سپس نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و از او خواست که در این باره با پیامبر ﷺ صحبت کند. ابوبکر هم به او پاسخ رد داد و نپذیرفت. نزد عمر رضی الله عنه رفت. عمر به تندی با او برخورد کرد و گفت: من این کار را انجام بدهم؟ به خدا سوگند، اگر چیزی جز مورچه‌های کوچک نمی‌یافتم، با همین مورچه‌های کوچک با شما به ستیز بر می‌خاستم. سپس نزد علی رضی الله عنه رفت. علی هم کاری نکرد. از فاطمه دختر پیامبر ﷺ خواست که به پسرش حسن دستور دهد که مردم را پناه دهد. فاطمه گفت: پسر من هنوز به این سن نرسیده است و هیچ احدی، کسی را علیه پیامبر ﷺ پناه نمی‌دهد. علی رضی الله عنه به خود ابوسفیان اشاره کرد که برخیزد و او خود مردم را امان دهد. او برخاست و این کار را انجام داد. هنگامی که به مکه برگشت و قریش را از آنچه که پیش آمده بود آگاه کرد. به او گفتند: به خدا سوگند با تو بازی کرده است. منظورشان علی رضی الله عنه بود (که به او گفته بود برخیزد و امان دهد).

سپس پیامبر ﷺ شروع به تهیه لوازم سفر و تدارک دیدن جهت رفتن به مکه کرد و از خداوند - عزوجل - خواست که اخبار رفتنش را از قریش مخفی نگه دارد. باری تعالی دعای پیامبرش رضی الله عنه را

۱- این داستان را ابن اسحاق در سیره خود، ج ۴، ص ۷ بدون سند آورده است. اهل علم می‌گویند: این حدیث ضعیف است.

استجابت فرمود. بدین جهت حاطب ابن ابی بلتعہ^۱ طی نامه‌ای به اهالی مکه، خواست آنها را از تصمیم پیامبر ﷺ مبنی بر آمدن، برای جنگ با آنها آگاه سازد و نامه را با زنی فرستاد و به سبب مصلحت شخصی که به خود او بازمی‌گشت، مسأله را توجیه و تأویل کرد^۲ و پیامبر ﷺ هم عذر حاطب را در این باره پذیرفت و تصدیقش کرد، زیرا که او از حاضران در جنگ بدر بود. سپس پیامبر ﷺ برای برگرداندن آن زن و گرفتن نامه از او، علی، زبیر و مقداد رضی الله عنهم را فرستاد. او را از محلی به نام روضه خاخ^۳ برگرداندند و نامه را از او گرفتند. این امر در حقیقت از خبرهای الهی و از نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ بود.

ده روز از ماه رمضان گذشته بود که پیامبر ﷺ با ده هزار مجاهد از مهاجران و انصار و قبایل دیگر خارج شد. قبیله مزینه و هم‌چنین، بنابر قول مشهور، قبیله بنی‌سلیم هر کدام به هزار تن می‌رسیدند. پیامبر ﷺ اَبَارُ هَمِ کَلثُومِ بْنِ حُصَیْنِ^۴ را بر شهر مدینه قرار داد.

۱- نام پدرش حاطب بن ابی بلتعہ، عمرو است. حاطب در جنگ بدر و تمام وقایع با پیامبر ﷺ حضور داشت. او از بهترین تیراندازان صحابه و دارای تجارب زیادی بود. پیامبر ﷺ او را با نامه‌ای به سوی مقوقس زمامدار اسکندریه فرستاد. او در سال ۳۰ هجری در شهر مدینه وفات یافت. ر.ک: اسد الغابه، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۶۰.

۲- شرح این گفتار در صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب الجاسوس، شماره ۳۰۰۷ و صحیح مسلم، شماره ۲۴۹۴ آمده است.

پیامبر ﷺ فرمود: «ای حاطب، این چه کاری است؟ حاطب گفت: ای فرستاده خدا، بر من شتاب نفرما، واقعیت این است که من هم پیمان قریش بودم، و از خود قریش نبودم و مهاجرانی که با تو هستند در مکه خویشاوندانی دارند که به دفاع از بستگان و دارایشان بر می‌آیند. من چون خود را در بین آنها فاقد نسب و خویشاوندی دیدم، دوست داشتم که نزد آنها نیرو و توانی بسازم که به حمایت از خویشاوندانم برآیند. من این کار را از روی کفر و برگشتن از دین و خشنودی به کفر بعد از اسلام انجام نداده‌ام. سپس پیامبر ﷺ فرمود: حاطب به شما راست گفت. عمر گفت: ای فرستاده خدا، بگذار تا من گردن این منافق را بزنم.

پیامبر ﷺ فرمود: او از حاضران در جنگ بدر است و تو چه می‌دانی که خداوند به اهل بدر نظر افکند و به آنان فرمود: هر چه می‌خواهید انجام دهید که من شما را آمرزیده‌ام. ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۴۸۹۰.

۳- روضه خاخ مکانی در چهار فرسنگی مدینه در جهت مکه است.

۴- اَبُورِ هَمِّ، کَلثُومِ بْنِ حُصَیْنِ غفاری، مشهور به نام و کنیه‌اش است. وی بعد از آمدن پیامبر ﷺ به مدینه مسلمان شد. در جنگ احد شرکت داشت و تیری در گردنش خورد که بعد از آن، او را منحور می‌نامیدند. پیامبر ﷺ دوبار او را بر شهر مدینه جانشین خود قرار داد. یک بار در عمره قضاء و بار دیگر در غزوه فتح مکه. ر.ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۹۷.

عباس عموی پیامبر ﷺ در ذی الحُلفیه و به قولی در جحفه با او ملاقات کرد و مسلمان شد و از همین جا خانواده و وسایلیش را به مدینه فرستاد و خودش با پیامبر ﷺ به مکه بازگشت. هنگامی که پیامبر ﷺ به نِیق العُقَاب^۱ رسید، پسر عمویش ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و عبدالله بن ابی اُمیّه برادر اُم سلمه در حالی که مسلمان شده بودند، خدمت پیامبر ﷺ آمدند؛ ولی پیامبر ﷺ آن دو را نپذیرفت و طرد کرد. سپس ام سلمه به شفاعت از آنان برخاست و سخنی را از طرف آن دو به پیامبر ﷺ رساند که آن بزرگوار متأثر از آن شد و نسبت به آنها شفقت نشان داد و ایشان را پذیرفت. بعد از این که آن دو از سرسخت ترین دشمنان پیامبر ﷺ بودند، در شمار بهترین مسلمانان درآمدند.

پیامبر ﷺ روزه بود. تا به آبیگیری به نام الکُدَید بین عُسفان و اَمَج در راه مکه رسید، بعد از نماز عصر، سوار بر مرکب، روزه اش را شکست، تا مردمی که با او بودند ببینند که دارد روزه اش را می خورد. هم چنین به همراهانش هم اجازه داد که روزه را بشکنند.^۲ سپس حرکت کرد تا به مر الظَّهران رسید. در آن جا پیاده شد و شب را در آن جا گذراند.

قریش از آمدن پیامبر ﷺ بی اطلاع بود، ولی بیم و هراس آن را واداشت که به جستجو بپردازد. در آن شب [ابوسفیان] ابن حرب، بُدیل بن ورقاء و حکیم بن حزام در جستجوی اخبار خارج شدند. هنگامی که شعله های آتش را دیدند، باور نکردند. بدیل گفت: این آتش خزاعه است. ابوسفیان گفت: آتش خزاعه کمتر از این است.

در آن شب عباس بر استر پیامبر ﷺ سوار شد و به امید این که کسی را ببیند، از اُر دوگاه خارج شد. چون صدایشان را شنید، آنان را شناخت. تعجب کنان صدا زد و گفت: اُباحنظله، ابوسفیان او را شناخت و گفت: اَبوالفضل؟ عباس گفت: آری. ابوسفیان گفت: چه خبر است؟ عباس گفت: وای بر تو... این پیامبر ﷺ است که میان مردم است، وای بر قریش!... ابوسفیان گفت: پس چاره چیست؟ عباس گفت: به خدا سوگند، اگر به چنگش بیفتی حتماً تو را می کشد، ولی در رکاب من سوار شو و مسلمان شو. ابوسفیان سوار شد و رفتند و از میان لشکر عبور کردند. به هر گروهی از لشکر که می رسیدند، آن گروه می گفت: این عموی پیامبر ﷺ است که بر استر پیامبر ﷺ سوار است. به منزلگاه عمر بن خطاب رضی الله عنه که رسیدند، چون عمر ابوسفیان را دید گفت: دشمن خدا؟ سپاس خدای را سزاست که بدون هیچ عهد پیمانی بر تو مسلط شدیم و تو را در دسترس قرار داد.

۱- نام مکانی بین مکه و مدینه.

۲- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۱۹۴۴ و صحیح مسلم، شماره ۱۱۱۳ و دیگران از طریق ابن عباس رضی الله عنه.

عباس استر پیامبر ﷺ را که سوارش بود، تاخت می‌داد. عمر رضی الله عنه که در حال دویدن بود می‌کوشید سرعت خود را بیشتر کند. عباس از عمر رضی الله عنه سبقت گرفت و پیشاپیش ابوسفیان را خدمت پیامبر ﷺ آورد. پشت سرش عمر رضی الله عنه آمد و از پیامبر ﷺ کسب اجازه کرد تا گردنش را بزند. عباس زود به او پناه داد. عباس و عمر رضی الله عنه با هم دیگر بگومگو کردند. پیامبر ﷺ به عباس دستور داد که فردا او را بیاورد. صبح که شد، عباس، ابوسفیان را خدمت پیامبر ﷺ آورد. پیامبر ﷺ از او خواست که مسلمان شود. ابوسفیان کمی درنگ کرد. سپس عباس به او فشار آورد و او مسلمان شد. عباس به پیامبر ﷺ گفت: ای فرستاده خدا، ابوسفیان شرف و بزرگی را دوست دارد. پیامبر ﷺ این امتیاز را به او داد و فرمود: «هرکس وارد خانه ابوسفیان شد، در امان است. هرکس در خانه اش را بست، در امان است و هرکس وارد مسجد الحرام شد، در امان است.»^۱

ابن حزم می‌گوید: این امر دلیل بر آن است که فتح مکه با صلح انجام شده به زور و خشونت.^۲ می‌گویم: این یکی از اقوال علما و قول جدید مذهب شافعی است. طرفداران این قول استدلال این است که اموال به دست آمده از این فتح پنج قسمت نشد و تقسیم هم نگردید. دلیل کسانی که می‌گویند فتح آن به زور و خشونت بوده این است که مسلمانان در آن روز نزد کوه خندمه^۳ حدود بیست نفر از قریش را کشتند. استدلال دیگر آنان از لفظ «فهوا آمن» در فرموده پیامبر ﷺ نسبت به ابوسفیان است. این مسأله طولانی است و ذکر آن در این جا به طول می‌انجامد. شیخ تاج‌الدین الفزاری^۴ و ابوزکریانوی در این باره و مسأله تقسیم غنائم این فتح، به مناظره پرداخته‌اند. خلاصه این که پیامبر ﷺ صبح همان روز راهی مکه شد. به عباس دستور داد که ابوسفیان را در محلی که دماغه کوه بیرون آمده بود، ببرد و در آن جا ننگه دارد تا سپاه اسلام را به هنگام عبور ببیند.

۱- این حدیث در صحیح مسلم، شماره ۱۷۸۰؛ سنن ابی داود، شماره ۳۰۲۴؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۵۳۸-۲۹۲ از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده است. در روایت ابوهریره بدون «هرکس وارد مسجد الحرام شد در امان است. آمده است. در سنن ابی داود، شماره (۳۰۲۲) به روایت از ابن عباس با همین لفظ آمده است. آلبانی این حدیث را در صحیح سنن ابی داود، شماره (۲۶۱۱) آورده و گفته این حدیث حسن است.

۲- جوامع السیره، صص ۲۳۰-۲۲۹. ۳- نام کوهی در مکه است.

۴- تاج‌الدین فزاری، عبدالرحمن بن ابراهیم بن ضیاء بن سیاح فزاری شافعی معروف به فرکاح. ر. ک: البدایة و النهایة در وفات‌های سال ۶۹۰ هـ، ج ۱۳، ص ۳۲۵ و طبقات الشافعیه، ج ۸، ص ۱۶۳.

پیامبر ﷺ اباعبیده بن الجراح رضی الله عنه - را بر مقدمه لشکر، خالد بن ولید رضی الله عنه را بر سمت راست لشکر، زبیر بن العوام رضی الله عنه را بر سمت چپ لشکر قرار داده بود و خود در وسط لشکر قرار داشت. پرچم لشکر را به دست سعد بن عباده رضی الله عنه داده بود. هنگامی که سعد به ابوسفیان رسید و از پیش رویش عبور کرد، به او گفت: ای ابوسفیان، امروز روز کشتار و جنگ است، روزی است که حرمت کعبه بر داشته می شود. هنگامی که ابوسفیان از این گفتار سعد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بلکه این روزی است که در آن کعبه تعظیم می شود.»^۱ سپس دستور داد که پرچم را از سعد بگیرند و به علی و بنا به قول صحیح به زبیر بدهند. به زبیر دستور داد از گردنه کُذی از پایین مکه وارد شود. به آنها دستور داد که چنانچه کسی با آنان بجنگد، با او بجنگند و پرچم را در حجون نصب^۲ کنند عکرمه بن ابی جهل، صفوان بن أمیه و سهیل بن عمرو، جمعی را در خندمه تشکیل داده بودند. خالد بن ولید از برابر آنان عبور کرد و با آنها درگیر شد. در اثر این درگیری سه نفر تن از مسلمانان به نام های کُزَبن جابر از بنی محارب بن فهر، حُبَیش بن خالد بن ربیع بن أصرم خزاعی و سلمه بن میلاء جُهَنی رضی الله عنهم کشته شدند. از مشرکان نیز سیزده تن کشته شدند و بقیه پا به فرار گذاشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که بر شترش سوار بود و کلاه خودی^۳ بر سر داشت، وارد شهر مکه شد. از تواضع و فروتنی که نسبت به پروردگارش ابراز می داشت، نزدیک بود چانه اش به کوهان شتر بخورد^۴ به همه مردم اطمینان داد که در امان هستند، جز عبدالعزی بن خطل، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عکرمه بن ابی جهل، مَقِیس بن صُبابه، حویرث بن نُفَیذ و دو کنیز ابن خَطَل که فُوتَتَا و رفیقش بود و ساره کنیز بنی عبدالمطلب که مهدورالدم بودند. دستور قتل آنها را، در هر جا که پیدا شدند حتی اگر به پرده کعبه آویزان بودند صادر فرمود. ابن خَطَل در حالی که به پرده کعبه آویزان بود کشته شد.^۵ مَقِیس بن صُبابه و حویرث بن نُفَیذ و یکی از بردگان ابن خطل هم کشته شدند و بقیه زنده ماندند.

۱- بخاری این حدیث را به طور مرسل از عروه روایت کرده است. حافظ ابن حجر در فتح الباری، ج ۷، ص ۵۹۸ می گوید: در هیچ طریقی از عروه آن را موصول ندیده ام.

۲- حجون جایی در مکه نزد «المُحَصَّب» است. و آن کوه برابر مسجدالحرام است. حدیث را بخاری (۴۲۸۰) از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه روایت کرده است.

۳- در صحیح بخاری، شماره ۱۸۴۸ و صحیح مسلم، شماره ۱۳۵۷ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است. مَغْفَر و یا مَغْفَرَة عبارت از زرهی است که در زیر کلاه بر سر گذارند.

۴- ابن هشام این داستان را (ج ۴ / ص ۱۲-۱۳) به صورت مرسل آورده است و حاکم (ج ۳ / ص ۴۷) هم این را روایت کرده و می گوید: صحیح است، ذهبی هم در این تصحیح با او موافق است.

۵- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۲۸ و دیگران از انس رضی الله عنه.

پیامبر ﷺ در مکه پیاده شد و به خانهٔ ام هانی^۱ رفت. در آن جا غسل کرد، هشت رکعت نماز گزارد و در هر دو رکعت سلام داد؛ گفته‌اند که این نماز، نماز چاشتگاه و به گفته‌ای نماز فتح بود. سهیلی می‌گوید:^۲ سعد بن ابی وقاص این نماز را در ایوان کسری هشت رکعت و با یک سلام خواند، اما این طور نیست که او می‌گوید، چنان‌که ابو داود روایت می‌کند^۳ پس از هر دو رکعت سلام می‌داد. سپس پیامبر ﷺ خارج شد و به طرف خانه خدا رفت. طواف قدوم را انجام داد؛ اما سعی بین صفا و مروه را انجام نداد، چون عمره انجام نمی‌داد.

پیامبر ﷺ کلید خانهٔ خدا را خواست، آوردند، در را باز کرد و وارد خانه شد. دستور داد تا عکس‌ها و مجسمه‌هایی را که در خانه بود، بیرون بیندازند و خانه را از آن‌ها پاک کنند. بلال در آن روز بر پشت بام کعبه رفت و اذان گفت. سپس پیامبر ﷺ کلید را به عثمان بن طلحه بن ابی طلحه برگرداند و خاندانش را به خدمتگذاری و پرده‌داری خانه کعبه مقرر فرمود. ده روز از ماه رمضان باقی مانده بود که مکه فتح شد.

پیامبر ﷺ در مدت باقی مانده، روزه‌اش را می‌خورد و نماز (چهار رکعتی) را دو رکعت می‌گزارد. به اهل مکه دستور داد که نماز خود را کامل بخوانند. نسایی^۴ این مطلب را با اسناد حسن از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده است.

پیامبر ﷺ فردای روز فتح، خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن حرمت شهر مکه را بیان داشت، این‌که برای احدی قبل از او حلال نبوده و نه هم برای کسی بعد از او حلال می‌شود. تنها ساعتی از روز برای او حلال شد، که غیر از این ساعت باز هم حرام است.^۵

۱- ام هانی دختر ابو طالب در سال فتح مکه مسلمان شد. او زن هبیره بن عامر مخزومی بود که در فتح مکه به نجران فرار کرد و در حالی که مشرک بود در همان جا مرد. ر.ک: أسد الغابة، ج، ۵، ص ۶۲۴.

۲- ر.ک: الروض الأنف، ج ۷، ص ۱۰۸.

۳- ر.ک: سنن ابی داود، کتاب الصلاة، باب صلاة الضحی، شماره ۱۲۹۰، سنن ابن ماجه، شماره ۱۳۲۳ و دیگران. حدیث از ام هانی روایت شده است. شیخ ناصرالدین آلبنی این حدیث را در ضعیف سنن ابی داود شماره ۲۸۱ ضعیف می‌داند.

۴- ر.ک: سنن نسایی، کتاب تقصیر الصلاة فی السفر، باب المقام الذی تقصر بمثله الصلاة، شماره ۱۴۵۱ از انس بن مالک. آلبنی این حدیث را در صحیح سنن نسایی، شماره ۱۳۷۶ نقل کرده است. اصل آن در صحیحین آمده است. چنان‌که مؤلف می‌گوید، روایت نسایی از عمران را ندیدم. و خدا بهتر می‌داند. ولی اسناد حدیث عمران که ابو داود روایت کرده (۱۲۲۹) ضعیف است.

۵- مؤلف اشاره به حدیثی دارد که در صحیح بخاری، شماره ۱۰۴ و صحیح مسلم، شماره ۱۳۵۴ از ابی شریح خزاعی رضی الله عنه روایت شده است. پیامبر فرمود: «إِنَّمَا أُذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ، وَ قَدْ عَادَتْ حُرْمَتُهَا أَلْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ». تنها يك ساعت ←

پیامبر ﷺ سریه‌های خود را به سوی قبایل عربی که در اطراف مکه بودند، فرستاد تا آنها را به سوی اسلام فراخوانند. از آن جمله، فرستادن خالد بنه سوی بنی جذیمه بود، که هنگام دعوت با آنها جنگید. بنی جذیمه که نمی‌دانستند أسلمنا (یعنی مسلمان شدیم) بگویند، «صبأنا» (یعنی از دین خود دست برداشتیم) می‌گفتند. خالد هم آنان را کشت. پیامبر ﷺ خونبهایشان را پرداخت کرد و از برخورد خالد نسبت به آنان اظهار برائت کرد^۱.

از جمله فرستادگان باز هم فرستادن خالد بنه سوی «العُزْری»، خانه‌ای که قریش و کنانه و تمام مُضَر آن را تعظیم می‌کردند، بود. خالد ﷺ آن را با شجاعت ویران و منهدم ساخت. عکرمة بن ابی جهل به یمن فرار کرده بود. زنش ام‌حکیم بنت حارث بن هشام که مسلمان بود به او رسید و با امان پیامبر ﷺ عکرمة را بازگرداند. عکرمة اسلام آورد و اسلامش را نیکو به جا آورد. صفوان بن اُمیه باز هم به یمن فرار کرده بود. دوست دوران جاهلی اش عُمیر بن وهب به دنبالش رفت و با امان پیامبر ﷺ وی را برگرداند. پیامبر ﷺ چهار ماه به او مهلت داد. این مدت نگذشته بود که اسلام آورد و او نیز به نیکی وارد دین اسلام شد.

از روز در این امر به من اجازه داده شده و (بعد از آن) حرمتش مانند دیروز بر جای خود است.

۱- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۳۳۹ از طریق عبدالله بن عمر رضی الله عنهما.

فصل چهل و نهم

غزوه حُنَین یا غزوه هوازن

هنگامی که خبر فتح مکه به هوازن رسید، رئیس آنها مالک بن عوف نصری همه را جمع کرد. ثقیف و قومهش، بنی نصر بن معاویه، بنی جُشم، بنی سعد بن بکر و جمع زیادی از بنی هلال بن عامر، هم با مالک جمع شدند. آنان برای این که از جنگ فرار نکنند چهارپایان و زنان خود را به همراه آوردند. هنگامی که دُرَید بن صَمّه شیخ بنی جُشم - که برای کسب فیض و میمنت از نظرش به سبب کهن سالی در کجاوه‌ای حمل می‌شد - از موضوع آگاه شد، این کار مالک بن عوف نصری را مردود و زشت دانست و گفت: اگر جنگ به نفع تو باشد، این کار به تو نفعی نمی‌رساند و اگر جنگ به زیان تو باشد، هیچ چیزی جلو شکست خورده را نمی‌گیرد. او مردم را تشویق کرد که در شهر بمانند و بجنگند، ولی مردم از این گفته او سرپیچی کردند و رأی مالک بن عوف را پذیرفتند. دُرَید گفت: این روزی است که من در آن نه حضور داشته‌ام و نه از آن غایب بوده‌ام.

پیامبر ﷺ عبدالله بن ابی حَدرَد الأسلمی^۱ را برای بررسی خبر قوم و اهدافشان فرستاد و خود را برای مقابله با آنان آماده کرد. از صفوان بن امیه تعدادی زره جنگی که به گفته‌ای صدتا و به گفته‌ای چهارصد تا بوده، به عاریت و اموال دیگری به قرض گرفت. با ده هزار نفری که در فتح مکه با وی همراه و دو هزار نفری که در فتح مکه مورد عفو قرار گرفتند، به سوی آنها رفت. صفوان بن امیه با این که مشرک بود در این جنگ شرکت داشت. این غزوه در شوال همین سال (هشتم هجری) واقع شد. پیامبر ﷺ جانشینی خود بر شهر مکه را به عَتَّاب بن اسید بن ابی عیص بن امیه بن عبدشمس که حدود بیست سال داشت، سپرد. پیامبر ﷺ در مسیرش از کنار درختی به نام ذات انواط^۲ که مشرکان آن را تعظیم می‌کردند، عبور

۱- وفات عبدالله در سال (۷۱) هجری بوده است. ر. ک: أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- انواط جمع نُوَط به معنای جای آویزان کردن است. از آنجا که کفار قریش و دیگر کفار هر ساله نزد این درخت می‌آمدند و سلاح‌های خود را به آن آویزان و نزد آن قربانی می‌کردند و روزی را در آنجا سپری می‌کردند این درخت را ذات انواط می‌گفتند.

کرد. بعضی از نادانان عرب به ایشان گفتند: ذات، اَنواطی را چنان که آن‌ها دارند برای ما هم قرار ده. پیامبر ﷺ فرمود: «قُلْتُمْ - وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ - كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ، لَتَرْكَبُنَّ سَنَنْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.»^۱

سپس پیامبر ﷺ برخاست و حرکت کرد تا به حنین^۲ که دره‌ای سرایشی از دره‌های تهامه^۳ است، رسید. هوازن که در هوای گرگ و میش سپیده دم برای مسلمانان در این دره کمین مسلمانان بود، یک باره بر سپاه اسلام یورش برد. این جا بود که مسلمانان بدون این که کسی به کسی توجه کند، عقب‌نشینی کردند. مصداق این فرموده الهی همین است: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْيَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ صُبْحًا وَبِمَارِ حَبْتٍ ثُمَّ وَرَيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾^۴. زیرا بعضی از آنان گفتند: ما امروز به سبب کم تعدادی شکست نمی‌خوریم. پیامبر ﷺ با استواری ایستادگی کرد. ابوبکر، عمر، علی، عمویش عباس با دو پسرش: فضل و قثم، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، پسرش جعفر و تعدادی دیگر از صحابه رضی الله عنهم، با پیامبر ﷺ باقی ماندند. پیامبر ﷺ در آن روز بر استری که فروه بن نفاثه جُذامی به ایشان هدیه داده بود، سوار بود و آن را به طرف دشمن تاخت می‌داد. عباس لگام استر را گرفته بود و آن را از پیشروی باز می‌داشت. پیامبر ﷺ در آن حال می‌فرمود:

«أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ أَنَا ابْنُ عَبْدِالمَطْلَبِ»^۵

سپس پیامبر ﷺ به عباس که از صدای رسایی برخوردار بود دستور داد که صدا بزند: ای گروه انصار، ای گروه اصحاب درخت، ای گروه اصحاب سمره^۶، هنگامی که مسلمانان این ندا را در حال

۱- ر. ک: سنن ترمذی، شماره ۲۱۸۰؛ مسند امام احمد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ ابن ابی عاصم، شرح السنه، از ابی واقد لیشی رضی الله عنه. ترمذی گفته: این حدیث، حسن صحیح است. آلبانی نیز آن را در کتاب فی ظلال السنه صحیح دانسته است. ترجمه: گفتید: - سوگند به کسی که جانم در دست اوست - چنان که قوم موسی گفتند: برای ما خدایی قرار ده آن چنان که آنان برای خود خدایانی دارند. هر آینه شما از راه و روش گذشتگان قبل از خود پیروی می‌کنید.

۲- حنین، دره سرایشی بین مکه و طایف است. (مترجم)

۳- سرزمین جنوبی حجاز را تهامه گویند. (مترجم)

۴- بخشی از آیه ۲۵ سوره توبه، اول آیه چنین است: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ...) «خداوند به شما (مسلمانان) در جاهای بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین، که کثرتتان شما را به شگفت انداخت (و فریفته و مغرور آن شدید) و آن لشکر زیاد شما را بی‌نیاز نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ شد. سپس گریختید و پشت به (دشمن) کردید.»

۵- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۲۸۶۴؛ صحیح مسلم، شماره ۱۷۷۶ و دیگران از برای بن عازب رضی الله عنه ترجمه: «من، پیامبرم، دروغی در کار نیست، من پسر عبدالمطلب.»

۶- سمره اشاره به درختی است که بیعه الرضوان در حدیبیه در زیر آن منعقد شد. (مترجم)

فرار شنیدند، برگشتند و پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ»^۱ این ندا به اندازه‌ای مؤثر واقع شد که اگر شخص به علت کثرت فراریان نمی‌توانست شترش را برگرداند، از شترش پایین می‌آمد، زرهش را می‌پوشید، شمشیر و سپرش را بر می‌داشت و پیاده به سوی پیامبر ﷺ بر می‌گشت، تا این‌که گروهی در حدود صد نفر اطراف پیامبر ﷺ جمع شدند و به مقابله با هوازن پرداختند. جنگ شدت یافت. خداوند در قلب دشمن رعب و وحشت انداخت. آنها کنترل خود را از دست دادند و نتوانستند بر خود چیره شوند. پیامبر ﷺ مشتی سنگ ریزه برداشت و به سوی آنان پرتاب کرد. تمامی افراد دشمن مورد اصابت این سنگ ریزه‌ها قرار گرفتند. این فرموده باری تعالی ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲ به همین امر تفسیر شده است. البته این تفسیر به نظر من جای اشکال دارد، زیرا این آیه - چنان که گذشت - در واقعه بدر نازل شده است.

کار به جایی رسید که هوازن از پیش مسلمانان فرار می‌کردند. مسلمانان آنان را تعقیب می‌کردند و می‌کشتند و به اسارت می‌گرفتند. آخرین صحابی هنگامی که خدمت پیامبر ﷺ بازگشت، اسیران پیش حضرت ﷺ بودند. حضرت ﷺ دارایی و زن و فرزند دشمن را به دست آورده بود. گروهی از هوازن به سوی او طاس روانه شدند. پیامبر ﷺ ابو عامر اشعری را - که نامش عبید است - به همراه پسر برادرش ابوموسی اشعری که پرچم‌دار مسلمانان بود، با جمعی از مسلمانان به دنبال آنان فرستاد. این گروه عده زیادی از دشمن را کشتند. در این درگیری ابو عامر فرمانده مسلمانان هم بر اثر تیری که به زانویش اصابت کرد، کشته شد. سپس ابوموسی قاتل عمویش را کشت و به گفته‌ای: قاتل بعد از این جریان مسلمان شد. قاتل یکی از ده برادری بود که ابو عامر نه برادرش را قبل از او کشته بود. والله اعلم. هنگامی که ابوموسی این خبر را به اطلاع پیامبر ﷺ رساند، حضرت ﷺ برای ابو عامر طلب آمرزش کرد.^۳

ابو عامر آخرین نفر از چهار نفری بود که در جنگ حنین شهید شدند. دوم: ایمن ابن ام ایمن، سوم: یزید بن زعمه بن أسود و چهارم: سراقه بن حارث بن عدی از بنی عجلان و از انصار بود. از مشرکان تعداد زیادی، در حدود چهل نفر، کشته شدند. در این غزوه پیامبر ﷺ در داستانی که ابو قتاده رضی الله عنه آن را روایت کرد، فرمود: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبَةٌ»^۴

۱- واژه لَبَّيْكَ دارای معانی متعددی است. یکی از معانی اش این است: پیوسته آماده باشم جهت اجابت و پاس فرمان تو. (مترجم)

۲- سوره انفال، آیه ۱۷.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۲۸۸۴ و صحیح مسلم، شماره ۲۴۹۸ از طریق ابی موسی اشعری رضی الله عنه.

۴- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳۱۴۲ و صحیح مسلم، شماره ۱۷۵۱ از طریق ابی قتاده رضی الله عنه. در روایت بخاری «من

فصل پنجاهم

غزوة طایف

هنگامی که لشکر هوازن در جنگ حنین شکست خورد، رئیس آنها مالک بن عوف نصری همراه با ثقیف وارد قلعه طایف شد. پیامبر ﷺ هنگام بازگشت از حنین قبل از این که وارد مکه شود، به طایف رفت و آنها را به گفته‌ای بیست و اندی شب و به گفته‌ای ده و اندی شب، محاصره کرد. ابن حزم می‌گوید^۱ بدون شک همین صحیح است.

می‌گوییم: نمی‌دانم ابن حزم از کجا این گفته را صحیح دانسته است؟ گویا آن را از فرموده پیامبر ﷺ به هوازن، هنگامی که مسلمان شدند و خدمتش آمدند، استنباط کرده که فرمود: «لَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ عَشْرِينَ لَيْلَةً»^۲ در حدیث صحیح از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که چهل روز ثقیف را محاصره کرد^۳ آنها سرپیچی کردند و سنگر گرفتند و گروهی از مسلمانان را با تیر و چیزهای دیگر کشتند.

پیامبر ﷺ بسیاری از اموال و دارایی‌های آشکار آنها را که در معرض دید قرار داشت، خراب و

قتل قتیلاً علیه بینه فله سلبه. آمده است.

ترجمه: «کسی که جنگجویی را بکشد، لباس و سلاحش برای اوست».

۱- جوامع السیره، ص ۳۴۳

۲- در صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قوله تعالی: و یوم حنین إذ أعمجتکم کثرتکم، شماره ۴۳۸۱، ۴۳۱۹ در حدیثی که مروان بن حکم و مسور بن مخرمه روایت کرده‌اند آمده است: «بِضْعِ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ». ترجمه حدیث: «من بیست شب منتظر شما بودم». ابن حجر در فتح الباری، ج ۹، ص ۶۱۷ می‌گوید: در روایت کشمیهی به جای «بکم»، «لکم» روایت شده است و می‌گوید: معنی استأنیت، یعنی منتظر شما بودم و تقسیم بردگان را به تأخیر انداختم تا شما حاضر شوید و شما دیر آمدید. سپس به طایف رفت و آن را محاصره کرد. (مترجم)

۳- ر. ک: صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب اعطاء المؤلفه قلوبهم علی الإسلام و تصبر من قوی ایمانه، شماره (۱۰۵۹) از انس بن مالک رضی الله عنه.

درختان انگورشان را قطع کرد. سپس به جعرانه^۱ آمد. نمایندگان هوازن که اسلام آورده بودند، قبل از تقسیم غنایم، همان جا خدمت پیامبر ﷺ آمدند. حضرت ﷺ آنها را بین گرفتن یکی از دو چیز: زن و فرزند و یا اموالشان مخیر گذاشت. آنان زن و فرزندان خود را برگزیدند. سپس حضرت ﷺ فرمود: «اما آنچه از آن من و بنی عبدالمطلب است، آن هم مال شماست»^۲ مهاجرین و انصار گفتند: هر چه مال ماست، مال پیامبر ﷺ است. اقرع بن حابس و عیینه بن حصن همراه با قومشان مخالفت کردند. پیامبر ﷺ آن دو را راضی کرد و به ایشان عوض داد. عباس بن مرداس سلمی هم می خواست مثل آن دو کند، اما بنی سلیم با او موافقت نکردند؛ بلکه آنچه را متعلق به آنها بود، برای حضرت ﷺ روا داشتند. سپس زن و فرزندان هوازن که شش هزار نفر بودند به آنها بازگردانده شدند. شیما دختر حارث بن عبد عزی از بنی سعد بن بکر بن هوازن خواهر شیری پیامبر ﷺ هم، در میان آنها بود. حضرت ﷺ او را گرامی داشت و به او مقداری اموال داد. سپس با میل خود به شهرش برگشت. گفته اند که: هوازن، شیر خوارگی پیامبر ﷺ در بین خود را نزد حضرت ﷺ وساطت قرار دادند.

سپس بقیه غنایم را میان مسلمانان تقسیم نمود. با این غنایم دل گروهی از سران قریش و غیر قریش را به دست آورد به هر شخصی صد شتر و پنجاه شتر و در همین حدود می داد. در صحیح مسلم^۳ از زهری روایت شده است که پیامبر ﷺ در این روز سیصد رأس شتر به صفوان بن امیه داد. بعضی از انصار این کار را نپسندیدند. خبر به پیامبر ﷺ رسید. خطبه ای خصوصی برایشان ایراد فرمود و آن کرامت و بزرگواری را که خداوند در پی ایمان به او به آنان داده و دارایی و ثروتی را که بعد از تهی دستی و فقر به آنان عطا فرموده است و الفتی را که پس از دشمنی تمام عیار در بین آنها ایجاد کرده است، بر آنان منت گذاشت. انصار خشنود و پذیرای آن شدند خداوند هم از آنان خشنود شد و آنان را خشنود گردانید.

۱- جعرانه آبگیری است بین مکه و طایف که به مکه نزدیک تر است. پیامبر ﷺ در آن جا غنایم جنگ حنین را تقسیم کرد و از آن جا احرام عمره بست.

۲- این حدیث را ابن هشام در سیره خود، ج ۲، ص ۴۸۹ از عبدالله بن عمرو روایت کرده است. اهل علم می گویند: سند این حدیث حسن است. همانند این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۴۳۱۹-۴۳۱۸ و احمد، مسند ج ۴، ص ۳۲۶ از مروان و مسور بن مخرمه التعلیق علی زاد المعاد، ج ۳، ص ۴۷۶.

۳- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب ما سئل رسول الله ﷺ شیئاً قط فقال: لا و کثرة عطائه، شماره ۲۳۱۳ به روایت مرسل زهری و حدیث شماره ۱۰۶۰ به روایت رافع بن خدیج به این صورت: «پیامبر ﷺ به ابوسفیان بن حرب، صفیان بن امیه، عیینه بن حصن و اقرع بن حابس به هر یک از آنان صد شتر داد.» شاید این درست تر باشد.

ذوالخُوَیصِرَه تمیمی، که چنان که گفته شده نامش خُرْقُوص است، در این تقسیم پیامبر ﷺ طعنه زد. حضرت ﷺ از وی درگذشت و صبر و حوصله پیشه کرد. بعضی از فرماندهان به ایشان گفتند: آیا گردنش را بزنیم؟ فرمود: نه. سپس فرمود: «إِنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ ضَنْضِي هَذَا قَوْمٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ»^۱.

پیامبر ﷺ مالک بن عوف نضری را بر کسانی از قومش که مسلمان شده بودند گمارد. او به زیبایی به زیر پرچم اسلام درآمده بود و در قصیده‌ای که ابن اسحاق آن را آورده است^۲ پیامبر ﷺ را ستود.

پیامبر ﷺ از جعرانه احرام عمره بست و وارد مکه شد. پس از انجام مراسم عمره به مدینه رفت. مراسم حج آن سال را عتّاب بن اسید رضی الله عنه برای مردم برپا کرد. او نخستین فرمانده مسلمانان بود که با مردم حج گزارد.

۱- این حدیث در صحیح بخاری، شماره ۳۳۴۴ و صحیح مسلم، شماره ۱۰۶۴ از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است.

ترجمه: «به زودی از اصل و تبار این شخص، گروهی خارج می‌شوند که قرآن را می‌خوانند، ولی از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. هر جا که با آنها برخورد کردید آنان را بکشید، زیرا در کشتن آنها، برای کسی که آنان را بکشد اجر و ثواب است.»

۲- ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۹۱ قصیده این گونه شروع می‌شود:

ما إن رأيتُ ولا سمعتُ بِمِثْلِهِ
فِي النَّاسِ كُلِّهِمْ بِمِثْلِ مُحَمَّدٍ

ترجمه: «در میان مردمان کسی مانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده و نشنیده‌ام.»

فصل پنجاه و یکم

غزوه تبوک که همان غزوه عُسره است

هنگامی که خداوند - عزوجل - بر پیامبرش ﷺ این آیه را نازل فرمود: ﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾^۱ پیامبر ﷺ در ماه رجب سال نهم هجری اهل مدینه و اعراب اطراف آن را به جهاد فراخواند و آنان را از جنگ با روم باخبر کرد.

حضرت ﷺ برای هر غزوه‌ای که می‌خواست برود، به چیزی دیگر توریه (اشاره) می‌کرد^۲، جز در این غزوه که با صراحت کامل موضوع را به آنان گفت تا خوب آماده شوند، زیرا دشمن سرسخت و لشکریان بسیاری در پیش داشتند. این غزوه در فصل رسیدن میوه‌ها، آن هم در خشکسالی پیش آمد. مسلمانان برای آن آماده شدند.

عثمان بن عفان رضی الله عنه برای تجهیز این لشکر (لشکر عُسره) مال زیادی، که به گفته‌ای هزار دینار بوده، انفاق کرد. بعضی می‌گویند: او بر هزار شتر و صد اسب بار زد و آن را در بهترین صورت تدارک دید، تا جایی که بند پای شتر و افساری کم نداشتند.

پیامبر ﷺ با حدود سی هزار تن برخاست و روانه تبوک شد. محمد بن مسلمه و به گفته‌ای سباع بن عُرْفُطَه و به گفته‌ای دیگر علی بن ابی طالب رضی الله عنه را جانشین خود بر شهر مدینه قرار داد.

۱- سورة توبه، آیه ۲۹؛ ترجمه: «بجنگید با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا ایمان دارند و نه به روز جزا و نه هم چیزی را که خدا و رسولش تحریم کرده‌اند، حرام می‌دانند و نه دین حق را می‌پذیرند، تا زمانی که حقیقانه با دست خود جزیه دهند.»

۲- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۴۱۸؛ صحیح مسلم، شماره ۲۷۶۹ و دیگران از طریق کعب بن مالک رضی الله عنه. توریه به معنی پنهان کردن چیزی است. شخصی مطلبی و یا موردی در نظر دارد و چیزی دیگر را اظهار می‌دارد. حضرت ﷺ، چنان که مؤلف متذکر شد، در تمام جنگ‌هایش جز این جنگ توریه می‌کرد. جایی می‌خواست برود، ولی آدرس جای دیگر را می‌داد. (مترجم)

صحیح آن است که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی را جانشین خود بر زنان و فرزندان قرار داده بود. از این رو هنگامی که منافقان او را اذیت می‌کردند و می‌گفتند: او سرپرست زنان و فرزندان است، علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خود را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رساند و در این باره به ایشان شکایت برد. حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آیا خشنود نیستی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی؟ جز این که بعد از من پیامبری نیست؟»^۱.

عبدالله بن ابی رئیس منافقان هم با ایشان خارج شده بود. سپس از نیمه راه بازگشت. تنها زنان، فرزندان و کسانی که خداوند آنان را به علت عدم یافتن سواری و نفقه کافی معذور دانسته، از جمله البکاءون (گریه کنندگان) که هفت نفر به نام های سالم بن عمیر، علبه بن زید، ابولیلی عبدالرحمن بن کعب، عمرو بن الحمام، عبدالله بن مَعْقِلِ مَزْنِي، هَرْمِيُّ بن عبدالله و عِرْبَاض بن ساریه فَزَارِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بودند، از رفتن با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازماندند.

همچنین حدود هشتاد نفر از منافقان از روی کفر و عناد، سرباز زدند و شرکت نکردند. نافرمانانی مانند مراره بن ربیع، کعب بن مالک و هلال بن امیه هم تخلف کردند و شرکت نکردند. این سه نفر، از کرده خود توبه کردند. پنجاه روز پس از بازگشت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این جنگ، خداوند توبه آنان را پذیرفت.^۲

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرکت کرد و رفت. در راهش از حِجْر (مکان قوم ثمود) عبور کرد. به همراهان فرمود تا گریه کنان وارد خانه‌های آنها بشوند^۳ و تنها از چاهی که شتر صالح از آن آب نوشیده بود، بنوشند. خمیری را که با غیر از این آب تهیه شده نخورند و به شتر بدهند^۴ حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرش را پوشید و (شتابان) از آنجا عبور کرد.^۵

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تبوک رسید. در آنجا چشمه‌ای با آب اندکی جاری بود که به برکت حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة تبوك، و هی غزوة العسرة، شماره ۳۷۰۶ و صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۴۰۴ از طریق سعد بن ابی وقاص رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

۲- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۴۱۸ و صحیح مسلم، شماره ۲۷۶۹ از کعب بن مالک رَضِيَ اللهُ عَنْهُ. آیه شماره ۱۱۸ از سوره توبه ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا﴾ درباره او و دو دوستش نازل شده است.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۳۳ و صحیح مسلم، شماره ۲۹۸۰ از طریق عبدالله بن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ. حِجْر: سرزمین قوم ثمود را گویند که هم اکنون به مداین صالح معروف و در بین مدینه و شام واقع است. چون این قوم خانه‌های خود را از کوه می‌تراشیدند، به همین جهت آن را حجر نامیدند.

۴- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳۳۷۹ و صحیح مسلم، شماره ۲۹۸۱ از عبدالله بن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

۵- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۴۴۱۹ و دیگران از عبدالله بن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

آب آن زیاد شد^۱ چیزهای دیگری هم از برکت دعای حضرت ﷺ در این غزوه مشاهده می‌شد، از قبیل زیاد شدن غذایی که از مجموع خوراکی‌های موجود در کل لشکر از آن به اندازهٔ بز خوابیده و سینه بر زمین نهاده‌ای به دست آمده بود، حضرت ﷺ دعا فرمود، از آن غذا خوردند و همهٔ ظرف‌هایی را که در لشکر بود پر کردند^۲ هم‌چنین هنگامی که تشنه شدند، حضرت ﷺ دعا فرمود. ابری آمد و باریدن بارید. همه لشکر از آن آب نوشیدند و سیراب شدند و آب را با خود بردند. دیدند که آبر از لشکر تجاوز نمی‌کند و با آنها همراه است^۳. در این غزوه، نشانه‌ها و معجزه‌های زیاد دیگری را که در آن وقت نیازمند به آن بودند، دیدند.

هنگامی که پیامبر ﷺ به تبوک رسید، با جنگی روبه‌رو نشد. فکر کرد که ورودشان به سرزمین شام با این خشکسالی، سخت است. تصمیم گرفت که برگردد. او با یُحْنَه رُؤبه زمامدار ایله مصالحه کرد. خالد را به سوی اُکَیدِر دُومه^۴ فرستاد. خالد او را آورد. با اُکَیدِر هم مصالحه کرد؛ سپس او را برگرداند. پیامبر ﷺ از تبوک بازگشت. پس از بازگشت دستور تخریب مسجد ضرار را صادر فرمود^۵. این مسجد در کنار خانهٔ حِذام بن خالد^۶ ساخته شده بود. مالک بن دُخْشَم از قبیلۀ بنی سالم، که از حاضرین در جنگ بدر بود، با شخص دیگری که در مورد او اختلاف نظر است^۷ به دستور پیامبر ﷺ آن را خراب کردند. مسجد ضرار، مسجدی است که خداوند - عز و جل - برای همیشه پیامبرش ﷺ را از نماز خواندن در آن نهی فرمود.

- ۱- ر. ک: صحیح بخاری، شمارهٔ ۷۰۶ کتاب فضائل، باب معجزات النبی ﷺ و غیره، از معاذ بن جبل رضی الله عنه.
- ۲- ر. ک: صحیح مسلم، شمارهٔ ۲۷ از طریق ابهریره و یا از ابوسعید. (راوی حدیث شک دارد که ابهریره روایت کرده یا ابوسعید).
- ۳- این حدیث را بزار و طبرانی در المعجم الأوسط روایت کرده‌اند. هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۹۴-۱۹۵ می‌گوید: رجال بزار ثقه هستند، حافظ ابن کثیر در البداية و النهایة، ج ۵، ص ۱۰ می‌گوید: سند این حدیث خوب است.
- ۴- اُکَیدِر بن عبدالملک از بنی کنانه، پادشاه دومه و برکیش نصرانیت بود. دومه، همان دومه الجندل است که فاصلهٔ آن تا مدینه پانزده شب و تا دمشق پنج شب است.
- ۵- مسجد ضرار، مسجدی است که منافقان آن را به خاطر تفرقه انداختن و ضرر رساندن به مسلمانان ساختند. جهت اطلاع رجوع شود به آیات ۱۱۰-۱۰۷ از سورهٔ مبارکهٔ توبه.
- ۶- ابن اسحاق می‌گوید: کسانی که این مسجد را ساختند دوازده تن بودند. آنان عبارتند از: حِذام بن خالد، که معمار این مسجد بود و آن را در کنار خانه‌اش ساخت، ثعلبه بن حاطب، متعب بن قیشر، ابوحنیبه بن ازعر، عباد بن حنیف برادر سهل بن حنیف، جاریه بن عامر، پسرش مجمع، زید، نبتل بن حارث، بجاد عثمان و ودیعه بن ثابت. ر. ک: البداية و النهایة، ج ۵، ص ۲۸.
- ۷- ابن حزم در جماع السیره، ص ۲۵۳ آن مرد را معن بن عدی، یا برادرش عاصم بن عدی از بنی عجلان دانسته است.

پیامبر ﷺ در ماه رمضان سال نهم هجری از این غزوه بازگشت. سوره توبه به طور کامل در این غزوه نازل شد. خداوند - عزوجل - تمام کسانی را که از شرکت در این جنگ سرباز زده بودند، در این سوره مورد عتاب قرار داد و فرمود: ﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۱﴾ این آیه و مابعدش، سپس فرمود: ﴿ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ۲﴾

با این فرموده الهی مسأله مورد اختلاف^۳ روشن و واضح شد و آن این است که گروه بیرون رونده کسانی هستند که تعلیمات دینی را از محضر پیامبر ﷺ در این غزوه آموختند و پس از بازگشت به سوی قوم و خویش خود آنان را بیم دادند تا نسبت به این تعلیمات دینی جدیدی که بعد از آنها آمده است، آگاهی پیدا کنند و بپرهیزند. و خدای پاک و بلندمرتبه دانایتر است.

۱- سوره توبه، آیه ۱۲؛ ترجمه: «شایسته اهالی مدینه و بادیه نشینان اطراف آن نیست که از پیغمبر خدا باز بمانند (و با ایشان به جهاد نروند) و خویشان را بر او ترجیح دهند (و جان خود را از جان او عزیزتر بدانند)».

۲- سوره توبه، آیه ۱۲۲؛ ترجمه: «شایسته نیست که مؤمنان همگی (برای جهاد و کسب علم) بیرون روند. چرا از هر قوم و قبیله ای گروهی از آنها نروند، تا دانش دین بجویند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود بازگشتند، آنان را بیم دهند، تا بترسند.»

۳- مرجع ضمیر در فعل «لیتفقها» و «لینذروا» کسانی هستند که در مدینه باقی ماندند و از محضر حضرت ﷺ کسب فیض نکردند و چیزهایی را که در غیاب مجاهدان آموختند پس از بازگشت بدیشان می‌رسانند، که در این صورت ضمیر در فعل «رجعوا» و «یحذرون» به مجاهدان بر می‌گردد.

با این ترکیب چنین معنی می‌شود «چرا از هر گروهی، برخی از آنان (به جهاد) نمی‌روند (و برخی در مدینه نمی‌مانند) تا دانش بجویند، و وقتی که قوم خود (از جهاد) به سوی ایشان برگشتند، آنان را پند و اندرز دهند تا بترسند.»

فصل پنجاه و دوم

آمدن هیأت ثقیف

در ماه رمضان همین سال (نهم) هیأت قبیله ثقیف خدمت پیامبر ﷺ آمدند و مسلمان شدند. سبب این امر آن بود که بزرگ آنها، عروه بن مسعود، پس از بازگشت حضرت ﷺ از حنین و طایف و قبل از رسیدن به مدینه، خدمت ایشان آمد و اسلام را به نیکی پذیرفت. سپس از پیامبر ﷺ اجازه خواست که نزد قوم و خویش خود بازگردد و آنان را به سوی خداوند - عز و جل - فراخواند. پیامبر ﷺ با این که بر جان عروه بیمناک بود، به او اجازه داد. هنگامی که عروه نزد قوم و خویش خود آمد و آنان را به دین اسلام دعوت کرد، او را هدف تیر قرار دادند و کشتند.

ثقیف از این کار خود پشیمان شدند و فکر کردند که توانایی جنگ با پیامبر ﷺ را هم ندارند. هیأتی را در ماه رمضان - چنان که گذشت - خدمت پیامبر ﷺ فرستادند. نمایندگان شش تن بودند. نخستین کسی که آنان را دید، مغیره بن شعبه ثقیفی بود. او که در حال چراندن شتران (اصحاب) بود^۱ کار خود را رها کرد و به نمایندگان پیوست و با آنان خدمت پیامبر ﷺ آمد. در راه به آنان می آموخت که چگونه به پیامبر ﷺ سلام بگویند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر مغیره پیشی گرفت و آمدن آنان را به پیامبر ﷺ مژده داد.

سپس پیامبر ﷺ قبه ای در مسجد برای آنان ساخت و جایشان را در مسجد قرار داد. خالد بن سعید بن عاص میان آنان و پیامبر ﷺ سفیر بود. غذا از نزد حضرت ﷺ برایشان می آمد. قبل از خالد غذا نمی خوردند. خالد که می خورد، آنان نیز می خوردند. سپس مسلمان شدند و شرط گذاشتند که بت لات نزدشان بماند و خرد نشود. پیامبر ﷺ این شرط آنها را نپذیرفت. دیگر این که خواستند پاره ای از نمازها را بر آنها تخفیف دهد. پیامبر ﷺ این درخواست را هم رد کرد. از پیامبر ﷺ خواستند که بتشان به دست خود آنها خرد نشود. پیامبر ﷺ این خواسته آنها را پذیرفت. ابوسفیان

۱- در کتاب الدرر (ص ۲۶۳) آمده است که مغیره بن شعبه به نوبت خود در حال چراندن مرکب های اصحاب پیامبر ﷺ بود. هنگامی که آنان را دید به سوی پیامبر ﷺ شتافت و حضرت را از قدم آنها مژده داد.

صخر بن حرب و مغیره بن شعبه را با آنها فرستاد تا بت لات را خرد کنند. آنها نیز خرد و نابودش کردند. این کار بر زنان قبیله ثقیف گران آمد؛ چون معتقد بودند که حتماً شری از ناحیه آن بت به ایشان می‌رسد. مغیره بن شعبه با حالت تمسخر به آنها و با هماهنگی که از پیش با ابوسفیان کرده بود، هنگام خرد کردن بت خود را بر زمین انداخت و به بیهوشی زد تا فکر کنند که این کار بت است. سپس برخاست و به شدت آنان را ملامت و سرزنش کرد. سرانجام اسلام را پذیرفتند و نیک آن را به جا آوردند.

پیامبر ﷺ یکی از آن شش نفری را که به محضرش رسیدند، عثمان بن ابی عاص را امام آنها قرار داد. او کوچک تر از همه بود، ولی چون به خواندن قرآن و فراگیری فرایض سخت مشتاق بود، او را به عنوان امام آنها تعیین فرمود و به او دستور داد که مؤذنی را انتخاب کند که در برابر آذانش دستمزدی نگیرد و دیگر این که ناتوان ترین فرد نمازگزاران را در نظر بگیرد^۱.

۱- ر. ک: سنن أبی داود، شماره ۵۳۱؛ سنن ترمذی، شماره ۲۰۹؛ سنن نسایی، شماره ۶۷۱ از طریق عثمان بن أبی العاص آلبنی در إرواء الغلیل، شماره ۱۴۹۲ این حدیث را صحیح می‌داند. اصل آن در مسلم ۴۶۸ بدون ذکر اذان آمده است.

فصل پنجاه و سوم

حج ابوبکر، آمدن پیایی نمایندگان و فرستادن پیکها

پیامبر ﷺ، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به عنوان امیر حج آن سال فرستاد. علی رضی الله عنه را هم برای تبلیغ سوره برائت به دنبال او فرستاد مبنی بر این که پس از این سال مشرکی حج نگذارد، کسی با تن برهنه طواف خانه خدا نکند^۱ و عهد و پیمان‌هایی که با آنها داشته جز عهد و پیمان‌های مدت دار که مدت آن باقی است، پایان یافته خواهند بود.

هیأت‌ها یکی پس از دیگری، در این سال و سال بعد خدمت پیامبر ﷺ می‌آمدند و به دین اسلام اعتراف می‌کردند و گروه گروه چنان که خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَعِذْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾^۲ وارد دین خدا می‌شدند. پیامبر ﷺ - معاذ بن جبل را با ابوموسی اشعری رضی الله عنه - به یمن فرستاد^۳ فرستادگانی را هم به سوی پادشاهان اقلیم فرستاد تا آنها را به اسلام فراخوانند. دعوت به دین اسلام گسترش یافت، کلمه حق بالا گرفت، حق آمد و باطل از بین رفت، زیرا که باطل از بین رفتنی است.

۱- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۳۶۹؛ صحیح مسلم، شماره ۱۳۴۷ از طریق ابوهریره رضی الله عنه .

۲- سوره نصر، آیات ۱-۳؛ ترجمه: «هنگامی که یاری خدا و فتح مکه فرا رسید (۱) و مردم را دیدی که گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند (۲) پروردگارت را به پاکی ستایش کن و از او آمرزش بخواه، همانا که او بسیار توبه‌پذیر است (۳)».

۳- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۴۳۴۲-۴۳۴۱؛ صحیح مسلم، شماره ۱۷۳۳ از طریق ابوموسی اشعری.

فصل پنجاه و چهارم

حَجَّةُ الْوَدَاعِ^۱

در این فصل به یاری و منت و توفیق و هدایت الهی به ذکر خلاصه‌ای از حجة الوداع و کیفیت آن می‌پردازیم. به توفیق الهی می‌گوییم:

پیامبر ﷺ نماز ظهر روز پنج شنبه، بیست و چهارم ذوالقعدة سال دهم هجری را در مدینه خواند. سپس با مسلمانانی از اهالی مدینه و اعرابی که جمع شده بودند از مدینه خارج شد. نماز عصر را در ذی الخلیفه^۲ دو رکعت گزارد. شب در آن جا ماند.

پیامبر ﷺ در وادی العقیق^۳ بود که جبرئیل از جانب پروردگار - عز و جل - نزدش آمد و به او دستور داد که در این حج: «حَجَّةٌ فِي عُمْرَةٍ»^۴ را بگوید. آن گفتار، این است که خداوند به او دستور می‌دهد که حج و عمره را مقارن (حج قران) با هم دیگر انجام دهد. صبح که شد، پیامبر ﷺ مردم را از این دستور باخبر کرد. سپس بر تمام زنانش که به گفته‌ای نه تن بودند و به گفته‌ای یازده تن، گشت کرد و یک بار غسل کرد. سپس غسل احرام کرد و دو رکعت نماز را در مسجد گزارد و شروع به حج و عمره کرد. این چیزی است که آن را شانزده صحابی از جمله خدمت گذارش انس بن مالک رضی الله عنه با رعایت لفظ و معنا و شانزده تابعی، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند و امری آشکار و غیر قابل تأویل است، مگر این که توجیه دورادوری درباره آن ابراز شود. اما احادیثی که اشاره به حج تمتع و یا دلالت بر حج افراد دادند، جای بررسی آنها این جا نیست و در جای مناسب خودش به ذکر آن خواهیم پرداخت.

۱- این حج از آن رو «حجة الوداع» نامیده شده که پیامبر ﷺ در آن با مردم وداع و خداحافظی گفت و بعد از آن هیچ حجی نگذارد، و همچنین «حجة البلاغ» نامیده می‌شود، زیرا پیامبر ﷺ دین خدا را به مردم ابلاغ کرد.

۲- جایگاهی است که امروزه به «آبار علی» معروف است، و مسافت آن تا شهر مدینه هفت میل و میقات اهل مدینه و کسانی است که از آن جا عبور می‌کنند. درحقیقت جزئی از وادی العقیق است.

۳- در کتاب فتح الباری، ۵، ص ۲۹ آمده است که: وادی العقیق، نزدیک به بقیع و مسافت آن تا شهر مدینه چهار میل است.

۴- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۱۵۳۴ از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما.

حج قران نزد امام حنیفه بهتر از تمتع و افراد است. قولی در این باره از امام احمد بن حنبل و امام ابو عبدالله شافعی هم وارد شده است. گروهی از یاران محقق امام شافعی هم این قول را ترجیح می دهند. با این قول می شود میان تمام احادیثی که در این باره وارد شده اند، سازگاری ایجاد کرد. پیامبر ﷺ حیوانات قربانی را از ذی الحلیفه گسیل داشت و به کسانی که با وی بودند و قربانی همراه داشتند، دستور داد که همانند خود او احرام حج ببندند.

پیامبر ﷺ حرکت کرد. مردم هم که بسیار و بی شماری بودند، از جلو و پشت سر و راست و چپ پیامبر ﷺ حرکت می کردند. همگی آمده بودند تا حج پیامبر ﷺ را ببینند و به ایشان اقتدا کنند. هنگامی که پیامبر ﷺ به مکه رسید، اول، طواف قدوم انجام داد؛ سپس بین صفا و مروه سعی کرد. به کسانی که قربانی همراه نداشتند، دستور داد که حجشان را به عمره تبدیل کنند و از احرام بیرون بیایند و زمان خروج به سوی منی احرام حج ببندند. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «لو أَسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا أَسْتَدْبَرْتُ مَا سَأَلْتُ الْهَدْيَ وَ لَجَعَلْتُهَا عُمْرَةً»^۱ این فرموده پیامبر ﷺ این نکته را می رساند که قطعاً او متمتع نبوده و این گفتار برخلاف تصور اصحاب امام احمد و دیگران است که فکر می کنند پیامبر ﷺ متمتع بوده است.

علی بن ابی طالب از یمن رسید. پیامبر ﷺ به او گفت: «به چه صدا بلند کردی (احرام بستنی)»^۲ علی گفت: «مانند صدا بلند کردن پیامبر ﷺ»^۳ پیامبر ﷺ فرمود: «من قربانی را آورده ام و قران بستم.» این عبارت را ابوداود^۴ و دیگر راویان با سند صحیح روایت کرده اند. این حدیث صریحاً در مورد حج قران است. علی بن ابی طالب از یمن با خودش قربانی آورده بود. هم چنین پیامبر ﷺ او را در قربانی هایش شریک کرد. کل قربانی های پیامبر ﷺ صد شتر بود.^۵

۱- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۷۲۲۹؛ صحیح مسلم، شماره ۱۲۱۱ از طریق عایشه (رضی الله عنها) در صحیح مسلم، شماره ۱۲۱۸ از جابر بن عبد الله هم روایت شده است. لفظ حدیث بخاری «لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سألته الهدی و لعلت مع الناس حين حلوا».

ترجمه: «آنچه قبلاً انجام دادم اگر در آینده با آن روبه رو شوم، قربانی را نمی آورم و آن را به عمره تبدیل می کنم.»

۲- یعنی به چه نوع حجمی احرام به حج بستنی و شروع کردی؟ به حج تمتع، افراد، یا قران.

۳- یعنی حجم را مانند حج پیامبر ﷺ به جای می آورم.

۴- ر. ک: سنن ابی داود، کتاب المناسک الحج، باب الإقران، شماره ۱۷۹۷؛ سنن نسایی، شماره ۲۷۴۴ از براء بن عازب. آلبانی این حدیث را در صحیح سنن ابی داود شماره ۱۵۸۱ آورده و آن را صحیح دانسته است.

۵- ر. ک: صحیح مسلم، شماره ۱۲۱۸ از جابر بن عبدالله نیز ر. ک: تخریج حدیث و فوایدش در رساله حج پیامبر ﷺ اثر شیخ ناصرالدین آلبانی. این رساله، رساله ای است بی نظیر در این زمینه و دارای ترتیبی نو و فصل بندی

پیامبر ﷺ در شب جمعه نهم ذی الحجه به سوی منی حرکت کرد. صبح روز نهم از آنجا به سوی عرفه حرکت کرد و در سرزمین عرفه در زیر درخت سَمُرَه خطبه مهمی ایراد فرمود. حدود چهل هزار نفر از اصحاب در این خطبه شرکت داشتند، نماز ظهر و عصر را با هم جمع خواندند و در عرفه ایستادند.

سپس به سوی مزدلفه رفت. شب در آنجا ماند، نماز مغرب و عشاء آن شب را با هم جمع خواندند و تا صبح در آنجا ماند. نماز صبح را در آنجا در اول وقت خواند. قبل از طلوع خورشید به سوی منی رفت. جَمْرَه عقبه را رَجْم کرد؛ قربانی کرد و سرش را تراشید. سپس برگشت و طواف فرض را که همان طواف زیارت باشد انجام داد. این که نماز ظهر را کجا خوانده، در این باره دیدگاه‌های مختلفی مطرح است. این امر برای بسیاری از حافظان حدیث هم مشکل ایجاد کرده است.

سپس از احرام بیرون آمد و چیزهایی که انجام آن بر او حرام بود، حلال شد. در روز دوم عید قربان^۱ باز هم خطبه مهمی ایراد فرمود. در آن خطبه به توصیه و هوشیاری و پند و اندرز پرداخت و حاضران را بر این که او رسالت خود را رسانده است، بر خود گواه گرفت. ماهم گواهی می‌دهیم که او رسالت را رسانده، امانت را ادا کرده و امت را خالصانه نصیحت فرموده است. صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تسلیماً کثیراً دائماً إلی یوم الدین.

سپس در حالی که خداوند دینش را به دست او تکمیل فرموده بود، به مدینه بازگشت.

جدید است.

۱- ر. ک: سنن ابی داود، شماره ۱۹۵۳ از سَرَاء بنت نبهان، آلبانی این حدیث را در ضعیف سنن ابی داود، شماره ۴۲۴ آورده و گفته: ضعیف است. خطبه روز عید قربان در صحیحین و دیگر منابع حدیث آمده است.

فصل پنجاه و پنجم

بیماری و درگذشت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ پس از بازگشت از مکه، بقیه ماه ذی الحجه و ماه محرم و صفر را در مدینه گذراند. درد و ناراحتی اش در روز پنج شنبه در خانه همسرش میمونه آغاز شد. ناراحتی آن بزرگوار در سر مبارکش بود. بیشترین ناراحتی اش تب و سردرد بود. با وجود این تا زمانی که می توانست نوبت همسرانش را در شبها رعایت می کرد و نزد هر کدام به نوبت می رفت هنگامی که ناتوان شد، از آن ها اجازه گرفت که در خانه عایشه رضی الله عنها^۱ از او پرستاری شود. همسران همگی به او اجازه دادند. پیامبر ﷺ به گفته ای دوازده روز و به گفته ای چهارده روز، درد و ناراحتی کشید. در این مدت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با تأکید فرموده پیامبر ﷺ^۲ و با استثنا کردن او از لشکر اسامه، که آن را برای رفتن به شام و جنگ با روم مهیا کرده بود، برای مردم نماز می خواند.^۳

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب النبی ﷺ، باب مرض النبی ﷺ و وفاته، شماره ۱۹۸ و صحیح مسلم، شماره ۴۱۸ از طریق عایشه .

۲- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۶۷۸ و صحیح مسلم، شماره ۴۲۰ از طریق ابوموسی اشعری رضی الله عنه در صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب أهل العلم و الفضل أحق بالإمامه، از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که می گوید: لَمَّا مَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأَذَّنَ بِلَالٍ، فَقَالَ: مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ، إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ، فَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّلَاثَةَ، فَقَالَ: إِنْ كُنَّ صَوَاحِبُ يَوْسَافَ، مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ.»

ترجمه: «هنگامی که پیامبر ﷺ دچار همان بیماری شد به آن بیماری که در اثر آن فوت کرد، وقت نماز فرارسید و بلال اذان گفت، فرمود: به ابوبکر بگویند که برای مردم نماز بگذارد. گفتند: ابوبکر مردی نازک دل است. اگر در جایگاه شما بایستد، نمی تواند برای مردم نماز بگذارد (به گریه می افتد). او همان جمله را تکرار کرد. ایشان هم همان گونه جوابش دادند. برای سومین بار تکرار کرد و فرمود: شما مثل زنان همراه یوسف هستید. به ابوبکر بگویند که با مردم نماز بگذارد.»

۳- مؤلف - رحمه الله - دستور پیامبر ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه را برای امامت در نماز، استثنا کردن ایشان از لشکر اسامه

هنگامی که درد و ناراحتی پیامبر ﷺ پیش آمد، همگی منتظر ماندند که ببینند سرانجام درد و ناراحتی ایشان به کجا می‌رسد. پیامبر ﷺ با آن درد و ناراحتی که داشت، به نماز حاضر شد و پشت سر ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشسته نماز خواند^۱.

پیامبر ﷺ در ظهر روز دوشنبه^۲ ماه ربیع الاول - که به قول مشهور دوازدهم ماه بوده و به گفته‌ای اول ماه و به گفته‌ای دوم ماه و به گفته‌ای غیر از این ایام بوده - دیده از جهان فرویست.

سهیلی^۳ به گمان این که قبل از او کسی این حرف را نزنده است، می‌گوید: امکان ندارد که وقوفش به عرفه در روز جمعه نهم ذی الحجه باشد و سپس وفاتش در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بعد از آن باشد؛ حال چه ماهها کامل حساب شوند و چه ناقص و یا بعضی از آنها کامل و بعضی دیگر ناقص. برای این سخن جواب صحیحی یافته شده که - الحمدلله - در نهایت صحت است و آن را به طور جداگانه ضمن جوابهای دیگر آورده‌ام و آن این که این امر به حسب اختلاف رؤیت ماه ذی الحجه در مکه و مدینه واقع شده است، زیرا اهالی مکه، یک روز قبل از اهالی مدینه ماه را دیده‌اند. بنابراین، قول مشهور (که همان دوازدهم ماه ربیع الاول بوده) درست است.

روزی که پیامبر ﷺ وفات یافت، بنابر روایت صحیح^۴ شصت و سه ساله بود. می‌گویند: ابوبکر، عمر، علی و عایشه رضی الله عنهم هم در همین سن در گذشته‌اند. ابوزکریانوی این موضوع را در کتاب تهذیبش^۵ یادآور شده و آن را صحیح دانسته است. البته در بعضی از این اقوال جای اشکال وجود دارد. همچنین گفته‌اند که پیامبر ﷺ در وقت وفات شصت ساله، و به گفته‌ای شصت و پنج ساله بوده است. این اقوال^۶ در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده‌اند^۷.

که بزرگان مهاجر و انصار در آن شرکت داشتند می‌داند. ر.ک: ابن کثیر، السیره النبویه ج ۴، ص ۴۴۱.

۱- رجوع شود به سنن ترمذی، حدیث شماره (۳۶۳) و سنن نسایی، حدیث شماره (۷۸۴) و مسند احمد (ج ۳ / ص ۱۵۹، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۴۳) از انس بن مالک روایت شده است. آلبانی این حدیث را در صحیح سنن ترمذی تحت شماره (۲۹۸) و صحیح سنن نسایی تحت شماره (۷۵۷) صحیح دانسته است.

۲- ر.ک: سنن ترمذی، شماره ۳۶۳؛ سنن نسایی، شماره ۷۸۴؛ مسند احمد، ج ۳، ۲۴۳، ۲۱۶، ۱۵۹ از انس بن مالک. آلبانی این حدیث را در صحیح سنن ترمذی، شماره ۲۹۸ و صحیح سنن نسایی، شماره ۷۵۷ صحیح دانسته است.

۳- الروض الأنف، ج ۷، صص ۵۷۹-۵۷۸.

۴- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب النبی ﷺ إلى کسری و قیصر، باب وفاة النبی ﷺ، شماره ۳۵۳۶؛ صحیح مسلم، شماره ۲۳۴۹ از طریق عایشه رضی الله عنهما. ۵- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۲۳

۶- امام نووی در کتاب تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۲۳ می‌گوید: دانشمندان می‌گویند: جمع بین این روایات به این صورت است: کسانی که ۶۰ سال روایت کرده‌اند، کسرها را در نظر نگرفته‌اند و کسانی که ۶۵ سال روایت کرده‌اند، سال

با وفات پیامبر ﷺ مصیبت مسلمانان و گرفتاری و کارشان سخت شد. عمر بن خطاب رضی الله عنه وفات پیامبر ﷺ را رد کرد و گفت: او نمرده است. او همانند موسی نزد قومش باز می‌گردد. مردم پریشان و آشفته شدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آن مرد - که خداوند در اول و آخر و نهان و آشکار از او راضی باد آمد، کجی را راست گردانید، مشکل را حل و حقیقت را آشکار کرد و خطبه‌ای برای مردم ایراد کرد و آیه ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾^۱ را بر آنان تلاوت کرد. مردم حاضر گویی تا کنون این آیه را نشنیده بودند. بعد از شنیدن، هر کسی این آیه را تلاوت می‌کرد.^۲

مسلمانان به سقیفه بنی ساعده رفتند و بر امیر بودن سعد بن عباد، اتفاق نظر کردند. ابوبکر آنان را از این عمل بازداشت و نپذیرفت و به حاضران اشاره کرد که عمر بن خطاب و یا ابو عبیده بن جراح را انتخاب کنند. عمر و ابی عبیده و مسلمانان حاضر هم این پیشنهاد را نپذیرفتند. خداوند هم آن را نمی‌خواست. سپس در همان جا مسلمانان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند. بعد از آن ابوبکر در جمع حاضر شد و مردم بر منبر با وی بیعت عمومی انجام دادند.^۳

سپس شروع به دفن و کفن پیامبر ﷺ کردند. در پیراهنی که بر تن داشتند ایشان را غسل دادند. کسانی که متولی غسل پیامبر ﷺ بودند، عمویش عباس، پسرش قثم و علی بن ابی طالب بودند. اسامه بن زید و شقران دو برده آزاد شده پیامبر ﷺ هم بر دست آنان آب می‌ریختند. اوس بن خولی انصاری بدری هم در امر شستن با آنان همکاری می‌کرد.

پیامبر ﷺ را در سه قطعه پارچه پنبه‌ای سُحولی^۴ سفید، بدون این‌که پیراهنی در آن باشد، کفن

تولد و سال وفات را هم حساب کرده‌اند و کسانی که ۶۳ سال روایت کرده‌اند، سال وفات و سال تولد را در نظر نگرفته‌اند و صحیح ۶۳ سال است.

۷- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳۸۵۱ و ۴۴۶۵؛ صحیح مسلم، شماره ۲۳۵۳ و دیگران از ابن عباس روایت کرده‌اند: «رسول ﷺ در سن ۶۵ سالگی وفات کرد.» محقق محمد علی طیبری می‌گوید: این حدیث را به این شکل در صحیح بخاری ندیده‌ام.

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴۴؛ ترجمه: «محمد جز پیغمبری نیست که پیش از او پیغمبرانی آمده و گذشته‌اند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به گذشته خود بر می‌گردید و به حال نخستین دگرگون می‌شوید؟ هرکس به گذشته بازگردد، هرگز کمترین ضرری به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.»

۲- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ از طریق عایشه رضی الله عنها.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳۶۶۸ از طریق عایشه رضی الله عنها.

۴- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۱۲۶۴؛ صحیح مسلم، شماره ۹۴۱ از طریق عایشه رضی الله عنها پارچه سُحولی منسوب

کردند. سپس یکی یکی - بنابر حدیثی که بزار^۱ آن را در این باره روایت کرده و خدا دانایتر به صحت آن است - به دستور خود پیامبر ﷺ، بر او نماز گزارانند. امام شافعی می‌گوید^۲: به خاطر عظیم القدر بودن پیامبر ﷺ و رقابت در امر امامت نماز که کسی بر آنان پیشی نگیرد، به صورت متوالی، تک تک بر آن بزرگوار نماز گزارانند. حاکم ابواحمد^۳ می‌گوید: «اولین کسی که بر پیامبر ﷺ نماز خواند عمویش عباس بود. سپس بنی هاشم، سپس مهاجرین، سپس انصار و سپس سایر مردم بودند.» پس از نماز گزاران مردان، کودکان و زنان هم برخاستند و بر پیامبر ﷺ نماز گزارانند. پیامبر ﷺ در روز سه شنبه و به گفته‌ای در شب چهارشنبه به وقت سحر در همان جایی که در خانه عایشه رضی الله عنها درگذشته بود، بنابر حدیثی که ترمذی آن را از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده^۴ - دفن شد. این خبر متواتر و از قبر پیامبر ﷺ که در داخل مسجد نبوی در مدینه هست، بدیهی و معلوم است.

به سحول، شهری در یمن است که این پارچه را از آن جا می‌آوردند.

۱- ر. ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵ این کثیر در البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۵۱ می‌گوید: «در صحیح بودن این حدیث جای تأمل است.» اهل علم این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، زیرا روایت بزار منقطع است و در روایت طبرانی افراد ضعیف در سند وجود دارند. هیشمی در مجمع الزوائد درباره روایت بزار می‌گوید: این حدیث از مره بن عبدالله روایت شده و اسناد از مره به صحت نزدیک است. عبدالرحمن این حدیث را از مره نشنیده، بلکه از او کسب خبر شده است. ما ندیده‌ایم که کسی غیر از مره آن را از عبدالله روایت کرده باشد. محقق محمدعلی حلبی اثری می‌گوید: راویان آن از رجال صحیح هستند، محمد بن اسماعیل بن سرمه احمسی، او نیز ثقة است و طبرانی در المعجم الأوسط به همین ترتیب روایت کرده است، جز این که می‌گوید: «یک ماه پیش از مرگش.» اشخاص ضعیفی را در اسنادش یاد کرده است، از جمله أشعث بن طابق - آن گونه که در کتابهای رجال آمده، طلیق درست است نه طابق - ازدی گفته است: حدیثش صحیح نیست.

من می‌گویم: از آنچه گذشت روشن شد که راویان اسناد بزار ثقة هستند، ولی روایت منقطع است و اسناد طبرانی اشخاصی ضعیف دارد. لذا حافظ ابن کثیر در البداية، ج ۵، ص ۲۵۱ گفته است: در صحتش جای تأمل است.

۲- ر. ک: شافعی الأم، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳- حاکم ابواحمد محمد بن محمد بن اسحاق نیشابوری کرابیسی معروف به الحاکم الکبیر است. تصنیفات او در زمینه اسامی، کنیه‌ها و علل است. درگذشت او در سال ۳۹۸ هجری بوده است: لسان المیزان، ج ۷، ص ۶-۵.

۴- ر. ک: سنن ترمذی، ابواب الجنائز شماره ۱۰۱۸. ابو عیسی ترمذی می‌گوید: این حدیث غریب است. و عبدالرحمن بن ابی بکر ملیکی از ناحیه حفظ ضعیف است. این حدیث غیر از این صورت هم روایت شده است. ابن عباس از ابوبکر از پیامبر ﷺ روایت کرده است. «محقق کتاب، حلبی اثری، این حدیث را صحیح می‌داند، - واللہ اعلم - در شمایل، شماره ۳۹۰ از عایشه از ابوبکر رضی الله عنه وارد است که پیامبر فرمود: «ما قبض الله نبياً إلا في ألموضع الذي يحب أن يدفن فيه.» آلبانی این حدیث را در صحیح سنن ترمذی، شماره ۸۱۲ ذکر کرده است.

این بود پایان بخش نخست از زندگی نامه نبوی. بهترین سلام و درود بر صاحب این زندگی نامه باد. دنباله مطلب، در بخش بعدی است که به خواست خداوند متعال می آید.

فصل اول

حج و عمره‌های پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ پس از هجرت از مکه به مدینه، تنها یک بار حج کرد که آن را «حجۃ الإسلام» یا «حجۃ الوداع» گویند.

بنابر گفته برخی از علما حج در سال ششم هجری^۱، و بنابر گفته بعضی دیگر در سال نهم هجری فرض شد. برخی دیگر هم معتقدند که در سال دهم هجری فرض شده است. این گفته اخیر نامأنوس به نظر می‌رسد. عجیب‌تر از این، رأیی است که امام الحرمین جوینی در کتاب *النهاية* به صورت وجهی از بعضی از اصحاب حکایت می‌کند که فرض شدن حج، قبل از هجرت بوده است. ما شمار عمره‌های پیامبر ﷺ چهارتا بوده است: عمره حدیبیه که از انجام آن باز داشته شد، عمره القضاء که بعد از حدیبیه انجام داد، عمره جعرانه، و عمره‌ای که با حج انجام داد. پیامبر ﷺ قبل از هجرت به مدینه یک بار، و بنابر گفته‌ای بیش از یک بار حج گزارد. این گفته اخیر قوی‌تر به نظر می‌رسد، زیرا که ایشان در شب‌های ایام حج خارج می‌شد و مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند.

۱- دیدگاه بیشتر فقها بر این است که حج در سال ششم هجری فرض شده است، به دلیل این فرموده الهی «وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» این آیه در سال ششم هجری که سال صلح حدیبیه است نازل شد. امام ابن قیم الجوزی در کتاب زادالمعاد یاد آور شده که فرض شدن حج تا سال نهم و یا دهم هجری به تأخیر افتاد. سپس می‌افزاید: آنچه یاد آور شدیم گفتار جمعی از علمای سلف است. ر.ک: زادالمعاد، ج ۱، ص ۲۱۳؛ المجموع، ج ۷، ص ۸۲ و ۸۳؛ نیل الأوطار، ج ۴، ص ۳۱۳.

فصل دوم

شمار غزوها و هیأت‌های اعزامی پیامبر ﷺ

در باره غزوه‌های پیامبر ﷺ امام مسلم^۱ به روایت از عبدالله بن بریده بن الحُصَیبِ الأَسلمی از پدرش روایت می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ نوزده غزوه انجام داد، که در عدد هشت از آن‌ها جنگید در صحیح بخاری و مسلم^۲ از زید بن ارقم روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ نوزده غزوه انجام داد که من در هفده عدد از آن‌ها حضور داشتم.

اما محمد بن اسحاق می‌گوید: غزوه‌هایی که شخص پیامبر ﷺ در آن شرکت داشته، بیست و هفت غزوه، و هیأت‌های اعزامی و سربیه‌های نظامی پیامبر ﷺ سی و هشت عدد بوده است^۳ ابن هشام باز هم تعداد هیأت‌های را بیش از ابن اسحاق داند. و خدا دانایتر است.

۱- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب عدد غزوات النبی ﷺ، شماره ۱۸۱۳ از طریق بریده بن حُصَیب.
۲- ر.ک: فتح الباری بشرح البخاری، کتاب المغازی، باب کم غزا النبی ﷺ، شماره ۳۹۴۹ و صحیح مسلم با شرح نووی، شماره ۱۲۵۴ از طریق زید بن ارقم.
۳- ر.ک: السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۰۸ و ۶۰۹.

فصل سوم

نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ

در این فصل اجمال به نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ خواهیم پرداخت، زیرا تفصیل آن مستلزم مجلد‌های زیادی است. ائمه بزرگوار بیش از هزار مورد از معجزه‌های پیامبر اسلام ﷺ را جمع‌آوری کردند.

شگفت‌ترین و عظیم‌ترین آن‌ها قرآن ارجمند است که از هیچ جهتی باطل به آن راه نمی‌یابد و فرو فرستاده از جانب خداوند با حکمت و ستوده است. هم لفظ و هم معنای قرآن معجزه است. لفظش در منتهای فصاحت و بلاغت است. هر تعداد که دانش شخص نسبت به قرآن بیشتر می‌شود، آن را بیشتر تعظیم و احترام می‌گذارد. قرآن در عهد نزول خود تمام سخنوران و ادیبان عرب را با وجود شدت دشمنی آنها با قرآن و سعی در تکذیب آن، فرا خواند که همانند آن، و یا تعداد ده سوره از آن و یا همانند سوره‌ای از آن را بیاورند. همگی از انجام این کار ناتوان ماندند. به همه آنان فهماند که هرگز توانائی این کار را ندارند. همه انسان‌ها و جن‌ها را به مبارزه طلبید که مانند آن را بیاورند. اما همه از این کار ناتوان شدند سرانجام به آنها گفت که هرگز توانایی چنین کاری را ندارید: ﴿قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱

معنای آن در اوج استواری، فرزادگی رحمت، مصلحت، فرجام نیک، هماهنگی، دستیابی به والاترین آرمان‌ها و زدودن نادرستی‌ها و جز آن است. که بر هر صاحب خردی که عقلش عاری از شبهات و هواهای نفسانی است، و آشکار است.

از جمله نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ این بود که در میان قومی پرورش یافت که همه نسب و حسب و زادگاه و مبدأ و منتهاشرا کاملاً می‌شناختند.

۱- سوره اسراء: آیه ۸۸؛ ترجمه: «بگو: اگر همه انسان‌ها و جن‌ها گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، حتی اگر برخی از آنان پشتیبان برخی دیگر باشند.»

او در میانشان یتیم بود. امانتداری، راستگویی، نیکوکاریش زبانه زد همه بود. همه این را می دانستند و جز کسان سرکش، سفسطه گر و زورگو، از پذیرش آن تن نمی زنند. درس ناخوانده ای بود که خواندن و نوشتن نمی دانست و با خوانندگان و نویسندگان هم ارتباطی نداشت. در سرزمین آنان خبری از علم و دانش گذشته و گذشتگان نبود. و چیزی هم از آن نمی دانستند. به سن چهل سالگی که رسید به طور مفصل از گذشته و گذشتگان خبر می داد و خبر او مورد تصدیق دانشمندان ادیان دیگر که واقف بر حق بودند قرار می گرفت. بیشتر کتاب های آسمانی پیش از او، مورد تحریف و دستکاری قرار گرفته بودند. او با کتابی یکتا از جانب خداوند یکتا می آید که مبین همه کتاب های آسمانی پیشین و مسلط بر آن هاست که دلالت بر حقانیت او دارد. پیامبر ﷺ با همه این ها در منتهای راستگویی، امانتداری و راه و رسمی که نزد صاحبان خرد بی نظیر بود قرار داشت. همچنین در منتهای بندگی، کرنش و فروتنی نسبت به خداوند باری تعالی فراخواندن مردم به سوی او و صبر و شکیبایی در مقابل اذیت و آزاری که از مخالفان به او می رسید بود و در منتهای پارسایی نسبت به دنیا قرار داشت. اخلاق والا و ارجمند او از قبیل سخاوتمندی، شجاعت، حیا، نیکوکاری و به جای آوردن حقوق خویشاوندی و سجایای اخلاقی دیگر که در بشری قبل از او نبوده و نخواهد بود، قرار داشت.

بنابراین، با عقل بشری قابل درک است که از چنین شخصی کمترین دروغ نسبت به کمترین مخلوق سر نمی زند، تا چه رسد که بر خداوند جهانیان دروغ بیافد که نسبت به دروغ بافندگان بر او از عذاب دردناک روز بازپسین خبر می دهند. این کار از افراد فرومایه و جسور و ناپاک سر می زند. و کار کسی مانند ایشان بر دانش آموزان ابتدایی پوشیده نیست تا چه رسد به خردمندان که جان و مال خود را در راه او بخشیدند و به عشق پیروی از او، از زن و فرزند و خویشاوندان و سرزمین خود دست کشیدند. خداوند از آنان خشنود باد و تا شب و روز در گردش اند، درود و سلام خدا بر پیامبر ﷺ باد.

از جمله نشانه های نبوت پیامبر ﷺ، خبرهای حضرت ﷺ است که قرآن و احادیث صحیح به آن اشاره دارند، خبر از غیب های آینده که تحقق آنها مو به موی مطابق با خبر ایشان بود. شمارش این اخبار زیاد در اینجا به طول می انجامد. از جمله نشانه های نبوت حضرت ﷺ کارهای خارق العاده ای بود که خداوند به دست ایشان به مرحله اجرا می گذاشت، مانند خبر دادن قرآن از دو نیم شدن ماه^۱. در وقت شب بود که مشرکان از او نشانه ای (دال بر حقانیت نبوتش) خواهان شدند. در این هنگام حضرت ﷺ به ماه اشاره کرد. ماه دو نیم شد. ناگهان مشرکان از اطرافیان خود پرسیدند که شاید او سحر می کند. اطرافیان هم عین آنچه را که مشاهده کرده بودند، به آنها خبر دادند. این خبر

۱- اشاره به آیه ۱ از سوره القمر (إقترت الساعة و انشق القمر) است.

به صورت متواتر، از سوی بیش از یک صحابی روایت شده است.^۱ از دیگر نشانه‌های نبوت پیامبر ﷺ برکاتی است که با دعا‌های حضرت در جاهای مختلف و به شکل‌های مختلف نمایان شده که ذکر آنها در این جا به طول می‌انجامد و حتی کتاب‌ها هم گنجایش آن را ندارند. حافظ ابوبکر بیهقی - رحمه الله تعالی - به پیروی از پیشینیان به طور شافی و کافی در کتاب «دلائل النبوة» این موضوع را جمع‌آوری کرده است. کسانی بعد از ایشان به پیروی از او نیز این کار را ادامه دادند.

از جمله دعا‌های حضرت ﷺ دعا برای بچه‌گوسفندی بود که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آن را در چراگاه می‌چراند. حضرت نام خدا را برد و آنرا دوشید. ناگهان پستان پر از شیر شد. حضرت از آن نوشید و ابوبکر رضی الله عنه را هم از آن نوشاند.^۲

همچنین برای گوسفند ام معبد دعا کرد^۳، برای طفیل بن عمرو نیز دعا کرد، یک طرف عصایش چنان روشن می‌شد و می‌درخشید که از دور دیده می‌شد،^۴ همین وضعیت برای اُسَید بن خُصَیر و عُبَّاد بن یَسْر انصاری، هنگامی که در شب تاریک از نزد حضرت ﷺ خارج شدند، پیش آمد،^۵

۱- ر.ک: صحیح بخاری با فتح الباری، کتاب بدء الخلق، باب سؤال المشرکین أن یریهم النبی ﷺ آیه، شماره ۳۶۳۶ و صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، باب انشقاق القمر، شماره ۲۸۰۰. حدیث از عبدالله بن مسعود روایت شده است. همچنین در این باب از انس، ابن عباس، علی، حذیفه، جیرین مطعم، ابن عمر و دیگران روایت نقل شده است. جمعی از علمای حدیث معتقد به متواتر بودن این حدیث هستند.

۲- این حدیث را احمد بن حنبل در مسند، ج ۱، ص ۳۷۹ و ۴۶۲؛ طرابلسی به شماره ۳۵۳؛ ابویعلی به شماره ۴۹۸۵ و دیگران از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند، محقق احمد شاکر این حدیث را صحیح می‌داند و ابن کثیر در کتاب البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۳۶ می‌گوید: این داستان در کتب صحاح و کتاب‌های دیگر ثابت است.

۳- ر.ک: مستدرک حاکم، ج: ۳، ص ۹-۱۰، حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی هم در این امر با او موافق است. طبرانی آن را در المعجم الکبیر، شماره ۳۶۰۵ و بغوی در شرح السنة، شماره ۳۷۰۴ روایت کرده‌اند. حافظ ابن کثیر در ج: ۳، ص ۲۳۲ از کتاب خود می‌گوید: این داستان مشهور است، و به طرق متعددی روایت شده است که مجموع آنها همدیگر را تقویت می‌کنند.

۴- ابن اسحاق این داستان را در کتاب السیرة، ج: ۲، ص ۲۳ بدون سند روایت کرده است. ابن سعد در کتاب خود ج ۴، ص ۱۷۵ از عبدالواحد بن اُبی عون الدوسی روایت کرده است، ولی این حدیث معضل است، زیرا در سند آن واقدی است و او متروک است. باز هم از طبری روایت شده است که در سند آن کلبی است و او هم متروک و متهم است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: الخصاص الکبری، ج ۱، ص ۳۳۶.

۵- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب سؤال المشرکین النبی ﷺ أن یریهم آیه، شماره‌های ۴۶۵، ۳۶۳۹ و ۳۸۰۵ از طریق انس بن مالک.

همچنین هفت نفری را که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در حال نماز خواندن مسخره می‌کردند نفرین کرد که در اثر دعای آن بزرگوار همگی در جنگ بدر به هلاکت رسیدند،^۱ به همین صورت بر فرزند ابو لهب دست دعا دراز بلند کرد تا درنده او را بدرد. خداوند دعای حضرت را وفق مرادش اجابت و درنده‌ای در شام بر او مسلط کرد که او را درید.^۲

بر سراقه بن مالک دست دعا بلند کرد، ناگهان دو دست اسپش در زمین فرو رفت، سپس دعا کرد، بیرون آمد و رفت.^۳

در جنگ بدر مشتی سنگریزه برداشت و به سوی کفار قریش پرتاب کرد. در اثر آن همه مورد اصابت این سنگریزه‌ها قرار گرفتند، تا اینکه خداوند باری تعالی همه آنان را شکست داد. همانند این موضوع در جنگ حنین تکرار شد.^۴

در جنگ بدر، حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکه چوبی برداشت و به دست عکاشه بن مِحْصَنُ داد. این چوب در دست وی به شمشیری بران تبدیل شد.^۵

۱- ر.ک: فتح الباری، کتاب بدء الخلق، باب مالقی النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و أصحابه من المشرکین بمکه، شماره ۲۴۰، و صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب مالقی النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من أذى المشرکین و المنافقین، شماره ۱۷۹۴ از طریق عبدالله بن مسعود.

۲- منظور عتبه بن ابی لهب است. این حدیث را أبو نُعَیم در کتاب دلائل النبوة شماره ۳۸۰ و ابن عساکر - چنانکه در تفسیر ابن کثیر، ج ۴ / ص ۳۱۷ آمده است - از هُبَّار بن الأسود روایت کرده‌اند، در حدیث عن عتبه ابن اسحاق وجود دارد و او مُدَلِّس است. همچنین حاکم در المستدرک، ج ۲، ص ۵۳۹ از ابی عقرب روایت کرده و این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی در این تصحیح با او موافق است، با اینکه در سند آل العباس بن فضل الانصاری است و او متروک الحدیث است. این حدیث از وجوه دیگر به طور مرسل روایت شده است. حافظ ابن حجر در فتح الباری، ج ۴، ص ۳۹، این حدیث را حسن دانسته است. جهت اطلاع ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۹-۱۸.

۳- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب علامات النبوة تحت، شماره ۳۶۱۵؛ صحیح مسلم، شماره ۲۰۰۹. حدیث از براء بن عازب از ابوبکر رضی الله عنهما روایت شده است.

۴- داستان بدر را ابن اسحاق در کتاب خود، ج ۲، ص ۱۹۶ روایت کرده است و چنان که در البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲۸۴ آمده است، الاموی هم از ابن اسحاق روایت کرده است. این حدیث دارای شاهی است که طبرانی در المعجم الکبیر خود شماره ۳۱۲۸ آن را از حکیم بن حزام آورده است. هیشمی در مجمع الزوائد خود، ج ۶، ص ۸۴ می‌گوید: اسنادش حسن است. شاهی دیگر از ابن عباس دارد که طبرانی در المعجم الکبیر، شماره ۱۱۷۵۰ آورده است. هیشمی در مجمع الزوائد درباره این شاهد می‌گوید: رجالش رجال حدیث صحیح است.

داستان جنگ حنین را مسلم در صحیح خود، شماره ۱۷۷۵ از عباس بن عبدالمطلب و شماره ۱۷۷۷ از سلمة بن الأكوع روایت کرده است.

۵- این حدیث را ابن سعد در الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۵ آورده است. سندش ضعیف و حدیث مرسل است. ←

حضرت به عمویش عباس - که اسیر بود - از مالی که او و ام‌الفضل در زیر آستان در خانه‌شان مدفون کرده بودند خبر داد. عباس بلافاصله به آن اعتراف کرد.^۱

به عمیربن وهب خبر داد که به قصد کشتن ایشان آمده ولی عذر و بهانه می‌آورد که جهت سر بها دادن و آزادی اسیران جنگ بدر آمده است. عمیر به این خبر حضرت اعتراف کرد و همان جا مسلمان شد.^۲

در جنگ احد چشم قتاده بن النعمان ظفّری را که از حدقه بیرون آمده و بر روی رخسارش افتاده بود،^۳ به جای نخست بازگرداند. به گفته‌ای بعد از اینکه در دستش قرار گرفت نزد پیامبر آمد. آن حضرت با دستن مبارک خود آن را به جای خودش بازگرداند. این چشم از چشم دیگرش بهتر شد تا جایی که از آن تشخیص داده نمی‌شد.

در جنگ خندق به جمع زیادی نزدیک به هزارتن باذبح گوسفندی و یک صاع جو در منزل جابر بن عبدالله رضی الله عنه خوراک داد،^۴ همچنین در همین جنگ با اندک خرمایی که دختر بشیر آورده بود، به جمعی غذا داد.^۵

همچنین ابن اسحاق آن را در کتاب السیره، ج ۲، ص ۲۰۲ بدون سند آورده است. بیهقی در الدلائل النبویه، ج ۳، ص ۹۹ آورده، در سند آن واقدی است که متروک الحدیث است.

۱- این حدیث حسن است، احمد آن را در مسند، ج ۱، ص ۳۵۳ از ابن عباس روایت کرده است. هیشمی در مجمع‌الزوائد خود، ج ۶، ص ۸۵-۸۶ می‌گوید: در این حدیث یک راوی بدون نام وجود دارد و بقیه رجال حدیث ثقه هستند. ابونعیم در دلائل النبویه، شماره ۴۰۹ از ابن عباس روایت کرده که باز هم در سند آن کسانی بدون ذکر نام هستند. ابونعیم آن را به شماره ۴۱۰ از طریق دیگری از ابن عباس روایت کرده که در آن محمد بن حُمید ضعیف است. حافظ ابن حجر در فتح‌الباری، ج ۷، ص ۳۲۲ این حدیث را حسن دانسته است.

۲- این حدیث را ابونعیم در کتاب دلائل النبویه، شماره ۴۱۳ از عروه بن الزبیر روایت کرده است. حدیث مرسل، و سندش حسن است. ابن سعد، ج ۴، ص ۱۴۷ با سند صحیح از عکرمه به صورت مرسل روایت کرده است. طبرانی در المعجم الکبیر هم آن را آورده است هیشمی در مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۲۸۶-۲۸۷ رجال این حدیث، رجال حدیث صحیح است.

۳- این حدیث ابونعیم در، دلائل النبویه، شماره ۴۱۶ از قتاده و ابویعلی به شماره ۱۵۴۹ روایت کرده‌اند. هیشمی در مجمع‌الزوائد خود، ج ۸، ص ۲۹۸ می‌گوید: در اسناد ابویعلی، یحیی بن عبدالحمید الحمانی وجود دارد که ضعیف است و همچنین طبرانی آن را در المعجم الکبیر آورده. هیشمی در مجمع‌الزوائد ج ۶، ص ۱۱۳ می‌گوید: در آن کسی وجود دارد که من نمی‌شناسم. حافظ ابن حجر در کتاب الإصابه، ج ۳، ص ۲۲۵ این حدیث را به دارقطنی و ابن شاهین از قتاده نسبت داده است. همچنین به دارقطنی و بیهقی در دلائل النبویه، ج ۳، ص ۲۵۳ از ابوسعید خدری از قتاده نسبت داده است. علمای حدیث می‌گویند: این حدیث دارای سندهای متعددی است که بعضی از آنها بعضی دیگر را تقویت می‌کنند.

۴- ر. ک: فتح‌الباری با صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، شماره ۴۱۰۱؛ صحیح مسلم، کتاب الأشربة، باب جواز استبعاه غیره إلى دارمن یثق برضاه بذلك، شماره ۲۰۳۹ از طریق جابر بن عبدالله رضی الله عنهما.

۵- ابن اسحاق در کتاب السیره، ج ۳، ص ۱۰۸ و بیهقی در الدلائل النبویه ج ۳، ص ۴۲۷ این حدیث را از دختر بشیر بن سعد که خواهر نعمان بن بشیر باشد، روایت کرده‌اند. حافظ ابن کثیر در البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۱۰۱ می‌گوید: سند این

باز هم با مقدار خوراکی که زیر دست مبارکش نهان می‌شد، نزدیک به هشتاد تن را خوراک داد^۱ همچنین در صبح روز عروسی اش با زینب بنت جحش، این کار از او سر زد.^۲ اما در جنگ تبوک امر شگفت‌آوری رخ داد. همه لشکر را از غذایی که حاضر بود غذا داد و همراهان هم ظرف‌هایی که به اندازه آغل گوسفند به همراه داشتند، پر از غذا کردند.^۳ حضرت ﷺ به ابوهریره رضی الله عنه توشه دانی داد که تا آخر عمر از آن می‌خورد. از طریق آن چیزهای بسیاری را در راه خدا تجهیز کرد. این توشه دان را تا روزهای شهادت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه همراه داشت.^۴

این‌گونه داستان‌ها زیاد است که بازگو کردن آن‌ها در این جا به طول می‌انجامد. اگر خدا بخواهد به صورت جداگانه در این موضوع کتابی خواهیم نوشت.

روزی از روزها در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله خشکسالی پیش آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد تا خداوند باری تعالی باران ببارد. هنوز از منبر پایین نیامده بود که ابر آمد و باران باریدن گرفت، تا جایی که آب از سقف مسجد بر ریش مبارکش می‌چکید. پیش از آن، تکه‌ای ابری در آسمان نبود. سپس دعا کرد که آسمان صاف شود آسمان صاف شد و ابرها از اطراف مدینه پراکنده شدند، تا جایی که گویی شهر مدینه مثل اکلیل بود.^۵

حدیث منقطع است.

۱- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب أعلام النبوة فی الإسلام، شماره ۵۳۸۱، صحیح مسلم کتاب الأشربة، باب ما يفعل الضیف إذا تبعه غیر من دعاه صاحب الطعام، و استحباب إذن صاحب الطعام للتابع، شماره ۲۰۴۰ از انس بن مالک رضی الله عنه.

۲- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح بخاری، شماره ۵۱۶۳ بخاری این حدیث را به صورت معلق روایت کرده است، صحیح مسلم، کتاب النکاح باب زواج زینب بنت جحش و نزول الحجاب و اثبات ولیمة العرس، از طریق انس بن مالک.

۳- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری، کتاب الشركة، باب الشركة فی الطعام، شماره ۲۴۸۴ و صحیح مسلم، کتاب اللقطة، باب إستحباب خلط الأزواد إذا قَلَّتْ، شماره ۱۷۲۹ از طریق سلمة بن الأكوع.

۴- ر.ک: سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب أبی هريرة رضی الله عنه، شماره ۳۸۳۹ و مسند أحمد، ج ۲، ص ۳۵۲ از ابوهریره رضی الله عنه، ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و از این وجه غریب است. همچنین شیخ ناصرالدین البانی (رح) این حدیث را صحیح دانسته و در صحیح سنن ترمذی، شماره ۳۰۱۵ آورده است.

۵- ر.ک: فتح الباری با صحیح بخاری، کتاب الإستسقاء، باب الاستسقاء فی المسجد الجامع، شماره ۱۰۱۳ و صحیح مسلم، کتاب صلاة الإستسقاء باب الدعاء فی الإستسقاء، شماره ۸۷۹ حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است. ←

حضرت ﷺ بر قریش دعا کرد که به آنها مشقت و سختی برسد. پس از دعای حضرت ﷺ چنان مشقتی به آنان رسید که قابل وصف نیست. سرانجام قریش از حضرت ﷺ خواستار بخشش شدند، حضرت ﷺ هم چنان که عادت ایشان بود، نسبت به آنان از خود عطوفت نشان داد و آنان از تنگنا بیرون آمدند.^۱

روزی اصحاب ظرفی پر از آب برای حضرت ﷺ آوردند تا وضو بگیرد. عده‌ای از کسانی که در آنجا حاضر بودند، تمایل به وضو گرفتن با آن حضرت داشتند. حضرت ﷺ دست مبارکش را وارد ظرف کرد. ظرف پس از آن گنجایش آب را نداشت. سپس دعا کرد. خداوند عز و جل دعایش را اجابت کرد و آب از لابلای انگشتان مبارکش فوران زد.^۲

در حدیبیه نیز چنین کرد. لشکری که در آنجا حضور داشتند، به هزار و چهارصد نفر می‌رسیدند. جابر می‌گوید: اگر ما صد هزار نفر بودیم، باز هم بر ایمان کافی بود.^۳

در یکی دیگر از سفرهای خود نیز با فطره آبی در مشکى چنین کرد. راوی حدیث می‌گوید: پیامبر ﷺ به من دستور داد تا اندکی آب را در مشک آبی بیندازم. می‌ترسیدم که خشکی مشک، آب را بمکد و اثری از آن باقی نماند. حضرت ﷺ دست مبارکش را وارد مشک کرد و دعا کرد، آب از لابلای انگشتان مبارکش فوران زد. همه یاران از آن وضو گرفتند و نوشیدند.^۴

باز هم در حدیبیه تیری را به چشمه حدیبیه فرستاد. تیر در آن جا کار گذاشته شد. چشمه جوشید و پر از آب شد. همگی از آن استفاده کردند.^۵

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الإستسقاء، باب دعاء النبی ﷺ إجلها سنین کسینی یوسف، شماره ۱۰۰۷ و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب استحباب القنوت فی جمیع الصلاة إذا نزلت بالمسلمین نازلة شماره ۲۷۹۸. حدیث از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب علامات النبوة، شماره ۱۶۹ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فی معجزات النبی ﷺ، شماره ۲۲۷۹. حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

۳- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، شماره ۳۵۷۶ و صحیح مسلم، شماره ۱۸۵۶ حدیث از جابر بن عبدالله رضی الله عنها روایت شده است.

۴- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب حدیث جابر الطویل و قصة أبي اليسر، شماره ۳۰۱۳. حدیث از جابر بن عبدالله الأنصاری روایت شده است.

۵- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد و المصالحة مع أهل الحروب و كتابة الشروط، شماره ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲. حدیث از مسور بن مخزومه و مروان بن الحکم روایت شده است. همچنین بیهقی این داستان را در کتاب دلائل النبوة، ج ۴، ص ۱۱۲-۱۱۳ و ۱۱۴ آورده است.



در ذات السطیحتین^۱ نیز چنین کرد. با آب فراوانی که برای فراهم شد همه از آن نوشیدند و وضو گرفتند، و حضرت ﷺ به بعضی از آنان که جنب بودند دستور داد تا با آن آب غسل کنند، از آب این دو مشک، که متعلق به زنی بود، هیچ کم نشد. این زن نزد قوم خود رفت و به آنها گفت: من امروز جادوگرترین فرد روی زمین را دیده‌ام. یا شاید او پیامبر است! سپس آن زن مسلمان شد و قومش هم به سب او مسلمان شدند.^۲ خدا از آنان خوشنود باد.

سخن در این باره زیاد است و به درازا می‌کشد. آنچه که یادآور شدیم - اگر خداوند بخواهد - کفایت است.

۱- ذات السطیحتین یعنی روز دو مشک، و السطیحة عبارت از مشک بزرگ چند تکه‌ای است که جهت مسافرت به کار می‌رود و به آن المزادة هم گفته می‌شود. «المزادة» بزرگ تر از «قربة» است و هر دو مزاده به اندازه یک بار شتر است.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب علامات النبوة، شماره ۳۴۴ و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب قضا، الصلاة الفائتة و استحباب تعجیل قضائها، شماره ۶۸۲. حدیث از عمران بن حصین روایت شده است.

فصل چهارم

خبر دادن پیامبر ﷺ از غیب‌های آینده

پیامبر ﷺ از غیب‌های آینده خبر می‌داد و این اخبار مطابق با گفتار آن بزرگوار ﷺ پیش می‌آمد. چنان‌که خداوند عزوجل در قرآن، از غلبهٔ دینش بر سایر ادیان و برتری گفتارش و جانشینی مؤمنان شایسته از امت محمد ﷺ بر زمین، خبر داد. این خبر عملاً تحقق پیدا کرد. باز هم قرآن از پیروز شدن رومیان بر ایرانیان خبر داد که نهایتاً چنین شد.^۱ پیامبر ﷺ به قوم خود که در شعب ابی طالب به همراه وی محاصره بودند، از خوردن متن پیمان‌نامه‌ای‌ند، که در میان کفار به امضا رسیده بود - جز نام خدا - خبر داد.^۲ حقیقت امر مطابق با گفتار ایشان بود.

همچنین حضرت ﷺ در جنگ بدر یک روز قبل از وقوع واقعه از تک تک قتلگاہ کشته‌شدگان کفار خبر داد. فرجام چنین شد که آن حضرت فرمود.^۳ همچنین حضرت ﷺ از گنجینه‌های کسری و قیصر خبر داد که در راه خدا صرف می‌شود. این امر مطابق با گفتار پیامبر ﷺ تحقق پیدا کرد.^۴

۱- ر.ک: سنن ترمذی، شماره ۳۱۹۳ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۶ و ۳۰۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۰، حاکم این حدیث را طبق شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و ذهبی هم در این تصحیح با او موافق است. حدیث از عبدالله بن عباس روایت شده است.

۲- این حدیث را ابونعیم در دلائل النبوة، شماره ۲۰۵ بطور مرسل از عروه روایت کرده است. اهل علم می‌گویند: سند این حدیث ضعیف است. هم‌چنین بیهقی در دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۱۱ از زهری به طور مرسل روایت کرده است. ر.ک: زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۹.

۳- صحیح مسلم، شماره ۱۷۷۹ و سنن ابوداود، شماره ۲۶۸۱. حدیث از انس رضی الله عنه روایت شده است.

۴- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی ﷺ: أكلت لكم الغنائم، شماره ۳۶۱۸ و صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بقبر الرجل فیتمنی أن یکون مکان المیت من البلاء، شماره ۲۹۱۸ حدیث از ابوهریره روایت شده است.

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امتش مژده داد که قلمرو آنان در همه زمین امتداد پیدا می‌کند. این خبر تحقق پیدا کرد.^۱

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند تا زمانی که امتش با ملتی ننجنگد که چشمان کوچک و بینی پهن دارند و چهره‌هایشان به سال سپرهای چند لایه است. قیامت برپا نخواهد شد. درحقیقت این مشخصات مغولان نبود که مسلمانان با آنان جنگیدند و این خبر حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحقق پیدا کرد.^۲

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جنگیدن با خوارج خبر داد و به توصیف ذالْثُدَيَّة^۳ بزرگ خوارج پرداخت. او را کاملاً چنان یافتند که حضرت وصف کرده بود.^۴

باز هم حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این خبر دادند که خداوند عزوجل با نوه گرامی اش حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما، بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد.^۵

هم چنین حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از کشته شدن عمار بن یاسر به دست گروه سرکش^۶ خبر داد. این خبر در جنگ صفین تحقق پیدا کرد. عمار رَضِيَ اللهُ عَنْهُ که در صف حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود، به دست گروه سرکش کشته شد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خروج آتشی از سرزمین حجاز خبر داد که در پرتو نور آن گردن‌های شتران در بصری می‌درخشد،^۷ این خبر در سال ششصد و پنجاه و اندی تحقق یافت و به طور متواتر نقل شده است، کسانی که این حقیقت را در بصری مشاهده کرده بودند، برای دیگران نقل کردند. و صلی الله علی رسولہ کلما ذکرہ الذاکرون.

-
- ۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، باب علامات النبوة فی الإسلام؛ صحیح مسلم، شماره ۲۸۸۹؛ و سنن أبوداود، شماره ۴۲۵۲ و سنن ترمذی، شماره ۲۱۷۶ حدیث از ثوبان روایت شده است.
- ۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، باب علامات النبوة، شماره ۲۹۲۹ و صحیح مسلم، شماره ۲۹۱۲ حدیث از أبوهریره روایت شده است.
- ۳- (ذالْثُدَيَّة) بر وزن سمیه در قاموس به عنوان لقب حرقوس بن زهیر از بزرگان خوارج ذکر شده است.
- ۴- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، باب علامات النبوة، شماره ۳۳۴۴ و صحیح مسلم، شماره ۱۰۶۴. این حدیث از أبو سعید خدری روایت شده است. هم چنین جمعی از صحابه که تعدادشان به حد تواتر می‌رسد، آن را روایت کرده‌اند.
- ۵- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن و الحسين، و کتاب الأنبياء، باب علامات النبوة، شماره ۲۷۰۴ حدیث از أبو بکره روایت شده است.
- ۶- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۴۴۷ و صحیح مسلم، شماره ۲۹۱۵.
- ۷- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب خوارج الناد، شماره ۷۱۱۸ و صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشرار الساعة، باب لا تقوم الساعة حتی تخرج نار من أرض الحجاز، شماره ۲۹۰۲ حدیث از ابی هریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است.

حضرت ﷺ از جزئیاتی که در پیشاپیش برپا شدن قیامت رخ می دهند خبر داد که ذکر آنها در این جا به درازا می کشد و ر همین قدر که یادآور شدیم - اگر خدا بخواهند - کفایت می کند.

فصل پنجم

بشارت دادن کتاب‌های آسمانی پیشین

به آمدن پیامبر ﷺ

کتاب‌های آسمانی پیشین به آمدن پیامبر ﷺ مژده داده‌اند. خداوند تعالی در قرآن یادآور شده که این بشارت‌ها در کتاب‌های تورات و انجیل ذکر شده است، و از عیسی خبر می‌دهد که می‌گوید: «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ»^۱ همچنین بخاری^۲ از عبدالله بن عمرو روایت کرده که او صفت پیامبر ﷺ را در تورات دیده و خوانده است. در سفر اول توراتی که امروزه پیش روی ماست و یهود هم معترف به صحت آن هستند آمده است که خداوند بر حضرت ابراهیم متجلی شد و بدین مضمون وی را مورد خطاب قرار داد: «فَأَسْأَلُكَ فِي الْأَرْضِ طَوْلًا وَ عَرْضًا لَوْلَدِكَ تَعْظِيمًا»^۳ معلوم است که جز محمد ﷺ برای کسی دیگر، شرق تا غرب زمین به قلمرو و فرمانروایی او در نیامده است. در حدیث صحیح حضرت ﷺ می‌فرماید: «إِنَّهُ زَوَى لِي الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا، وَ سَيَبْلُغُ مَلِكُ أُمَّتِي مَارُؤِي لِي مِنْهَا»^۴ باز هم در تورات آمده است که «خداوند تعالی به ابراهیم فرمود: از اسحاق برای تو نسلی است و اما در خصوص اسماعیل، او را برکت دهم، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم... و امتی عظیم از وی بوجود آوردم.» تا اینکه در ادامه می‌گوید: «به ماذماذ» (یعنی به محمد ﷺ و به گفته‌ای به احمد) بزرگش داشتیم، و به گفته‌ای: او را بزرگ، بزرگ گردانیدیم و به سرعت مقطوعش گردانیم.^۵

-
- ۱- سورة صف، آیه ۶، ترجمه: «و مژده‌دهنده به پیامبری هستم که بعد از من به نام احمد می‌آید.»
 - ۲- در صحیح بخاری، آیات کتاب البیوع، باب کراهیه السخب فی السوق، شماره ۳۱۲۵ از عطاء بن یسار روایت شده است.
 - ۳- ر.ک: اَلْكَافِرُ الْأَوَّلُ، إصحاح ۱۳ آیات ۱۸-۱۵ ترجمه «طول و عرض زمین را جهت بزرگ داشت فرزندت پیما.»
 - ۴- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب هلاك هذه الأمة بعضهم ببعض، شماره ۲۸۸۹. حدیث از ثوبان روایت شده است. ترجمه حدیث: «خداوند مشارق و مغارب زمین را برایم جمع کرد و بزودی قلمرو امت من به اندازه‌ای از زمین که برایم جمع شده، خواهد رسید.»
 - ۵- کتاب پیدایش، اصحاح ۱۷، آیه ۲۰.

باز هم در تورات آمده است که: خداوند به ابراهیم وعده می‌دهند که دست فرزندش اسماعیل بر فراز سایر امت هاست و همه امت‌ها زیر دست او قرار می‌گیرند، و در تمام جایگاههای برادرانش سکونت می‌گیرند.^۱ اهل کتاب (یهود و نصارا) همگی این را می‌دانند که اسماعیل هیچ وقت وارد شام نشده، و نه هم دست او فراتر از دست سائر برادرانش بوده است. این برای فرزندش محمد ﷺ پیش آمده است. کسی از عرب هم پیش از محمد ﷺ و امتش مالک شام و مصر نبوده است. فتح شام و مصر در زمان خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه و فاروق رضی الله عنه صورت گرفت.

در سفر چهارم از توراتی که امروز در دست آنهاست، بدین مضمون آمده است که: نبی ای برای ایشان، از میان برادران ایشان، مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت.^۲ بر همه آنان معلوم است که خداوند عز و جل پیامبری از نسل اسماعیل جز محمد ﷺ برنگزیده است و در بنی اسرائیل هم پیامبری همانند موسی جز عیسی علیه السلام نبوده است. تازه بنی اسرائیل پیامبری عسی را رد می‌کردند. دیگر اینکه او از برادران آنها نیست. تنها از مادر به آنها منتسب است. بنابراین مصداق این مقوله، محمد ﷺ است.

از جمله این گفتارها، آخرین آیه‌ی تورات در آخر سفر پنجم، به این معناست: «يَهْوَهُ از سینا آمد و از ساعیر برایشان طلوع کرد و از جبل گردید.»^۳ معنای این مقوله این است که شرع خداوند و نورش از کوه طور سینا آمد، جایی که خداوند در آن جا با موسی سخن گفت و بر ساعیر درخشید. ساعیر کوهی است که عیسی علیه السلام بر آن متولد شد و به پیامبری رسید و بر فراز کوههای فاران قرار گرفت، زیرا خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد که با اسماعیل به سوی کوههای فاران بروند.^۴

برخی از علمای اسلامی برای اثبات صحت این گفتار، به سوگند یاد کردن خداوند سبحان در قرآن به این اماکن سه گانه استناد می‌کنند، به ترتیبی که از پایین تر به بالاتر در این آیه شریفه سوگند یاد شده است: «وَالثِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَ طُورِ سِينِينَ * وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»^۵.

در تورات این امر به ترتیب برحسب وقوع واقعه، و برحسب نوری که در آنجا درخشیدن گرفت، آمده است، ولی در قرآن اول خداوند به مکان عیسی، سپس به مکان موسی، سپس به مکان

۱- کتاب پیدایش، اصحاح ۱۶، آیه ۱۳.

۲- سفر التثنية، اصحاح ۱۸، آیه ۱۹.

۳- سفر تثنية، اصحاح ۳۳، آیه ۲.

۴- کتاب پیدایش سفر تکوین، اصحاح ۲۱، آیه ۲۰.

۵- سوره تین، آیه ۳-۱ ترجمه: «سوگند به انجیر و زیتون (منظور سرزمین و محل رویدن انجیر و زیتون که سرزمین مقدسه باشد است) و سوگند به کوه طور سینین (منظور کوه سینا است) و سوگند به این شهر امن و امان (منظور مکه مکرمه است).».

محمد ﷺ سوگند یاد می‌کند، زیرا عادت عرب در سوگند یاد کردن بر این منوال بود که هنگام سوگند از پایین‌تر به بالاتر سوگند یاد می‌کردند.

همچنین زبور داود عليه السلام و خبرنامه‌هایی که در حال حاضر در دست اهل کتاب (یهود و نصاری) است و همچنین کسانی از آنها که قبلاً یا تازه مسلمان شده بودند، بشارت از آمدن محمد ﷺ می‌دادند.

در کتاب انجیل اسم فازرقایط درست مطابق با صفات و ویژگی‌های محمد ﷺ ذکر شده است. اما سخن «أَشْعِيَاءُ وَأَزْمِيَاءُ» بر هر خواننده‌ای که آن را بخواند، روشن و آشکار است. و لله الحمد و المننة و الحجة البالغة.

فصل ششم

فرزندان پیامبر ﷺ

سخن از عمو و عمه‌های پیامبر ﷺ در مبحث ذکر نسب مطهرش گذشت. اما فرزندان حضرت ﷺ همه از خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها هستند، جز ابراهیم که از ماریه قبطیه است. نام آنان به این ترتیب است: قاسم، که کنیه حضرت ﷺ به نام اوست، زیرا او از همه بزرگتر است، سپس زینب، سپس رقیه، سپس ام‌کلثوم، سپس فاطمه. بعد از نبوت پیامبر ﷺ عبدالله متولد شد که به او «الطیب» و «الطاهر» گفته می‌شد، زیرا او در اسلام تولد یافت و به گفته‌ای «الطاهر» غیر از «طیب» است. برخی از علمای اسلامی این گفتار اخیر را صحیح دانسته‌اند.

سپس ابراهیم در سال دوم هجری از ماریه قبطیه در مدینه منوره متولد شد و درست بعد از یک سال و دو ماه وفات یافت. پیامبر ﷺ درباره او فرمود: «إِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ»^۱ همه فرزندان حضرت ﷺ پیش از ایشان درگذشتند جز فاطمه رضی الله عنها که اندک زمانی - بعد از حضرت ﷺ بنا بر قول مشهور شش ماه^۲ و بنا بر قولی هشت ماه و بنا بر قولی هفتاد روز و بنا بر قولی، هفتاد و پنج روز و بنا بر قولی، سه ماه، و بنا بر قولی دیگر، صد روز بعد وفات یافتند. حضرت علی رضی الله عنه و بنا بر قولی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پیکر پاکش نماز گزاردند. البته این گفتار

۱- این حدیث در صحیح بخاری با فتح الباری، شماره ۱۳۸۲ از براء بن عازب روایت شده است و در صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمة رضی الله عنه الصبیان و العیال، شماره ۲۳۱۶ از انس بن مالک روایت شده است. ترجمه حدیث: «برای او ابراهیم در بهشت شیردهنده‌ای است.»

۲- رجوع شود: فتح الباری تحت شماره [۳۰۹۳] و صحیح مسلم تحت شماره [۱۷۵۹] از عایشه رضی الله عنها روایت است.

نامأنوس و غریب به نظر می‌رسد. در حدیثی آمده است^۱ که حضرت فاطمه رضی الله عنها اندک زمانی قبل از وفاتش غسل کرد و وصیت کرد که بعد از وفاتش غسل داده نشود. در روایتی آمده است که حضرت علی، عباس، اسماء بنت عُمَیس همسر ابوبکر صدیق رضی الله عنهم و قابله اش سلمی أم رافع او را غسل داده‌اند. درست همین روایت است.^۲

۱- این اثر را امام احمد بن حنبل از أم سلمی روایت کرده است. هیشمی در مجمع الزوائد، جلد ۹، ص ۲۱۰ و ۲۱۱ می‌گوید: احمد این را روایت کرده است و در آن راوی‌ای هست که من او را نمی‌شناسم. همچنین طبرانی این اثر را در معجم کبیر از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت کرده است که اسنادش منقطع است. باز هم ابن سعد در مناقب فاطمه، ج ۸، ص ۲۷ روایت کرده که باز هم اهل حدیث می‌گویند سندش ضعیف است.

۲- این اثر را شافعی و ابونعیم در الحلیة و دارقطنی و حاکم روایت کرده‌اند. اهل حدیث می‌گویند اسنادش حسن است.

ر.ک: تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۴۳، الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷.

فصل هفتم

همسران پیامبر ﷺ

نخستین زنی که پیامبر ﷺ با او ازدواج کرد، خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها بود. او هنگام بعثت یار راست و درستی برای حضرت ﷺ به شمار می رفت. خدیجه بنا بر قول صحیح نخستین کسی بود که به پیامبر ﷺ ایمان آورد. برخی بر آنند که نخستین کسی که به پیامبر ﷺ ایمان آورد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. البته این نظریه فردی و؟؟ است.

پیامبر ﷺ در حیات خدیجه به خاطر جلالت و منزلت و عظمت خدیجه با هیچ زنی ازدواج نکرد. راستش این است که آیا خدیجه افضل است یا عایشه؟ در این باره اختلاف است:

گروهی از علمای اسلامی افضلیت خدیجه رضی الله عنها را بر افضلیت عایشه رضی الله عنها ترجیح می دهند. خدیجه رضی الله عنها یک سال و نیم قبل از هجرت پیامبر ﷺ درگذشت.^۱ پیامبر ﷺ بعد از وفات خدیجه در مکه با سوده بنت زمعه قریشی عامریه ازدواج نمود، و زفافشان در شهر مکه صورت گرفت.

چون سوده به سن پیری رسید و پیامبر ﷺ قصد طلاق دادن او را کرد، با پیامبر ﷺ به مصالحه رسید که نوبت روزانه خود را به عایشه بدهد. بنا بر گفتاری، نوبتش را به خود پیامبر ﷺ بخشید و پیامبر ﷺ آن را به عایشه اختصاص داد. در این باره این آیه شریفه نازل شد: ﴿وَإِنَّ امْرَأَةً حَافَتْ مِنْ بَغْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً...﴾^۲

۱- ابن قیم به طور قطعی معتقد است که درگذشت خدیجه ۳ سال قبل از هجرت پیامبر بوده است. ر.ک: زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- سوره نسا، آیه ۱۲۸، تکمله آیه «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» ترجمه: «و اگر زنی از سرباز زدن یا روی گردانیدن شوهرش ترسید، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که میان همدیگر صلح و صفا ایجاد کنند و صلح بهتر است».

سوده رضی الله عنها در آخرین روزهای خلافت امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه درگذشت. برخی معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با عایشه قبل از سوده ازدواج کرده است، اما زفاف ایشان در ماه شوال سال دوم هجری صورت گرفت.

عایشه رضی الله عنها تنها دوشیزه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وی ازدواج کرد و تنها همسری بود که در بسترش بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل شد. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه همسرانش محبوب‌تر به شمار می‌رفت. وی از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار بود، که قرآن و سنت هم به ذکر آن پرداخته‌اند. در امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زنی همانند او در علم و دانش یافت نمی‌شود. وفاتش در سال پنجاه و هفت و به گفته‌ای در سال پنجاه و هشت هجری بوده است.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال سوم هجری با حفصه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنه ازدواج کرد پس از چندی او را طلاق داد،^۱ سپس به او رجوع کرد. حفصه در سال چهل و یک و به گفته‌ای در سال پنجاه و یک و به اعتقاد برخی دیگر در سال چهل و پنج هجری درگذشت.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ام سلمه هند بنت ابی امیه - که نامش حدیفه و بقولی سهیل بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم قرشی باشد - پس از درگذشت شوهرش ابوسلمه عبدالله بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن مخزوم و بازگشت از جنگ بدر، با او ازدواج کرد.

این امر مقتضی آن است که ازدواجش در ابتدای سال سوم هجری بوده است. ولایت عقدش، چنان که نسائی^۲ از طریق حماد بن سلمه از ثابت البنانی از ابن عمر بن ابی سلمه از پدرش از ام سلمه روایت کرده، به دست پسرش عمر بود. من در این باره جزوهای جمع‌آوری و تهیه کرده‌ام و در آن بیان داشته‌ام که منظور از عمر در حدیث، عمر بن الخطاب رضی الله عنه است، زیرا او به خواستگاری اش برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود. و اقدی^۳ و دیگر مورخان می‌نویسند که پسرش سلمه ولی مادرش در عقد بوده است، و درست هم همین است.

۱- ر.ک: سنن ابی داود، شماره ۲۲۸۳؛ سنن نسائی، شماره ۳۵۵۹؛ سنن ابن ماجه، شماره ۲۰۱۶. حدیث از عبدالله بن عباس از عمر رضی الله عنهم روایت شده است. شیخ البانی در کتاب صحیح سنن ابی داود، شماره ۱۹۹۸ این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- ر.ک: سنن نسائی، شماره ۳۲۵۳؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۷-۱۶؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۳۱، حدیث از ام سلمه روایت شده است. سند حدیث ضعیف است به علت جهالت حال ابن عمر بن ابی سلمه. ر.ک: ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۲۲۰-۲۱۹.

۳- ر.ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۹۲.

برخی هم معتقدند که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ام سلمه را بدون ولی به عقد خود درآورد. و خدای متعال بهتر می‌داند.

واقعی می‌گوید: وفات ام سلمه در سال پنجاه و نه هجری بوده است^۱. دیگر مورخان معتقدند که وفاتش در سال شست و دو هجری در ایام خلافت یزید بن معاویه بوده است.

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زینب بنت جحش در ماه ذی القعدة سال پنجم هجری و به گفته‌ای در سال سوم هجری ازدواج کرد. در صبح روز عروسی با زینب، چنان که بخاری و مسلم از انس روایت کرده‌اند^۲ آیه حجاب نازل شد. پس از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انس را (از وارد شدن بر زنان) بازداشت. هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مدینه شد، انس ده ساله بود. بنابراین در این هنگام عمرش به پانزده سال کامل می‌رسید. و خدا بهتر می‌داند.

ازدواج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زینب با ولایت خداوند سبحانه و تعالی انجام گرفت. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا...﴾^۳

بخاری در کتاب صحیح خود^۴ به سندی ثلاثی روایت کرده که زینب بر دیگر همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با ازدواج خود فخرورزی می‌کرد و می‌گفت: «شمارا خانواده‌هایتان به ازدواج درآورد، اما من را خداوند در آسمان به ازدواج درآورد».

زینب، نخستین زن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که درگذشت. واقعی می‌گوید:^۵ در سال بیست هجری وفات یافت و عمر بن الخطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر او نماز گزارد.

۱- ر.ک: ابن سعد، ج ۸، ص ۶۷ در طبقات ابن سعد آمده است که وفات ام سلمه در سال ۶۹ هجری بوده است.
 ۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله تعالی: لا تدخلوا بیوت النبی إلا أن یؤذن لکم...، شماره ۴۷۹۱؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب زواج زینب بنت جحش، و نزول الحجاب و اثبات ولیمة العرس، شماره ۱۴۲۸ از طریق انس.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۷ «پس چون زید از او کام دل گرفت، او را به ازدواج تو درآوردیم.» اشاره به طلاق دادن زید بن حارثه به زینب بنت جحش است. پس از اینکه زید بن حارثه که به او زید بن محمد می‌گفتند، زفافش را با زینب انجام داد زینب را طلاق داد. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با او ازدواج کرد. البته در این ازدواج یک نوع تشریح الهی بود و آن اینکه خداوند می‌خواست به دیگران بفهماند که زیدی که به او زید بن محمد می‌گفتند، پسر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست.

۴- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی: وکان عرشه علی الماء و هو رب العرش العظیم، شماره ۷۴۲۰-۷۴۲۱ حدیث از انس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است.

منظور از گفتار مؤلف به سند ثلاثی: سندی را گویند: که در سلسله سندش بیش از سه راوی نباشد.

۵- ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص: ۱۱۵.

سپس پیامبر ﷺ با جَویریه بنت الحارث بن ابی ضرار از قبیله المصطلق ازدواج کرد. پیامبر ﷺ در سال ششم هجری با قوم جَویریه بر سر آبگیر مُرَیسع به ستیز برخاست و جَویریه به اسارت مسلمانان درآمد و سهم ثابت بن قیس بن شماس شد. ثابت با او عقد مکاتبه بست. جَویریه پس از این عقد، خدمت پیامبر ﷺ آمد و از ایشان جهت ایفای عقد مکاتبه خود درخواست مساعدت کرد. پیامبر ﷺ هم طلب او را به جای آورد و او را خریداری و آزاد کرد. سپس با او ازدواج کرد.

بنابر قولی وفات جَویریه در سال پنجاه هجری بوده است. واقدی می‌گوید:^۱ وفاتش در سال پنجاه و شش هجری بوده است.

سپس پیامبر ﷺ با صفیه بنت حُیّی بن اخطب اسرائیلی هارونی نضری خیبری رضی الله عنها ازدواج کرد. او را از غنایم به دست آمده جنگ خیبر برگزید. این در در اوایل سال هفتم هجری بود. سپس پیامبر ﷺ صفیه را آزاد و با او ازدواج کرد. صداقش را همان آزادی اش قرار داد و در راه بازگشت از جنگ در مکانی منزل کردند و بر او دخول کرد، و او را مُحَجَّب گردانید. سپس معلوم شد که صفیه از امهات المؤمنین به شمار می‌رود. واقدی می‌گوید:^۲ وفات صفیه در سال پنجاه، و بنابر قولی در سال سی و شش هجری بوده است.

در همین سال و بنابر قولی در سال قبل آن، یعنی سال ششم هجری، پیامبر ﷺ با ام حبیبیه رمله بنت ابی سفیان صخر بن حرب بن أمیه بن عبد شمس اموی ازدواج کرد. ام حبیبیه در حبشه بود. بعد از اینکه شوهرش عبیدالله بن جحش درگذشت، عمرو بن امیه الضمری به خواستگاری اش رفت و حضرت ﷺ به ولایت خالد بن سعید بن العاص و بنابر قولی به ولایت نجاشی پادشاه حبشه او را به عقد خود درآورد. ناگفته نماند که قول اول صحیح‌تر است، ولی نجاشی به جای پیامبر ﷺ چهارصد دینار مهریه اش را پرداخت کرد، سپس او را مجهز کرد و نزد پیامبر ﷺ فرستاد.

اما آنچه مسلم در این باره در کتاب صحیحش^۳ از عکرمه بن عمار الیمانی از ابی زُمَیْل سماک بن الولید از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که ابوسفیان هنگامی که مسلمان شد طی گفتگویی با پیامبر ﷺ گفت: «نزد من بهترین و زیباترین دختر عرب است و آن ام حبیبیه دختر ابوسفیان است که به ازدواج تو درمی‌آورم...»، تعجب آور است که از مسلم رحمه الله تعالی این گونه روایتی را آورده و به آن متوجه نشده است، زیرا ابوسفیان در شب فتح مکه بعد از آنکه از ازدواج

۱- ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص: ۱۲۰. ۲- ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۸.

۳- ر. ک: صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب ابی سفیان، شماره ۲۵۰۱.

پیامبر ﷺ با ام حبیبه مدت یک سال یا بیشتر سپری شده بود، پیشتر مسلمان شد. پس چگونه مسلم متوجه این امر نشده است. هیچ خلافتی در این مسأله نیست. این مسأله بر بسیاری از علماء، به گمان ابن حزم ظاهری این حدیث موضوع است و عکرمه بن عمار را در این حدیث ضعیف می‌داند.^۱ کسی قبل و بعد از او، این نظر را بیان نداشته است. محمد بن طاهر مقدسی می‌گوید: ابوسفیان با این کار می‌خواست عقد دخترش با پیامبر تجدید کند تا ازدواج آنها بدون اجازه و منقصة‌ای برای او به حساب نیاید. یا اینکه می‌پنداشت با مسلمان شدن او ازدواج دخترش خود به خود فسخ می‌شود. ابو عمر و بن الصلاح و ابو زکریا نووی، با محمد بن طاهر مقدسی در این باره هم‌نظر هستند. البته این نظر در این باره بعید به نظر می‌رسد، زیرا اگر چنین بود ابوسفیان نمی‌گفت: نزد من بهترین و زیباترین دختر عرب است، چرا که پیامبر ﷺ ام حبیبه را یک سال پیش و یا بیشتر دیده بود. تصور فسخ نکاح ام حبیبه با مسلمان شدن پدرش ابوسفیان باز هم تصور دوری به نظر می‌رسد.

گفتار صحیح در این باره آن است که چون ابوسفیان دامادی پیامبر ﷺ را برای خود شرف و منزلتی می‌دانست، دوست داشت که دختر دیگرش به نام «عَرَّة» را به همسری پیامبر ﷺ درآورد. جهت تحقق این امر به دخترش ام حبیبه توسل جست. بخاری و مسلم در کتاب صحیح^۲ خود از ام حبیبه روایت می‌کنند که گفت: «ای رسول خدا، خواهرم دختر ابوسفیان را به همسری خود درآورد.» پیامبر ﷺ فرمود: «آیا تو این را دوست می‌داری؟» ام حبیبه گفت: «بله»، ... در صحیح مسلم آمده است که ام حبیبه گفت: خواهرم عَرَّة دختر ابوسفیان را به همسری خود درآور ... بنابراین حدیث نتیجه می‌گیریم که حدیث اول صحیح است. شاید بعضی از روایان این حدیث فکر کرده‌اند که منظور از گفتار ابوسفیان «عندی احسن العرب و أجمله» ام حبیبه باشد، در صورتی که او می‌گوید: عَرَّة، اینجاست که راوی به اشتباه می‌افتد یا اینکه استاد روایت‌کننده گفته: دختر ابوسفیان و سامع و روایت‌کننده گمان برده که ام حبیبه است، چرا که او کسی جز ام حبیبه از دختران ابوسفیان را نمی‌شناخته است.

برای این گونه اشتباهات شواهد بسیاری است. من در جزوه‌ای جداگانه تحت عنوان این حدیث به شمارش این شواهد پرداخته‌ام.

۱- در بعضی از نسخه‌ها «وضع عکرمه بن عمار» آمده است، و در زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۱۰، «کذب عکرمه بن عمار» آمده است.

۲- ر.ک: فتح الباری، کتاب النکاح، باب و أن جمعوا بین الاختین إلاماقد سلف، شماره ۵۱۰۱ صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب تحریم الریبه و أخت المرأة، شماره ۱۴۴۹.

ام حبیبیه رضی الله عنها به گفته ابو عبید^۱ در سال ۴۴ هجری در گذشته است. ابوبکر بن ابی خیشمه^۲ می گوید: در سال پنجاه و نه، یک سال قبل از برادرش معاویه در گذشته است.

سپس پیامبر ﷺ در ذی القعدة همین سال با میمونه بنت حارث هلالی ازدواج کرد. در اینکه آیا پیامبر ﷺ مُحْرِم بوده است یا نه، اختلاف است. بخاری و مسلم در صحیحین^۳ از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت ﷺ مُحْرِم بوده است. بعضی معتقدند که این از ویژگی های پیامبر ﷺ به شمار می آید، زیرا مسلم از عثمان روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَنْكِحُ الْمُحْرِمُ وَلَا يُنْكَحُ وَلَا يَحْتَبُ»^۴ امام ابوحنیفه رحمه الله به حدیث نخست استدلال می کند و حدیث عثمان رضی الله عنه را حمل بر کراهیت می کند. به اعتقاد بعضی دیگر پیامبر ﷺ هنگام ازدواج محرم نبوده است، به دلیل اینکه مسلم^۵ از میمونه روایت می کند که می گوید: «پیامبر ﷺ در حالی او را به ازدواج خود در آورد و بر او درآمد که محرم نبود.»، بیشتر علمای حدیث این حدیث را بر اثر وارد شده از ابن عباس رضی الله عنهما ترجیح می دهند، زیرا میمونه خود محور این جریان است و به آن از دیگران واقف تر است. چنان که ترمذی^۶ روایت کرده، ابورافع هم که خود سفیر پیامبر ﷺ و میمونه بوده، بدین گونه از این جریان خبر می دهد. در جواب اثر ابن عباس که در این باره گذشت، پاسخ های زیادی داده شده که محل بحث آن اینجا نیست. میمونه در محلی به نام «سَرَف» همانجایی که پیامبر ﷺ در حال بازگشتن از عمره القضاء بر او درآمد، درگذشت. تاریخ وفات میمونه سال پنجاه و یک هجری و بنا بر

- ۱- منظور ابو عبید قاسم بن السَّلام المروزی از علمای بزرگ حدیث و ادب و فقه است که در سال ۲۲۴ ه در مکه مکرمه درگذشت. ر.ک: الأعلام، ج ۶، ص ۱۰.
- ۲- منظور احمد بن زهیر بن حرب بن شداد النسائی بغدادی مصنف تاریخ الکبیر است که در سال ۲۷۹ هجری درگذشته است. ر.ک: الأعلام، ج ۱، ص ۱۲۳.
- ۳- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب نکاح المحرم، شماره ۵۱۱۴؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تحریم نکاح المحرم و کراهة خطبته، شماره ۱۴۱۰.
- ۴- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تحریم نکاح المحرم و کراهة خطبته، شماره ۱۴۰۹؛ سنن ابی داود، شماره ۱۸۴۱؛ سنن ترمذی، شماره ۸۴۰ حدیث از عثمان رضی الله عنه روایت شده است. ترجمه حدیث: «شخص محرم نه ازدواج کند و نه هم کسی را به ازدواج در آورد، و نه هم برای کسی خواستگاری کند.»
- ۵- ر.ک: صحیح مسلم، شماره ۱۴۱۱؛ سنن ابی داود، شماره ۱۸۴۳؛ سنن ترمذی، شماره ۸۴۵ حدیث از میمونه بنت حارث روایت شده است.
- ۶- ر.ک: سنن ترمذی، کتاب الحج، باب ما جاء فی کراهية تزويج المحرم، شماره ۸۴۱ ترمذی می گوید: این حدیث حسن است. شیخ البانی این حدیث را در إرواء الغلیل، شماره ۱۸۴۹ ضعیف می داند.

قولی پنجاه و سه هجری و بنا بر قولی سال شصت و شش هجری بوده است و پسر خواهرش عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بر وی نماز میت خواند.

این ها نه زن پیامبر ﷺ بعد از خدیجه هستند، چنان که در صحیحین^۱ آمده، پیامبر ﷺ پیش از آن ها در گذشت. در روایتی در صحیح بخاری^۲ آمده است که حضرت ﷺ بعد از خود یازده زن، برجای گذاشت، ولی روایت اول صحیح تر است.

قتاده بن دَعَامَه می گوید: پیامبر ﷺ پانزده زن به عقد خود در آورد، با سیزده تن از آنان آمیزش کرد و یازده تا را در یک وقت در عصمت داشت و نه زن بعد از خود باقی گذاشت. حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مُقَدِسی همانند این حدیث را در کتاب *المختار* از انس روایت کرده است. مشهور هم همین است. من هم در کتاب نکاح بعضی از پیشوایان متأخر مذهب مالکی و غیر مالکی مشاهده کرده ام که تعداد زنان پیامبر ﷺ که با آنان نزدیکی کرده یا نکرده، به بیست و اندی نفر می رسد. پیامبر ﷺ جز این زنان، دو کنیز هم بستر هم داشت: یکی ماریه بنت شمعون القبطیه مادر ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ که مقوقس فرمانروای اسکندریه و مصر با خواهرانش به نام شیرین و برده اخته شده ای به نام مابور به اضافه یک رأس استر به نام دُلْدُلْ به حضرت ﷺ هدیه داده بود. حضرت ﷺ شیرین را به حسان بن ثابت بخشید و از حسان پسری به نام عبدالرحمن به دنیا آورد.

ماریه در محرم سال شانزدهم هجری در گذشت. حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه مردم را به جنازه ماریه فراخواند. سپس بر او نماز خواند و در قبرستان بقیع او را به خاک سپردند.

همبستر دوم پیامبر ﷺ ریحانه بنت عمرو - که بنت زید هم گفته می شد - نام داشت. حضرت ﷺ او را از بنی قریظه برگزید و به همبستری خود در آورد. بعضی بر آنند که پیامبر ﷺ او را به ازدواج خود در آورده است. برخی دیگر می گویند که او را به همبستری خود در آورد، سپس او را آزاد کرد و او به خانواده اش پیوست.

بعضی از سیره نویسان متأخر معتقدند که حضرت ﷺ دو کنیز دیگر جز ماریه و ریحانه به همبستری خود در آورده است، و خدای بلندمرتبه دانایان است.

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب کثرة النساء، و باب من طاف علی نساءه فی غسل واحد، شماره ۲۸۴؛ و صحیح مسلم، کتاب الرضاع، باب القسَم بین الزوجات، شماره ۱۴۶۲. حدیث از انس رضی الله عنه روایت شده است.

۲- ر. ک: صحیح بخاری کتاب الغسل، باب اذا جامع ثم عاد، و من دار علی نساءه فی غسل واحد، شماره ۲۶۸ از انس بن مالک رضی الله عنه.

فصل هشتم

موالی^۱ پیامبر ﷺ

نام موالی پیامبر ﷺ در کتاب‌های سیره به ترتیب حروف الفبا آمده است. حافظ ابوالقاسم بن عساکر در اول کتاب تاریخش نام آنان را آورده است. آنان عبارتند از:

احمر، کنیه‌اش ابو عسیب است. أسود، أفلح، أنس، أيمن ابن أم أيمن، باذام، ثوبان بن يُجْدُد، ذكوان که طهمان یا کیسان یا مروان و یا مهران هم گفته می‌شود، دیگر رافع، رباح، رُوَيْفِعُ، زید بن حارثه، زید جد هلال بن یسار، سابق، سالم، سعید، سفینه، سلمان فارسی، سلیم و کنیه‌اش اَبی کبشه، که از جمله مذکوران در جنگ بدر است، صالح (شقران). ضَمِيرَةُ بن اَبی ضميرة، عبيدالله بن أسلم، عبيد کنیه‌اش اَبی صفيه، فضالة اليماني، قُصَيْر، كِرْه كِرْه یا كِرْه كِرْه، مابور القبطي، مدعم، ميمون، نافع، نبيل، هرمز، هشام، واقد، وَردان، يسار (نوبی) اَبو أثيلة، ابوبكرة، اَبوالحمراء، اَبورافع بنام أسلم و اَبوعبيد.

امام نووی رحمه الله تعالی نام همه این بردگان آزاد شده را در اول کتاب خود به نام تهذيب الأسماء واللغات^۲ آورده است. تنها کاری که من^۳ در این باره انجام داده‌ام نام آنان را به ترتیب حروف الفباء مرتب کردم تا جستجوی آن برای مراجعه کنندگان آسان گردد.

اما کنیزهای آزاد شده پیامبر ﷺ عبارتند از:

أُمَيْمَةُ، بَرَكَةُ أم أيمن که مادر أسامه بن زید باشد، خضره، رَضْوَى، ريحانة، سَلْمَةُ که مادر رافع و زن ابي رافع باشد، شیرین و خواهرش ماریه مادر ابراهیم عليه السلام فرزند پیامبر ﷺ، ميمونة بنت سعد، أم ضَمِيرَةَ و أم عَيَّاشُ.

امام نووی رحمه الله می‌گوید: پیامبر ﷺ در یک زمان مالک همه این کنیزان نبوده است، بلکه در زمان‌های متفاوت به ملکیت پیامبر ﷺ درآمده‌اند.^۴

۱- منظور از موالی، برده‌های آزاد شده پیامبر ﷺ هستند. (مترجم)

۲- تهذيب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۸.

۳- منظور مؤلف، ابن کثیر است.

۴- ر.ک: تهذيب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۸.

فصل نهم

خدمتکاران پیامبر ﷺ

گروهی از صحابه کرام رضوان الله عليهم اجمعین شرف خدمتگزاری پیامبر ﷺ را داشتند. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از کفش های پیامبر ﷺ مواظبت به عمل می آورد. چون حضرت صلی الله علیه و آله بر می خاست کفش های حضرت صلی الله علیه و آله را به پای مبارکش می کرد. و چون حضرت صلی الله علیه و آله می نشست کفش های را می گرفت و زیر بغلش نگه می داشت تا پیامبر صلی الله علیه و آله برخیزد. مغیره بن شعبه رضی الله عنه به عنوان شمشیردار حضرت صلی الله علیه و آله بالای ایشان می ایستاد و از او نگهبانی به عمل می آورد. عقبه بن عامر از سواری پیامبر صلی الله علیه و آله مواظبت می کرد وقت سفر آن را به حرکت در می آورد. انس بن مالک رضی الله عنه، ربیع بن کعب رضی الله عنه، بلال رضی الله عنه و ذو مخبر یا ذومخمر پسر برادر و یا پسر خواهر نجاشی پادشاه حبشه، همه اینان خدمتگزاری پیامبر صلی الله علیه و آله را می کردند.

فصل دهم

نویسندگان وحی

نویسندگان وحی عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، اَبی بن کعب، زیدابن ثابت، معاویه بن ابی سفیان، محمد بن مسلمة، ارقم بن ابی الأرقم، اَبان بن سعید ابن العاص، و برادرش خالد، ثابت بن قیس، حنظلة بن الربیع الأسیدی کاتب، خالد بن الولید، عبدالله بن ارقم، عبدالله بن زید بن عبدربه، علاء بن عتبة، مغیره بن شعبه و شرحبیل بن حسنة. حافظ ابوالقاسم^۱ همه این کاتبان را به طور کامل در کتاب خود آورده، تا جایی که اسناد هر یک از آنان را بررسی کرده است، جز شرحبیل بن حسنة که بدون سند آورده است. از جمله کاتبان، شخصی به نام سِجَل را یاد آور شده، چنان که ابوداود و نسایی درباره این فرموده خداوند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ»^۲.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کنند که در تفسیر (سجل) می گوید: او کاتبی برای پیامبر بوده است.^۳

امام ابو جعفر بن جریر در تفسیر خود^۴ ضمن رد کردن این حدیث می گوید: معلوم نیست که کسی به

۱- منظور کتاب ابن عساکر به نام «تاریخ مدینه دمشق» است. این کتاب تاکنون مخطوط و در دست چاپ است.

۲- سورة انبیاء، آیه ۱۰۴؛ ترجمه: «آن روز که درهم پیچیم و تا زیم آسمان را مانند درهم پیچیدن طومارها.»

۳- ر.ک: سنن أبی داود، کتاب الخراج و الإمارة و الفی، باب اتخاذ الکاتب، شماره ۲۹۳۵ نسائی، سنن للکبری، ج ۶، ص ۴۰۸ حدیث از ابن عباس روایت شده است. اهل حدیث، این حدیث را ضعیف دانسته اند، ابن القیم می گوید: من از شیخمان ابن تیمیه شنیدم که می گفت: این حدیث جعلی است. هیچ وقت نبوده که کسی به نام «سجل» در کاتبان پیامبر ﷺ باشد. حتی کسی در صحابه پیامبر ﷺ به این نام نبوده است. کاتبان پیامبر ﷺ معروف هستند. این آیه (یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب) مکی است و پیامبر ﷺ در مکه کاتبی نداشته است و «السجل» همان کتاب نوشته شده است.

هم چنین شیخ البانی رحمه الله تعالی در ضعیف سنن ابوداود، شماره ۶۳۰ می گوید: این اثر ضعیف است.

۴- منظور ابن جریر طبری است، ر.ک: تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۷۹

امام طبری رحمه الله تعالی در تفسیر خود «سجل» را به صحیفه معنا می کند.

نام «سجل» در کاتبان پیامبر ﷺ بوده باشد. نه هم کسی به این نام در اصحاب پیامبر ﷺ بوده است. گفتم: جمعی از حافظان حدیث، آن را رد کرده و مُنکَر دانسته‌اند. من در این باره جزو‌های جداگانه تهیه کرده‌ام که در آن به ذکر طرق و علل این حدیث و کسانی از ائمه که درباره این حدیث سخن گفته و آن را موضوع و جعلی دانسته‌اند پرداخته‌ام. و خدای بلندمرتبه دانایانتر است.

فصل یازدهم

مؤذنان پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ چهار مؤذن داشت: بلال بن رباح، عمرو بن أم مکتوم نابینا که به قولی او را عبدالله گویند، این دو مؤذن به نوبت در مدینه اذان می‌گفتند، مؤذن دیگر سعد القرظ^۱ بود که در مسجد قباء اذان می‌گفت، و أبو محذورة^۲ که در مکه به اذان‌گویی مشغول بود.

۱- سعد تا اوایل خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه در قباء اذان می‌گفت. بعد از اینکه بلال رضی الله عنه اذان را ترک گفت، حضرت ابوبکر رضی الله عنه سعد را از قبا به مدینه انتقال داد و در مسجد نبوی تا ایام خلافت حجاج بن یوسف ثقفی اذان می‌گفت. سپس درگذشت. ر.ک: اشد الغایة، ج ۵، ص ۲۹۲.

۲- ابو محذورة که برخی او را سمره بن معیر می‌نامند، شخصی خوش صدا بود. وفاتش در مکه در سال ۵۹ هجری بوده است. ر.ک: اشد الغایة، ج ۵، ص ۲۹۲.

فصل دوازدهم

شتران و اسبان پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ سه شتر به نام های: الْعُضْبَاءُ، الْجُدْعَاءُ، الْقِصْوَاءُ، داشت. از محمد بن ابراهیم التیمی^۱ روایت است که پیامبر ﷺ یک شتر داشته که موصوف به این سه صفت بوده است، امام نووی حکایت می کند که این گفتار جدا نامانوس به نظر می رسد.^۲ همچنین حضرت ﷺ هفت اسب داشت: السَّكْبُ، که پیشانی و دست و پایش جز پای راست سفید بود. این اولین اسبی بود که حضرت ﷺ بر آن جنگید^۳، سَبْحَه، اسبی بود که پیامبر ﷺ بر آن مسابقه داد، الْمُزْتَجِرُ، اسبی بود که حضرت ﷺ آن را از شخصی اعرابی خریداری نمود و شاهد آن خزیمة بن ثابت رضی الله عنه بود. سهل بن سعد می گوید: ^۴ پیامبر ﷺ سه اسب داشت: لِيَزَا، لَطْرَبُ، و اللُّخَيْفُ، يا النُّحَيْفُ. این شش اسب، هفتمی الوُرْد بود که تمیم داری آن را به حضرت ﷺ هدیه داده بود. حضرت ﷺ استری داشت به نام دُدُلْدُل که مقوقس به ایشان هدیه داده بود و در جنگ حنین بر آن جنگید. این اسب بعد از حضرت ﷺ مدت زمانی ماند، تا جایی که دندان هایش افتاد و به آن جو کوبیده آب دیده می دادند. بعد از حضرت ﷺ نزد حضرت علی رضی الله عنه بود. سپس به عبدالله بن جعفر رسید. همچنین پیامبر ﷺ الاغی بنام عفیر، و یا به گفته قاضی عیاض^۵ غَفِير داشت. امام نووی می گوید: ^۶ همه علما بر اشتباه قاضی عیاض متفق القول هستند.

۱- ابو عبدالله محمد بن ابراهیم التیمی المدني متوفی به سال ۱۲۰ هجری است.

۲- ر.ک: الکاشف، ج ۳، ص ۱۵. ۲- ر.ک: تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۳۷-۳۶.

۳- ر.ک: شرح المواهب، ج ۳، ص ۳۸۴؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۲۰.

۴- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۹۰، سهل بن سعد بن مالک خزرجی الأنصاری هم خود و هم پدرش شرف صحبت پیامبر ﷺ داشتند. وفاتش در سال ۸۸ هجری بوده است. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۲.

۵- ر.ک: الشفاء، ج ۱، ص ۳۱۴. ۶- تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۲۷.

گفتم: شگفت‌تر از همه اینها روایت ابی‌القاسم سهیلی در کتاب *روض الانف* است که می‌گوید: «حدیث مشهور در داستان عقیق این است که با پیامبر ﷺ سخن گفت که او از نسل هفتاد الاغی است که بر هر یک از آنها پیامبری سوار شده است، و اینکه نام او یزیدبن شهاب است و پیامبر ﷺ او را در وقت نیاز نزد اصحابش می‌فرستاد.»

این گفتار باطل و مزخرفی است که هیچ اساس صحیح و ضعیفی ندارد، جز آنچه ابومحمد بن ابی‌حاتم به سند منکر و مردودی یادآور شده است. علمای علم حدیث شکی در موضوع بودن این حدیث ندارند.

این داستان را ابواسحاق اسفرائینی^۱ و امام‌الحرمین جوینی و حتی قاضی عیاض در کتاب *الشفاء* به طور ضمنی یادآور شده‌اند. من می‌گویم: بهتر بود که یادآور نمی‌شدند، زیرا داستان، ساختگی است. من در این باره از استاد خود ابوالحجاج (حافظ یوسف المزی) پرسیدم. در جواب گفت: این داستان هیچ اصلی ندارد و مثل یک جُک است.

همچنین حضرت ﷺ زمانی بیست ماده شتر شیرده پرشیر و صد رأس گوسفند داشت.

۱- ابواسحاق اسفرائینی یعقوب بن اسحاق، از بزرگان و حافظان حدیث است. یاقوت می‌گوید: او یکی از حافظان دنیاست. وفاتش در سال ۳۱۶ هـ. در اسفراین بود. او در همان جا مدفون است. از جمله کتاب‌های وی *الصحیح المسند*، ر.ک: *الأعلام*، ج ۹، ص ۲۵۶.

فصل سیزدهم

سلاح‌های پیامبر ﷺ

ابزارهای جنگی پیامبر ﷺ سه نیزه، سه تیر کمان، شش شمشیر، از جمله ذوالفقار که در جنگ بدر از غنایم جنگی به او رسیده بود، همچنین یک زره، یم سپر، یک انگشتر، یک کاسه چوبین ستر، پرچم مربع مانند سیاه. و بیرق سفید یا سیاهی بودند.

فصل چهاردهم

فرستادگان پیامبر ﷺ

به سوی پادشاهان

این فصل در بیان فرستادگان پیامبر ﷺ به سوی پادشاهان است. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه و عمرو بن امیه ضمیری را طی نامه‌ای به سوی نجاشی پادشاه حبشه، فرستاد که در پی آن مسلمان شد. خدا از او خوشنود باد و قبرش را نورانی کند. دحیه بن خلیفه کلبی را نزد هرقل، پادشاه روم، فرستاد که نزدیک بود مسلمان شود، اما مسلمان نشد. بعضی هم بر اینند که مسلمان شد. شنیذ بن داود^۱ در تفسیر خود حدیث مرسلی آورده که بیان‌گر مسلمان شدن هرقل است، ولی ابو عبید در کتاب الأموال دارد^۲ حدیث مرسلی یاد آور شده که دلالت بر عدم مسلمان شدن هرقل می‌دارد. عبدالله بن خذافه السهمی را نزد کسری پادشاه فرس فرستاد، و او از سر تکبر و خودخواهی نامه پیامبر ﷺ را پاره کرد^۳. خداوند هم به نفرین پیامبر ﷺ، مُلْک و قلمروش را تکه تکه کرد. حاطب بن ابی بلتعنه را نزد مقوقس پادشاه اسکندریه و مصر فرستاد. او نیز نزدیک بود مسلمان شود، اما چیزی از مسلمانی او ثابت نیست. مقوقس مجموعه هدایای قیمتی برای حضرت ﷺ به رسم هدیه فرستاد^۴. عمرو بن العاص را نزد دو پادشاه عمان فرستاد. آنان و مسلمان شدند راه جمع‌آوری صدقات و داوریکردن بین مردم آن جا را برای عمرو باز گذاشتند.

۱- ابوعلی شنیذ بن داود المصیصی، حافظ ابن حجر در کتاب التقریب درباره او می‌گوید: با وجود امامت و دانشش، ضعیف دانسته شده، زیرا شیخ حجاج بن محمد تلقین را می‌کرد و فاش در سال ۲۲۶ هجری بوده است. ر.ک:

تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۴۴-۲۴۵. ۲- کتاب الأموال، ص ۲۳، شماره ۵۸.

۳- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۶۴ از طریق عبدالله بن عباس.

۴- ر.ک: شرح الزرقانی علی المواهب، ج ۳، ص ۳۵۰.

سُلَيْطِ بْنِ عَمْرِو الْعَامِرِيِّ رَانَزِدَ هُوْدَةَ بْنَ عَلِيٍّ الْحَنْفِيِّ فِي رِيْمَامَةِ فَرَسْتَادٍ. شَجَاعُ بْنُ وَهْبٍ الْأَسَدِيُّ رَانَزِدَ حَارِثَ بْنَ أَبِي شَمَّرٍ غَسَّانِيٍّ بِرِجَالِهِ فِي مَنَاطِقِ شَامٍ فَرَسْتَادٍ.

مِهَاجِرِ بْنِ أَبِي أُمِيَّةٍ مَخْزُومِيٍّ رَانَزِدَ حَارِثَ جَمِيْرِيٍّ فَرَسْتَادٍ. عَلَاءُ بْنُ الْحَضْرَمِيِّ رَانَزِدَ مِنْذِرِ بْنِ سَاوِيٍّ عَبْدِيٍّ، بِرِجَالِهِ فِي بَحْرَيْنَ، فَرَسْتَادٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ. أَبُو مُوسَى الشَّعْرِيُّ وَمَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رَانَزِدَ مِنْ مَرْدَمِ يَمَنِ كَسَبُوا فِي دَعْوَةِ إِسْلَامِهِمْ بِرِجَالِهِمْ وَكَسَبُوا أَنْجَاءً مُسْلِمِينَ.

فصل پانزدهم

در بیان سیمای ظاهری پیامبر ﷺ

درباره سیمای ظاهری پیامبر ﷺ علمای اسلامی نوشته‌هایی را جمع کرده و به رشته تحریر درآورده‌اند. شاید بهترین کسی که در این باره نوشته، امام ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی - رحمه الله تعالی - در کتاب *الشمائل* باشد. سپس علمای دیگر به پیروی از او این کار را ادامه دادند. امام حافظ ابوالقاسم بن عساکر رحمه الله تعالی آن را مستند و با دقت تمام حفظ و جمع‌آوری کرده و به شرح تفصیلی آن پرداخته است. همچنین استاد ما امام حافظ ابوالحجاج میزّی در کتاب خود، *تهذیب الکمال* به شرح آن پرداخته است.

امام ابوزکریا نووی در کتاب *تهذیب الأسماء*^۱ در این باره فصل مختصری را آورده و در آن می‌گوید: پیامبر ﷺ نه زیاد بلند قامت و نه کوتاه قامت و نه زیاد سفید سفید، و نه هم گندمگون (سبزه‌رنگ) بود. مویش نه کاملاً موجدار و نه هم نرم و صاف بود. هنگام وفاتش ﷺ حتی بیست تار موی سفید هم در سر مبارکش نبود. اندامش زیبا و شانه‌اش کشیده بود. موی سرش بلند آگاهی تا دوشش و گاهی هم تا نرمة گوشش و گاهی هم تا نیمه دو گوشش می‌رسید.

ریش مبارکش پرپشت، پوست انگشتان کف دستش ستبر و سر مبارک و استخوان مفاصلش بزرگ بود. صورت مبارکش گرد مانند داشت. چشمانش بسیار سیاه و مژگانش کشیده و مجرای اشک چشمش سرخ بود. از سینه تا ناف مبارکش را موی نرم و نازکی مانند شاخه نرم و لطیف پوشیده بود. هنگامی که راه می‌رفت از جای کنده می‌شد، گویی در سرازیری راه می‌رود. منظور اینکه با قدرت راه می‌رفت چهره مبارکش همانند ماه شب چهارده می‌درخشید. گویی صورتش قرص ماه بود. آهنگ صدایش زیبا بود. رخسارش نرم و لطیف و دهانش گشاد و زیبا و سینه و شکمش یکسان بود. کتف و ساعد و قسمت بالای سینه‌اش موی دار بود. مچ دستش دراز و کف دستش پهن و چشمانش گشاد و قشنگ بود. پشتش زیبا و کم‌گوشت و در میان دو کتفش چیزی مانند دکمه حجله و یا تخم کبوتر، به

۱- تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ص ۲۶-۲۵.

عنوان مهر نبوت بود. چون راه می‌رفت گویی زمین در برابرش در هم پیچیده می‌شود. با اینکه شتابان راه نمی‌رفت، اما رسیدن به او در راه رفتن دشوار بود.

موی سر مبارکش را رها و از فرق سر دو نیم می‌کرد و شانه می‌زد. ریش مبارکش را می‌گذاشت. و هر شب هنگام خوابیدن سه بار سر مه به چشم مبارکش می‌کشید. بهترین لباس نزدش پیراهن و آن هم رنگ سفید و یا پارچه متمایل به رنگ قرمز بود. آستین پیراهنش تا مچ دست مبارک می‌رسید. گاهی لباس سرخ رنگ با لنگ پا و دوش و گاهی لباس سبز و گاهی جبه (لباده) آستین تنگ، و گاهی قبا و گاهی هم عمامه سیاه، دو طرف آن را بین دو کتفش می‌انداخت، می‌پوشید. گاهی هم لباس پشمی سیاه غیر دوخته به دور خود می‌انداخت. انگشتر و کفش و دمپایی هم می‌پوشید. مسلم در صحیح خود از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که گفت: من دیبا و ابریشمی نرم‌تر از کف دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لمس نکردم، و بوی خوشی، خوش‌تر از بوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استشمام نکردم،^۱ ده سال در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم. هیچ‌گاه نشد که به من «أف» بگوید. نه برای کاری که انجام می‌دادم، می‌گفت چرا انجام داده‌ای و نه برای کاری که انجام نمی‌دادم، می‌گفت چرا انجام ندادی.^۲

عبدالله بن سلام می‌گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، مردم به سوی ایشان شتافتند. چون به او نظر افکندم دانستم که صورتش، صورت یک دروغگو نیست».^۳

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفة النبی صلی الله علیه و آله و سلم، شماره ۳۵۶۱؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب حسن خلقه صلی الله علیه و آله و سلم؛ شماره ۲۳۳۰.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۲۷۶۸؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب حسن خلقه صلی الله علیه و آله و سلم، شماره ۲۳۰۹. حدیث از انس رضی الله عنه روایت شده است.

۳- ر.ک: جامع الترمذی، ابواب صفة القيامة، شماره ۳۴۸۵؛ ابن ماجه، کتاب الأطعمة، باب إطعام الطعام، شماره ۱۳۳۴-۳۲۵۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۱. همه از عبدالله بن سلام روایت کرده‌اند. شیخ آل‌بانی در صحیح جامع ترمذی این حدیث را صحیح می‌داند.

فصل شانزدهم

اخلاق والای پیامبر ﷺ

خداوند سبحان در بیان اخلاق والای پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿ن، وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ * وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ * وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.^۱

در حدیث صحیح^۲ از عایشه رضی الله عنها روایت شده که گفت: «كَانَ خُلُقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْقُرْآنَ»، معنای این گفتار آن است که: پیامبر ﷺ نفس خود را ملزم کرده که چیزی جز آنچه قرآن به آن فرمان داده، انجام ندهد و جز آنچه را که از آن بازداشته بازنماید، تا جایی که امتثال امر الهی برای او اخلاق و خوی اخلاقی گردید. خداوند باری تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۳

اخلاقش ﷺ ارجمندترین، گرامی ترین، بهترین و برترین اخلاق بود. او شجاع ترین کس بود،^۴ در میدان کارزار شجاعتش چند برابر می شد.^۵

حضرت سخاوتمندترین کس بود، و در ماه مبارک رمضان سخاوتش چند برابر می شد.^۶

آگاه ترین کس نسبت به خداوند بود. سخنورترین خلق خدا بود. دلسوزترین و مخلص ترین انسان نسبت به خلق خدا بود و هنگام شداید بردبارترین کسان بود.

در عین وقار از مردم فروتن و افتاده تر بود. درود و سلام خدا تا روز جزا بر وی باد. قبیله بنت مَحْرَمَةَ در حدیثی که ابو داود از او روایت کرده می گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ را در نشستن

۱- سوره «قلم» آیات ۴-۱؛ ترجمه: «نون. سوگند به قلم و به آنچه می نویسد (۱) تو در پرتو نعمت و لطف پروردگارت دیوانه نیستی (۲) و همانا برای تو پاداشی قطع نشدنی است (۳) و تو دارای اخلاق بسیار والایی هستی (۴)».

۲- ر. ک: صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب جامع صلاة اللیل، و من نام عنه أو مَرَض، شماره ۷۴۶. حدیث از عایشه رضی الله عنها روایت شده است. ترجمه حدیث: «اخلاق پیامبر ﷺ قرآن بود.»

۳- سوره اسراء، آیه ۹؛ ترجمه: «همانا این قرآن مردم را به راهی راهنمایی می کند که درست ترین است.»

۴- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۳۰۴۰؛ صحیح مسلم، شماره ۲۳۰۷. حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

۵- ر. ک: فتح الباری، صحیح بخاری، شماره ۳۰۴۰؛ صحیح مسلم، شماره ۲۳۰۷. حدیث از انس رضی الله عنه روایت شده است.

۶- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۶ صحیح مسلم، شماره ۲۳۰۸. حدیث از عبدالله بن عباس رضی الله عنها روایت شده است.

متواضع و فروتن دیدم، از ترس او به لرزه افتادم.»^۱
 چنان که در کتاب های سیره آمده، هنگامی که پیامبر ﷺ روز فتح مکه وارد مکه شد، از تواضع و فروتنی، سر خود را به اندازه ای پایین انداخته بود که ریش مبارکش به پالان شتر می رسید.^۲
 شرمش حتی از دوشیزه پرده نشین بیشتر بود.^۳
 اما در امر الهی بسیار جدی و نیرومند عمل می کرد. روایت است که می فرمود: «أَنَا الضَّحُوكُ الْقَتَال»^۴ و باری تعالی در وصف پیامبر نسبت به یارانش این گونه او را می ستاید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»^۵
 بقیه اوصاف زیبای پیامبر ﷺ در احادیثی که بعد از این بررسی خواهیم کرد، می آید.

-
- ۱- ر.ک: سنن ابی داود، کتاب الأدب، باب فی جلوس الرجل، شماره ۴۸۴۷. آلبنی در صحیح سنن ابی داود، شماره ۴۰۵۷ این حدیث را حسن دانسته است.
- ۲- ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲، ۱۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۵۵. این حدیث را ابن اسحاق از عبدالله بن ابی بکر به صورت مرسل روایت کرده است. همچنین ابویعلی به شماره ۳۳۹۳ و حاکم، ج ۳، ص ۴۷ از انس بن مالک روایت کرده اند. اهل حدیث می گویند: سند این حدیث ضعیف است، زیرا عبدالله بن ابی بکر المقدمی در آن است که ابویعلی، ابن عدی و دیگران او را ضعیف دانسته اند. جهت اطلاع ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۶۹.
- ۳- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۳۵۶۲؛ صحیح مسلم، شماره ۲۳۲۰. حدیث از أبو سعید الخدری رضی الله عنه روایت شده است.
- ۴- اهل حدیث می گویند: معلوم نیست که این حدیث مستند باشد. در شرح زرقانی علی المواهب، ج ۳، ص ۱۳۷-۱۳۶ از ابن فارس از ابن عباس روایت است که گفت: نام پیامبر ﷺ در تورات «الضَّحُوكُ الْقَتَال» آمده است. ترجمه: «من بسیار خنده کننده پیکارجو هستم».
- ۵- سوره فتح، آیه ۲۹، ترجمه: «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، نسبت به کافران سختگیر و نسبت به همدیگر مهربان هستند...».

فصل هفدهم

در بیان جاهایی که پیامبر ﷺ در آنجا فرود آمده و منزل گرفته است

جاههائی را که پیامبر ﷺ به آنجا رفته و در آنجا فرود آمده، سفرهای نبوی گویند. پیامبر ﷺ دو بار به شام سفر کرد.

بار نخست با عمویش ابوطالب برای تجارت به آنجا رفت، در آن زمان پیامبر ﷺ دوازده ساله بود. در این سفر داستان بحیرا و بشارت دادن به پیامبری اش، به دلیل نشانه‌هایی که در او دیده بود پیش آمد. این داستان به طور مبسوط در حدیثی که ترمذی روایت کرده^۱ و متفرد به فراد ابونوح به نام عبدالرحمن بن غزوان می‌باشد آمده است، اسناد این حدیث صحیح اما در متن اش غرابت است. قبلاً درباره این حدیث به طور مبسوط در جای خود بحث شده است. در این حدیث آمدن ابر بر بالای سر پیامبر ﷺ ذکر شده، که من در حدیث ثابتی جز این حدیث ندیده‌ام.

بار دوم پیامبر ﷺ در پی تجارتی برای خدیجه بنت خویلد به همراهی مولایش، میسره، به شام سفر کرد. به سرزمین بصری که رسیدند، کالاهایشان را فروختند و بازگشتند. میسره از آنچه در این

۱- ر.ک: سنن ترمذی، ابواب المناقب، باب ما جاء فی بدء نبوة النبی ﷺ، ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است و ما جز از این وجه آن را نمی‌شناسیم؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵، کتاب تاریخ، باب ذکر اخبار سید المرسلین. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و متعاقب گفتار او ذهبی می‌گوید: گمان می‌کنم موضوع و بخشی از آن هم شاید باطل باشد. همچنین بیهقی آن را در کتاب دلائل النبوة، ج ۲، ص ۲۴-۲۶ از ابوموسی اشعری روایت کرده است. حافظ ابن حجر در کتاب الإصابة می‌گوید: رجال این حدیث ثقة هستند. سپس می‌افزاید: ذهبی می‌پندارد که این حدیث موضوع است به دلیل این گفتار در حدیث: «بعث معه ابوبکر بلالا»، زیرا ابوبکر در آن وقت بلال را نخریده بود، اما جزری این سند را صحیح دانسته و گفته: ذکر ابوبکر و بلال در آن محفوظ نیست. ائمه می‌گویند این وهم است. شیخ آلبنانی در کتاب الدفاع عن السیرة، ص ۶۶-۶۷ می‌گوید: به هر حال وجود نکارت در فقرة اخیر، ضعف همه روایت را نمی‌رساند، مادامی که سند صحیح است. جهت اطلاع رجوع شود: تحفة الأحوذی.

سفر از نشانه‌های نبوت در پیامبر ﷺ دیده بود^۱ خدیجه را مطلع ساخت. خدیجه رضی الله عنها به ازدواج با پیامبر ﷺ متمایل شد. عمر حضرت ﷺ در آن زمان، به گفته سیره‌نویسان، بیست و پنج سال بود. سفر دیگر پیامبر ﷺ چنان که قبلاً هم گذشت، سفر اسرای پیامبر ﷺ از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی در هنگام شب بود. در این سفر با پیامبران جمع شد و همه پشت سرش نماز خواندند. سپس به سوی آسمان‌ها صعود کرد و آسمان‌ها را تک تک طی کرد، در این سفر آسمانی پیامبران را در مراتب و درجات خودشان دید. به آنها سلام می‌داد و آنان نیز به او سلام می‌کردند. سپس به سوی سدرةالمنتهی صعود کرد. در آنجا جبرئیل را به صورت حقیقی اش دید که ششصد پر داشت و چنان که در حدیث آمده است^۲ خداوند آن گونه که شایسته مقام الهی است نزدیک شد و پایین آمد. پیامبر ﷺ در این سفر آسمانی چیزهایی از نشانه‌های عظیم و عجیب پروردگارش را دید. خداوند باری تعالی در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»^۳ در بین علمای حدیث مشهور است که خداوند سبحان در این سفر با ایشان سخن گفت. برخی دیگر معتقدند که پروردگارش را با دو چشم مشاهده کرد. امام ابوبکرین خزیمه از علمای حدیث و گروهی از علمای متأخر معتقد به همین قول هستند. امام مسلم^۴ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت: پیامبر ﷺ دوبار پروردگارش را با قلبش رؤیت کرده است. حضرت عایشه رضی الله عنها رؤیت بصری را کاملاً رد می‌کند.

مسلم از ابوذر غفاری روایت می‌کند که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ فرمود: نوری است، چگونه او را می‌بینم، گروهی از ائمه پیشین و کنونی با استناد به این حدیث و به

۱- ر.ک: ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۷۱ همچنین ابونعیم آن را در الدلائل، ۱۰۰ موصولاً روایت کرده است، ولی در سند آن واقعی است که متروک است. ابن اسحاق این حدیث را بدون سند روایت کرده است.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی: و کلم الله موسی تکلیماً، شماره ۷۵۱۷؛ صحیح مسلم، شماره ۱۶۲. حدیث از روایت شریک بن عبدالله، از انس بن مالک به صورت مرسل روایت شده است. در اسنادش شریک بن عبدالله بن ابی نمر است. حافظ ابن حجر در کتاب التقریب می‌گوید: صدوق است، ولی خطا می‌کند. در کتاب فتح الباری می‌گوید: روایت شریک نسبت «دنو» به خداوند عزوجل می‌دهد، در صورتی که مشهور در حدیث این است که (متدلی) جبرئیل است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۸۵.

۳- سوره نجم، آیه ۱۸، ترجمه: «همانا برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید».

۴- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب معنی قول الله عزوجل: و لقد آراه نزله آخری . . . شماره ۱۷ از ابن عباس رضی الله عنها.

۵- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب فی قوله علیه الصلاة والسلام «تَوَرَّأْتِي أَرَأَاهُ» «و فی قوله: رایت نوراً»، شماره

پیروی از نظر حضرت عایشه، معتقد به همین قول هستند و رؤیت بصری را کاملاً رد می‌کنند و می‌گویند: گفتار مشهور از عایشه رضی الله عنها همین است. معلوم نیست که کسی از صحابه با این گفتار مخالفت کرده باشد، جز آنچه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که پیامبر ﷺ پروردگارش را با قلبش دیده است. ما هم معتقد به این همین قول هستیم و روایاتی که در اثبات رؤیت بصری وارد شده چه روایت مرفوع و چه روایت موقوف، غیر صحیح است. و خدا داناتر است.

در این سفر آسمانی، پیامبر ﷺ بهشت و جهنم و نشانه‌های عظیم الهی را دید و پنجاه نماز بر او و امتش در این سفر شبانه فرض شد. سپس در پی آمد و شدی و که بین موسی و پروردگارش انجام داد، پروردگار به پنج فرض تخفیف داد. سپس پیامبر ﷺ به سوی زمین فرود آمد و به مکه و مسجد الحرام رفت و از آنچه در این سفر مشاهده کرده بود، مردم را باخبر ساخت.

اما در حدیثی که نسایی^۱ در اول کتاب الصلاة روایت کرده آمده است: به ما خبر داد عمرو بن هشام، به ما گفت مُخَلَّدِ بْنِ یَزِيدٍ، از سعید بن عبدالعزیز، به ما گفت یزید بن ابی مالک، به ما گفت انس بن مالک رضی الله عنه پیامبر ﷺ که فرمود: «سوارای بزرگ تر از الاغ و کوچک تر از استر برایم آوردند. گامش به منتهای دیدش می‌رسید. سوار شدم. جبرئیل هم با من بود. سپس رفتیم. جبرئیل به من گفت: فرود آی و نماز بگذار. پایین آمدم و نماز گذاردم. به من گفت: آیا می‌دانی که در کجا نماز گزاردی؟ در طیبه^۲ نماز گزاردی، جایی که هجرت‌گاه تو خواهد بود. سپس گفت: فرود آی و نماز بگذار نماز گزاردم، گفت: آیا می‌دانی که در کجا نماز گزاردی؟ در طور سینا، جایی که خداوند با حضرت موسی سخن گفت. سپس گفت: فرود آی و نماز بگذار، پس نماز گزاردم، گفت: آیا می‌دانی که در کجا نماز گزاردی؟ در بیت لحم، جایی که عیسی متولد شده است. سپس وارد بیت المقدس شدم. همه پیامبران را برایم جمع کرده بودند جبرئیل مرا جلو کرد و امامشان شدم. سپس مرا به سوی آسمان دنیا صعود دادند... سپس انس بقیه حدیث را یادآور شد.

۱۷۸؛ سنن ترمذی، شماره ۳۲۸۲. حدیث از ابودر رضی الله عنه روایت شده است.

۱- رجوع شود: سنن نسائی کتاب الصلاة (باب فرض الصلاة) تحت شماره [۴۴۹] علمای حدیث این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، شیخ ناصرالدین آلبنی در ضعیف سنن نسائی تحت شماره [۱۳] می‌گوید این حدیث منکر است، و همچنین خود مؤلف امام ابن کثیر در متن کتاب به ضعف آن اشاره داد.

۲- مقصود از «طیبه» مدینه منوره است. ر. ک: معجم لغة الفقهاء، ص ۲۶۵.

این حدیث جدا غریب و منکر، و اسنادش مقارب^۱ است. آنچه در احادیث صحیح در این باره آمده، دلالت بر نکارت این حدیث دارد. و خدا داناتر است.

هم چنین حدیثی که تنها بکر بن زیاد باهلی متروک، از عبدالله بن مبارک از سعید بن ابی عَزْرُوبَةَ، از قَتَادَةَ، از زُرَّارَه بن اَوْفَى از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: «در شب اسراء جبرئیل به من گفت: این قبر پدرت ابراهیم است، فرود آی و در آنجا نماز بگذار»^۲، صحت این حدیث هم به اثبات نرسیده است، آن هم به علت حال بکر بن زیاد که در سند حدیث وجود دارد. همچنین حدیثی که ابن جریر در اول کتاب تاریخ خود از ابو نعیم عمر بن صبیح - یکی از دروغگویان معترف به جعل حدیث - از مقاتل بن حیان، از عکرمه، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که در شب اسراء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی یاجوج و ماجوج رفت و آنها را به سوی خداوند عزوجل فراخواند. این دو گروه از پذیرفتن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خودداری کردند. سپس با جبرئیل علیه السلام به دو شهر «جَابَلُقُ» (که شهری در مشرق و اهالی آن از بقایای قوم عاد و از نسل مؤمنان آن سرزمین هستند) و شهر «جَابِرَسُ» (که در مغرب و اهالی آن از نسل مؤمنان قوم ثمود هستند) رفتند و آنها را به سوی خداوند عزوجل فراخواندند. آنان دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفتند و به او ایمان آوردند. در حدیث آمده است که هر یک از این دو شهر ده هزار دروازه داشت و فاصله بین هر دو دروازه یک فرسنگ بود و هر روز ده هزار نگهبان بر هر دروازه اش نگهبانی می دادند. بعد از آن تاروز دمیدن در صور دوباره نوبت نگهبانی به آنان نمی رسد قسم به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر این جمع زیاد و فریادهایشان نبود، تمام مردم دنیا صدای خروشیدن یکبارگی خورشید به هنگام طلوع و غروب را می شنیدند. بعد از این دو شهر سه امت دیگر است: «مَنْسُکُ»، «تَافِیلُ»، «تَارِیسُ» و در حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر سه آنها را به سوی خدا دعوت کرد و دعوتش را رد کردند و این سه امت همراه با

۱- منظور از این که اسنادش مقارب است: یعنی اسنادش نزدیک به حدیث حسن است و محدثان اجازه ذکر امثال این حدیث را در کتبشان داده اند، چنان که نسائی آن را در سنن خود آورده است. جهت اطلاع ر. ک: پاورقی الفصول، ص ۲۶۹، با تحقیق: الخطراوی و مستور.

۲- اهل حدیث معتقدند که این حدیث ساختگی است. ابن حبان این حدیث را در الضعفاء، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷ آورده و سپس گفته: این چیزی است که عوام اصحاب حدیث شکی در ساختگی بودن ندارند، تا چه رسد به افراد پمته و آزموده. آن باز هم ابن حبان درباره بکر بن زیاد می گوید: او شیخ دجالی است که حدیث را به نام افراد ثقه می سازد. ذکر آن در کتب جز جهت جرح و تعدیل درست نیست. ذهبی در کتاب المیزان می گوید: ابن حبان در این باره راست می گوید.

یأجوج و مأجوج هستند.^۱ در ادامه راوی حدیث، ابونعیم، حدیثی طولانی در این باره یادآور شده که اگر کسی اندک علم و دانشی داشته باشد، شکی در ساختگی بودن این حدیث ندارد. من در اینجا صرفاً جهت تبیین حال این حدیث و فریب نخوردن به آن، به آن متنبه ساختم. افزون بر آن، چون این حدیث تحت عنوان این فصل قرار دارد و از توابع بحث اسرای پیامبر ﷺ به شمار می‌رود، به ذکر آن پرداختم. و خدا دانایتر است.

۱- رجوع شود: تاریخ ابن جریر طبری (ج ۱، ص ۶۵-۷۰) و ابن اثیر این داستان را در کتابی (الکامل) (ج ۱، ص ۱۴-۱۵) به طور مختصر آورده است.

فصل هیجدهم

پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد.

قبلاً هم:

جنگ‌ها، عمره‌ها و حجش را یادآور شدیم.

همه اینها از توابع این فصل (جاهایی که پیامبر ﷺ به آنجا سفر کرده و در آنجا فرود آمده) به حساب می‌آید و دیگر نیازی به بازگویی آنها در این جا نیست.

فصل نوزدهم

در بیان شنیدنی‌ها و روایاتی که پیامبر ﷺ از دیگران نقل کرده است

پیامبر ﷺ چنانکه قبلاً هم گفتیم در شب اسراء فرمان الهی را شنید. حضرت می‌گوید: «فَنُودِيْتُ أَنْ قَدْ أَتَمَمْتُ فَرِيضَتِي وَ خَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي، يَا مُحَمَّدُ: إِنَّهُ لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، هِيَ خَمْسٌ، وَ هِيَ خَمْسُونَ.»^۱

این گفتار از کسی جز پروردگار جهانیان صادر نمی‌شود، همان‌گونه که در خطاب الهی به موسی آمده است: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۲ علمای سلف درباره این آیه می‌گویند: «این گفتار قوی‌ترین دلیل بر این است که قرآن مخلوق نیست، زیرا این کلام قائم به ذات مخلوق نیست» گروهی دیگر هم می‌گویند: کسی که گمان کند این فرموده الهی: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» مخلوق است، کافر به حساب می‌آید، زیرا با این گمانش گویی این که این مخلوق حضرت موسی عليه السلام را به عبادت خود فرامی‌خواند. این مسأله در جای مناسب خود به طور مبسوط مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

هم‌چنین پیامبر ﷺ احادیث بسیاری را از خداوند عزوجل روایت کرده مانند حدیث «يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ أَطَعَنِي...» که امام مسلم آن را در صحیحش^۳ روایت کرده است. این حدیث،

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب كيف فُرِضَتِ الصَّلَاةُ، شماره ۳۴۹؛ صحیح مسلم، شماره ۱۶۳. حدیث از انس بن مالک از ابو ذر رضی الله عنهما روایت شده است.

ترجمه: «پس ندایم دادند که فریضه‌ام را به اتمام رساندم و بر بندگانم کاستم. ای محمد، همانا نزد من گفتار غیرقابل تبدیل است. آن نمازها پنج تا است، و همان به مثابه پنجاه نماز است.»

۲- سوره طه، آیه ۱۴، ترجمه: «من الله هستم، و معبودی راستین جز من نیست. پس تنها مرا پرستش کس و نماز را برای یاد من برپا دار.»

۳- ر. ک: صحیح مسلم، کتاب البر و الآداب، باب تحریم الظلم، شماره ۲۵۷۷. حدیث از ابوذر رضی الله عنه روایت شده

نمونه‌های بسیار دارد. علمای اسلامی درباره این گونه احادیث آثار جداگانه‌ای به رشته تحریر در آورده‌اند. زاهرین طاهر و همچنین حافظ ضیاء کتاب‌های جداگانه‌ای در این باره جمع‌آوری کرده و نوشته‌اند. علی بن بلبان در یک مجلد جداگانه این احادیث را که مشتمل بر حدود یکصد حدیث هستند، جمع‌آوری کرده است. من خود آن را دیده و خوانده‌ام.

گروهی از علمای حدیث و اصول معتقد هستند که همه سنت با وحی آمده است، به دلیل این فرموده الهی ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱ این مسأله در کتب اصول مقرر است. حافظ ابوبکر بیهقی آن را در کتاب *المدخل إلى السنن* با دقت تمام به آن پرداخته است.

آیا پیامبر ﷺ، خداوند سبحان را رؤیت کرده یا نه؟

در این باره چنانکه گذشت اختلاف وجود دارد.

پیامبر ﷺ در آنجا جبرئیل را به شکل و صورت حقیقی اش دید. قبل از این هم در ابتدای نزول وحی، در حالی که از آسمان به زمین فرود می‌آمد، او را به صورت و خلقت اصلی اش دیده بود. منظور از فرموده الهی در آیه ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۖ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۖ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ۖ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ۖ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾^۲ همین است. بنابر قول صحیح مفسران وقتی قول قطعی آنان، منظور از «المتدلیة» در آیه جبرئیل عليه السلام است در صحیح بخاری و مسلم^۳ از عایشه رضی الله عنها روایت شده که او از پیامبر ﷺ در این باره پرسید. حضرت عليه السلام در پاسخ فرمود: «ذَاكَ جِبْرِيْلُ» این حدیث خود قطع نزاع و رفع اشکال می‌کند.

پیامبر ﷺ در شب اسراء و معراج چنان که گذشت، با همه پیامبران جمع شد و آنان را در مراتب خودشان دید. نگهبان بهشت و نگهبان جهنم را هم ملاقات کرد. فرشتگان هر آسمانی تا فاصله آسمان بعدی حضرت عليه السلام را بدرقه و همراهی می‌کردند. فرشتگان آسمان بعدی از آن بزرگوار

است. ترجمه «ای بندگام، همه شما گرسنه‌اید، جز آن کس که من او را کردم.»

۱- سوره نجم، آیات ۳-۴، ترجمه: و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. آن جز وحی که از جانب خداوند به او وحی شده، نیست.

۲- سوره نجم، آیات ۵-۹، ترجمه: «او را آموخت (جبرئیل، فرشته وحی) بسیار پر قدرت و نیرومند، (فرشته‌ای که) دارای فرزاندگی و اندیشه وارسته است، پس (بر صورت حقیقی اش با باز کردن بال های عظیم خود) راست ایستاد، در حالی که او در کرانه بلند (آسمان) قرار داشت. سپس نزدیک شد و فرود آمد، تا جایی که فاصله آن دو (جبرئیل و محمد) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سوره النجم، شماره ۳۲۳۵؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان باب معنی قول الله عزوجل ﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾، شماره ۱۷۷۰۰، ترجمه «آن جبرئیل است.»

استقبال به عمل می‌آوردند. در سنن روایت شده که حضرت ﷺ فرمود: «مَا مَرَزْتُ لَيْلَةَ أُسْرَى بِي بِمَلَأَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا قَالُوا: يَا مُحَمَّدُ مَرُّ أُمَّتِكَ بِالْحِجَامَةِ.»^۱ این حدیث را عبّادبن منصور به تنهایی روایت کرده است. در حدیث دیگر آمده که فرشتگان به او گفتند: «مَرُّ أُمَّتِكَ يَسْتَكْثِرُ وَأَمِنْ غُرَاسِ الْجَنَّةِ: سَبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ...»^۲ این دو حدیث غریب هستند.

جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام قرآن را از جانب خداوند عزوجل بر قلب مبارکش فرود آورد. در صحیحین، بخاری و مسلم، آمده است که در روز «قرن الثعالب»^۳ فرشته کوهها به دستور خداوند عزوجل نزد آن حضرت آمد و به او گفت: اگر بخواهد دو کوه «ابوقبیس و مقابل آن را که در مکه است، بر روی آنها ببندد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بَلْ أَسْتَأْنِي بِهِمْ.»^۴

در صحیح مسلم^۵ روایت شده که فرشته‌ای با دو آیه از آخر سوره بقره برایشان فرود آمد. در کتاب مغازی اموی^۶ از پدرش آمده است که گفت: کلبی گمان می‌کند از ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که می‌گوید: «در حالی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غنایم جنگی را جمع می‌کرد و

۱- ر.ک: سنن ترمذی، کتاب الطب، باب الحجامة، شماره ۲۰۵۳؛ سنن ابن ماجه، کتاب الطب باب الحجامة، شماره ۳۴۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۴. حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است. شیخ آلبنی این حدیث را در صحیح سنن ترمذی، شماره ۱۶۷۳ و صحیح سنن ابن ماجه، شماره ۲۸۰۱ صحیح دانسته است. ترجمه حدیث: «در شب اسراء بر هر گروهی از فرشتگان که عبور می‌کردم می‌گفتند: ای محمد، اُمَّتَّ را به حجامة کردن دستور ده.»

۲- ر.ک: سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ما جاء فی فضل التسیح و التکبیر، شماره ۴۳۶۲. حدیث از عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است. شیخ آلبنی در صحیح الجامع، شماره ۵۱۵۲ می‌گوید: درجه این حدیث، حسن است. ترجمه: «به امتت دستور ده تا از نهال های بهشت زیاد بکارند و آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله، و الله اکبر است.»

۳- قاضی عیاض می‌گوید: قرن المنازل همان قرن الثعالب است، که میقات اهل نجد، و مقابل مکه به مسافت یک شبانه روز است. اَصْمَعِيُّ می‌گوید: قرن کوهی است مشرف بر عرفات. غوری می‌گوید: قرن الثعالب میقات اهل یمن و طائف است و به آن قرن المنازل هم می‌گویند. نووی می‌گوید. میقات اهل نجد است و مسافت آن تا مکه دو مرحله است و اصل قرن عبارت از کوه کوچکی است که از کوه بزرگ جدا باشد. ر.ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۲؛ شرح صحیح مسلم نووی، ج ۶، ص ۳۹۷.

۴- ر.ک: صحیح بخاری، شماره ۲۳۳۱؛ صحیح مسلم، شماره ۱۷۹۵. حدیث از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است. ترجمه: «بر آنان صبر و حوصله می‌کنم.»

۵- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، باب فضل الفاتحة و خواتیم سورة البقرة، شماره ۸۰۶. حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است.

۶- این کتاب از کتب مفقوده است و ظاهراً در قرن هشتم بوده است، زیرا این کثیر از آن نقل قول می‌کند.

جبرئیل در طرف راستش ایستاده بود، ناگهان فرشته‌ای از فرشتگان فرود آمد و گفت: ای محمد، خداوند تو را سلام را می‌رساند. پیامبر ﷺ فرمود: «او سلام است و از اوست سلام، و به سوی اوست سلام.» فرشته گفت: «خداوند به شما می‌گوید: دستور، همان دستوری است که حباب بن منذر به تو داده است.» پیامبر ﷺ به جبرئیل علیه السلام گفت: «آیا تو این فرشته را می‌شناسی؟» جبرئیل علیه السلام گفت: «من همه کسانی را که در آسمان هستند نمی‌شناسم. یقیناً او راستگوست و شیطان نیست.» سند این حدیث گرچه چندان معتبر نیست، ولی دارای شواهدی است که آن را تقویت می‌کند. شاهدش اینکه هنگامی که پیامبر ﷺ بر نزدیک ترین آب بدر آمد و جای گرفت، حباب بن منذر به عنوان پیشنهاد به ایشان گفت: ای فرستاده خدا، اگر شما در این مکان به دستور الهی فرود آمده‌اید، پس همین است، اما اگر برای جنگیدن و نیرنگ زدن به دشمن فرود آمده‌اید، پس این جا، جای مناسبی نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «برای جنگیدن و نیرنگ زدن است.» حباب گفت: «پس برویم تا در نزدیک ترین آب به دشمن جای گیریم و تمام چشمه‌هایی را که پشت سر می‌گذاریم، خشک و پر کنیم.»^۱ این حدیث در داستان جنگ بدر اشاره شده است.

از جمله شنیدنی‌های پیامبر روایت است که از قَس بن ساعده^۲ یادی سخنی که در بازار عُکَاظ ایراد کرده بود، شنید و نقل فرمود، ولی سند این حدیث جای تأمل و بررسی دارد.^۲ در صحیح مسلم^۳ از فاطمه بنت قیس روایت شده که پیامبر ﷺ به نقل از تمیم‌داری داستان دجال را بر سر منبر نقل فرمود.

۱- ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۰ از ابن اسحاق.

حدیث ضعیف است به علت جهالت واسطه‌ای که بین ابن اسحاق و مردانی از بنی سلمه است. همچنین حاکم آن را در ج ۳، ص ۴۲۷-۴۲۶ با سند موصول روایت کرده، ولی در سند کسانی ناشناس هستند. ذهبی می‌گوید: این حدیث منکر است. همچنین ابن کثیر در البداية و النهایة، ج ۳، ص ۱۶۷ از ابن عباس روایت کرده و آن را به اموی در مغازی اش نسبت داده که باز هم کلبی در آن است و او متهم است. جهت اطلاع ر.ک: زادالمعاد، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲- بزار در مسند، ج ۳، ص ۲۸۶، شماره ۲۷۵۹؛ طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۹۶-۷۰، شماره ۱۲۵۶۱ ج ۲۵، ص ۲۴-۲۰۶ آن را از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند. هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۱۹ می‌گوید: در سند آن محمد بن حجاج لَحْمِی است که دروغگو است. ابن کثیر در البداية و النهایة، ج ۲، ص ۲۴۹ می‌گوید: اصل این حدیث مشهور است و طرق ضعیف آن همدیگر را تقویت و اصل این قصه را اثبات می‌کند. البته در جواب این تعلیق باید گفت: ضعف آن به حدی است که امکان تقویت آن را ندارد، بنابراین حدیث ضعیف است.

۳- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب قصة الجساسة، شماره ۲۹۴۲.

فصل بیستم

در بیان کسانی که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند

یاران پیامبر ﷺ در مکه و مدینه و جاهای دیگری که پیامبر ﷺ در جنگیده و یا منزل گرفته، و در سرزمین عرفات، منی و اماکن دیگر سخنانی از وی شنیده‌اند. همچنین جنیان به هنگام قرآن خواندن پیامبر ﷺ با یارانش در بازار عکاظ از ایشان قرآن شنیدند.^۱ خدمت پیامبر ﷺ آمدند و مسائلی را از ایشان پرسیدند پیامبر ﷺ یک شب کامل با حضور عبدالله بن مسعود رضی الله عنه با آنان ماند، ولی عبدالله آنان را نمی‌دید. او در پشت دیواری مواظب و منتظر پیامبر ﷺ بود که مبادا گزندی به ایشان برسد.^۲ در این ملاقات گروهی از جن نَصِيبِيْن^۳ رضی الله عنهم مسلمان شدند و در الغِيْلَانِيَات^۴ روایتی است دربارهٔ مردی از آن‌ها که او را عبدالله بن

۱- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۷۷۳؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب الجهر بالقراءة فی الصبح و القراءة علی الجن، شماره ۴۴۹ حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است.

۲- ر. ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۵. در سند اول این حدیث علی بن زید بن جدعان است که چنانچه ابن حجر در کتاب التقرب می‌گوید: ضعیف است. در سند دوم آن ابوزید مولای عمرو بن حرث است که باز هم ابن حجر در التقرب می‌گوید: مجهول است. علمای حدیث می‌گویند: این حدیث دارای طرق زیادی است که هر کدام به نوعی ضعیف است و همگی با همدیگر سند این حدیث را تقویت می‌کند. جهت اطلاع ر. ک: مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳۵-۳۱۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۱۷-۲۰۹.

۳- نَصِيبِيْن نام شهر آبادی از شهرهای جزیره العرب واقع در جاده کاروانی موصل و شام است.

۴- غِيْلَانِيَات، متشکل از یازده جزء عبارت است از تخریج دارقطنی از حدیث ابوبکر بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بغدادی بزار و این مقداری است که ابوطالب بن محمد بن محمد بن ابراهیم (ابن غیلان) بزار متوفای سال ۴۴۰ هـ. موفقی به سماع آن از ابوبکر محمد بن عبدالله متوفای سال ۳۵۴ هـ. ق شده است. در حقیقت این نوع حدیث از بهترین و بالاترین درجات حدیث است ر. ک: الرسالة المستطرفة، ص ۹۳-۹۲.

سَمَّجَحْ نامیدند، اما در اسناد این روایت غرابت است.

هم‌چنین روزی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ به شکل مرد اعرابی نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گفتگوی با او سخن از اسلام، ایمان، احسان و نشانه‌های قیامت به میان آورد.^۱

۱- ر.ك: صحيح بخارى، شماره ۵۰؛ صحيح مسلم، كتاب الإيمان، باب بيان الايمان و الاسلام و الإحسان، و وجوب الايمان باثبات قدر الله سبحانه و تعالى، و أمارات الساعة، علاماتها التي تسبقها، شماره ۹. حدیث از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است.

فصل بیست و یکم

در بیان شمار مسلمانان به هنگام وفات پیامبر ﷺ و شمار صحابه‌ای که از ایشان روایت کرده‌اند

امام ابو عبدالله الشافعی می‌گوید: شمار مسلمانان به هنگام وفات پیامبر ﷺ شصت هزار تن بوده است. سی هزار در مدینه و سی هزار دیگر در جاهای مختلف دیگر بوده‌اند. حافظ ابو زُرَّعَه عبیدالله بن عبدالکریم رازی رحمه الله تعالی می‌گوید: بیش از صد هزار تا هنگام وفات پیامبر ﷺ ایشان را دیده و از ایشان سخن شنیده‌اند. حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری می‌گوید: چهار هزار صحابی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.

گفتم: ائمه حدیث به طور جداگانه و محدود نام‌های صحابه رضی الله عنهم را در مصنفات خود آورده‌اند، از جمله آنها، امام بخاری در اول کتاب تاریخ کبیر خود، ابن ابی خيثمه و حافظ ابو عبدالله بن منده و حافظ ابی نُعَيم اصفهانی، و شیخ امام ابو عمر بن عبدالبر و کسانی دیگر. همچنین امام ابو محمد بن حزم نامیشان را در جزوه‌ای جداگانه از کتاب امام بقی بن مخلد اندلسی - رحمه الله تعالی - جمع‌آوری کرده و به ذکر یکایک آنان که روایت کرده‌اند پرداخته است. من إن شاء الله تعالی بزودی در فصل جداگانه‌ای به آن خواهیم پرداخت و اضافاتی که لازم است به آن خواهیم افزود، و چنانچه خداوند کریم و وهاب میسر بگردانند به ذکر مسانید احادیث هر صحابی که روایت کرده است، خواهیم پرداخت و هر یک از آنها را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد، و صحت و سقم آنان را بیان خواهیم داشت. اگر خدا بخواهد. اعتماد و توکل به اوست و هیچ تغییر و قدرتی جز به خدای پیروز فرزانه نیست.

فصل بیست و دوم

در بیان ویژگی‌های پیامبر ﷺ

در این فصل به ذکر ویژگی‌های پیامبر ﷺ خواهیم پرداخت. یاران ما و دیگر علمای تاریخ بیشتر این فصل را، به پیروی از امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی - رحمه الله علیه - در اوایل کتاب نکاح از نوشته‌های خود آورده‌اند. صیمری^۱ از ابو علی بن خیران^۲ حکایت کرده که او از سخن گفتن درباره ویژگی‌های پیامبر ﷺ در مسایل احکام نکاح و همچنین امامت، خودداری می‌کرد، به این علت که این امر شده و عملی به آن تعلق نمی‌گیرد و نکته‌های علمی مهمی هم در آن نهفته نیست که نیاز به بازگو کردن داشته باشد. پس نیازی به ضایع کردن وقت با گمان‌پراکنی درباره آن نیست.

شیخ ابو عمرو بن الصلاح در این باره می‌گوید: این گفتار نازیبا و دور از فهم است. امام الحرمین جوینی در این باره می‌گوید: محققان معتقدند که ذکر خلاف در مسایل خاص پیامبر ﷺ ناعاقلانه و بدون فایده است و حکم قطعی و سودمند و مورد نیازی هم به آن تعلق نمی‌گیرد. در حقیقت اختلاف در مواردی پیش می‌آید که چاره‌ای جز آن در اثبات حکم نباشد. قیاس هم در این مسایل جایگاهی ندارد. احکام خاص همیشه مستلزم وجود نص است و حکمی که نصی درباره آن نباشد، اختلاف درباره اش در حقیقت هجوم بردن به امور غیب است، بی آنکه فایده‌ای در بر داشته باشد.

۱- عبدالله حسین بن علی بن محمد بن جعفر صیمری نسبت به صیمری رودخانه‌ای در بصره است که تعداد زیادی روستا در اطراف آن است. کنیه اش ابو عبدالله و از فقهای مشهور مذهب حنفی است و شخصی صدوق در روایت حدیث است. در وقت خود منصب قضای ربع الکرخ در بغداد را عهده‌دار بود و تا پایان عمر در آنجا ماند و نهایتاً در سال ۴۳۶ هـ در آن جا درگذشت. ر.ک: الأعلام، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲- حسین بن صالح ابوعلی بن خیران، از ارکان مذهب شافعی به حساب می‌آید. وی امامی زاهد و متقی و از پیشوایان معروف است و به او در ایام مقتدر پیشنهاد منصب قاضی خلیفه داده شد، اما نپذیرفت. حدوداً در سال ۳۲۰ هجری درگذشت. ر.ک: طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۱.

اما شیخ ابو زکریای نووی برخلاف نظر امام الحرمین می گوید: درست، قطعی بودن جواز این امر است، و حتی شاید هم مستحب باشد. بعید نیز به نظر نمی رسد که واجب باشد، زیرا اجماعی در کاره نیست که از آن ممانعت به عمل آمده باشد. چه بسا شخص نادانی بعضی از خصائص پیامبر ﷺ را در حدیث صحیح و ثابتی ببیند و بنابر اصل اقتدای به پیامبر ﷺ به آن عمل کند. در این صورت بیان آن خصوصیت که ویژه پیامبر ﷺ است، واجب است. چه فایده ای با اهمیت تر از این فایده؟! خصایصی که در لابه لای خصوصیات دیگر مطرح و امروزه فایده ای در آن نباشد، اندک است. امثال آن جهت فراگیری و شناسایی ادله شرعی در هر باب فقهی یافت می شود.

اما بیشتر یاران نسبت به دیدگاه ابن خثیران و امام الحرمین از خود تمایلی نشان نداده و تنها جهت افزایش علمی به بررسی و ژرف نگری آن پرداخته اند. بویژه امام ابوالعباس احمد بن ابی احمد بن القاص الطبری صاحب کتاب التلخیص و هم چنین امام حافظ ابوبکر بیهقی، کتاب السنن الکبری را، به گفته خود او بر این منوال مرتب کرده اند، اما تفریعات بسیاری در این باره بر احادیثی متفرع ساخته که آن احادیث محل تأمل است. ان شاء الله تعالی به ذکر آن خواهیم پرداخت.^۱

بیشتر یاران خصائص پیامبر ﷺ را به چهار صورت مرتب کرده اند:

۱- آنچه تنها بر پیامبر ﷺ واجب است.

۲- آنچه تنها بر پیامبر ﷺ حرام است.

۳- آنچه تنها بر پیامبر ﷺ مباح است.

۴- فضایلی که خاص پیامبر ﷺ می باشد.

در هر یک از صورت ها احکامی از نکاح و غیر نکاح متذکر شده اند. اما من آن ها به گونه ای دیگر مرتب کردم تا فراگیری آن ها آسان تر باشد. ان شاء الله تعالی.

با عنایت و توفیق الهی می گویم:

کل خصایص بر دو قسم است.

۱- خصایصی که میان پیامبران. مختص پیامبر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است.

۲- احکامی که میان امتش تنها مختص آن حضرت است.

۱- السنن الکبری، ج ۷، ص ۷۶-۳۹، اول کتاب النکاح.

قسم اول

خصایصی که میان پیامبران

مختص پیامبر ﷺ است

در صحیحین از جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری رضی الله عنهما روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «أُعْطِيَتْ خُمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلَاةُ فَلْيُصَلِّ، وَ أُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَ لَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَ أُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ، وَ كَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَ يُعْتَبَرُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً»^۱.

منظور از فرموده پیامبر ﷺ «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ» این است که: چون پیامبر ﷺ به قصد جنگیدن با قوم و یا گروهی حرکت می‌کرد، آن قوم یک ماه پیش از رسیدن لشکر اسلام به فرماندهی پیامبر ﷺ به ترس و لرزه می‌افتادند. این خصوصیت میان پیامبران تنها خاص پیامبر اسلام ﷺ است، اما آنچه در صحیح مسلم^۲ درباره داستان نزول حضرت عیسی علیها السلام به زمین آمده، و اینکه نفسش به هر کافری که برسد او را از بین می‌برد، و دیگر اینکه نفسش به امتداد دیدش می‌رسد. اگر این ویژگی، خاص او قبل از صعودش بوده، باز هم به خصوصیت پیامبر ﷺ

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب قوله تعالی فلم تجدوا ماءً فَيَتَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، شماره ۳۳۵؛ صحیح مسلم، اول کتاب مساجد و مواضع الصلاة، شماره ۵۲۱؛ ترجمه: «پنج چیز داده شده‌ام که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده بود. با رعب و وحشت به مسافت یک ماه یاری داده شده‌ام، زمین برای من مسجد و پاک‌کننده قرار داده شد، پس هر کجا که فردی از امتم نماز را دریافت، پس نماز بگزارد، و غنایم جنگی برای من حلال است در حالی که برای کسی قبل از من حلال نبوده است، و شفاعت به من داده شد، و هر پیامبری تنها به سوی قوم خود مبعوث و فرستاده می‌شد و من به سوی همه مردم فرستاده شده‌ام.»

۲- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراف الساعة، باب ذکر الدجال و صفته وَ مَا مَعَهُ، شماره ۲۹۳۷ حدیث از نواس بن سمعان روایت شده است. لفظ حدیث به این صورت است «فلا يحل لكافر يجدر ريح نفسه إلا مات و نفسه ينتهي حيث ينتهي طرفه.»

نمی‌رسد، زیرا عیسی بعد از نزولش به زمین به عنوان فردی از امت پیامبر اسلام ﷺ محسوب می‌شود و برخلاف قبل از صعودش به شریعت پیامبر ﷺ حکم می‌کند و وحی هم بر او فرود نمی‌آید. و خدای بلندمرتبه داناتر است.

اما منظور از فرموده پیامبر ﷺ در حدیث «و جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً» امام احمد در مسندش^۱ در بیان این حدیث روایت کرده که «کسانی که قبل از ما بوده‌اند، در جاهای خود نماز نمی‌خواندند و تنها در کلیساهایشان نماز می‌خواندند» و منظور از لفظ «طهوراً» در حدیث تیمم کردن با خاک است. این خصوصیت در امت های پیشین نبوده و تنها از روی رحمت و تخفیف و فراخی، ویژه امت محمد ﷺ و شریعت اسلام است. اما منظور از فرموده پیامبر ﷺ «و أحلت لی الغنائم» در حدیث این است که در امت های پیشین رسم بر این بود که چون غنیمتی به دست می‌آوردند بخشی از آن را در گوشه‌ای می‌گذاشتند و آتش از آسمان فرود می‌آمد و آن را می‌سوزاند. اما منظور از فرموده پیامبر ﷺ «و أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ» همان «مقام محمود» است که همه نسبت به آن رشک می‌برند. مقام محمود مقامی است که همه خلق به سوی آن می‌شتابند تا پیامبر اسلام ﷺ با آن مقام خود در محضر پروردگار برایشان شفاعت کند و با فیصله دادن بین آنان، آنها را از صحرای محشر آسوده گرداند. این همان شفاعتی است که همه پیامبران اولوالعزم از خود نسبت به آن بی‌طرفی نشان می‌دهند، زیرا تنها به پیامبر ﷺ اختصاص دارد.

پیامبر ﷺ قبل از همه پیامبران وارد بهشت می‌شود. نگهبان بهشت به او می‌گوید: دستور داده شده‌ام که برای کسی قبل از تو دروازه بهشت را باز نکنم.^۲

خصوصیت دیگری که بین بشر خاص پیامبر اسلام ﷺ است این که پیامبر ﷺ چنان که در احادیث صحیح^۳ ثابت است، وارد بهشت می‌شود و به درگاه خداوند برای ورود امتش به بهشت شفاعت می‌کند. این شفاعت، شفاعت اولی است که بین پیامبران، خاص محمد ﷺ است. سپس شفاعت های مشروع دیگری است که به همه پیامبران تعلق دارد، مانند شفاعت کردن پیامبر ﷺ

۱- ر.ک: مسند امام احمد، شماره ۷۰۶۸. حدیث از عبدالله بن عمرو روایت شده است. علامه احمد شاکر می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، شماره ۱۹۷. حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

۳- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی لما خلقت بیدی، شماره ۴۷۱۲ و ۶۵۶۵؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب اوفی اهل الجنة منزلة فیها و باب فی قول النبی صلی الله علیه و آله انا اول من یشفع فی الجنة و انا اکثر الانبیاء تبعاً، شماره ۱۹۳ و ۱۹۴. حدیث از انس بن مالک و ابوهریره رضی الله عنهما روایت شده است.

برای نجات دادن مرتکبان گناهان کبیره امتش از آتش جهنم، همچنین شفاعت پیامبران دیگر برای گناهان امت هایشان و شفاعت کردن فرشتگان و مؤمنان. در حدیث صحیح از ابوهریره و ابوسعید رضی الله عنهما روایت است که خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿شَفَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَ شَفَعَ النَّبِيُّونَ، وَ شَفَعَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.^۱ امام ابوبکر بن خزیمه در آخر کتاب التوحید و هم‌چنین ابوبکر بن ابی عاصم در کتاب السنه به بررسی این گونه از شفاعت‌ها پرداخته‌اند. هم‌چنین در این باره به طور مفصل در حدیث «الصُّور»^۲ که طبرانی در کتب مَطْوُول روایت کرده، و ابوبکر موسی المدنی الإصفهانی و کسانی دیگر که به تصنیف کتب مطول پرداخته‌اند، آمده است. ولید بن مسلم درباره این موضوع مجلدی کامل را جمع‌آوری کرده است. من اسناد این روایات را به طور جداگانه‌ای گردآوری کرده‌ام. اما روایت‌های صاحبان کتب سته، مانند کتاب صحیحین و سنن اربعه، با دقت در آن ملاحظه می‌شود که بیشتر احادیث را به طور مختصر و یا با تقدیم و تأخیر آورده‌اند.

من در کتاب صحیح بخاری^۳ احادیثی را درباره شفاعت عظمی مشاهده کردم. بخاری آن‌ها را این گونه شروع می‌کند. می‌گوید: «کتاب الزکاة» «باب من سأل الناس تکثراً» یحیی بن بکیر به ما گفت، لیث می‌گوید، از عبیدالله بن ابی جعفر گفت، از حمزه بن عبدالله بن عمر شنیدم که گفت، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شنیدم که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «شخص پیوسته از مردم درخواست می‌کند تا اینکه روز قیامت می‌آید در حالی که در صورتش تکه گوشتی هم نیست.» و فرمود: «روز قیامت خورشید نزدیک می‌شود تا جایی که عرق مردم به نیمه گوششان می‌رسد. در این هنگام، به آدم سپس به موسی، سپس به محمد ﷺ روی می‌آورند و از آنان می‌خواهند که به فریادشان برسند.» عبدالله بن یوسف در این باره می‌افزاید: به من گفت لیث از ابوجعفر «پیامبر ﷺ شفاعت می‌کند تا بین مردم داوری شود. سپس می‌رود و حلقه دروازه را می‌گیرد. در این روز خداوند او را به «مقام محمود» می‌رساند و همه حاضران در جمع از او ستایش به عمل می‌آورند.» این شفاعت، همان

۱- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۷۴۳۹، صحیح مسلم کتاب الایمان، باب معرفة طریق الرؤیة، شماره ۱۸۳. حدیث از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است. روایت ابوهریره معلوم نیست که صحیح باشد. ترجمه: «فرشتگان شفاعت کردند، و پیامبران هم شفاعت کردند، مؤمنان هم شفاعت کردند و کسی جز خداوند ارحم الراحمین باقی نماند که شفات کند.»

۲- ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۹۷-۲۰۲ ظاهراً اسناد این حدیث، چنان که علمای حدیث بیان داشته‌اند، ضعیف است شیخ ناصرالدین آلبنی در تعلیقش بر کتاب عقیده طحاویة، ص ۲۶۵ می‌گوید: اسناد این حدیث ضعیف است، زیرا از طریق اسماعیل بن رافع از یزید بن ابی زیاد روایت شده که هر دو یاران ضعیف هستند. دیگر اینکه از فردی ناشناس از انصار روایت شده که مجهول است.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، شماره ۱۴۷۵.

شفاعت عظمی است که پیامبر ﷺ با آن از تمامی پیامبران اولوالعزم متمایز می‌گردد، سپس از اینکه از تمامی پیامبران خواسته می‌شود که جهت انجام آن برخیزند و یکی یکی می‌گویند: «من شایسته آن نیستم، نزد فلانی بروید.» و پیوسته مردم از این پیامبر به آن پیامبر سر می‌زنند تا اینکه به محمد ﷺ منتهی می‌شود و می‌گویند: «من شایسته آن هستم» پس می‌رود و بار می‌یابد و برای تمامی اهل موقف نزد خداوند تعالی شفاعت به عمل می‌آورد تا بین آنها فیصله کن و آنان را از همدیگر آسوده گرداند. پیامبر ﷺ بعد از این شفاعت، حق چهار شفاعت دیگر دارد: از آن جمله، شفاعت جهت نجات مردمی که وارد جهنم شده‌اند. او اولین شفاعت کننده در بهشت است. امام احمد در مسند خود از مختار بن فلفل از انس رضی الله عنه روایت می‌کند که انس گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «من نخستین شفاعت کننده در بهشت هستم.»^۱ این شفاعت، برای رفع درجات بعضی از اهل بهشت است و بالاتفاق مورد قبول اهل سنت و جماعت و معتزله است. دلیل آن حدیثی است که در صحیح بخاری به روایت از ابو موسی آمده که چون عمویش ابو عامر در اوطاس کشته شد، پیامبر ﷺ فرمود: «اللهم اغفر لعبيد أبي عامر، واجعله يوم القيامة فوق كثير من خلقك.»^۲ و هنگامی که ابوسلمة بن عبدالاسد وفات یافت، پیامبر ﷺ فرمود: «اللهم ارفع درجته.»^۳ به توفیق الهی من در این باره جزوهای به طور جداگانه درباره شفاعت و اقسام، تعداد، أدله آن، تهیه خواهم کرد.

اما معنای فرموده پیامبر ﷺ در حدیث «وكان النبي يُبْعَثُ الى قومه خاصة و يُبْعَثُ الى الناس عامة»^۴ در قرآن این فرموده الهی است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»^۵ و «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۶ رسالت پیامبران پیشین خاص و تنها مکلف به فراخوانی قوم خود به سوی خداوند بودند، اما خداوند تعالی نسبت به محمد ﷺ می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ

۱- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب فی قول النبی ﷺ أنا أول الناس يشفع فی الجنة، شماره ۱۹۶؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة اوطاس، شماره ۲۸۸۴؛ صحیح مسلم، شماره ۲۴۹۸. ترجمه: «پروردگارا، عیب ابو عامر را بیامرز و او را در روز بازپسین بالاتر از بسیاری از خلق خود قرار ده.»

۳- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب فی إغماض الميت و الدعاء له اذا حُضِرَ، ترجمه: «پروردگارا، مرتبه و درجه‌اش را بلند گردان.»

۴- تخریج این حدیث در صفحات پیشین گذشت.

۵- سوره ابراهیم، آیه ۴، ترجمه: «ما هیچ پیامبری نفرستاده‌ایم مگر به زبان قوم خودش، تا برای آنان (دستور الهی) را بیان دارد.»

۶- سوره فاطر، آیه ۲۴، ترجمه: «و هیچ امتی نبوده مگر اینکه بیم‌دهنده‌ای در میان آنها بوده است.»

إِلَيْكُمْ جَمِيعًا^۱ و می فرماید: ﴿لَا نُذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ^۲﴾ و می فرماید: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ^۳﴾ و می فرماید: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ^۴﴾.

بسیاری از آیات قرآن دلالت بر شمولیت و عمومیت رسالت پیامبر ﷺ به سوی دو گروه انس و جن دادند، خداوند تعالی به پیامبر ﷺ دستور می دهد که رسالتش را به همه خلق از انس و جن و عرب و عجم کند برساند. پیامبر ﷺ به پاس این فرمان برخاست و این امر الهی را به جای آورد، و رسالتش را به همگی رساند.

از جمله خصائص دیگر پیامبر ﷺ بر سایر پیامبران صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین این است که آن بزرگوار اکمل، سرور، سخنگو، پیشوا، خاتم همه آنهاست. از همه پیامبران عهد و پیمان گرفته شده که چنانچه محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شود و آنان زنده باشند، حتماً به وی ایمان آورند و او را یاری کنند، همچنین به امر الهی بر لازم است که این عهد و پیمان را از امت خود بگیرند، خداوند باری تعالی - در این باره می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ^۵﴾.

خداوند عزوجل در این آیه بیان می دارد که چنانچه من به شما کتاب و حکمت و علم و دانشی بدهم، سپس پیامبری به سوی شما بیاید، بر شما لازم است که به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. اگر این عهد و پیمان شامل همه پیامبران است، پس متضمن گرفتن پیمان از همه آنها برای محمد ﷺ است. پس این خصوصیت در بین پیامبران فقط مختص پیامبر اسلام ﷺ است.

۱- سورة اعراف، آیه ۱۵۸، ترجمه: «بگو: ای مردم، همانا من فرستاده خداوند به سوی همه شما هستم.»

۲- سورة انعام، آیه ۱۹، ترجمه: «این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد بدان یم دهم.»

۳- سورة هود، آیه ۱۷، ترجمه: «و هرکس از گروهها به قرآن کفر ورزد، پس آتش جهنم وعده گاه اوست.»

۴- سورة آل عمران، آیه ۲۰، ترجمه: «و بگو: به اهل کتاب و ناخوانندگان (مشرکان عرب) آیا اسلام آوردید؟ پس اگر اسلام آوردند حقا که هدایت یافتند و اگر روی گردانند، پس بر تو ابلاغ رسالت است و خداوند بینا به بندگان است.»

۵- سورة آل عمران، آیه ۱۸، ترجمه: «(و به یاد آور) آن گاه که خداوند از پیامبران پیمان محکم گرفت که چون کتاب و حکمت (علم) به شما دادم، سپس پیامبری برایتان آمد که تصدیق کند آنچه را که با خود دارید، حتماً به او ایمان می آورید و یا ریش می کنید، گفت: آیا اعتراف کردید و بر این امر پیمان مرا پذیرفتید؟ گفتند: اعتراف کردیم. گفت: پس گواه باشید و من هم با شما از جمله گواهانم.»

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ، چنان که در حدیثی که به طرق مختلف اما غریب روایت شده، این است که ناف بسته و ختنه شده متولد شد،^۱ و به گفته‌ای، چنانکه ابوالفرج ابن‌الجوزی در کتاب *تلقیح الفهوم*^۲ یادآور شده، این خصوصیت، مختص پیامبر اسلام ﷺ نیست، بلکه برای پیامبران دیگر هم پیش آمده است.

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که معجزه آن بزرگوار اس از در گذشت وی تا آن گاه که خداوند بخواهد، جاویدان است، برخلاف معجزه سایر پیامبران که با رفتن‌شان پایان می‌یابد. معجزه پیامبر ﷺ قرآن است که هم در لفظ و هم در معنا معجزه است، قرآنی که دو گروه انس و جن را به مبارزه فراخواند که همانند آن را بیاورند و همگی برای ابد تا روز قیامت از این کار عاجز ماندند و هرگز همانند آن را نخواهند آورد.

از جمله خصوصیات دیگر پیامبر ﷺ این است که در شب اسراء و معراج به «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» رسید. سپس در پاره‌ای از شب به خانه‌اش بازگشت. در اینجا لازم به بیان است که این خصوصیت در صورتی که این فرموده: حضرت ﷺ در ست باشد، زمانی که جبرئیل به بُرَاقِ هنگام سرکشی و سوار شدن پیامبر ﷺ می‌گوید: «آرام باش که کسی بهتر از او بر تو سوار نشده است.»^۳

۱- این حدیث را ابونعیم در دلائل النبوة، ۹۲ و بیهقی در دلائل النبوة، ج ۱، ص ۱۱۴ و ابن‌عساکر در تاریخ خود چنانکه سیوطی در الخصائص، ج ۱، ص ۹۰ آورده - از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده‌اند. سندش به علت یونس بن عطاء الصدائی، بسیار ضعیف است؛ ابن حبان درباره یونس می‌گوید: چیزهای عجیب روایت می‌کند. استاد به روایتش درست نیست. جهت اطلاع ر. ک: به لسان‌المیزان، ج ۶، ص ۳۳۳، همچنین ابن عدی، این حدیث را در الکامل، ج ۲، ص ۵۷۷ از ابن عباس روایت کرده و در سندش جعفر الهاشمی است. دارقطنی درباره او می‌گوید: او جاعل حدیث است. ابن عبدی می‌گوید: او حدیث را می‌دزد ر. ک: المیزان، ج ۱، ص ۴۱۳-۴۱۲. هم‌چنین طبرانی آن را در المعجم‌الصغیر و المعجم‌الاوسط روایت کرده است. هیشمی در مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۴ می‌گوید: در آن سفیان بن فزاری است که متهم است. اهل علم می‌گویند: حدیث دارای طرق زیادی است، ولی همه آنها نادرست‌اند شاید حاکم در المستدرک، ج ۲، ص ۶۲۰ به همین علت می‌گوید: اخبار این که رسول ﷺ مختون متولد شده متواتر است. ذهبی در پی کلام حاکم می‌گوید: ما هنوز به صحت این موضوع پی نبرده‌ایم، پس چگونه متواتر است. حافظ ابن‌کثیر در البداية و النهاية، ج ۲، ص ۲۶۵ می‌گوید: بعضی مدعی صحت این حدیث هستند، چرا که با بیش از یک طریق روایت شده است، تا جایی که بعضی گمان برند که متواتر است. البته در این گفتار جای پرسش و نظر است.

۲- صص ۲۶۷-۲۵۹.

۳- ر. ک: سنن ترمذی، شماره ۳۱۳۱؛ مسند احمد ج ۳، ص ۱۶۴؛ ابویعلی ۳۱۸۴. شیخ‌آلبانی در صحیح سنن ترمذی، شماره ۲۵۰۳ می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است.

در حدیث دیگر که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من سواره‌ام را به حلقه‌ای بستم که پیامبران دیگر به آن می‌بستند.»^۱ اختصاص به آن حضرت ندارد، زیرا از این دو حدیث نتیجه می‌گیریم که پیامبران دیگر هم واقعه اسراء داشته‌اند، ولی پیامبران دیگر با پیامبر ﷺ در تقرب و نزدیکی بسیار به خداوند برای تعظیم شریک نبوده‌اند به همین علت منزلت پیامبر ﷺ در بهشت بالاترین منزلت‌ها و نزدیک‌ترین منزلت به عرش الرحمن است. در حدیث آمده پیامبر ﷺ فرمود: «سپس از خداوند برای من وسیله بخواهید و آن منزلتی در بهشت است و شایسته بنده‌ای از بندگان خداست. امید است که آن بنده من باشم.»^۲

از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که هرگاه امتش بر حکمی از احکام شرعی اجماع کند، آن حکم مورد قبول و خطاناپذیر است. این اتفاق نظر - چنان که در کتب اصول مقرر است - درست و حق است.^۳ این خصوصیت به برکت پیامبر ﷺ تنها مختص امت او است و سابقه ندارد که در امتی پیش از این امت این امر پیش آمده باشد.

از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که ایشان در قیامت نخستین کسی است که زمین بر او شکافته می‌شود.

از جمله خصائص آن بزرگوار این است که در روز قیامت نخستین کس است که پس از بیهوش شدن و افتادن مردم، به هوش می‌آید. در صحیح بخاری و مسلم در حدیث ابوهریره رضی الله عنه در داستان یهودی آمده که گفت: سوگند به کسی که موسی را بر جهانیان برگزید. فردی از مسلمانان برخاست و سیلی‌ای به او زد. وی خدمت پیامبر ﷺ شکایت برد. پیامبر ﷺ فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید. مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند و می‌افتند. من نخستین کسی هستم که به هوش می‌آیم. موسی را می‌بینم که سخت پای عرش الهی را گرفته است. نمی‌دانم که او قبل از من به هوش آمده و یا

۱- ر. ک: صحیح مسلم، شماره ۱۶۲، مسند احمد ج ۳، ص ۱۴۸. حدیث از انس رضی الله عنه روایت شده است.

۲- ر. ک: صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب استحباب القول مثل قول المؤمنون لمن سمعه ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثم یسأل الله له الوسيلة، شماره ۳۸۴؛ سنن ابوداود، شماره ۵۲۳؛ سنن ترمذی، شماره ۳۶۱۴. حدیث از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت شده است.

۳- اشاره به این حدیث است که «لا تجتمع أمتی علی ضلالة» این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۶، ص ۳۹۶ و طبرانی در المعجم الکبیر روایت کرده‌اند. اهل حدیث می‌گویند: این حدیث دارای طرق زیادی است و هرکدام از آن محل نظر است، اما بعضی از این طرق بعضی دیگر را تقویت می‌کند، ر. ک: تخریج السنة لابن أبی عاصم، ص ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۲.

خداوند او را مستثنی فرموده است.»^۱ در روایت دیگر آمده است: «یا اینکه در ازای صاعقه طور به او پاداش داده شده است.» برخی از علمایی که درباره این حدیث اظهار نظر کرده‌اند، آن را حمل بر به هوش آوردن به هنگام برخاستن از قبر کرده‌اند. دلیل آنان در این باره حدیثی است که در بعضی از روایات بخاری^۲ در حدیث یحیی بن عمرو المازنی از ابوسعید رضی الله عنه آمده است که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مرا بر پیامبران دیگر برنگزینید. مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند و می‌افتند. من نخستین کس هستم که زمین بر من شکافته می‌شود. پس ناگهان موسی را می‌بینم که پایه‌ای از پایه‌های عرش الهی را گرفته است. نمی‌دانم که آیا او هم جزو بیهوشان بوده، یا در ازای بیهوشی نخستین‌اش پاداش داده شده است.»

این لفظ حدیث دشواریاب است. آنچه در روایت بخاری محفوظ است از یحیی بن قزعة از ابراهیم بن سعد از زهری، از ابوسلمه و عبدالرحمن الأعرج از ابوهریره، این است که او داستان مرد یهودی را یادآور شد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مرا بر موسی برنگزینید. مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند و می‌افتند. من هم با آنان بیهوش می‌شوم و می‌افتم. سپس من نخستین کس هستم که به هوش می‌آیم. موسی را می‌بینم که ...»^۳ حدیث ادامه دارد. نص این حدیث، صریح و تأویل‌ناپذیر است که این به هوش آمدن در اثر آذرخش (صاعقه) بوده است نه در امر مردن. حقیقت بهبودی و به هوش آمدن هم همین است. اگر کسی اندک تأملی در این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «فلا أدري أفاق قبلي أم جوزي بصعقة الطور» کند، قطعاً این را خواهد پذیرفت. و خدای پاک و بلندمرتبه، داناتر است. سبحانه و تعالی أعلم.

از جمله خصائص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که آن بزرگوار صاحب بیرق عظیم روز قیامت است تنها با امتش بدون دیگر امت‌ها، در مرتفعاتی از سرزمین قیامت مبعوث می‌شود. خداوند در صحرای محشر تنها به وی و امتش اجازه سجده کردن برای خویش می‌دهد. ابن ماجه^۴ از جُبَارَة بن

۱- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب فی المشیئة و الإرادة، شماره ۲۴۱۱؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی علیه السلام، شماره ۲۳۷۳. حدیث از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است.

۲- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب الأنبياء، باب قول الله تعالی: وَ أَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ، شماره ۲۴۱۲ شماره ۳۳۹۸.

۳- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب نفخ الصور، شماره ۲۴۱۱.

۴- ر. ک: سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب صفة أمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم، شماره ۴۲۱۹. شیخ آلبنی در ضعیف سنن ابن ماجه، شماره ۹۳۳ می‌گوید: این حدیث جداً ضعیف است.

ناگفته نماند که معنای حدیث که فی الجملة فدا دادن باشد صحیح است، زیرا در صحیح مسلم به شماره ۲۷۶۷ از



مُعَلِّسِ حِمَّانِي روایت می‌کند که عبدالاعلی بن ابی المسوار به ما گفت: از ابوبرده، از پدرش ابو موسی روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «چون خداوند در روز قیامت همه خلائق را جمع کند. به امت محمد ﷺ اجازه سجده کردن برای خورشید می‌دهد. پس برای خداوند سجده طولانی می‌کنند. سپس گفته می‌شود: سرهایتان را بلند کنید. عده‌ای از شما را فدای وارد شدنتان از آتش جهنم کردیم.»^۱ جباره در سند این حدیث ضعیف است. امت محمد ﷺ - چنان که در بیش از یک وجه، صحیح و ثابت است - نخستین امتی است که در فردای قیامت میانشان داوری می‌شود.^۲ از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که آن بزرگوار صاحب حوض کوثر است. ترمذی و دیگران روایت می‌کنند که «هر پیامبری دارای حوضی است.»^۳ اما حوض پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین حوض‌ها و دارای بیشترین مراجعه کننده است.

از دیگر خصائص پیامبر ﷺ این است که شهری که آن بزرگوار در آن به پیامبری مبعوث شد، ارجمندترین سرزمین است، پس از آن، بنابر گفته جمع بسیاری از علمای مسلمانان ارجمندترین سرزمین هجرتگاهش، مدینه منوره است. برخی هم معتقد هستند - چنان که از مالک بن انس رضی الله عنه و عده زیادی از صحابه کرام ثابت است - بهترین سرزمین هجرتگاهش مدینه منوره است. این مطلب را عیاض السبئی از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه حکایت کرده است.^۴

هم‌چنین عیاض اتفاق علمای مسلمانان را مبنی بر این نقل کرده که قبر پیامبر ﷺ که متضمن جسد آن بزرگوار است، در برترین سرزمین است. پیش از عیاض، قاضی ابوالولید الباجی^۵ و ابن

ابوموسی اشعری از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «اذا كان يوم القيامة دفع الله عزوجل الى كل مسلم يهوديا أو نصرانيا، فيقول: هذا فكاكك من النار.» ترجمه: «روز قیامت خداوند عزوجل به هر مسلمان یک یهودی و یا نصرانی می‌دهد و می‌فرماید: این سر بهای تو از آتش جهنم است.»

۱- منظور از حدیث این نیست که عده‌ای از آنان با وارد شدن به جهنم فدای تمام امت می‌شوند. منظور این است که این عده مستحق ورود به جهنم و عذاب چشیدن هستند. پس با ورودشان به جهنم و عذاب دیدنشان، از ورود امت محمد ﷺ به جهنم اکتفا می‌شود. منظور از فدا در حدیث همین است.

۲- این اثر در صحیح مسلم، شماره ۸۵۶؛ سنن نسائی، شماره ۱۳۶۸ و سنن ابن‌ماجه، شماره ۱۰۸۳ از ابوبریره و حذیفه رضی الله عنهما روایت شده است.

۳- ر.ک: سنن ترمذی، ابواب صفة القيامة، باب ما جاء في صفة الحوض، شماره ۲۴۴۳. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است. حدیث از سمره رضی الله عنها روایت شده است. شیخ آل‌بانی این حدیث را در صحیح سنن ترمذی، شماره ۱۹۸۸ آورده است.

۴- کتاب الشفاء، ج ۲، ص ۶۸۹-۶۸۱.

۵- سلیمان بن خلف بن سعد التجیبی القرطبی، از فقهای بزرگ مذهب مالکی و از رجال حدیث، تولدش در باجه

ابطال^۱ و دیگران هم این اجماع را حکایت کرده‌اند. اصل این مقوله و این اجماع روایتی است که می‌گوید چون پیامبر ﷺ در گذشت، صحابه کرام درباره محل دفن آن بزرگوار اختلاف کردند. بعضی معتقد بودند که در بقیع دفن شود. بعضی دیگر معتقد بودند که در مکه دفن شود و برخی دیگر بر این بودند که در بیت المقدس دفن شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «خداوند جان ایشان را در محبوب‌ترین سرزمین نزد خود، گرفته است.»^۲

این اثر را عبدالصمد بن عساکر^۳ در کتاب تحفة الزائر یاد آور شده، ولی من آن را با اسناد ندیده‌ام. از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که بعد از وفات آن بزرگوار از ایشان ارث برده نمی‌شود. ابوبکر و ابوهریره رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود. هر چیزی بعد از خود باقی گذاشتیم صدقه است.»^۴ بخاری و مسلم این حدیث را از دو وجه تخریج کرده‌اند و ترمذی آن را با اسناد خوبی در کتابی جز الجامع از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «از ما گروه پیامبران ارث برده نمی‌شود.»^۵ بنابراین حدیث نتیجه می‌گیریم که همه پیامبران در این خصوصیت با همدیگر مشترک هستند.

از جمله خصوصیات که در میان پیامبران مشترک است، این است که گرچه چشمانشان به خواب می‌رود، اما قلب هایشان بیدار است. در صحیح بخاری روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «در صف

اندلس بود، سپس به حجاز، بغداد، موصل، حلب و دمشق سفر کرد و نهایتاً به اندلس بازگشت و در سال ۴۷۴ ه. ق درگذشت. از جمله کتاب هایش شرح المدونة است. ر.ک: الأعلام، ج ۳، ص ۱۸۶.

۱- ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطلال از اهالی قرطبه و از علمای حدیث است. وفاتش در سال ۴۴۹ ه. ق بوده است. از جمله مؤلفات ایشان شرح بخاری است.

۲- محقق کتاب محمد علی حلبی می‌گوید: من این لفظ اثر را نیافتم. اما در سنن ترمذی، شماره ۱۰۱۸ و دیگر کتب مرفوعاً از ابوبکر روایت است که «خداوند جان هر پیامبری را در همان جایی که دوست دارد و در آن دفن می‌شود، می‌گیرد.» این حدیث را شیخ آلبنی در صحیح سنن ترمذی، شماره ۱۸۲ آورده است.

۳- عبدالصمد بن عبدالوهاب بن حسن بن محمد بن عساکر دمشقی، در دمشق متول شد و چهل سال در مکه سکونت گزید و در سال ۶۸۶ ه. ق در مدینه منوره درگذشت. ایشان غیر از علی بن حسن بن عساکر مورخ معروف است. ر.ک: الأعلام، ج ۴، ص ۳۳.

۴- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لانورث، ما ترکنا فهو صدقه، شماره ۳۰۹۳؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لانورث، ما ترکنا فهو صدقه، شماره ۱۸۵۸.

۵- نسائی این حدیث را در سنن کبری، شماره ۶۳۰۹ از عمر بن خطاب روایت کرده است. حافظ ابن حجر در کتاب تلخیص الحیبر، ج ۳، ص ۱۰۰ می‌گوید: اسناد این حدیث مطابق با شرط مسلم است. هم‌چنین امام احمد آن را در مسند خود، ج ۲، ص ۴۶۳ از ابوهریره روایت کرده است. اهل حدیث می‌گویند: سند این حدیث صحیح است.

نماز به همدیگر بپیوندید، زیرا من شما را از پشت سرم می‌بینم.»^۱ بیشتر علمای اسلامی این حدیث را بر ظاهر لفظش حمل نموده‌اند، و خدا داناتر است.

ابونصر بن الصباغ^۲ می‌گوید: «پیامبر ﷺ همان گونه که از جلو می‌دید از پشت سر هم می‌دید.» معنای این مقوله محافظت کردن از خود و هوشیاری است.

در حدیثی که ابویعلی در مسند خود از انس از پیامبر ﷺ روایت کرده، آمده است که: «پیامبران در قبر هایشان زنده هستند و نماز می‌خوانند.»^۳

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب إقبال الإمام على الناس عند تسوية الصفوف، شماره ۴۱۸؛ صحیح مسلم، شماره ۴۳۴. حدیث از انس و ابوهریره رضی الله عنهما روایت شده است.

۲- ابونصر بن الصباغ عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد الصباغ از فقهان مذهب شافعی و از اهالی بغداد، در ابتدای افتتاح مدرسه نظامیه بغداد در آنجا مشغول به تدریس شد. از جمله کتاب‌های او تذکره العالم والغدّة، است. ر.ک: وفيات الأعيان، ج ۱، ص ۳۰۳؛ الأعلام، ج ۴، ص ۱۳۲.

۳- این حدیث را ابویعلی در مسند خود به شماره ۳۴۲۵ بزار در کشف الأستار، شماره ۲۳۴۰ از انس بن مالک روایت کرده‌اند. شیخ آلبنی این حدیث را در صحیح الجامع الصغیر شماره ۲۷۹۰ آورده است.

قسم دوم

خصائصی که مختص پیامبر ﷺ است و گاهی هم پیامبران دیگر با ایشان در آنها مشارکت دارند

در این بخش، نخستین هدف، بیان خصوصاتی است که مختص پیامبر ﷺ است و گه گاهی هم پیامبران دیگر در آنها با ایشان مشارکت دارند. بنابراین ما در این مبحث به ترتیب باب های فقهی به ذکر این خصوصیات خواهیم پرداخت.

کتاب ایمان

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که ایشان در گفتار و کردارش معصوم است، و شایسته نیست که گفتار و یا کردار مرتب با ادای رسالت، خواسته یا نخواستہ به خطا از ایشان سر بزند و در این صورت به حال خود وا گذاشته شود تا بر آن حال باقی بماند. او از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. هر چه می گوید پیامی است که به او وحی شده است. بنابراین بسیاری از علمای اسلامی معتقد هستند که پیامبر ﷺ حق اجتهاد کردن ندارد، زیرا ایشان دسترسی کامل به نص و وحی الهی دارد. برخی دیگر هم معتقد هستند که این حق را داراست، مشروط بر اینکه از ایشان اشتباهی سر نزنند. برخی دیگر هم معتقدند که چنانچه اشتباهی هم از ایشان سر زند، به حال خود وا گذاشته نمی شوند. بنابر همه این اقوال نتیجه می گیریم که معصومیت ایشان حتمی است و استمرار بر خطا و اشتباه از ایشان غیر قابل تصور است، برخلاف سایر امت که از همه آنها به صورت تک تک خطا سر می زند، اما اگر امت بر قولی اجماع کرده آن قول درست و خطاناپذیر است.

از جمله خصائص پیامبر ﷺ - چنان که ابوالعباس بن القاص یادآور شده - این است که ایشان به تنهایی مکلف به علمی هستند که همه امتش مکلف به آن هستند. بیهقی در این باره به حدیث ابن

عمر رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ استناد می‌کند که فرمود: « خوابیده بودم که کاسه‌ای از شیر برایم آوردند. از آن نوشیدم، به اندازه‌ای که احساس کردم سیرابی در ناخنهایم جاری است. سپس باقیمانده خود را به عمر بن خطاب دادم. گفتند: یا رسول الله، این خواب را چه تأویل کردی؟ فرمود: علم.»^۱ از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که ایشان چیزهایی در پیرامون خود می‌دید که دیگران نمی‌دیدند. در حدیث صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ به او فرمود: «این جبرئیل است، سلامت می‌رساند.»^۲ عایشه گفت: «بر اوست سلام ای فرستاده خدا، چیزی را می‌بینی که ما نمی‌بینیم. باز هم از عایشه رضی الله عنها در صحیحین^۳ در حدیث کسوف روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به خدا، اگر چیزی را که من می‌دانم شما می‌دانستید، کم می‌خندیدید و زیاد می‌گریستند.» بیهقی می‌گوید: به ما خبر داد حاکم، به ما خبر داد محمد بن علی بن به ما گفت احمد بن حازم الغفاری، به ما گفت عبیدالله بن موسی، به ما خبر داد اسرائیل از ابراهیم بن مهاجر از مجاهد از مؤرق از ابوذر رضی الله عنه که گفت: پیامبر ﷺ سوره ﴿هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا﴾^۴ را تلاوت فرمود و آن را به پایان رساند، سپس فرمود: «من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید و چیزی می‌شنوم که شما نمی‌شنوید. آسمان نالید و حق دارد که بنالد، زیرا به اندازه جای انگشتی نمی‌بینید جز اینکه فرشته‌ای پیشانی اش را بر سجده گذاشته و مشغول سجده کردن برای خداوند است. سوگند به خدا، اگر چیزی را که من می‌دانم می‌دانستید، کم می‌خندیدید و زیاد گریه می‌کردید و از هم‌بستری با زنان لذت نمی‌بردید و به سوی کوچه‌ها روانه می‌شدید و به درگاه خدا گریه و زاری می‌کردید.» سوگند به خدا، دوست داشتم درختی بودم و بریده می‌شدم.» این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است.^۵

- ۱- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، شماره ۲۳۹۱. حدیث از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است. این حدیث در صحیح بخاری به شماره ۸۲ هم آمده است.
- ۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل عائشة رضی الله عنها، شماره ۳۲۱۷؛ صحیح مسلم، شماره ۲۴۴۷.
- ۳- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الکسوف، باب الصدقة فی الکسوف، شماره ۱۰۴۴؛ صحیح مسلم، کتاب الکسوف، باب صلاة الکسوف، شماره ۹۰۱.
- ۴- سوره انسان، آیه ۱، ترجمه: «مدت زمانی بر انسان نگذشته که چیزی غیر قابل ذکر نبوده است.»
- ۵- ر.ک: سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب الحزن و البكاء، شماره ۴۱۹۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۷۳؛ ترمذی، شماره ۲۳۱۲. شیخ آلبنی در صحیح الجامع، شماره ۲۴۴۹ می‌گوید: این حدیث حسن است.

بیهقی می‌گوید: می‌گویند که عبارت «درختی بودم و بریده می‌شدم.» در حدیث از گفتار ابوذر است و خدا داناتر است.

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که خداوند به ایشان دستور داده که آخرت را بر دنیا ترجیح دهد و روا نیست که به مال و اموال خوشگذرانان دنیا چشم بدوزد. دلیل این سخن در کتاب خدا واضح و روشن است.^۱

از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که شعر نمی‌دانست. خداوند تعالی در این باره می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يُبَغِي لَهٗ»^۲ در سنن ابوداود از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «مَا أَبَالِي مَا أَتَيْتُ إِنْ أَنَا شَرِبْتُ تَوِيحًا أَوْ تَعَلَّقْتُ تَيْمَمَةً، أَوْ قُلْتُ الشُّعْرَ مِنْ قَبْلِ نَفْسِي.»^۳ بنا بر این حدیث، یاران معتقدند که فراگیری شعر بر پیامبر ﷺ حرام بوده است.

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این بود که نوشتن نمی‌دانست. می‌گویند نوشتن هم بر پیامبر ﷺ حرام بوده است. خداوند عزوجل در این باره می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»^۴ باز هم در این باره می‌فرماید: «وَمَا كُنْتُ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَا تَابَ الْمُبْطِلُونَ»^۵ برخی از علمای اسلامی معتقدند که پیامبر ﷺ قبل از مرگ، نوشتن را فراگرفت. البته این دیدگاه اصل و دلیلی ندارد و مردود است. البته بیهقی^۶ از حدیث ابی عقیل یحیی بن المتوکل، از مجالد، از عون بن عبدالله، از پدرش روایت کرده که

۱- اشاره به این فرموده الهی است «لَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» سوره حجر، آیه ۸۸ «وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» سوره طه، آیه ۱۳۱.

۲- سوره یس، آیه ۹، ترجمه: «و ما به او شعر نیاموخته‌ایم و شعرسرای شایسته او نیست.»

۳- ر.ک: سنن ابوداود، کتاب الطب، باب فی التریاق، شماره ۳۸۶۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۷ و ۲۲۳ حدیث از عبدالله بن عمرو روایت شده است. شیخ آلبنانی این حدیث را در ضعیف الجامع الصغیر خود، شماره ۴۹۷۶ آورده است. ترجمه: «پروایی ندارم اگر تریاک بکشم و یا طلسمی را به گردن آویزم و یا از سوی خود شعرسرای کنم.»

۴- سوره اعراف، آیه ۱۵۷، ترجمه: «و رحمت اخروی خود را اختصاص می‌دهیم به آنان که پیروی می‌کنند از فرستاده خدا، پیامبر امی که در تورات و انجیل وصفش را نوشته شده می‌یابند.»

۵- سوره اعراف، آیه ۱۵۷، ترجمه: «و رحمت اخروی خود را اختصاص می‌دهیم به آنان که پیروی می‌کنند از فرستاده خدا، پیامبر امی که در تورات و انجیل وصفش را نوشته شده می‌یابند.»

۶- ر.ک: سنن الکبری، ج ۷، ص ۴۳-۴۲، باب لم یکن له أن یتعلم شعراً و لا یکتب، بیهقی می‌گوید: این حدیث منقطع است، زیرا در سلسله روایت‌کنندگان آن گروهی ضعیف و مجهول هستند.

گفت: پیامبر ﷺ (قبل از وفات خواندن و نوشتن را فرا گرفت) مجالد می‌گوید من این گفتار را برای شعبی بازگو کردم و او گفت: راست می‌گوید، از یاران شنیدم که همین را می‌گفتند، و یحیی بن المتوکل در سند این حدیث ضعیف است و مجالد هم پیرامونش حرف است، بعضی از علمای مغرب مدعی این هستند که پیامبر ﷺ معاهده صلح حدیبیه را با دست خود نوشته است، البته این مقوله به شدت مردود دانسته شده، و از گوینده آن از بالای منابر اعلان دوری گرفتن شد تا جایی که پیرامونش ابیات سرودند، ظاهراً گوینده آن از بعضی از روایاتی که در بخاری^۱ آمده است (پیامبر ﷺ گرفت، سپس نوشت این چیزی است که محمد بن عبدالله بر آن مصلحه نموده است) فریب خورده بود در صورتی که می‌دانیم همیشه حقیق مطلق را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و در پرتو آن مقید بر مطلق حکم می‌شود، در روایتی^۲ دیگر آمده است که (پیامبر ﷺ به علی دستور داد پس نوشت، این چیزی است که محمد بن عبدالله ﷺ بر آن مصلحه نموده است).

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که دروغ بافتن بر او همانند دروغ بافتن بر دیگری نیست، و به طور متواتر در احادیث از ایشان ثابت است که می‌فرمود: (کسی که از روی قصد بر ایشان دروغ بیافد پس جایگاه خود را از آتش جهنم تهیه نماید) این حدیث از طریق هشتاد و چند صحابی روایت شده است، و در کتاب صحیحین^۳ به روایت از علی و انس و ابی هریره و مغیره بن شعبه و هم‌چنین نزد خود بخاری^۴ به روایت از زبیر بن العوام و سلمه بن الأكوع، و عبدالله بن عمرو با این لفظ

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الصلح (باب کیف یکتب هذا ما صلح فلان بن فلان بن فلان، و لم ینسبه إلی قبیلته أو نسبه) تحت شماره [۴۲۵۱] حدیث از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری با فتح الباری تحت شماره [۲۷۳۱] و [۲۷۳۲] حدیث از مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم روایت است، و در صحیح مسلم تحت شماره [۱۷۸۳] از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است.

۳- رجوع شود: صحیح بخاری با فتح الباری کتاب العلم (باب إثم من کذب علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم) این حدیث بروایت از علی رضی الله عنه در صحیح بخاری تحت شماره [۱۰۶] و در صحیح مسلم تحت شماره [۱] و بروایت از انس در صحیح بخاری تحت شماره [۱۰۸] و در صحیح مسلم تحت شماره [۲] و بروایت از ابی هریره در صحیح بخاری تحت شماره [۱۱۰] و در صحیح مسلم تحت شماره [۳] و بروایت از مغیره بن شعبه در صحیح بخاری تحت شماره [۱۲۹۱] و در صحیح مسلم تحت شماره [۴] آمده است.

۴- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الأنبیاء (باب ما ذُکِرَ عن بنی اسرائیل) و روایت زبیر بن العوام در صحیح بخاری تحت شماره [۱۰۷] و روایت سلمه بن الاکوع تحت شماره [۱۰۹] و روایت عبدالله بن عمرو تحت شماره [۳۴۶۱] آمده است. ترجمه حدیث: (از طرف من ابلاغ نمایند و اگر هم یک آیه باشد و از بنی اسرائیل سخن بگوئید و هیچ گناهی هم نیست و کسی که از روی عمد بر من دروغ بیافد پس نشستگاه خود را از آتش جهنم تهیه نماید).

آمده که پیامبر ﷺ فرمود: (بَلِّغُوا عَنِّي وَ لَوْ آيَةً، وَ حَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا حَرَجَ، وَ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ).

و در مسند^۱ امام احمد: از عثمان و عمر و ابی سعد و واثله بن الاسقع و زیدبن ارقم روایت است و نزد ترمذی از ابن مسعود روایت است و ابن ماجه از جابر و ابی قتاده روایت کرده است و جماعتی از حافظان مانند ابراهیم الحربی و یحیی بن صاعد و طبرانی و بزار، و ابن مند و دیگر متقدمین و از متأخرین ابن الجوزی، و یوسف بن خلیل، تألیفاتی درباره این حدیث به رشته تحریر درآورده‌اند و همچنین ابن الصلاح و نووی و دیگر حفاظ حدیث، تصریح به متواتر بودن این حدیث نموده‌اند و واقعیت هم همین است و بنابراین در پرتو همین حدیث علمای اسلامی بالاجماع کسی را که به قصد دروغ‌بافی بر پیامبر ﷺ نماید و معتقد به جواز آن باشد کافر می‌دانند، اما اگر قصدش فقط دروغ گفتن بر پیامبر ﷺ باشد و معتقد به عدم جواز آن باشد، در این باره شیخ ابومحمد (عبدالله بن یوسف پدر امام الحرمین) باز هم معتقد به کافر بودن اوست، ولی بیشتر علمای اسلامی در این باره با نظریه ابومحمد موافق نیستند، آیا فرد دروغگو پس از توبه کردن روایتش پذیرفته می‌شود یا نه؟ در این باره دو قول است امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابوبکر حُمَیدی معتقدند که روایتش غیر قابل قبول است به دلیل این فرموده پیامبر ﷺ که (دروغ گفتن بر من همانند دروغ گفتن بر یکی از شما نیست، کسی که بر من دروغ بگوید پس نشستنگاه خود را از آتش جهنم تهیه نماید)^۲ و توجیهشان در این باره این است که دروغ گفتن بر غیر از پیامبر ﷺ گناه و فسق است، هم چنین دروغ گفتن بر پیامبر ﷺ اما اگر فرد دروغ بر دیگری بگوید، روایتش به اجماع علمای اسلامی قابل قبول است، در نتیجه باید بگوئیم که دروغگویی بر پیامبر ﷺ پس از توبه نمودن روایتش غیر قابل قبول است، با این تفاوت که دروغ گفتن بر او همانند دروغ گفتن بر دیگران نیست. اما بیشتر علمای اسلامی بر این عقیده‌اند که روایت دروغ گوینده بر پیامبر ﷺ پس از توبه نمودنش قابل قبول است، و صحیح هم همین است.

۱- حدیث عثمان در مسند احمد (ج ۱، ص ۶۵-۷۰) و حدیث عمر در مسند احمد (ج ۱، ص ۴۷) و حدیث ابی سعید در مسند احمد (ج ۳، ص ۱۳-۳۹-۴۴) و حدیث واثله در مسند احمد (ج ۳، ص ۴۹۰) و (ج ۴، ص ۱۰۶) و هم چنین بخاری تحت شماره [۳۵۰۹] روایت کرده است. و حدیث زیدبن ارقم در مسند احمد (ج ۴، ص ۳۶۷) روایت شده است.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الجنائز (باب ما یکره من النیاحه علی المیت) تحت شماره [۱۲۹۱] و صحیح مسلم تحت شماره [۴] حدیث از مغیره بن شعبه روایت است. متن حدیث (إن کذبا علی لیس ککذب علی أحد، من کذب علی فلیتوا مقعده من النار).

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که شخصی که پیامبر ﷺ را در خواب ببیند همانند این است که ایشان را حقیقی دیده است، در حدیث آمده است که (شیطان به شکل من در نمی آید)^۱ به شرط اینکه چنانکه نسائی^۲ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده، پیامبر ﷺ را به شکل و صورتی که در دنیا بوده اند خواب ببیند، اما اگر کسی از پیامبر ﷺ حدیثی را در خواب ببیند و نقل کند، آن حدیث غیر قابل قبول، و به آن عمل نمی شود، زیرا که روایت بیننده طبق قاعده کلی حدیث قابل ضبط نیست، و خواب محلی است که روح در آن ضعیف و نگه داشتن غیر قابل کنترل است.

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب سنن کبری^۳ خود از ابی العباس بن القاص تحت این فرموده الهی ﴿كَيْفَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾^۴ یادآور شده است، ابوالعباس می گوید: غیر از پیامبر ﷺ این حالت را ندارد تا اینکه بمیرد بدلیل این فرموده الهی ﴿وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْهُ عَنِّي فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾^۵ بیهقی می گوید: ابوالعباس می گوید: دیگران معتقدند که مراد از این خطاب غیر پیامبر ﷺ است، سپس مطلق حمل بر مقید می شود، گفتم: این فرع نیازی به یادآوری ندارد، زیرا که فائده ای در آن نیست، و مناسبتی هم ندارد که بازگو شود، اگر ضمن حذف آن چیزهایی حذف نمی شد آن را حذف می نمودم، زیرا که خودداری نمودن از اینگونه مسائل اولی تر است. والله أعلم.

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که چشمک زنی (خیانت چشمی) از او سر نمی زند، منظور اینکه با چشمک زن خلاف آنچه راکه اظهار می داشت اشاره نمی داد، تا اینکه تحت عنوان عیب جوئی قرار گیرد، مستند این مقوله داستان عبدالله بن سعد بن ابی سرح است، پیامبر ﷺ

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، التعبير (باب من رأى النبي ﷺ في المنام) تحت شماره [۱۱۰] و صحیح مسلم الرؤيا (باب قول النبي ﷺ من رأى المنام فقد رآني) تحت شماره [۲۲۶۶] حدیث از ابی هریره روایت است و لفظ حدیث چنین است (من رأى في المنام فقد رآني فان الشيطان لا يمتثل بي).

۲- حاکم از عاصم بن کلیب روایت می کند که پدرم به من گفت: به ابن عباس گفتم (پیامبر ﷺ را در خواب دیدم، ابن عباس گفت: برایم وصفش کن گفت: حسن بن علی را یادآور شدم و به او تشبیهش نمودم گفت: حتماً دیده اید) حافظ بن حجر در فتح الباری (ج ۱۲، ص ۴۰۰) می گوید: سند این اثر خوب است، ولی این اثر در سنن نسائی نه سنن صفری و نه هم کبری معلوم نیست که باشد. والله اعلم. ۳- رجوع شود: سنن کبری، (ج ۱، ص ۴۴).

۴- سوره زمر: آیه ۶۵، ترجمه: (اگر شرک ورزی قطعاً کردارت نابود و هیچ می شود).

۵- سوره بقره، آیه ۲۱۷، ترجمه: (و کسی از شما که از دین خود برگردد و در حالیکه کافر باشد بمیرد چنین کسانی کارهایشان (در دنیا و آخرت) هیچ و نابود می شود).

روز فتح مکه خون او را از جمله مهدوران الدم اعلام فرموده بود، برادر شیریش عثمان بن عفان رضی الله عنه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: ای پیامبر خدا با او بیعت بفرمائید، پیامبر صلی الله علیه و آله به امید اینکه کسی برخیزد و او را از پای درآورد اندکی درنگ نمود و سرانجام با او بیعت کرد، سپس به یارانش فرمود: (آیا در میان شما مرد رشیدی نبود که به سوی او برخیزد و چون مرا دید که دست ننگه داشتیم او را بکشد؟! گفتند: ای فرستاده خدا چرا به ما اشاره فرمودید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (شایسته پیامبری نیست که خیانت چشمی (چشمک زنی) کند).^۱

کتاب طهارت

از جمله خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که می‌بایست برای هر نمازی که می‌خواند وضوء بگیرد، چون این کار برایش مشقت‌بار بود، دستور داده شد که به جای آن برای هر نمازی مسواک بزند، دلیل این مقوله روایت عبدالله بن حنظله بن ابی عامر است که در سنن ابی داود^۲ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بایست برای هر نمازی، چه با وضو و چه بدون وضو بود، وضو می‌گرفت چون این امر برایش مشقت‌بار بود، دستور داده شد که برای هر نمازی مسواک بزند، ظاهر حدیث مبین این است که مسواک زدن برای پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بوده است، و امام ابو زکریای نووی یادآور شده که هیچ هم نزد اصحاب همین است، و شیخ ابو عمر و ابن الصلاح هم متمایل به همین نظریه است، مؤید این مقوله روایت امام احمد از ابن عباس است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (هر آینه به مسواک زدن دستور داده شدم تا جائی که پنداشتم که به زودی زود در این باره بر من قرآن و یا وحی نازل می‌شود).^۳

۱- رجوع شود: سنن ابوداود، کتاب الحدود (باب الحکم فیمن ارتد)، تحت شماره [۲۶۸۳] و [۴۳۵۹] و سنن نسائی، التحريم (باب الحکم فیمن ارتد) تحت شماره [۴۰۶۶] و مستدرک حاکم (ج ۳، ص ۴۵) حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی در این تصحیح با او موافق است و این حدیث همگی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌اند، و همچنین آلبانی این حدیث را در صحیح الجامع خود تحت شماره [۲۴۲۶] آورده است.

۲- رجوع شود: سنن ابوداود، کتاب الطهارة (باب السواک) تحت شماره [۴۸] و مسند احمد (ج ۵، ص ۲۲۵)، این حدیث ابن خزيمة و دیگران آن را صحیح دانسته‌اند و شیخ آلبانی آن را در صحیح سنن ابوداود خود تحت شماره [۳۸] حسن دانسته است.

۳- رجوع شود: مسند امام احمد (ج ۱، ص ۲۳۷-۲۸۵) و مسند ابویعلی (ج ۴، ص ۲۱۸) تحت شماره [۲۳۳۰] و (ج ۵، ص ۹۴) تحت شماره [۲۷۰۲] المنذری در کتاب (الترغیب) خود (ج ۱، ص ۱۶۶) می‌گوید: راویان این حدیث ثقه هستند، و هیشمی در (مجمع الزوائد) خود (ج ۲، ص ۹۸) می‌گوید: رجال این حدیث ثقه هستند، و شیخ احمد شاکر ←

و بیهقی^۱ از ام سلمه رضی الله عنها روایت می‌کند، که می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (پیوسته جبرئیل مرا به مسواک زدن سفارش می‌کرد تا جایی که بر دندانهای خود ترسیدم) بخاری می‌گوید: این حدیث حسن است،^۲ و در روایت بیهقی^۳ آمده است که، عبدالله بن وهب می‌گوید: به ما گفت یحیی بن عبدالله بن سالم، از عمرو و مولای مطلب، از مطلب بن عبدالله، از عائشه رضی الله عنها اینکه رسول الله ﷺ فرمود: (همیشه با مسواک بودم تا جاییکه ترسیدم که مسواک دندانهایم از بین ببرد) در سند این حدیث بین مُطَلَب و عائشه انقطاع است، البته روایت امام احمد از واثله بن الأسقع که می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (به مسواک زدن دستور داده شدم تا جایی که ترسیدم بر من فرض شود)^۴ در مقابل روایت مطلب بن عبدالله از عائشه اشکال ایجاد می‌کند، بنابراین بعضی از یاران می‌گویند: که مسواک زدن بر پیامبر ﷺ مستحب بوده است.

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که با خوابیدن وضویش باطل نمی‌شد، در صحیحین^۵ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ خوابیده بود تا جایی که می‌دید، سپس مؤذن خدمتش آمد و بدون اینکه وضو بگیرد خارج شد و نماز خواند، و اما علت وضو نگرفتن پیامبر ﷺ در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند، آمده است که او از

رحمه الله در کتاب (تخریج السند) تحت شماره [۲۱۲۵] می‌گوید: اسنادش صحیح است.

۱- رجوع شود: سنن الکبری (ج ۷، ص ۴۹) و معجم الکبیر طبرانی (ج ۲۳، ص ۲۵۱) در اسناد بیهقی خالد بن عبید است که متروک الحدیث به حساب می‌آید و در اسناد طبرانی محمد بن حُمَید الرازی است که او با هم ضعیف الحدیث است، با توجه به این علمای حدیث می‌گویند: این حدیث دارای شواهدی است که آن را تقویت می‌کند جهت اطلاع رجوع شود: مجمع الزوائد (ج ۲، ص ۹۸).
۲- رجوع شود: سنن الکبری بیهقی (ج ۷، ص ۴۹).

۳- رجوع شود: سنن الکبری (ج ۷، ص ۴۹-۵۰)، هیشمی می‌گوید: طبرانی در (الأوسط) این حدیث را روایت کرده و رجال آن رجال حدیث صحیح است. رجوع شود: مجمع الزوائد (ج ۲، ص ۹۹) علمای حدیث می‌گویند: رجال اسناد بیهقی همگی ثقه جز مطلب که احادیث مرسل زیادی روایت کرده و مدلس است، ولی این حدیث دارای شواهدی است که آن را تقویت می‌کند از جمله شواهد آن حدیث ام سلمه که گذشت.

۴- رجوع شود: مسند احمد (ج ۳، ص ۴۹۰) و معجم الکبیر طبرانی (ج ۲۳، ص ۱۸۹-۱۹۰) هیشمی می‌گوید: در این حدیث لیث بن أبی سُلَیم است که فردی قه اما مدلس است، اهل حدیث می‌گویند: حدیث ابن عباس نزد احمد در مسندش (ج ۱، ص ۲۳۷) شاهی برای این حدیث به حساب می‌آید و هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۲، ص ۹۸) می‌گوید: رجالش ثقه هستند.

۵- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الوضوء (باب التخیف فی الوضوء) تحت شماره [۱۳۸] و صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين (باب الدعاء فی صلاة اللیل و قیامه) تحت شماره [۷۶۳] حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است.

پیامبر ﷺ پرسید: یا رسول الله، قبل از اینکه نماز وتر بخوانید می خوابید، پیامبر ﷺ فرمود: (ای عائشه چشم می خوابد اما قلبم نمی خوابد).^۱

آیا وضو پیامبر ﷺ با لمس نمودن زناش باطل می شد یا نه؟ فقهای اسلامی در این باره دو دیدگاه دارند، وجه اول: که مشهورتر است اینکه باطل می شد و وجه دیگر باطل نمی شد، ظاهراً مأخذ مقوله عدم بطلان حدیث عائشه رضی الله عنها است که در صحیح مسلم آمده است که عائشه رضی الله عنها پیامبر ﷺ را در مسجد گم کرده بود و در جستجوی ایشان برخاست ناگهان دستش به پیامبر ﷺ در حالیکه در حال سجده کردن بود و می گفت: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ بِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي تَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ لَمَّا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ)^۲ برخورد کرد. و همچنین از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر ﷺ به زناش بوسه می زد و بدون اینکه وضو بگیرد نماز می خواند،^۳ ظاهراً گوینده این گفتار معتقد به مختص بودن این فعل به پیامبر ﷺ است، اما گروه مخالف این نوع خصوصیت را نمی پذیرد و معتقد است که اصل در این مسأله عدم تخصیص است، جز اینکه دلیل ثابتی جهت اثبات آن باشد.

مسأله:

آیا پیامبر ﷺ محتلم (جُنُب) می شد؟

در این باره دو دیدگاه است:

دیدگاه اول: امام نووی معتقد است که قول صحیح منع و عدم احتلام پیامبر ﷺ در خواب است، البته این دیدگاه مواجه با حدیث عائشه رضی الله عنها که در صحیح بخاری و مسلم آمده است می شود که می گوید: (پیامبر ﷺ بر اثر جماع نمودن بدون اینکه محتلم شود جنب می شد، سپس غسل

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، التهجد (باب قیام النبی ﷺ فی رمضان و غیره) تحت شماره [۱۱۴۷] و صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين (باب صلاة اللیل و عدد رکعات النبی ﷺ فی اللیل) تحت شماره [۷۳۸] حدیث از عائشه أم المؤمنین رضی الله عنها روایت است.

۲- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب الصلاة (باب ما یقال فی الركوع و السجود)، تحت شماره [۴۸۶].

۳- رجوع شود: سنن ابوداود، کتاب الطهارة (باب الوضوء وَالْقُبْلَة)، تحت شماره [۱۷۹] و سنن نسائی، کتاب الطهارة (باب الوضوء من الْقُبْلَة) و جامع ترمذی تحت شماره [۸۶] و سنن ابن ماجه تحت شماره [۵۰۲] شیخ احمد شاکر در تعلیقش بر جامع ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است و هم چنین شیخ آلبنی آن را در صحیح سنن ابوداود خود تحت شماره [۱۶۵] یادآور شده است.

می‌کرد و روزه می‌گرفت).^۱

دیدگاه دوم: در این باره این است که مسأله تفصیلی است، و آن اینکه اگر منظور از محتلم شدن پیامبر ﷺ در اینجا تراوش مازاد بدنی آن بزرگوار باشد که این هیچ اشکالی ندارد، اما اگر منظور تراوشاتی است که در اثر حرکات شیطانی پیش می‌آید، در اینجا باید بگوئیم که آن بزرگوار از اینگونه چیزها معصوم هستند، و لهذا درست است که بگوئیم پیامبر ﷺ بیهوش می‌شود اما درست نیست که بگوئیم دیوانه می‌شود، پیامبر ﷺ بیهوش شده است چنانکه در حدیث صحیحی که از عائشة رضی الله عنها روایت است که پیامبر ﷺ بیش از یکبار در اثر بیهوشی غسل نموده است.^۲

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ چنانکه ابوالعباس بن القاص یادآور شده، این است که برای پیامبر ﷺ جائز بود که در حالت جنب بودن در مسجد بماند، دلیل این مقوله حدیثی است که ترمذی آن را از سالم بن ابی حفصه از عطیه از ابی سعید روایت کرده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: (ای علی برای کسی جز من و تو روانیست که در این مسجد جنب شود).^۳

ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است، و جز از این وجه آن را نمی‌شناسیم، بخاری این حدیث را از من شنیده است، می‌گوئیم: عطیه ضعیف است، بیهقی می‌گوید: او حجت واقع نمی‌شود، روایت‌کننده از او باز هم ضعیف است، ضَرَارِ بْنِ صُرْدٍ^۴ این حدیث را حمل بر راه قرار دادن مسجد کرده است، نه نشستن و خوابیدن و ایستادن در آن، و ترمذی همین گونه از شیخش علی بن منذر

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الصوم (باب اغتسال الصائم) تحت شماره [۱۹۳۰] و صحیح مسلم کتاب الصیام (باب صفة صوم من طلع علیه الفجر و هو جنب) تحت شماره [۱۱۰۹] این حدیث از عائش و أم سلمة رضی الله عنهما روایت است. ظاهر حدیث دال بر این است که پیامبر ﷺ محتلم نمی‌شد و این خود دلیلی برای گفتار امام نووی می‌باشد اما مفهوم مخالف حدیث در مقابل گفتار امام نووی اشکال ایجاد می‌کند و این را می‌رساند که پیامبر ﷺ چنانکه با جماع نمودن جنب می‌شد با احتلام نیز جنب می‌شد.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الأذان (باب انما جعل الإمام ليؤتم به) تحت شماره [۶۸۷] و صحیح مسلم، کتاب الصلاة (باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر من فرض و سفر و غيرهما، من يصلي بالناس) تحت شماره [۳۱۸] حدیث از عائشه رضی الله عنها روایت است.

۳- رجوع شود: جامع ترمذی، کتاب المناقب (باب مناقب علی بن ابیطالب) تحت شماره [۳۷۲۷] حدیث از ابی سعید روایت است، شیخ آلبنانی این حدیث را در ضعیف الجامع خود تحت شماره [۶۴۰۲] یادآور شده و ضعیف دانسته است.

۴- ضرار بن صرد، کنیه اش أبو نعیم الطحان الکوفی است، ابن حبان می‌گوید: ضرار بن صرد مردی فقیه و عالم به علم فرائض بود، ایشان مقلوبات را از شقات روایت می‌کرد تا جائی که اگر سامعی آن را می‌شنید به مجروح و ضعیف بودن او شهادت می‌داد. جهت اطلاع رجوع شود: تهذیب التهذیب (ج ۴، ص ۴۵۶).

الطَّرِيقِي^۱ حکایت می‌کند، البته این توجیه باز هم غیرقابل قبول است، زیرا که راه قرار دادن مسجد برای همه کس درست است، لهذا تخصیصی در آن نیست جز اینکه بگوئیم راه قرار دادن از مسجد نبوی برای کسی جز آن دو (پیامبر و علی) درست نیست و لهذا فرمود: (لا يحل لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري و غيرك) والله أعلم. مَحْدُوجُ الذُّهْلِيُّ می‌گوید: از جَسْرَة بنت دجاجة، از أم سلمة روایت است که گفت: (پیامبر ﷺ وارد صحن این مسجد شد و فرمود: همانا آگاه باشید که این مسجد برای جنب و حائضی جز رسول الله ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین روانیست آگاه باشید که من نامها برایتان بیان داشتم از اینکه گمراه شوید)^۲ این حدیث ابن ماجه و بیهقی آن را روایت کرده و لفظ آن متعلق به بیهقی است، بخاری می‌گوید: روایت نمودن مَحْدُوجُ از جَسْرَة جای درنگ و تأمل است، سپس بیهقی این حدیث را از وجهی دیگر از اسماعیل بن امیه، از جسره، از ام سلمة از پیامبر ﷺ روایت کرده است، که چیزی از این احادیث صحیح نیست، بنابراین قَفَّالُ که یکی از یاران ماست در این باره می‌گوید: این امر از خصوصیات پیامبر ﷺ به حساب نمی‌آید، و امام الحرمین جوینی معتقد است که ابا العباس بن القاص در این باره اشتباه عمل کرده است، والله أعلم.

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که موی سر و بدن ایشان طاهر است، در صحیح مسلم^۳ از انس بن مالک ثابت است که چون پیامبر ﷺ در مراسم حج سر مبارکش را تراشید به ابا طلحة دستور داد تا موی مبارکش را در بین مردم پخش کند، این ویژگی در صورتی از خصوصیات پیامبر ﷺ محسوب می‌شود که حکم به نجاست موی جدا شده غیر از پیامبر شود، البته این یکی از دو دیدگاهی است که فقهاء اسلامی آن را مطرح نموده‌اند، و اما حدیثی که ابن عبدی^۴ به روایت از ابن

۱- علی بن منذر الطریقی، کنیه اش ابوالحسن کوفی، معروف به الطریقی است، می‌گویند او در راه متولد شده است، ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دیگران از او روایت کرده‌اند، ابن حبان او را از جمله ثقات می‌داند، نسائی می‌گوید او شیعه خالص اما ثقه است، جهت اطلاع رجوع شود: تهذیب التهذیب (ج ۷، ص ۳۸۶).

۲- رجوع شود: سنن بان ماجه، کتاب الطهارة (باب ما جاء فی اجتناب الحائض المسجد) تحت شماره [۶۴۵] و سنن الکبری (ج ۷، ص ۶۵) این لفظ حدیث از أم سلمه روایت است، بوصیری در مصباح الزجاجة می‌گوید: این إسناد ضعیف است، محدوج ثقه نیست و ابوالخطاب هم مجهول است. جهت اطلاع رجوع شود: سنن ابن ماجه به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی (ج ۱، ص ۲۱۲) هم چنین شیخ آلبنی این حدیث را در ضعیف ابن ماجه خود تحت شماره [۱۲۷] آورده است.

۳- رجوع شود: صحیح مسلم کتاب الحج (باب بیان أن السنة يوم النحر أن یرمی ثم ینحر ثم یحلق) تحت شماره [۱۳۰۵] حدیث از انس بن مالک روایت است.

۴- این حدیث ابن عدی در کتاب خود (الکامل) (ج ۵، ص ۱۷۰۹) ضمن ضعفاء الرجال آورده است، و بخاری در

بی فدیگی از بریده^۱ بن عمر بن سفینه از پدرش، از جدش روایت کرده که گفت: پیامبر ﷺ حجامت کرد سپس به من فرمود: (این خون را بگیر و آن را از دستیابی حیوانات و پرندگان به آن دفن کن) و یا اینکه فرمود: (از دستیابی مردم و حیوانات به آن) البته این شک ابن ابی فدیگی است، صحابی می گوید: من خون را گرفتم و پنهان شدم و آنرا نوشیدم، صحابی می گوید: پیامبر ﷺ از من درباره خون پرسید، به ایشان گفتم آنرا نوشیدم پیامبر ﷺ خندید، البته این حدیث به جهت حال بریده که نامش ابراهیم است جداً ضعیف است، بیهقی^۲ این حدیث را از طریق دیگر روایت کرده و می گوید: (به ما خبر داد ابو الحسن بن عبدان به ما خبر داد احمد بن عبید، به ما گفت محمد بن خالب، به ما گفت موسی بن اسماعیل - ابو سلمة - به ما گفت عبید بن قاسم می گوید: از عامر بن عبدالله بن الزبیر شنیدم که به نقل از پدرش می گفت: (پیامبر ﷺ حجامت گرفت و خونس را به من داد و فرمود: (برو پنهانش کن، تا درنده و یا سگ و یا انسان در پی آن بر نیاید) زبیر می گوید: من کنار رفتم و آن را نوشیدم، سپس خدمت پیامبر ﷺ آمدم، فرمود: (چکار کردی) گفتم طبق دستور عمل نمودم، فرمود: (حتماً آن را نوشیدی؟) گفتم: بله، فرمود: (ماذا تلقی امتی منك؟!^۳ اسناد این حدیث به جهت حال عبید بن القاسم الأسدی الکوفی ضعیف و او متروک الحدیث است و یحیی بن معین او را دروغگو می داند، اما بیهقی درباره این حدیث می گوید: این حدیث از جهتی دیگر از اسماء بنت ابی بکر، و سلمان فارسی، در اینکه ابن زبیر خون پیامبر ﷺ را نوشیده، روایت است.^۴

این باره می گوید: اسناد این حدیث مجهول است، ترجمه ابن عدی نامش عبدالله بن مبارک القطان الجرجانی، کنیه اش ابو احمد از علمای بارز حدیث و رجال سند می باشد، از بیش از هزار شیخ علم فرا گرفته است، از کتابهای معروفش (الکامل) و (الانتصار، علی مختصر المزنی) در فقه شافعی است، ایشان از ائمه ثقات هستند و فاتش در سال (۳۶۵ هـ) بوده است، رجوع شود: الأعلام (ج ۴، ص ۲۳۸).

۱- نامش ابراهیم بن عمر بن سفینه، لقبش بُرَّیْهَ مصغر ابراهیم است، بخاری می گوید: اسنادش مجهول است و حافظ ابن حجر در تقریب می گوید: مستور است، و هم چنین جهت اطلاع رجوع شود: میزان الاعتدال ذهبی (ج ۱، ص ۳۰۶).
 ۲- رجوع شود: سنن الکبری بیهقی (ج ۷، ص ۶۷) کتاب النکاح (باب ترکه الإنکار علی شرب بوله و دمه) حدیث از عبدالله بن زبیر روایت است و در سندش هنید بن القاسم است مشهور به علم نیست ولی اشکالی در آن نیست رجوع شود: تلخیص الحبیر (ج ۱، ص ۳۰).

۳- ترجمه: «امت من از دست تو چه خواهد دید» و یا «امت من با تو چه برخوردی خواهد کرد».

۴- رجوع شود: سنن الکبری بیهقی (ج ۷، ص ۶۷) بیهقی این حدیث را بدون سند آورده است و اما حدیث اسماء: طبرانی و هم چنین دارقطنی آن را روایت کرده اند، حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر (ج ۱، ص ۳۱) می گوید: در آن علی بن مجاهد است که او ضعیف است، هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۲۷۰) بعد از اینکه حدیث نوشیدن عبدالله بن زبیر خون پیامبر ﷺ را یاد آور می شود، می گوید: طبرانی و بزار آن را مختصر روایت کرده اند، رجال بزار،

گفتم: بنابراین این حدیث عده‌ای از یاران معتقد به پاک بودن همه فضلات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، حتی در وجه غریبی آمده است که ادرار و مدفوع آن بزرگوار هم پاک است و در این باره به روایت بیهقی^۱ از ابی نصر بن قتاده استدلال نموده‌اند، ابی نصر می‌گوید: به ما گفت: ابوالحسن محمد بن احمد بن حامد العطار، به ما گفت احمد بن الحسن بن عبد الجبار، به ما گفت: یحیی بن معین، به ما گفت: حجاج، از ابن جریج او گفت: به من خبر داد حُكَيْمَةُ بنت أُمَيْمَةَ از مادرش أمیمة می‌گوید: (پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کاسه چوبینی ادرار می‌کرد، سپس آن را زیر تخت خوابش می‌گذاشتند «در کاسه ادرار نمود و زیر تخت خوابش گذاشتند» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد که آن را بگیرد، دید که کاسه خالی است، روی به بَرَکَة که خدمتکار ام حبیبیه و از سرزمین حبشه با او آمده بود، کرد و فرمود: «ادارای که در این کاسه بود کجاست؟» بَرَکَة گفت نوشیدم یا رسول الله) بیهقی این حدیث را اینگونه روایت کرده است، اما این اسناد مجهول است، و ابوداود و نسائی^۲ آن را به روایت از حجاج بن محمد الأعمور از ابن جریج، بدون ذکر داستان بَرَکَة، در سنن خود اخراج نموده‌اند.

کتاب نماز

از جمله خصوصیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این کتاب این است که نماز ضحی (چاشت) و نماز وتر بر ایشان واجب بوده است، امام احمد در مسند خود و همچنین بیهقی بروایت از ابی جناب الکلبی - که

رجال صحیح است، جز هنید بن القاسم، که او ثقه است.

۱- رجوع شود: سنن الکبری بیهقی (ج ۷، ص ۶۷) حافظ ابن حجر در کتاب التقریب خود درباره حُكَيْمَةُ بنت أُمَيْمَةَ در سفیان در مسند خود و حاکم و دارقطنی و طبرانی و ابونعیم همانند این قصه بروایت از امام ایمن با سندی ضعیف روایت کرده‌اند - جهت اطلاع رجوع شود: تلخیص الحبیر (ج ۱، ص ۳۱-۳۲) و هیشمی در مجمع الزوائد خود (ج ۹، ص ۲۷۰) بعد از ذکر حدیث حُكَيْمَةَ بنت أُمَيْمَةَ از مادرش می‌گوید: این حدیث طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن رجال حدیث صحیح است جز عبدالله بن احمد بن حنبل و حکیمه، که هر دو ثقه می‌باشند.

۲- رجوع شود: سنن ابوداود، کتاب الطهارة (باب فی الرجل یبول باللیل فی الإناء ثم یضعه عنده) تحت شماره [۲۴] و سنن نسائی، کتاب الطهارة (باب البول فی الإناء) تحت شماره [۳۱] در کتاب (عون المعبود) (ج ۱، ص ۴۶) آمده است که این حدیث گرچه پیرامون آن سخن است اما حدیث عائشه که نسائی آن را اخراج کرده و حدیث اسود که بخاری و مسلم آن را اخراج کرده‌اند مؤید این حدیث است، در روایت بخاری و مسلم آمده است که (أَنَّه قَدْ دُعِيَ بِالطَّلَسْتِ لِيُبُولَ فِيهَا) البته این در حالت بیماری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صورت گرفته است، شیخ آلبنانی در صحیح سنن ابوداود خود تحت شماره [۱۹] می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است.

نامش یحیی بن اَبی حَیَّه است - از عکرمة از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود: (سه چیز است که بر من فرض و برای شما سنت است: قربانی، و نماز و تر، و دو رکعت ضحی (چاشت)).^۱

جمهور اصحاب معتقد به وجوب این سه چیز بر پیامبر ﷺ هستند و استدلالشان در این باره بر همین حدیث است.

شیخ تقی الدین بن صلاح - رحمه الله تعالی می‌گوید: اصحاب در واجب بودن سواک زدن بر پیامبر ﷺ متردد هستند، اما در واجب بودن قربانی و نماز ضحی و نماز و تر یعنی قطعی دارند و دلیلشان هم همین حدیث (حدیث ابن عباس) که ضعف آن را بیان داشتیم می‌باشد، اگر مسأله را عکس این یعنی: وجوب مسواک زدن را بطور قطعی می‌پذیرفتند و در وجوب امور سه گانه قربانی و نماز ضحی، و نماز و تر متردد بودند شاید به حق نزدیکتر بود، در این صورت مستند متردد بودن آنها در مسأله ضعف سند از جهت ضعف راوی آن جناب الکلبی یم باشد، که در ضعیف بودن آن ائمه حدیث اختلاف نظر دارند، و بعضی او را ثقه می‌دانند. والله اعلم.

گفتم: جمهور ائمه جرح و تعدیل بر ضعف او هستند.

امام نووی پیرامون این امور سه گانه مذکور، تردد بعضی از اصحاب را حکایت نموده و می‌افزاید که از جمله آنها کسانی بوده که معتقد به مستحب بودن این امور سه گانه بر پیامبر ۶ بوده‌اند.

و قول ارجح هم همین است به چند دلیل:

۱- مستند مقوله وجوب امور سه گانه حدیث ابو جناب الکلبی^۲ بود که ضعف آن را دانستیم، این حدیث بصورت دیگر از مُنَدَّل بن علی العَنَرِی^۳ روایت شده که وضعش بدتر از اَبی جناب است.

۱- رجوع شود: مسند امام احمد (ج ۱، ص ۲۳۱) حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است اهل علم می‌گویند: این حدیث ضعیف است زیرا که مدارش بر اَبی جَنَابِ الکلبی از عکرمة است، و ابو جناب ضعیف و مدلس است، و از جمله کسانی که این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، امام احمد و بیهقی و ابن الصلاح و ابن الجوزی و نووی می‌باشند، این حدیث از طریق دیگر روایت شده که باز هم ضعیف است جهت اطلاع رجوع شود: تلخیص الحبیر (ج ۲، ص ۱۷-۱۸) شیخ آلبنانی در ضعیف الجامع تحت شماره [۲۵۶۱] می‌گوید: این حدیث موضوع است، هم چنین احمد محمد شاکر در شرح المسند (ج ۳، ص ۳۳۴) تحت شماره (۳۰۵۰) می‌گوید: اسنادش ضعیف است.

۲- ابو جناب الکلبی نامش یحیی بن اَبی حَیَّه است، ابن سعد می‌گوید: او در حدیث شخصی ضعیف می‌باشد، و هم چنین کسانی دیگر مانند عبدالله بن احمد بن حنبل و یعقوب بن سفیان او را ضعیف دانسته‌اند، ابو جناب در سال ۱۴۷ هـ وفات یافت، رجوع شود: تهذیب التهذیب (ج ۱۱، ص ۲۰۱-۲۰۳).

۳- مندل، کنیه اش ابو عبدالله الکوفی است، و گفته شده که نامش عمرو، و لقبش مندل بوده است و کسانی مانند یحیی

۲- در صحیح بخاری و مسلم^۱ از ابن عمر رضی الله عنهما روایت که پیامبر ﷺ نماز وتر را بر سواره‌اش هم می‌خواند، حجت ما نسبت به عدم وجوب نماز وتر بر پیامبر ﷺ که قول احناف باشد همین است، زیرا که اگر نماز وتر بر پیامبر ﷺ واجب می‌بود، آنرا بر سواره‌اش نمی‌خواند، بنابراین نتیجه می‌گیریم که نماز وتر در حق پیامبر ﷺ سنت است، والله اعلم.

و اما نماز ضحی در حدیث صحیحی^۲ که از عائشه رضی الله عنها روایت شده آمده است که پیامبر ﷺ آن را بعد از مراجعت از سفر می‌خواند^۳ اگر بر او واجب بود همیشه خواندندش مشهورتر از نخواندندش بود، و اما آنچه که در حدیث دیگر^۴ آمده است که پیامبر ﷺ دو رکعت، والی ماشاء الله می‌خواند، جمع بین دو حیث حمل بر خواندن ایشان در هنگام بازگشت از سفر می‌شود. والله اعلم.

مسأله: نماز تهجد بنا بر قول صحیح همان نماز وتر است بدلیل حدیثی که امام احمد از ابن عمر رضی الله عنهما با سندی خوب روایت کرده است، ابن عمر می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: (نماز وتر یک رکعت در آخر شب است).^۵

حال که این امر ثابت شد پس باید بگوئیم که جمهور اصحاب معتقد به واجب بودن نماز شب (تهجد) بر پیامبر ﷺ هستند، و دلیلشان در این باره این فرموده الهی است: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ﴾

بن معین و علی بن المدینی او را در حدیث ضعیف دانسته‌اند، وفاتش در سال ۱۶۷ هجری بوده است، و این حدیث ابن جوزی در کتاب (العلل) (ج ۱، ص ۴۵۳) از ابن عباس روایت کرده که در آن وَضَّاحُ بْنُ يَحْيَى است، ابن حبان درباره او می‌گوید: او حجت واقع نمی‌شود، و احادیثی را روایت کرده که گویا ساختگی است، و هم چنین در این حدیث مندل است که او باز هم ضعیف است. جهت اطلاع رجوع شود: تلخیص الحییر (ج ۲، ص ۱۸).

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الصلاة (باب صلاة النطوع علی الدواب و حیثما توجهت) تحت شماره [۹۹۹] و صحیح مسلم فی صلاة المسافرين (باب جواز النافلة علی الدابة فی السفر حیث توجهت) تحت شماره [۷۰۰].

۲- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين (باب استحباب صلاة الضحی) تحت شماره [۷۱۷] و سنن ابوداود تحت شماره [۱۲۹۹].

۳- ظاهراً از عبارت حدیث برمی‌آید که پیامبر ﷺ نماز ضحی را در سفر نمی‌خواند. (مترجم)

۴- رجوع شود: صحیح مسلم (باب استحباب صلاة الضحی) تحت شماره [۷۱۹] و متن حدیث چنین است: (کان رسول الله ﷺ یصلی الضحی أربعا و یزیدها شاء الله) و سنن ابن ماجه تحت شماره [۱۳۸۱] حدیث از عائشه رضی الله عنها روایت است.

۵- رجوع شود: مسند امام احمد (ج ۲، ص ۱۵۴) شیخ احمد شاکر در کتابش شرح علی المسند (ج ۹، ص ۲۰۷) تحت شماره [۱۴۲۱] می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است.

نَافِلَةٌ لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۱ عطیة بن سعید العوفی^۲ می‌گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما درباره این فرموده الهی (نَافِلَةٌ لَكَ) روایت است که منظور از (النافلة) یعنی خاص به پیامبر ﷺ است، نماز شب بر پیامبر ﷺ فرض بود.

عرو بن الزبیر از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که (چون پیامبر ﷺ نماز شب را برپا می‌داشت به اندازه‌ای می‌ایستاد که دو قدمش ورم می‌کرد، عائشه به ایشان گفت: ای فرستاده خدا، چرا این کار را انجام می‌دهی در حالیکه خداوند گناهان گذشته و آینده ترا آمرزیده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: (ای عائشه: آیا نباید من بنده‌ای شکرگزار باشم) این حدیث مسلم^۳ از هارون ابن معروف، از عبدالله بن وهب، از بی‌صخر، از ابن قسیط، از عرو و از عائشه روایت کرده است و بخاری و مسلم^۴ هر دو این حدیث را بصورت دیگر از مغیره بن شعبه روایت کرده‌اند.

بیهقی^۵ در سنن کبری خود از موسی بن عبدالرحمان صنعانی، از هشام بن عرو، از پدرش از عائشه روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: (سه چیز بر من فرض و بر شما سنت است نماز و تر، و مسواک زدن، و نماز شب) سپس بیهقی می‌گوید: موسی ابن عبدالرحمان جداً ضعیف است، و درباره این حدیث اسناد ثابتی نیست والله أعلم.

شیخ ابوحامد غزالی رحمه الله تعالی از امام ابی عبدالله الشافعی حکایت می‌کند که قیام شب در حق پیامبر ﷺ منسوخ شده چنانکه در حق امت منسوخ شد، در ابتدای اسلام بر همگی واجب بود سپس منسوخ شد، شیخ ابو عمر و بن الصلاح می‌گویند: آنچه احادیث صحیح به آن شهادت می‌دهند

۱- سوره اسراء، آیه ۷۹، ترجمه: (و در پاره‌ای از شب بیدار باش و در آن نماز شب بخوان، این عبادتی اضافی برای تو است امید است که پروردگارت تو را به مقام ستوده‌ای برساند).

۲- عطیة بن سعد بن جنادة العوفی به ابن سعید چنانکه در متن آمده است می‌باشد، در تقریب التهذیب آمده است که او فردی شیعی و مدلس و بسیار اشتباه کار اما راستگوست، و هم چنین این حدیث ابن جریر طبری در تفسیر خود (ج ۸، ص ۱۳۰) آورده است اما جداً ضعیف است.

۳- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین و احکامهم (باب اکتار الأعمال و الاجتهاد فی العیادة) تحت شماره [۲۸۱۹].

۴- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب التهجد (باب قیام النبی ﷺ تحت شماره [۱۱۳۰] و صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین (باب اکتار الأعمال و الاجتهاد فی العیادة) تحت شماره [۲۸۱۹].

۵- رجوع شود: سنن الکبری بیهقی (ج ۷، ص ۳۹) کتاب النکاح (باب ما وجب علیه من قیام اللیل) علمای حدیث این حدیث را ضعیف می‌دانند زیرا که در سند آن موسی بن عبدالرحمان صنعانی است که ثقه نیست ابن حبان درباره او می‌گوید او فردی دجال و حدیث را بر ابن جریر از عطاء از ابن عباس به صورت کتابی در تفسیر می‌ساخت، و ابن عدی درباره او می‌گوید: منکر الحدیث است جهت اطلاع: رجوع شود: لسان المیزان (ج ۶، ص ۱۲۶).

همین است، از جمله حدیث سعد بن هشام از عائشه که در صحیح مسلم^۱ است و امام نووی رحمه الله هم معتقد به همین گفتار است.

گفتم: حدیثی که به آن اشاره نمودند، مسلم آن را از هشام بن سعد روایت نموده که بر أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها وارد شد و به او گفت: ای ام المؤمنین از قیام رسول الله ﷺ برایم بگو، عائشه گفت: آیا مگر تو (يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ) رانمی خواندی؟ گفتم بله، عائشه گفت: خداوند قیام شب در ابتدای این سوره فرض نمود بعد از این پیامبر ﷺ و یارانش یک سال تمام قیام کردند تا جائی که پاهایشان ورم می کرد، خداوند خاتمه این سوره را به مدت دوازده ماه در آسمان نگه داشت، سپس در پایان این سوره امر به تخفیف قیام شب نازل فرمود، پس از این قیام شب بعد از فرض بودن سنت گردد.^۲

امام شافعی در مسأله نسخ، اشاره به احتجاج نمودن به این حدیث دارد، و درباره آینه (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ)^۳ می گوید: بدان که قیام شب نافله است نه فریضه والله سبحانه و تعالی أعلم.

مسأله:

دو رکعت نماز بعد از نماز ظهر، از پیامبر ﷺ گذشت، پیامبر ﷺ آن را بعد از نماز عصر به جای آورد بعد از این آن را همیشه می خواند، در حدیث صحیح^۴ وارد است که برای همیشه بر این دو رکعت مداومت می ورزید، این امر نزد یاران ما بنا بر أصح الوجوهین از خصائص پیامبر ﷺ به حساب می آید، و به گفته ای حتی در صورتی که برای کسی این ارم پیش آید لازم است که (الله) بر آن مداومت ورزد. والله أعلم.

مسأله:

نماز نافله پیامبر ﷺ در حالت نشسته همانند نماز ایستاده ایشان به حساب می آید اگر هم بدون عذر باشد، برخلاف نماز نشسته سائر امت که نصف نماز ایستاده آنها به حساب می آید، دلیل این مقوله حدیثی است که مسلم از عبدالله بن عمر و رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: به من

۱- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين و قصرها (باب جامع صلاة الليل و من نام عنه أو مرض).

۲- رجوع شود: صحیح مسلم تحت شماره [۷۴۶] و سنن ابوداود تحت شماره [۱۳۴۲].

۳- سورة اِسْرَاء، آیه: ۷۹، ترجمه آیه قبلاً گذشت.

۴- رجوع شود: صحیح بخاری، ابواب العمل فی الصلاة (باب اذا کُلِّمَ و هو یصلی فأشار بیده و استمع) تحت شماره [۴۳۷۰] و صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين و قصرها (باب معرفة الركعتین اللتین کان یصلیهما النبی ﷺ بعد العصر) تحت شماره [۸۳۴] حدیث از ام سلمه رضی الله عنها روایت است.

گفتند: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (نماز شخص در حالت نشستن نصف نماز به حساب می آید) خدمت پیامبر ﷺ آمدم دیدم که نشسته نماز می خواند، دستم را بر سر مبارکش گذاشتم، فرمود: (ای عبدالله بن عمرو چه داری؟) گفتم: ای رسول خدا، به من گفتند که شما فرمودید: (نماز شخص در حالت نشسته، نصف نماز به حساب می آید) شما دارید نشسته نماز می خوانید! فرمود: (آری). ولیکن من همانند یکی از شما نیستم.^۱

مسألة:

از جمله خصائص پیامبر ﷺ این بود که چنانچه نمازگزاری در حالت نماز خواندن فرا می خواند واجب بود که فرد نمازگزار دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کند، بدلیل حدیث سعیدبن المعلی که در صحیح بخاری^۲ آمده است، این امر تنها مختص به پیامبر ﷺ بود، جز آنچه را که او زاعی از شیخش مکحول حکایت کرده که بر فرزند نمازگزار باز هم واجب است که دعوت مادرش را اجابت کند، بدلیل حدیث جریج راهب، او نماز می خواند، مادرش او را فراخواند، جریج گفت: پروردگارا، مادرم و نمازم، نمازش را ادامه داد، بار دوم هم همین جواب را داد و نمازش را ادامه داد، بار سوم مادرش او را نفرین نمود و خداوند نفرینش را شنید، داستان جریج در صحیح بخاری^۳ و کتب دیگر آمده است، و بکرات این داستان حکایت شده و مورد انکار کسی واقع نشده است. اما بیشتر فقهای اسلامی معتقدند که این امر نه تنها واجب نیست، بلکه انجام آن در نماز اصلاً درست نیست، بدلیل حدیث صحیحی^۴ که در این باره آمده است، جز آنچه را که امام احمد از سخن

۱- رجوع شود: صحیح مسلم: کتاب صلاة المسافرين و قصرها (باب جواز النافلة قائما و قاعدا و فعل بعض الركعة قائما و بعضها قاعدا) تحت شماره [۷۳۵] و سنن ابوداود تحت شماره [۹۵۰] حدیث از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است.
۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب التفسیر (باب تفسیر سوره الفاتحة) و فی (باب تفسیر سورة الأنفال) تحت شماره [۴۴۷۴] و سنن ابوداود تحت شماره [۱۴۵۸].

۳- رجوع شود: صحیح بخاری، أبواب العمل فی الصلاة (باب اذا دعت الأم ولدها فی الصلاة) تحت شماره [۲۴۸۲] و [۳۴۳] و صحیح مسلم کتاب البر و الصلة و الآداب (باب تقديم بر الوالدین علی النطوع بالصلاة و غیرها) تحت شماره [۲۵۰۵۰] حدیث از ابوهریره رضی الله عنه روایت است.

۴- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة (باب تحريم الكلام فی الصلاة) تحت شماره [۵۳۷] حدیث از معاوية بن الحكم سلمی روایت است، و سنن ابوداود تحت شماره [۹۳۰ و ۹۳۱] متن حدیث چنین است (إن هذه الصلاة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس، انما هو التسييح و التكبير و قراءة القرآن) ترجمه:

گفتن امام در صورتی که چیزی از آخر نماز را ترک کند - بدلیل حدیث ذوالیدین^۱ - جایز دانسته است.

مسألة:

پیامبر ﷺ چنانچه کسی می‌مرد و بدهکار بود بر او نماز نمی‌خواند تا اینکه بدهکاریش پرداخت شود، بخاری در صحیح خود با یک سند ثلاثی^۲ از سلمة بن الأكوع حدیثی را در این باره روایت کرده است، آیا این امر حرام است یا مکروه؟ اصحاب در این باره دو نظریه دارند، سپس این حکم به این فرموده نبوی (کسی که بعد از خود مالی برجای گذاشت به میراث برانش می‌رسد، و کسی که بعد از خود دینی و یا فرزندان برجای گذاشت به من می‌رسد)^۳ منسوخ شد، پیامبر ﷺ بدهکاری فرد مرده را بنا بر قولی و جویا و بقولی تکرماً آن را پرداخت می‌نمود و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این بود که هرگاه برای مردگان دست به دعا دراز می‌کرد خداوند به برکت دعای ایشان، چنانکه در صحیح مسلم^۴ از عائشة رضی الله عنهما روایت است قبرهایشان را پر از نور می‌نمود.

و از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این بود که روزی از نزد دو قبر عبور کرد و فرمود: (این دو حتماً عذاب می‌بینند، اما نه به سبب گناه کبیره عذاب می‌بینند) سپس شاخه تری از درخت خرمائی برداشت و دو نیم کرد، و هر تکه‌ای از آن را بر روی قبری گذاشت سپس فرمود: (امید است که

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، ابواب العمل فی الصلاة (باب اذا سلم فی رکعتین أو فی ثلاث، فسجد سجدةً مثل سجود الصلاة أو أطول) تحت شماره [۴۸۲] و صحیح مسلم، کتاب المساجد (باب السهو فی الصلاة و السجود له) تحت شماره [۷۵۳] حدیث از ابوهریره رضی الله عنه روایت است.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الحوالة (باب اذا حال دین المیت علی رجل جاز) تحت شماره [۲۲۸۹]، منظور از سند ثلاثی، این است که بین بخاری و بین پیامبر ﷺ بیش از سه راوی نباشد و این عالی‌ترین نوع سند است.

۳- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب التفسیر (باب تفسیر سورة الأحزاب) تحت شماره [۲۲۹۸] و صحیح مسلم، کتاب الفرائض (باب من ترك مالا فلورثته) تحت شماره [۱۶۱۹] حدیث از ابوهریره رضی الله عنه روایت است. متن حدیث چنین است: (من ترك مالا فلورثته، و من ترك دیناً أو ضیاعاً فالی) منظور از (ضیاع) در حدیث زن و فرزندان است که چیزی نداشته باشند.

۴- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب الجنائز (باب ما یقال عند دخول القبور و الدعاء لأهلها) تحت شماره [۶۵۹] حدیث از ابوهریره رضی الله عنه روایت است، در داستان زنی که مسجد را جارو می‌کشید و مرد و پیامبر ﷺ بر قبرش نماز خواند، در این حدیث آمده است «ان هذه القبور عملوءة ظلمة علی أهلها، و ان الله عزوجل ینورها لهم بصلاتی علیهم» اصل این حدیث در صحیحین چنانکه گفتیم بروایت از ابوهریره آمده است، محقق کتاب می‌گوید: من این حدیث را بروایت از عائشة رضی الله عنهما در صحیح بخاری و مسلم ندیده‌ام. والله أعلم.

خداوند مادامیکه این دو تکه خشک نشده عذابشان را کم کند) این حدیث بخاری و مسلم^۱ به روایت از ابن عباس رضی الله عنهما در کتاب صحیحین خود آورده‌اند.

مسألة:

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این بود که به هنگام بیماری درجه تبش زیاد بالا می‌رفت و سخت آن بزرگوار را می‌آزرد، روزی عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول الله! تب سختی تو را فرا گرفته است، پیامبر ﷺ فرمود (بله من به اندازه دو نفر از شما درد می‌کشم) گفتم: حتماً دو اجر می‌یابی، فرمود: (بله). این حدیث شیخان (بخاری و مسلم)^۲ در صحیح خود آن را روایت کرده‌اند.

مسألة:

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ چنانکه در صحیح بخاری و مسلم^۳ از عائشة رضی الله عنها روایت است این بود که خداوند سبحان ایشان را در بین طولانی نمودن عمرش در دنیا و بهشت در آخرت مُخَيَّرَ گذاشت و چنانچه علاقمند می‌بود، بزودی زود خداوند را ملاقات کند، پیامبر ﷺ آخرت و بهشت را بر دنیا ترجیح داد و برگزید.

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الوضوء (باب من الكبائر أن لا يستتر من بوله) تحت شماره [۲۱۶] و صحیح مسلم، کتاب الطهارة (باب الدليل على نجاسة البول و وجوب الإستبراء منه) تحت شماره [۲۹۲].

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب المرضی (باب أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأول فالأول) تحت شماره [۵۶۴۷] و صحیح مسلم، کتاب البر والصلة و الآداب (باب ثواب المؤمن فيما يصيبه من مرض او حزن او نحو ذلك حتى الشوكة يشاكها) تحت شماره [۲۵۷۱].

۳- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سورة النساء (باب فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين) تحت شماره [۴۴۳۵] و صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة (باب فضل عائشة رضی الله عنها) تحت شماره [۲۴۴۴].

مسألة:

از جمله خصوصیات پیامبر ﷺ این است که خداوند سبحان اجساد همه پیامبران را بر زمین حرام کرده است، دلیل این مقوله حدیث شداد بن اوس است که در کتب سنن آمده است،^۱ برخی از علمای حدیث این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

کتاب زکات**مسألة:**

صدقه خوردن: چه صدقه واجب و چه غیر واجب بر پیامبر ﷺ حرام است. پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: (صدقه خوردن برای محمد و آل محمد روانیست)^۲ مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که (پیامبر ﷺ هدیه را می‌پذیرفت و صدقه را رد می‌کرد)^۳ این امر عام است، شیخ ابوحامد و قفال قولی را از امام شافعی روایت کرده که ایشان خوردن صدقه غیر واجب برای پیامبر ﷺ جائز می‌دانستند، ابوعمرو بن الصلاح می‌گوید: ظاهراً این امر بر امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی پوشیده بوده و صحیح قول اول است.

اما تصور بعضی از اعراب نسبت به عدم پرداخت زکات به کسی بعد از پیامبر ﷺ و خودداری کردن از پرداخت آن به ابوبکر صدیق رضی الله عنه تا جایی که با آنها جنگید و تسلیم حق شدند، و این حق الهی را پرداخت نمودند، پیرامون این مسأله علمای اسلامی پاسخهای متعددی را داده که ما در مکان مناسب به بسط سخن پیرامون آن پرداخته‌ایم.

۱- رجوع شود: سنن ابوداود، کتاب الصلاة (باب فضل يوم الجمعة و ليلة الجمعة) تحت شماره [۱۰۴۷] و (باب الاستغفار) تحت شماره [۱۵۳۱] و سنن النسائی، کتاب الجمعة (باب إكثار الصلاة على النبي ﷺ يوم الجمعة) تحت شماره [۱۳۷۳] و سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز (باب ذكر وفاته و دفنه ﷺ) حدیث از اوس بن اوس روایت، و شیخ آلبانی این حدیث را در صحیح الجامع تحت شماره [۲۲۱۲] آورده است.

۲- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب الزکاة (باب ترك استعمال آل النبي ﷺ على الصدقة) تحت شماره [۱۰۷۲] حدیث از مطلب بن ربیع بن الحارث رضی الله عنه روایت است، و در این حدیث آمده است (إن هذه الصدقات إنما هي أو ساخ الناس و إنها لا تجل لمحمد و لآل محمد ﷺ).
 ۳- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب الزکاة (باب قبول النبي ﷺ الهدية و رده الصدقة) تحت شماره [۱۰۷۷] و در روایت بخاری تحت شماره [۲۵۷۶] مذکور است.

کتاب روزه

پیوستن روزه به همدیگر برای شخص پیامبر ﷺ روا بود، در صورتی که ایشان امتش را از انجام این کار باز می داشت، اصحاب گفتند: شما روزه تان را به هم متصل می سازید: پیامبر ﷺ فرمود: (من مانند شما نیستم، در هنگام شب نزد پروردگارم به سر می برم و مرا می خوراند و می آشامد) این حدیث بخاری و مسلم^۱ در کتاب صحیح خود روایت کرده اند.

علت عدم امکان پیروی نمودن از پیامبر ﷺ در این باره این بود که خداوند باری تعالی تنها پیامبرش را می خوراند و می آشامید.

آیا این امر حسی بوده و یا معنوی؟

در این باره دو دیدگاه است.

دیدگاه صحیح آن است که این امر معنوی بوده است در غیر این صورت وصال روزه امکان پذیر نیست.

مسألة:

پیامبر ﷺ در حالیکه روزه دار بود (زنانش) را می بوسید، به گفته ای این امر از خصوصیات پیامبر ﷺ به حساب می آید.

حکم این امر نسبت به دیگران چیست؟ حرام است یا مکروه و یا مباح است و یا اینکه چنانکه ابن قتیبة معتقد است باطل است، و یا اینکه مستحب، و یا اینکه نسبت به پیرو جوان فرق دارد؟

فقه های اسلامی در این باره دیدگاه های مختلفی دارند، که بسط سخن پیرامون آن جای مناسب خود دارد.

مسألة:

بعضی از یاران معتقدند که چنانچه پیامبر ﷺ وارد امر غیر واجبی می شد بر ایشان لازم می گشت که آن امر را به پایان رساند، البته این دیدگاه بدلیل حدیث صحیحی که در صحیح مسلم^۲ از عائشة رضی الله عنها آمده است ضعیف و مردود می باشد.

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الصوم (باب الوصال)، تحت شماره [۱۹۶۱] و صحیح مسلم، کتاب الصوم (باب النهی عن الوصال فی الصوم) تحت شماره [۱۱۰۴] این حدیث از انس روایت است.

۲- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب الصیام (باب جواز صوم النافلة بنية النهار قبل الزوال، و جواز فطر الصائم نغلا من غیر عذر)، تحت شماره [۱۱۵۴] و هم چنین در سنن ابوداود تحت شماره [۲۴۵۵].

از عائشة رضی الله عنها روایت است که (پیامبر ﷺ بر او وارد شد، عائشه گفت: آنجا «حَیْس»^۱ گذاشته شده است، پیامبر ﷺ فرمود: به من نشان ده که من امروز روزه هستم) سپس پیامبر ﷺ آمد و از آن غذا خورد.

کتاب الحج

بعضی از اصحاب می گویند: بر پیامبر ﷺ واجب بود که هرگاه چیز شگفت انگیزی را می دید «لَبَيْتِكَ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْآخِرَةِ» را بگوید، گویا اینکه دلیلشان در این باره حدیثی است که بخاری از سهل بن سعد روایت کرده که می گوید: (ما روز خندق با پیامبر ﷺ بودیم پیامبر ﷺ حفر می کرد و ما خاک را جا به جا می کردیم، به ما نگاه کرد و فرمود «لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ، فَاغْفِرِ الْانصَارَ وَ الْمُهَاجِرَةَ»^۲.)

امام شافعی می گوید: به ما خبر داد سعید، از ابن جرج، به من خبر داد حُمَيدُ الأعرج، از مجاهد گفت: (پیامبر ﷺ تلبیه را با صدای بلند می گفت: «لَبَيْكَ اللَّهُمَّ لَبَيْكَ، لَبَيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ» مجاهد می گوید: تا اینکه روزی بود، و مردم از دور ایشان کنار زده می شدند، گویا اینکه این حالت ایشان را به شگفت واداشت، سپس در تلبیه خود افزود: «لَبَيْكَ اِنَّ الْعَيْشَ، عَيْشُ الْآخِرَةِ» ابن جریج می گوید: فکر می کنم که آن روز عرفه بود.^۳

می گویم: معلوم نیست که این دو حدیث و جوب این امر را بر پیامبر برساند: اینگونه مسائل بیشتر جنبه استحبابی دارد و به گفته ای تلبیه گفتن بر همه مکلفین واجب است: حدیث مجاهد که در این باره آمده است مرسل است، و قول ابن جریج هم منقطع می باشد و الله أعلم.

۱- (حَیْس) نوعی غذاست که مخلوطی از خرما با روغن و کشک است، رجوع شود معجم لغة الفقهاء، ص ۱۶۷.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار (باب دعاء النبی ﷺ أصلح الانصار و المهاجرة) تحت شماره [۴۰۹۸] و صحیح مسلم تحت شماره [۱۸۰۴] ترجمه: (زندگی، زندگی آخرت است، انصار و مهاجرین را مورد آموزش قرار بده). «لَبَيْكَ» یعنی بفرمان توام، بگوشم، ترجمه: «بفرمان توام پروردگارا، بفرمان توام، هیچ شریکی برای تو نیست، بفرمان توام، سیاس و ستایش و نعمت و پادشاهی برای توست، هیچ شریکی برای تو نیست.

۳- رجوع شود: سنن الکبری بیهقی (ج ۷، ص ۴۸) بیهقی می گوید: این حدیث مرسل است.

مسألة:

تنها یک روز فقط مکه برای پیامبر ﷺ حلال شد و بدون احرام وارد آن شد و حدود بیست نفر از اهالی مکه در آن روز کشته شدند.

آیا پیامبر ﷺ مکه را به صورت «عَنْوَة»^۱ فتح کرد؟ و یا اینکه به صلح با آنها برخاست؟ در این باره امام شافعی دو قول دارد، و هر یک از این دو قول دارای طرفدارانی است که به دفاع از آن برخاسته‌اند، و به طور اجمالی می‌توان گفت که این امر از خصائص پیامبر ﷺ به حساب می‌آید، پیامبر ﷺ در صبح روز فتح ایراد فرمودند، فرمود: (اگر کسی به جنگیدن پیامبر ﷺ در آن (مکه)، اجازه خواست که در آن بجنگد، پس بگوئید خداوند تنها به پیامبرش ﷺ اجازه جنگیدن در آن داده است و به شما اجازه نداده است).^۲ این حدیث مشهور است.

مسألة:

سخن پیرامون حدیثی که مقتضی وجوب قربانی بر پیامبر ﷺ است گذشت و آن حدیث ضعیف است.

کتاب خوردنیها

بعضی از اصحاب می‌گویند: خوردن پیاز و سیر و تره بر پیامبر ﷺ حرام بود، مستند این مقوله حدیثی است که بخاری و مسلم آن را از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت می‌کنند که دیگری پر از سبزیجات از تره بار خدمت پیامبر ﷺ آوردند، پیامبر ﷺ دید که بوی دارد، به بعضی از یارانش فرمود: (بخورید) چون پیامبر ﷺ آن را دید خوشش نیامد که بخورد، فرمود: (بخور، که من با کسی مناجات می‌کنم که تو با او مناجات نمی‌کنی)^۳ البته حکایت ترمذی^۴ از علی و شریک بن حنبل

۱- منظور از عَنْوَة، دستیابی و استیلاء یافتن بر چیزی یا مکانی با زور و به صورت قهری است. رجوع شود: المنجد (ج ۲، ص ۱۱۹۵): مترجم.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب المغازی (باب شماره ۵۶) تحت شماره [۱۰۴] و صحیح مسلم، کتاب الحج (باب تحریم مکه و صیدها و خلاها و شجرا و لفظها إلا لمنشد علی الدوام) تحت شماره [۱۳۵۴] حدیث از ابی شریح الخزاعی روایت است.

۳- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الاعتصام (باب الأحكام التي تعرف بالدلائل) تحت شماره [۸۵۵] و صحیح



که ایشان معتقد به تحریم پیاز و سیر نپخته بر پیامبر بودند در مقابل این گفتار اشکال ایجاد می‌کند، قول وسط آن است که این چیزها بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام نبوده، بلکه مکروه بوده است، بدلیل حدیثی که مسلم از ابویوب روایت می‌کند، ابویوب غذایی برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تهیه نمود که در آن سیر بود، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن غذا نخورد و آنرا برگرداند. ابویوب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: آیا این حرام است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: (نه، اما من از آن خوشم نمی‌آید) ابویوب گفت: پس من هم چیزی که شما آن را ناپسند می‌دانید ناپسند می‌دانم شیخ ابوعمرو بن الصلاح می‌گوید: این گفتار وجه تحریم را باطل می‌سازد. والله أعلم.

مسأله:

سوسمار نخوردن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم همین گونه است، فرمود: (نه آن را می‌خورم و نه هم تحریم می‌کنم)^۵ منظور اینکه بر مردم حرام نمی‌کنم، و علت خودداری کردن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن، این بود که آن را کثیف و ناپسند می‌دانست، خالد بن ولید به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای پیامبر خدا، آیا این حرام است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «نه، اما در سرزمین قوم من نبوده است، بنابراین به علت کثیف بودنش طبعم آن را نمی‌پذیرد»^۶ و هم چنین برای کسی که از خوردن چیزی خوشش نیاید و آن را ناپسند بداند، خوردن آن چیز مکروه است. در سنن ابوداود روایت شد که: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ مِنْ

مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة (باب نهی من أكل ثوماً أو بصلاً أو كراثاً أو نحوها) تحت شماره [۵۶۴].

۴- رجوع شود: سنن ترمذی کتاب الأطعمة (باب ما جاء في الرخصة في أكل الثوم مطبوخاً) تحت شماره [۱۸۰۸] و [۱۸۰۹] و سنن ابوداود تحت شماره [۳۸۲۸] حدیث از علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که فرمود: (نَهَى عَنْ أَكْلِ الثُّومِ إِلَّا مَطْبُوعًا) و در روایتی آمده لا يصلح أكل الثوم إلا مطبوخاً) شیخ آلبنی رحمه الله در کتاب ارواء الغلیل تحت شماره [۲۵۱۲] می‌گوید: این حدیث صحیح است.

۵- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الصيد (باب النصب) تحت شماره [۵۵۳۶] و صحیح مسلم، کتاب الصيد و الذبائح (باب إباحة الضب) تحت شماره [۱۹۳۴] حدیث از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است. منظور از (الضَّبُّ) در حدیث «سوسمار» است، جانوری خزنده شبیه به مار، دارای چهار پا و دست کوتاه و دم دراز و دهان گشاد با دندانهای ریز است. سوسمارها دارای انواع مختلفی هستند که منظور در اینجا سوسماری است گزنده دارای جسم کلفت و خشن و دم دراز و زبر و ناصاف و پرگره، و خاکی رنگ متمایل به سیاه است بیشتر در صحراهای عربستان زندگی می‌کنند. رجوع شود: معجم لغة الفقهاء، ص ۲۵۳، فرهنگ عمید، ص ۷۶۴.

۶- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الصيد و الذبائح (باب الضب) تحت شماره [۵۳۹۱] و صحیح مسلم، کتاب الصيد و الذبائح (باب إباحة الضب) تحت شماره [۱۹۴۶] حدیث از خالد بن ولید رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است.

الْقَرَفِ التَّلْفُ»^۱ به همین علت پزشکان این امر را ناپسند می‌دانند، زیرا خود باعث بدمزاجی می‌شود. و خدا داناتر است.

مسأله:

امام بخاری از ابو جَحِيفَةَ روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: (اما من در تکیه زده چیزی نمی‌خورم).^۲ بعضی از یاران معتقدند که این امر بر پیامبر ﷺ حرام بوده است. امام نووی می‌گوید: بهتر آن است که بگوییم این امر در حق پیامبر ﷺ مکروه بوده نه حرام. باید بگوییم: بنابراین، این امر از خصوصیات پیامبر ﷺ به حساب نمی‌آید، زیرا انجام آن بر غیر پیامبر ﷺ نیز مکروه است، حال چه بخواهیم «الإتکاء» را در حدیث به پهلو خوابیدن تفسیر کنیم. چنان که بسیاری از علمای اسلامی این گونه تفسیر کرده‌اند، چرا که شخص با انجام این کار آسیب می‌بیند، هم چنان که از آشامیدن، در حالت ایستاده نهی شده است^۳. و یا اینکه به التَّرْبُوع (چهارزانو نشستن) تفسیر کنیم، چنان که خَطَّابِی و دیگر اهل سنت «الإتکاء» را در حدیث این گونه تفسیر کرده‌اند. با دقت و نظر دقیق می‌بینیم که درست همین است، زیرا در آن یک نوع خودخواهی و بزرگ‌پنداری است.

مسأله:

ابوالعباس بن القاص می‌گوید: پیامبر ﷺ از پذیرش و مهمان‌های ناخوانده و ناگهانی نهی شده بود.^۴ روزی ابوالدرداء رضی الله عنه، به صورت ناگهانی برای صرف غذای پیامبر ﷺ وارد شد. پیامبر ﷺ به وی اجازه داد که از غذا صرف کند. این امر خاص پیامبر ﷺ است. بیهقی می‌گوید:^۵ به خاطر ندارم که از پذیرایی مهمان ناخوانده و ناگهانی در وجه ثابتی نهی شده باشد.

۱- ر. ک: سنن ابوداود، کتاب الطب، باب فی الطیْرَة، شماره ۳۹۲۳؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۴۵۱. حدیث در فروع بنت مسیک روایت شده است. ابن‌القیم در باره سند این حدیث می‌گوید: در آن فردی مجهول است شیخ آلبانی رحمه‌الله در ضعیف سنن ابوداود، شماره ۸۴۶ می‌گوید: اسنادش ضعیف است.

ترجمه حدیث: «آمیزش با بعضی از دردها و نزدیک شدن به بعضی از بیماری‌ها و چیزهای ناپسند، هلاکت‌بار است.»

۲- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب الأَطْعَمَة، باب الأَکْل مَتَكُنًا، شماره ۵۳۹۸؛ سنن ابوداود، شماره ۳۷۶۹.

۳- ر. ک: صحیح مسلم، شماره ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵. حدیث از انس و ابوسعید الخدری رضی الله عنهما روایت شده است.

۴- ر. ک: نزهة المتقين شرح رياض الصالحين، ج ۱، ص ۶۰۹.

۵- رجوع شود: السنن الكبرى، (ج ۷، ص ۶۸).

سپس حدیث ابوداود را که از دُرُسْتِ بْنِ زِيَادٍ، از ابانِ بْنِ طَارِقٍ، از نافع، از ابن عمر از پیامبر ﷺ روایت شده یاد آور شد. در این حدیث ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که به مهمانی فراخوانده شود و اجابت نکند در حقیقت خدا و رسولش را نافرمانی کرده است و کسی که ناخوانده به مهمانی رود، در حقیقت دزد وارد شده و غارتگر خارج شده است.»^۱

مسأله:

اهل علم می گویند: چنانچه بر آن پیامبر ﷺ از کسی درخواست غذایی کنند و شخص چیزی جز آن غذا نداشت، بر او واجب است که آن غذا را جهت حفظ روح و روان پیامبر ﷺ و حفاظت از نفس و الایش با مال و جان، به پیامبر ﷺ ببخشد زیرا خدا فرموده است: باید بگویم «الَّتِي أُؤْتَى بِهَا الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲

باید بگویم: این مقوله مصداق این حدیث است که در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «مؤمن نیست کسی از شما تا اینکه من نزد او محبوب تر از فرزند و پدر و مادرش و همه مردم باشم.»^۳

مسأله:

امام بخاری از صعْبِ بْنِ جَثَامَةَ از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «قُرُقُ كَرْدَنٍ فَقَطْ لِلرَّسُولِ وَرَسُولِهِ»^۴ بعضی از اصحاب می گویند: قرق کردن مکان و یا سرزمینی فقط مختص

۱- ر.ك: سنن ابوداود، كتاب الأَطْعَمَةِ، باب ما جاء في إجابة الدعوة، شماره ۳۷۴۱. سند این حدیث ضعیف است. به دلیل وجود ابان بن طارق. ابوداود می گوید: ابان بن طارق مجهول است. ابن عدی می گوید: ابان بن طارق فقط به روایت این حدیث معروف است و این حدیث هم به او معروف است. ضعف دیگر آن دُرُسْتِ بْنِ زِيَادٍ است که حدیثش حجت نیست. بعضی گفته اند: او دُرُسْتِ بْنِ هَمْزِه است، گفته شده هر دوی آنها ضعیف هستند.

ر.ك: حاشیه عون المعبود، ج ۳، ص ۳۹۶. هم شیخ آلبنانی رحمه الله این حدیث را به علت ضعف آن در ضعیف سنن ابوداود، شماره ۷۹۸ آورده است. ناگفته نماند که ابتدای این حدیث چون در صحیح بخاری و مسلم آمده است، صحیح است.

۲- سوره احزاب، آیه ۶، ترجمه «پیغمبر از خود مؤمنان نسبت به آنان سزاوارتر است.»

۳- ر.ك: صحیح بخاری، كتاب الايمان، باب حب الرسول ﷺ من الايمان، شماره ۱۵؛ صحیح مسلم، كتاب الايمان، باب وجوب محبة الرسول ﷺ اكثر من الأهل والولد والناس اجمعين، شماره ۴۴. حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

۴- ر.ك: صحیح بخاری، كتاب المساقاة، باب لاحمی إلهة ورسوله، شماره ۲۳۷۰. منظور از «قُرُقُ» در حدیث منع و

پیامبر ﷺ است. بعضی دیگر می‌گویند: در صورتی که در قرق کردن مکان و یا سرزمینی، مصلحتی تعلق گیرد، برای غیر پیامبر ﷺ هم جایز است، چنان‌که پیامبر ﷺ منطقه «النقیع»^۱ و عمر بن خطاب رضی الله عنه منطقه «السرف»^۲ و «الربذة»^۳ را قرق کردند، اما اگر شخص پیامبر ﷺ جایی را قرق کرد در هر صورت کسی حق تغییر آن را ندارد.

در بیان هبه^۴

مسأله:

پیامبر ﷺ - چنان‌که در حدیث صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده^۵ - هدیه را می‌پذیرفت و عوضش را می‌داد. این کار را برخلاف امرای دیگر به امید به دست آوردن قلب اهداکننده انجام می‌داد، زیرا در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «هدایای

بازداشتن پیامبر ﷺ و یا حاکم وقت از چرانیدن حیوانات در چراگاه‌های مخصوص و مباح است که شخص پیامبر و یا امام وقت آن را مخصوص به حیوانات صدقه، جهاد و امثال آن قرار داده است. ر.ک: فتح الباری، ج ۵، ص ۵۴، فرهنگ عمید، ص ۹۳۷.

۱- النقیع، منطقه ممنوعه‌ای نزدیک مدینه منوره است که ویژه چرانیدن اسب‌های پیامبر ﷺ بود. در این مکان مسجدی به نام مسجد «مَقَمَل» ساخته شده است. این منطقه از دیار «مُرَیْنَة» بین مدینه و نقیع به فاصله پنجاه فرسنگ است. این حدیث از بلاغات زهری است که بخاری آن را به شماره ۲۳۷۰ روایت کرده است. هم‌چنین امام احمد در مسند، ج ۲، ص ۹۱ و ص ۱۵۷-۱۵۵ و بیهقی در السنن الکبری، ج ۶، ص ۱۴۶ از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند. در سند حدیث عبدالله العمری است که علمای حدیث او را ضعیف دانسته‌اند. ر.ک: فتح الباری، ج ۵، ص ۵۵.

۲- السرف، در بعضی از نسخ روایات بخاری «السرف» هم آمده است. سرف مکانی است نزدیک مدینه که عمر رضی الله عنه آن را منطقه ممنوعه قرار داده بود. این اثر هم از بلاغات زهری است که بخاری به شماره ۲۳۷۰ روایت کرده است قرق کردن این منطقه از سوی عمر رضی الله عنه در صحیح بخاری، شماره ۳۰۵۹ ثابت است.

۳- الربذة، روستایی نزدیک مدینه منوره به مسافت سه روز است. این روستا نزدیک منطقه ذات عرق در راه حجاز از خیبر به مکه است. می‌گویند: آرامگاه ابوذر غفاری رضی الله عنه در این جاست. امروزه این روستا معروف به روستای «حَنَّاكِيَة» است. این اثر هم از بلاغات زهری است که بخاری به شماره ۲۳۷۰ روایت کرده است. ابن ابی شیبه با سند صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که عمر منطقه الربذه را برای حیوانات صدقه قرق کرد. ر.ک: فتح الباری، ج ۵، ص ۵۵.

۴- هبه) عبارت از تملیک بلاعوض است. رجوع شود: معجم لغة الفقهاء (ص ۴۶۳). مترجم.

۵- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الهبة، باب المكافأة فی الهبة، شماره ۳۵۳۶.

کارفرمایان خیانت است.^۱ این خود نوعی رشوه گرفتن^۲ و محل اتهام است.

مسأله:

زکریابن عدی می‌گوید: به ماگفت ابن المبارک، از اوزاعی، از ابن عطاء، - زکریاگفت: فکر می‌کنم عمر باشد - از ابن عباس، که درباره این فرموده الهی ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَّبًّا لِيُؤْتُو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ، فَلَا يَزُو عِنْدَ اللَّهِ﴾^۳ می‌گوید: آن ربای حلال است، بدین صورت که هدیه بدهد و انتظار بیشتر از آن داشته باشد. در این صورت نه اجری به آن تعلق می‌گیرد و نه گناهی. تنها پیامبر ﷺ از انجام این کار به دلیل این آیه ﴿وَلَا تَفْنُنْ تَسْتَكْبِرُونَ﴾^۴ نهی شده است. این اثر را بیهقی^۵ از حاکم و دیگران از اصم از محمدبن اسحاق از زکریا روایت کرده‌اند. روایت منقطع است. اگر در این اثر عمر بن عطاء همان ابن وراز باشد، که ضعیف است و اگر ابن ابی الخوار باشد، مسلم از او روایت کرده و او از ابن عباس هم روایت دارد. باز هم در این امر ابهام وجود دارد.

۱- ر.ک: مسند امام احمد، ج ۵، ص ۴۲۴، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۳۸. از ابوحمید الساعدی روایت شده است.

شیخ آلبنی در کتاب إرواء الغلیل، شماره ۲۶۲۲ این حدیث را صحیح دانسته است. «غُلُولٌ» ترجمه تحت اللفظی «الغلول» خیانت است و اصطلاحاً عبارت از خیانت در غنایم جنگی است، به عبارت دیگر دستبرد به غنایم جنگی قبل از تقسیم آن است.

۲- «رُشْوَةٌ» یا «رِشْوَةٌ» عبارت از رسیدن به خواسته با چیزهای ساختگی است. اصل آن‌ها از «الرِّشَاءُ» یعنی بندی که با آن از چاه آب می‌کشند. «راشی» دهنده‌ای است که با پرداخت رشوه به باطل خود می‌رسد. «المرتشی» گیرنده رشوه است، «الرائش» واسطه‌ای است که میان آن دو فعالیت می‌کند. ر.ک: النهایة ابن أثیر، ج ۲، ص ۲۲۶. در حدیث هر سه مورد لغت آمده‌اند: «لعن الله الراشي و المرتشي و الرائش».

۳- سوره روم، آیه ۳۹، ترجمه: «آنچه را به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت».

۴- سوره مدثر، آیه ۶، ترجمه: «نبخش برای اینکه بیشتر بخواهی».

۵- ر.ک: السنن الکبری، ج ۷، ص ۵۱، کتاب النکاح (باب ما نهاه الله عزوجل بقوله: و لا تمنن تستكثر. در تقرب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۶۱ آمده است که عمر بن عطاء بن ابی الخوار مکی، مولای بنی عامر، ثقة است و عمر بن عطاء ابن وراز حجازی، ضعیف است.

در بیان میراث

مسأله:

از پیامبر ﷺ میراث برده نمی‌شود و هر اموالی که بعد از خود بر جای گذاشته صدقه به حساب می‌آید. بخاری و مسلم^۱ در صحیح خود از ابوبکر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فاطمه رضی الله عنها درباره میراث پدرش از ایشان پرسید. ابوبکر گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «از ما ارث برده نمی‌شود، هر چه بعد از خود باقی گذاشتیم صدقه است.» آل محمد از این مال می‌خورد. سوگند به خدا که من چیزی از صدقه پیامبر خدا ﷺ از حالتی که در زمان آن حضرت داشته، تغییر نخواهم داد. باز هم بخاری و مسلم در صحیح خود^۲ از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «میراث بران من دیناری هم تقسیم نمی‌کنند. هر چه بعد از نفقه زنانم و هزینه کارگرانم^۳ باقی گذاشتم، صدقه است.» اجماع اهل حل و عقد هم بر عدم تقسیم میراث پیامبر ﷺ میان میراث بران است. در این باره توجهی به خرافات مبتدعان و جاهلان که جهل و نادانی شان زبانزد همگان است.

کتاب نکاح

این کتاب مشتمل بر همه احکام نکاح پیامبر ﷺ است. ما به ترتیبی که یاران تقسیم کرده‌اند، به اختصار برای سهولت فراگیری، در این جا یادآور خواهیم شد.

- ۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی ﷺ لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، شماره ۳۰۹۳؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی ﷺ لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، شماره ۱۷۵۹.
- ۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی ﷺ لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، شماره ۳۰۹۶؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی ﷺ لا نورث ما ترکنا فهو صدقه، شماره ۱۷۶۰.
- ۳- منظور از «مؤونة عاملی» در حدیث که تحت عنوان هزینه کارگران و کارگزاران ترجمه شده، کارگزاران پیامبر ﷺ بر صدقات و یا هر کارگر و کارگزار دیگری است. ر.ک: شرح صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳۵۲.

بخش نخست

احکام نکاحی که تنها بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب بود

مسأله:

خداوند باری تعالی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده که همسرانش را در (انتخاب دنیا یا آخرت) مُحَيِّزُ گرداند، باری تعالی در این باره می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ مِنْ كُنُفَرٍ تَرِدُنَ الْهَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيْنَتَهَا، فَتَعَالَيْنَ أُمِّيْعُنَّ وَ أَسْرَحُنَّ سَرَا حاً جَمِيلاً وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِدُنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِّلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيْمًا﴾^۱.

بخاری و مسلم در صحیح^۲ خود به روایت از عایشه رضی الله عنها این تخییر را آورده‌اند که خداوند باری تعالی پیامبرش را به این امر دستور داده است.

آیا این امر بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب بوده یا مستحب؟

یاران در این باره دو دیدگاه مختلف دارند:

امام نووی و دیگران معتقدند که صحیح، و جوب این امر است.

آیا پاسخ به این دستور الهی از جانب زنان پیامبر باید فوری می‌بود یا با تأخیر؟

باز هم یاران در این باره دو دیدگاه مختلف دارند. ابن الصباغ در این باره می‌گوید: خلافتی نیست که مخیر بودن عایشه رضی الله عنها به دلیل این حدیث که «چیزی بر تو نیست که، پدر و مادرت مشوره کنی»^۳ مدت‌دار بوده است.

پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا بعد از اینکه همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را انتخاب کردند، طلاق دادن آنها حرام است یا خیر؟

در این باره دو دیدگاه مطرح است. صحیح آن است که طلاق دادنشان آنها حرام نیست، اما به پاس این فداکاری و از خودگذشتگی، خداوند باری تعالی بر پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام کرد که جز آنان زن دیگری بگیرد. سپس از دواج با دیگر زنان را بر او حلال گردانید تا دانسته شود که فضل و منت در همه

۱- سورة احزاب، آیه ۲۸، ترجمه: «ای پیامبر، به زنان خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، پیش بیایید تا به شما متعه طلاق بدهم و شما را به نیکویی رها سازم و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، همانا خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بس بزرگی مهیا ساخته است.»

۲- ر. ک: صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب من خیر نساء، شماره ۴۷۸۵؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، باب بیان آن تخییر امرآته لا یكون طلاقاً إلا بالنية، شماره ۱۴۷۵. ۳- تخریج این حدیث در صفحات پیشین گذشت.

امور به خداوند باز می‌گردد. شافعی در این باره از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کرده که:
(پیامبر ﷺ از دنیا نرفته بود که از دواج با زنان برایش مباح شد).^۱

۱- ر.ک: کتاب، الأم ج ۸ ص ۱۶۲، سنن ترمذی، شماره ۳۲۱۶؛ نسائی ۳۲۰۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۱. آلبانی در صحیح سنن ترمذی، شماره ۲۵۶۸ می‌گوید: اسنادش صحیح است.
ر.ک: تلخیص الحیبر، ج ۳، ص ۱۲۳.

بخش دوم

احکام نکاحی که تنها بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام بود

مسأله:

فقهای اسلامی می‌گویند: نگهداری زنی که جدایی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر بقا ترجیح می‌داد، بنا بر قول صحیح حرام بود، برخلاف دیگر آن که نگهداری زن در چنین حالتی بر مرد حرام نیست، و خداوند بلندمرتبه داناتر است.

بعضی دیگر می‌گویند: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای حفظ ارج خود از آن زن جدا می‌شد.

مسأله:

آیا بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز بود که با زنان اهل کتاب (یهود و نصاری) ازدواج کند؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است. امام نووی حرمت این امر را بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صحیح می‌داند. ابن سیرین، اصطخری و ابو حامد مروودی هم همین را می‌گویند.

شیخ ابونصر بن الصباغ در این باره به این حدیث «زوجاتی فی الدنیا زوجاتی فی الآخرة»^۱ استدلال می‌کند. سپس وجه دوم را که مباح بودن ازدواج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اهل کتاب است حکایت می‌کند گویی وی تمایل به همین وجه دارد. اما سپس می‌گوید: در این خبر حجتی نیست، زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هر یک از آنان که ازدواج می‌کرد، مسلمان می‌شدند.

باید بگوییم: این حدیث هیچ اساسی اصلی ندارد که در نسبتش به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعتماد شود. این گفتار بعضی از صحابه رضی الله عنهم است ابواسحاق مَرُوزی می‌گوید: حرام نیست که با آنها (اهل کتاب) ازدواج کند.

۱- محقق کتاب محمدعلی حلبی می‌گوید: من این لفظ حدیث را نیافتم، اما در صحیح بخاری به شماره ۳۷۷۲ آمده که عمار بن یاسر رضی الله عنهما درباره ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «سوگند با خدا که او همسر پیامبر تان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دنیا و آخرت است...» حدیث ادامه دارد. باز بیهقی در السنن الكبرى، ج ۷، ص ۷۰-۶۹ از حذیفه رضی الله عنه روایت می‌کند که به زنش گفت: اگر می‌خواهی زنم در بهشت باشی، بعد از من با کسی ازدواج نکن، زیرا زن در بهشت. یا آخرین شوهرش در دنیا است. این است که خداوند بر زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ازدواج کردن با کسی بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را حرام گردانید، زیرا زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بهشت هستند. این اثر را شیخ آلبنی رحمه الله علیه در کتاب سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۲۷۶ به عنوان شاهد برای حدیث ابوالدرداء که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده «المرأة لآخر أزواجها» آورده است. ترجمه حدیث «زنانم در دنیا زنانم در آخرت هستند.»

اما در مورد هم بستری پیامبر ﷺ با کنیزان اهل کتاب (یهود و نصاری) و ازدواج کردنش با کنیزان مسلمان، سه نظریه مطرح است.

صحیح ترین وجه آن است که هم بستری پیامبر ﷺ با کنیزان اهل کتاب جایز است، اما ازدواج با کنیزان مسلمان درست نیست، بلکه حرام است.

اما ازدواج کردن پیامبر ﷺ با کنیزان اهل کتاب، بیشتر فقهای اسلامی معتقدند که این امر قطعاً حرام است حسین بن محمد حنّاطی^۱ در این باره دو دیدگاه مطرح کرده است، اما هر دوی آن جداً ضعیف هستند. فرعهای فاسدی بر این دو دیدگاه متنوع ساخته اند، که بازنگفتن آن بهتر است. این از جمله خصایصی است که ابن خیران و امام الحرمین، دیگران را از بازگو کردن آنها بازمی داشتند. کارشان در این باره به جا و درست بوده است. و خدا داناتر است.

۱- ابو عبدالله حسین بن محمد بن عبدالله الحنّاطی الطبری، گویی یکی اجدادش گندم فروش بوده، به همین علت او را «حنّاطی» می گفتند. ایشان امامی جلیل و شیخی بزرگوار بوده و دارای تألیفات ارزشمندی بوده است وفات ایشان بعد از سال چهارصد بوده است. ر.ک: طبقات الشافعیة، ج ۴، ص ۳۶۷-۳۷۱.

بخش سوم

احکام نکاحی که تنها برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مباح بود

مسأله:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گذشت که نه زن در عصمتش بود. فقهای اسلامی در این باره اتفاق نظر دارند، اما در بیشتر از نه زن اختلاف نظر دارند. درست آن است که بیش از نه زن هم برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مباح بوده است. دلیل این مطلب حدیثی است که در صحیح بخاری^۱ از بُندار، از معاذبن هشام، از پدرش، از قتاده از انس روایت شده که می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یک ساعت از شب و روز بر تمام زنانش دور می‌زد (و با آنان آمیزش می‌کرد) و آنان یازده زن بودند. به انس گفتم: آیا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توانایی این کار را داشت؟ گفت: تصور ما این بود که به ایشان قوت و توانائی سی نفر، و در روایتی چهل نفر داده شده است. باز بخاری^۲ آن را از سعید، از قتاده از انس روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه زن در عقد خود داشته است.

انس گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پانزده زن داشته، بر سیزده تای از آنان دخول کرده و یازده تا در یک زمان در عقدش بوده و بعد از خود نه زن باقی گذاشته است.^۳ هم چنین قتاده^۴ نیز چنین گفته است. ابن الصَّبَّاحُ این مطلب را در کتاب شامل آورده و گفته: ابو عبید گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هیجده زن ازدواج کرده و سه کنیز را به تصرف خود در آورده است.

مسأله:

فقهای اسلامی می‌گویند: عقد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با لفظ «هبه» هم صحیح است، به دلیل این آیه که خداوند می‌فرماید: «وَأَمْرًا مُمِنتَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۵. در صورتی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنی را با لفظ «هبه» به عقد خود در می‌آورد، با عقد با

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب الغسل، باب اذا جامع، ثم عاد و من دار علی نساءه فی غسل واحد، شماره ۲۶۸.

۲- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب من طاف علی نساءه فی غسل واحد، شماره ۲۸۴.

۳- عبارت بین دو پرانتز در بعضی از نسخه‌ها نیست و افتاده است.

۴- منظور از قتاده، قتاده بن دعامة است. ر.ک: دلائل النبوة، ج ۷، ص ۲۸۹-۲۸۸.

۵- سوره احزاب، آیه ۵۰، ترجمه: «وزن مؤمنی که خویشتن را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ببخشد و پیامبر بخواهد با او ازدواج کند، این خاص برای تو است، نه برای سایر مؤمنان.»

دخول مهریه‌ای به آن زن تعلق نمی‌گرفت، بر خلاف دیگران.

آیا طلاق دادن پیامبر ﷺ هم مانند دیگران در سه طلاق خلاصه می‌شد؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است. درست آن است که: آری، به دلیل عموم آیه طلاق. به گفته‌ای دیگر، نه، طلاق دادن ایشان در سه طلاق منحصر نمی‌شود، چون ازدواجش در چهار زن منحصر نمی‌شود. بنابراین طلاقش هم در سه طلاق منحصر نمی‌شود. این دیدگاه سخت‌گیری بی‌جاست، زیرا تلازمی میان این دو امر نیست.

مسأله:

بنابر قول صحیح اهل علم، پیامبر ﷺ می‌توانست زنی را بدون ولی و گواه به عقد خود درآورد. در صحیح بخاری به روایت از زینب بنت جحش آمده که او بر زنان پیامبر ﷺ فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را اولیایان به ازدواج پیامبر ﷺ درآورد، اما من را خداوند از بالای آسمان‌های هفتگانه به عقد و ازدواج پیامبر ﷺ درآورد.^۱

مسأله:

آیا پیامبر ﷺ می‌توانست در حالت احرام به حج، زنی را به عقد و ازدواج خود درآورد؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است:

۱- نه نمی‌توانست: به دلیل عموم حدیثی که مسلم از عثمان، از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «شخص محرم نه ازدواج کند و نه کسی را هم به ازدواج درآورد و نه هم به خواستگاری رود.»^۲ در این حدیث خطاب کننده که پیامبر ﷺ باشد، نزد بیشتر اهل علم تحت عموم خطاب قرار می‌گیرد.

دوم: بله، جواز این امر را صحیح می‌دانند، به دلیل حدیثی که ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که پیامبر ﷺ میمون را در حالی که مُحرم بود، به ازدواج خود درآورد.^۳ این حدیث را گرچه

۱- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی، کان عرشه علی الماء و هو رب العرش العظیم، شماره ۷۴۲۰. حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است.

۲- ر.ک: صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تحریم نکاح المحرم و کراهة خِطْبَتِهِ، شماره ۱۴۰۹.

۳- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب نکاح المحرم، شماره ۵۱۱۴؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تحریم نکاح المحرم و کراهة خِطْبَتِهِ، شماره ۱۴۱۰.

بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، اما با حدیثی که مسلم^۱ از خود می‌مونه روایت کرده که «پیامبر ﷺ او را به ازدواج خود درآورد، در حالی که هیچ کدام محرم نبودند» تعارض دارد. همیشه صاحب داستان از دیگر به داستان‌ش آگاه‌تر است. و خدا داناتر است.

مسأله:

چنانچه پیامبر ﷺ رغبت به ازدواج با زنی داشته باشد، بنا بر قول صحیح اهل علم، واجب است که آن زن اجابت کند و خواستگاری از آن زن بر دیگران حرام است.

مسأله:

آیا مراعات نوبت زنان و کنیزان بر پیامبر ﷺ واجب بود؟

در این باره دو دیدگاه مطرح است:

آنچه از احادیث برمی‌آید و جوب این امر را بر پیامبر ﷺ می‌رساند، زیرا هنگامی که پیامبر ﷺ بیمار شد، با حالت بیماری که داشت، به نوبت نرد زناش می‌رفت و سپس از همه آنان درخواست کرد که در خانه عایشه رضی الله عنها پرستاری شود. همه زناش به ایشان اجازه دادند که در خانه عایشه پرستاری شود.

ابوسعید اصطخری می‌گوید: مراعات نوبت زنان و کنیزان بر پیامبر ﷺ واجب نبود، به دلیل این آیه که خداوند باری تعالی می‌فرماید: «تُزَجَّىٰ مِنْ تَشَاءُ وَ تُؤْوَىٰ إِلَيْكَ مِنْ تَشَاءُ»^۲ این امر از خصائص پیامبر ﷺ به حساب می‌آید.

آنچه ذکر شد تفریعاتی است مبنی بر اینکه آیا ازدواج پیامبر ﷺ به منزله هم بستری با کنیزان نسبت به ما به حساب می‌آید یا خیر؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است.

مسأله:

در صحیح بخاری و مسلم^۳ از انس روایت شده که پیامبر ﷺ صفیه را از قید بردگی آزاد کرد و

۱- ر.ک: صحیح مسلم، شماره ۱۴۱۱؛ سنن ابی داود، شماره ۱۸۴۳؛ سنن ترمذی، شماره ۸۴۵

۲- سورة احزاب، آیه ۵۱، ترجمه: «به تأخیراندازی (موعد همبستری) هریک از زنان را که بخواهی، و جای دهی در کنار خود هر کدام را که بخواهی.»

۳- ر.ک: صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب من جعل عتق الأمة صداقها، شماره ۵۰۸۶؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب فضیلة إعتاقه أمة ثم يتزوجها، شماره ۱۳۶۵.

مهریه‌اش را آزادی‌سازی وی قرار داد. به گفته‌ای معنای حدیث این است که او را آزاد کرد و بر او شرط گذاشت که با او ازدواج کند. پس وفای به این شرط بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب شد، برخلاف دیگران که بر آنان واجب نیست.

به گفته‌ای - چنان که ترجیح امام محمد غزالی است - عین آزادی صفیه را مهریه‌اش قرار داد و این امر برخلاف دیگران برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درست است.

باید بگوییم: حکایت ترمذی^۱ از امام شافعی که در وجه مشهوری آمده است، نسبت به جایز دانستن این امر بر آحاد مردم بر نظر غزالی و همفکرانش اشکال ایجاد می‌کند.

به گفته‌ای - هم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صفیه را بدون عوض آزاد کرد و بدون مهریه او را به ازدواج خود درآورد. این قول از ابواسحاق^۲ حکایت شده است. حافظ ابوبکر بیهقی به طور قطعی این نظر را پذیرفته^۳ و ابن الصلاح و نووی نیز این قول را صحیح دانسته‌اند.

باید بگوییم: شیخ ابو عمر و گفتار خود را این گونه توجیه می‌کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آزادی صفیه را مهریه‌اش قرار داد، یعنی مهریه‌ای برایش قرار نداد، جز اینکه او را آزاد کرد و این به منزله این گفتار است که بگوییم: گرسنگی، توشه کسی است که توشه ندارد.

به گفته‌ای - چنان که بیهقی^۴ به اسناد غریب و نادرستی روایت کرده - مهریه صفیه را کنیزی قرار داد.

۱- ر.ک: جامع الترمذی، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲- منظور ابواسحاق ابراهیم بن احمد مروزی است.

۳- ر.ک: سنن الکبری، ج ۷، ص ۱۲۸.

۴- ر.ک: سنن الکبری، ج ۷، ص ۱۲۸-۱۲۹.

بخش چهارم در بیان فضایل ویژه پیامبر ﷺ

از جمله فضایل خاص پیامبر ﷺ این است که زانش امهات المؤمنین به حساب می آیند. خداوند عز و جل در این باره می فرماید: «الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۱ معنای مادری در آیه احترام و اطاعت و تحریم نافرمانی، و وجوب تعظیم آنان است، نه محرم بودن دخترانشان و خلوت کردن با آنان این حرمت خاص آنهاست و شامل دیگران نمی شود.

آیا زنان پیامبر ﷺ امهات المؤمنات هم محسوب می شوند؟

در این باره دو دیدگاه مطرح است:

فقهایی اسلامی عدم این نسبت را صحیح دانسته اند و این قول، قول خود عایشه رضی الله عنها است که از امهات المؤمنین به حساب می آید. این قول متفرع بر این است که آیا زنان هم تحت جمع مذکر سالم قرار می گیرند یا نه؟ این مسأله ای اصولی است که در کتب اصول مورد بحث قرار می گیرد.

آیا به برادران زنان پیامبر ﷺ اخوان المؤمنین (دایی های مؤمنان) اطلاق می شود؟

مسأله خلافی است؛ و نص بر جواز این اطلاق وارد است.

آیا بر دختران زنان پیامبر ﷺ اخوات المؤمنین اطلاق می شود؟

امام شافعی در المختصر^۲ بر جواز این امر تصریح کرده است. بعضی از اصحاب این امر را جایز دانسته اند و بعضی دیگر هم نه.

ابن الصباغ و دیگر اهل علم این گفتار مُزنی را رد کرده و آن را غلط دانسته اند.

فرع

آیا به پیامبر ﷺ ابوالمؤمنین گفته می شود؟

بغوی از بعضی از یاران جواز این امر را نقل کرده است.

باید بگویم: این قول معاویه است. در قرائت ابی بن کعبه و ابن عباس رضی الله عنهم آمده است:

«الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ - وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ - وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۳

۱- سورة احزاب، آیه ۶، ترجمه آیه «پیغمبر از خود مؤمنان نسبت به آنان سزاوارتر است و همسران او مادرانشان هستند.»

۲- منظور از المختصر کتاب مختصر امام اسماعیل بن یحیی مزنی است. ر.ک: کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۶۳۵.

۳- ر.ک: السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۹.

واحدی از بعضی از اصحاب عدم جواز این اطلاق را نقل کرده است، به دلیل این آیه: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾.^۱ در پاسخ باید گفت که منظور از این آیه پدر نسبی است، چرا که در روایت ابوداود آمده است: «من برای شما به منزله پدر هستیم».^۲

مسأله:

زنان پیامبر ﷺ به سبب مضاعف بودن اجر و پاداش آنان نسبت به زنان دیگر، بهترین زنان امت به شمار می‌روند، و بهترین آنان، خدیجه و عایشه رضی الله عنهما هستند. ابوسعید المتولمی می‌گوید: اصحاب در اینکه کدام یک از این دو افضل است، اختلاف نظر دارند. ابن حزم^۳ معتقد است که زنان پیامبر ﷺ از همه صحابه حتی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم افضل تر هستند. این اظهار نظری است که پیش از او کسی بیان نداشته و در متتهای ضعف است.

مسأله:

ازدواج با زنان پیامبر ﷺ بعد از وفاتش بالاجماع حرام است، زیرا آنان در بهشت، زنان پیامبر ﷺ خواهند بود، زیرا اگر زنی بعد از وفات شوهرش با کسی دیگر ازدواج نکند، در آخرت زن او خواهد بود. روایت است که زن ابوالدرداء به ابوالدرداء به هنگام فرار سیدن مرگش گفت: ای ابوالدرداء، تو مرا از خانواده‌ام خواستگاری کردی و خانواده‌ام مرا به ازدواج تو درآوردند، و امروز خود من از تو برای خودت خواستگاری می‌کنم. ابوالدرداء گفت: پس بعد از من با کسی ازدواج نکن. بعد از وفات ابوالدرداء، معاویه رضی الله عنه که امیر بود، به خواستگاری اش آمد. ام درء از ازدواج با او خودداری کرد.^۴ بیهقی به روایت از عیسی بن عبدالرحمن سلمی، از ابو اسحاق، از صلیه، از حدیفه

۱- سورة احزاب، آیه ۴، ترجمه: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است.»

۲- ر. ک: سنن ابوداود، کتاب الطهارة، باب کراهية استقبال القبلة، به لفظ «انما أنا لكم بمنزلة الوالد أعلمکم»، شماره ۸؛ هم چنین نسائی، شماره ۴۰؛ ابن ماجه به شماره ۳۱۳ از ابوهیره روایت کرده‌اند. ألبانی در صحیح الجامع، شماره ۲۲۴۶ می‌گوید: حسن است.

۳- ر. ک: ابن حزم الأندلسی و رسالة المفاضلة بين الصحابة، ص ۱۸۵.

۴- در أسد الغابة، ج ۵، ص ۴۴۸ آمده است: در این جامنظور أم الدرداء الصغری است که نامش هُجَيمَة بنت حبی الوصاییه است. معاویه به خواستگاری اش آمد. اما از ازدواج با ایشان خودداری کرد. در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۰ از عطیة بن قیس الکلاعی آمده است که گفت: «خطب معاویة بن ابی سفیان أم الدرداء بعد وفاة أبی الدرداء، قالت أم الدرداء: اسمعت ابا الدرداء يقول: «سمعت رسول الله ﷺ يقول: «أیما امرأة توفي عنها زوجها فتزوجت بعده فهي

روایت می‌کند که به زنش گفت: اگر علاقه داری که در بهشت زن من باشی، بعد از من با کسی دیگر ازدواج نکن، زیرا زن در بهشت از آن آخرین شوهر خود در دنیا است. بنابراین، بر زنان پیامبر ﷺ حرام بود که بعد از آن بزرگوار با کسی دیگر ازدواج کنند، زیرا آنان در بهشت زنان پیامبر ﷺ به حساب می‌آیند.^۱

آیا ازدواج با زانی که پیامبر ﷺ آنان را در قید حیاتش طلاق داده جایز است؟
فقه‌های اسلامی در این باره سه دیدگاه مختلف دارند: دیدگاه سوم این است که ازدواج با زنی که پیامبر ﷺ با او ازدواج کرده و بر او دخول کرده است، حرام است. شافعی در این باره بر تحریم مطلق تصریح دارد. ابن ابی هریره^۲ هم به دلیل این آیه ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾^۳ به دفاع از قول شافعی پرداخته است.

بنابراین درباره ازدواج با کنیزی که پیامبر ﷺ بعد از دخول به سبب وفات یا غیر وفات از او جدا شده، دو دیدگاه مطرح است.

گفته شده که ازدواج با زنان پیامبر ﷺ جز با وفات پیامبر ﷺ بر کسی حرام نیست به دلیل آیه تخییر، اگر آنها حق انتخاب غیر پیامبر ﷺ را نداشتند، دیگر تخییر پیامبر ﷺ برای آنها هیچ فایده‌ای دربر نداشت. و خدا داناتر است.

مسأله:

سهیلی و علمای دیگر حکایت کرده‌اند: چنانچه کسی تهمت زنا به‌ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بزند. بالإجماع حکمش قتل است، زیرا نص قرآن بر برائت او نازل شده است، اما درباره زنان دیگر پیامبر ﷺ دو قول مطرح است.

لآخر أزواجها» و ماكنت لأختار على أبي الدرداء، فكتب إليها معاوية: فعليك بالصوم فانها محسمة. هيثمي می‌گوید: این حدیث را طبرانی در لامعجم الكبير، و الأوسط روایت کرده. در آن ابوبکر بن ابی مریم است که دچار فراموشی شده و حواس پرتی شده است. شیخ آلبنی این داستان را در سلسله احادیث صحیحة، شماره ۱۲۸۱ در تخریح حدیث «المرأة لآخر أزواجها» آورده است.

۱- ر.ک: السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۹-۷۰. در سند این حدیث ضعف است، اما شواهدی دارد که آن را تقویت می‌کند. ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحة، شماره ۱۲۸۱.

۲- ابوعلی نامش حسن بن الحسین بن ابی هریره، از فقه‌های نامی است، امامت مذهب شافعی را در عراق عهده‌دار بود. در سال ۳۴۵ ه. ق در بغداد وفات یافت. ر.ک: الأعلام، ج ۲، ص ۲۰۲.

۳- سوره احزاب، آیه ۶.

مسأله:

حکم کسی که به پیامبر خدا ﷺ ناسزا گوید، گویی قتل است، به دلیل احادیث مسلسلی که در این باره آمده و ذکر آنها در اینجا به طول می انجامد. از آن جمله حدیث ابن عباس رضی الله عنهما درباره کوری است که ام ولد^۱ خود را به علت ناسزا گفتن به پیامبر ﷺ کشت. جریان به پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ فرمود: «هان، گواه باشید که خون او بی ارزش است.»^۲

نسائی^۳ و بیهقی^۴ از شعبه، به نقل از توبه بن العنبری از ابی السَّوَّاز، از ابی بَزْرَه روایت کرده اند که می گوید: مردی به ابابکر دشنام داد گفتم: چرا گردنش را نزدم؟ ابوبکر گفت: (بعد از پیامبر ﷺ این امر برای هیچ کس نیست).

ابن عدی به روایت از یحیی بن اسماعیل الواسطی، روایت می کند که به ما گفت: ابراهیم بن سعد، از زهری، از ابی سلمه، از ابی هریره رضی الله عنه گفت: (کسی با دشنام دادن به کسی جز پیامبر ﷺ کشته نمی شود).^۵

شیخ الإسلام ابوالعباس بن تیمیه کتابی را تحت عنوان (الصارم المسلول علی من سب الرسول ﷺ) در این باره به رشته تحریر در آورده که در نوع خود بی نظیر و در این باره بهترین کتاب می باشد. والله أعلم.

مسأله:

از جمله خصائص پیامبر ﷺ این بود که چنانچه به کسی ناسزا می گفت حقیقت نداشت، زیرا که ناسزا گفتن پیامبر ﷺ به عنوان کفارهای جهت زدودن گناهان شخص محسوب می شود، بدلیل

- ۱- ام ولد عبارت از کنیزی است که از سوی آقایش باردار و بچه دار شده است. ر.ک: معجم لغة الفقهاء، ص ۶۸.
- ۲- ر.ک: سنن ابوداود، کتاب الحدود، باب الحكم فيمن سبَّ النبي ﷺ تحت شماره [۴۳۶۱] و سنن نسائی، کتاب تحريم الدم (باب الحكم فيمن سبَّ النبي ﷺ) تحت شماره [۴۰۸۱] و مستدرک حاکم (ج ۴، ص ۳۵۴) آلبانی این حدیث را در صحیح سنن ابوداود تحت شماره [۳۶۶۵] یاد آور شده است.
- ۳- رجوع شود: سنن نسائی، کتاب تحريم الدم (باب الحكم فيمن سبَّ النبي ﷺ) تحت شماره [۴۰۸۲] و سنن الکبری بیهقی، کتاب النکاح (باب استباحة قتل من سبَّه أو هجاه امرأة کان أو رجلا) (ج ۷، ص ۶۰) حدیث از ابی برزه أسلمی روایت است، شیخ آلبانی در صحیح سنن نسائی خود، تحت شماره [۳۷۹۵] و صحیح سنن ابوداود تحت شماره [۳۶۶۶] آورده است.
- ۴- پیشین.
- ۵- رجوع شود: کتاب (الکامل، ج ۷، ص ۲۷۰۴) و از طریق ابن عدی بیهقی در سنن کبری خود (ج ۷، ص ۶۰) روایت کرده است، ظاهراً در سند این حدیث ضعف است، اما چنانکه اهل حدیث می گویند: حدیث ابی برزه درباره ابوبکر صدیق که گذشت بعنوان شاهی برای این حدیث محسوب می شود. والله أعلم.

حدیثی که بخاری و مسلم در صحیح خود^۱ از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (پروردگارا: من نزد تو عهد و پیمان گرفته‌ام، و هرگز تو خلاف آن نخواهید کرد، همانا که من بشر هستم، پس هر مؤمنی را که من او را آورده‌ام، یا به او ناسزا گفته‌ام، یا او را تازیانه زده‌ام، یا او را لعنت کرده‌ام، همه اینها نماز و زکات و منزلتی جهت تقرب به خود در روز قیامت برایش قرار ده) و لهذا هنگامی که مُسَلِّم در کتاب صحیح خود فضل معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما را یاد آور می‌شود، اول چیزی که به آن می‌پردازد همین حدیث است، سپس دنباله آن حدیث (لَا أَشْبِعُ اللَّهُ بَطْنَهُ)^۲ یاد آور می‌شود، و از این دو حدیث مزیتی برای معاویه رضی الله عنه حاصل می‌شود، و این از جمله پیشوایهای امام مسلم رحمه الله تعالی به حساب می‌آید.

کتاب جهاد

مسأله:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون زره جنگیش را می‌پوشید دیگر برایش جایز نبود قبل از اینکه خداوند امر خود را توسط او محقق سازند از تن درآورد، دلیل این مقوله حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ اُحُد است، هنگامی که گروهی از مؤمنان اشاره نمودند که جهت اجرای جنگ به سوی احد خارج شوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از این وارد خانه‌اش شد و زرهش را پوشید، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد یاران گفتند: ای رسول خدا، اگر صلاح می‌بینی برگرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا شایسته پیامبری نیست که چون زره جنگ را پوشید قبل از اینکه بجنگد برگردد^۳ غزه و نویسان این حدیث را مطول و به طور

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الدعوات (باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم من آذیته فاجعله له زکاة و رحمة) تحت شماره [۶۳۶۱] و صحیح مسلم کتاب البر والصلة (باب من لعنه النبی صلی الله علیه و آله و سلم أو سبّه أو دعا علیه) تحت شماره [۲۶۰۱].
 ۲- رجوع شود: صحیح مسلم، کتاب البر والصلة (باب من لعنه صلی الله علیه و آله و سلم أو سبّه أو دعا علیه) تحت شماره [۲۶۰۴] و مسند أحمد (ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱) حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است. ترجمه حدیث: (خداوند شکمش را سیر نکند).

۳- رجوع شود: سند امام احمد (ج ۳، ص ۳۵۱) حدیث از جابر روایت است. در این حدیث عنعنه ابی الزبیر است و او مدلس است اما حدیث دارای شاهی است که بی‌هقی آن را در سنن کبری خود (ج ۷، ص ۴۱) از ابن عباس روایت کرده است. بخاری این حدیث را در کتاب خود (کتاب الاعتصام) (باب قول الله تعالی: و شاورهم فی الأمر... و أمرهم شوری بینهم) تعلیقا با این لفظ (لا ینبغی لنبی یلبس لأمته فیضعها حتی یحکم الله) شیخ آلبانی این حدیث را در تعلیقش بر فقه السیره غزالی صحیح دانسته است. والله أعلم.

کامل در کتب خود یاد آور شده‌اند، همه یاران بر این بوده که این امر بر پیامبر ﷺ واجب بوده است، و روانه بوده که پیامبر ﷺ قبل از جنگیدن زرهش را در آورد، فقهای اسلامی بر این اصل فرعی را متفرع ساخته که چنانچه پیامبر ﷺ وارد امر غیر واجبی می شد بنا بر یکی از دو دیدگاه مطرح شده، لازم بود که آن امر را به پایان رساند، البته باید گفت که این دیدگاه چنانچه در مسأله روزه پیامبر ﷺ گذشت، ضعیف است.^۱ از جمله کسانی که این تفریع را ضعیف دانسته‌اند امام نووی است.

مسأله:

و از جمله خصائص پیامبر ﷺ که علمای اسلامی به آن پرداخته‌اند این است که مشورت نمودن بر ایشان واجب بود، منظور اینکه با یارانش در مسائل جنگی مشورت نماید، خداوند تعالی در این باره می فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۲
 امام شافعی می گوید: به ما خبر داد سفیان بن عیینه، از زهری، گفت: ابوهریره می گوید: (من کسی را ندیدم که به اندازه پیامبر ﷺ با یارانش مشورت نمایند)^۳ و باز هم شافعی رحمه الله می گوید: حسن می گوید: پیامبر ﷺ نیازی به مشورت کردن نداشت، ولیکن با این کار خود می خواست راه و ورشی را برای حکام بعد از خود ترسیم نمایند.^۴
 می گویم: اگر اینطور باشد پس از ویژگیهای پیامبر ﷺ به حساب نمی آید.

مسأله:

می گویند: بر پیامبر ﷺ واجب بود که در مقابل دشمن استقامت نماید و شکیباتر از آنان باشد اگر هم عدد آنان چندین برابر باشد، ظاهراً این مقوله مأخوذ از حدیث پیامبر ﷺ در روز حدیبیه است، پیامبر ﷺ ضمن گفتاری اجمالی به عروه می گویند: (پس اگر خودداری نمودند سوگند به

۱- رجوع شود: ص ۱۲۲.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹، ترجمه: (و در کارها با آنان مشورت بنما).

۳- این حدیث شافعی و از طریق او بیهقی در سنن الکبری (ج ۷، ص ۴۵) روایت کرده است، رجال این حدیث ثقه هستند اما سندش منقطع است زیرا که زهری از ابوهریره رضی الله عنه نشنیده است. جهت اطلاع رجوع شود: فتح الباری (ج ۳، ص ۳۵۲).

۴- این اثر ابن ابی حاتم به سند حسن از حسن بصری رحمه الله روایت کرده است. رجوع شود: فتح الباری (ج ۱۳، ص ۳۵۲).

خدا که حتماً با آنها - یعنی قریش - بر این امر خواهم جنگید تا اینکه گردنم جدا شود^۱ این حدیث در صحیح بخاری آمده است.

مسأله:

قبلاً هم این فرموده پیامبر ﷺ که (هیچ پیامبری خیانت چشم و بدنظر نبوده است)^۲ یادآور شدیم، علمای اسلامی می‌گویند: با توجه به این حدیث، برای پیامبر ﷺ باز هم جایز بود که در جنگ فریب و نیرنگ زدن را بکار برد، زیرا که پیامبر ﷺ می‌فرمود: (جنگ فریب و نیرنگ است)^۳ در روز جنگ احزاب (خندق) نعیم بن مسعود^۴ به دستور خود پیامبر ﷺ و حدیث قریش و بنی قریظه را از هم پاشید و کاری کرد که هر دو طرف از همدیگر جدا شدند و در بین آنها دشمنی ایجاد شد، و خداوند باری تعالی جمع آنها را بوسیله دشمنی و چیزهای دیگر از هم گسست.^۵

مسأله:

پیامبر ﷺ حق داشت که هر چیزی را که از غنائم جنگی می‌خواست از برده و یاکنیز و غیره قبل از تقسیم نمودن برگزیند، دلیل این مقوله احادیثی است که در کتب «سنن»^۶ و غیره آمده است. هم‌چنین حضرت ﷺ چنانکه مذهب ماست و خلافی هم در آن نیست حق یک‌پنجم غنیمت و چهار پنجم فی^۷ را دارا بود.

- ۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الشروط (باب الشروط فی الجهاد و المصالحة مع اهل الحرب و كتابة الشروط) تحت شماره [۲۷۳۱-۲۷۳۲] حدیث از مسور بن مخرمه و مروان بن الحکیم روایت است.
- ۲- رجوع شود: فصلهایی از زندگانی گهربار پیامبر ﷺ، ص قبل از طهارت.
- ۳- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب الجهاد (باب الحرب خدعة) تحت شماره [۳۰۲۸] و صحیح مسلم، کتاب الجهاد (باب جواز الخداع فی الحرب) تحت شماره [۱۷۴۰] حدیث از ابوهریره رضی الله عنه روایت است.
- ۴- منظور نعیم بن مسعود بن عامر الغطفانی رضی الله عنه است که ترجمه آن گذشت رجوع شود ص ۹۹ از همین کتاب.
- ۵- این اثر ابن اسحاق در کتاب سیرت ابن هشام (ج ۳، ص ۹۰۸-۹۰۹) آورده است می‌گوید: به ما گفت: یحیی بن عباد ابن عبدالله بن الزبیر، از پدرش عباد مطولاً اثر را ذکر کرد. اما اهل حدیث می‌گویند: سندش ضعیف زیرا که مرسل است.
- ۶- رجوع شود: سنن ابوداود، کتاب الخراج و الامارة و الفی (باب فی صفایا رسول الله ﷺ من الاموال) و (باب ما جاء فی سهم الصفی) جهت اطلاع رجوع شود: تلخیص الحبیر (ج ۳، ص ۱۳۳-۱۳۴).
- ۷- منظور از فی: اموال گرفته شده از کفار که از راه غیر جنگ بدست می‌آید. رجوع شود: معجم لغة الفقهاء، ص ۳۲۰.

حکمای پیامبر ﷺ

مسأله:

می‌گویند: پیامبر ﷺ این حق را دارا بود که در قضایا با علم خود حکم کند، زیرا که او غیر قابل اتهام است، دلیل این مقوله حدیث هند بنت عتبه است که بخاری و مسلم^۱ آن را در صحیحین خود از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند، هند از بخل شوهرش ابوسفیان به پیامبر ﷺ شکایت برد، پیامبر ﷺ در جواب فرمود: (از مالش به خوبی، به اندازه خود و فرزندان بگیر).

آیا کسی جز پیامبر ﷺ می‌تواند در قضایا به علم خود حکم نماید؟

در این باره دیدگاههای مختلف مشهوری است که حاصل آن سه قول است:

قول سوم این است که شخص جز در مسائل حدود الهی می‌تواند به علم خود حکم کند.

می‌گویند: با توجه به این، فرد می‌تواند برای خود و فرزندش هم حکم نماید و گواهی دهد، و گواهی کسی که برای او گواهی می‌دهد پذیرفته می‌شود، بدلیل حدیث خزیمه بن ثابت که حدیثی بدرجه حسن است و به طور مبسوط در جائی دیگر آمده است. والله أعلم.

مسأله:

می‌گویند: کسی که پیامبر ﷺ را در محضرش اهانت نماید و یا اینکه در محضر آن بزرگوار مرتکب زنا شود^۲ کافر محسوب می‌شود. امام نووی می‌گوید: در مسأله زنا جای درنگ و نگریستن است والله أعلم.

مسأله:

نامگذاری بنام پیامبر ﷺ بالاتفاق درست است، اما در مسأله کنیه گذاری به کنیه پیامبر ﷺ به ابی القاسم، در این باره سه قول مطرح است:

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب البیوع (باب من أجرى الأمصار علی ما يتعارفون بينهم فی البیوع) تحت شماره [۲۲۱۱] و صحیح مسلم، کتاب الأقضية (باب قضیه هند) تحت شماره [۱۷۱۴].

۲- حافظ ابن حجر می‌گوید: اهانت نمودن بالاجماع کافر محسوب می‌شود، و اما زنا نمودن اگر منظورش این باشد که پیامبر ﷺ او را ببیند، این باز هم خود یک نوع اهانت است، اما اگر منظورش از در حضور پیامبر ﷺ در زمانش باشد این درست نیست، بدلیل داستان ماغر و غامدیه، رجوع شود تلخیص الحبیر (ج ۳، ص ۱۴۳).

قول اول: مطلقاً درست نیست و این مذهب شافعی است که بیهقی و بغوی و ابوالقاسم بن عساکر دمشقی حکایت کرده‌اند، جابر می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: (به نامم نامگذاری کنید، اما به کنیه‌ام کنیه گذاری نکنید) این حدیث بخاری و مسلم^۱ در کتاب صحیحین خود استخراج نموده‌اند، و باز هم در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره همانند این حدیث روایت است.^۲

قول دوم: مطلقاً درست است چنانکه مذهب مالک و اختیار نوی از فقهای شافعی است، زیرا که منع آن در حیات پیامبر ﷺ به علت معنائی بوده که آن معنا به وفات پیامبر ﷺ برطرف شده است.

قوم سوم: این برای کسی درست است که نامش محمد نباشد، تا نام و کنیه شخص هر دو شبیه به نام و کنیه پیامبر ﷺ نباشد و این قول اختیار امام ابوالقاسم عبدالکریم رافعی از فقهاء شافعی است.

مسأله:

و از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که فرزندان دختران پیامبر ﷺ در نسب به پیامبر ﷺ منتسب می‌شوند، بخاری از ابوبکره رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: (من حسن بن علی رضی الله عنهما را بر منبر نزد پیامبر ﷺ دیدم، پیامبر ﷺ در حالی که باری به او نگاه می‌کرد و باری به دیگر مردم فرمود: (حقاً که این فرزند من سید است، و امید است که خداوند به وسیله او در میان دو گروه عظیمی از مسلمانان صلح و آشتی ایجاد نماید).^۳

مسأله:

و از جمله خصائص پیامبر ﷺ این است که در فردای بازپسین فائده و نیکی هر نسب و سببی قطع می‌شود، جز نسب و سببی که با پیامبر ﷺ پیوند دارد، خداوند باری تعالی در این باره می‌فرماید: ﴿فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾^۴ امام احمد می‌گوید: به ما

۱- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب العلم (باب إثم من كذب على النبي ﷺ) تحت شماره [۳۱۱۴] و صحیح مسلم، کتاب الآداب (باب النهی عن التكنی بأبی القاسم و بیان ما يستجب من الأسماء) تحت شماره [۲۱۳۳].

۲- رجوع شود: صحیح بخاری تحت شماره [۱۱۰] و صحیح مسلم تحت شماره [۲۱۳۴].

۳- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه (باب مناقب الحسن و الحسين رضی الله عنهما) تحت شماره [۲۷۰۴] سنن ابوداود تحت شماره [۴۶۶۲].

۴- سوره مؤنون، آیه ۱۰۱، ترجمه: (هنگامی که برای بار دوم) در صور دمیده شود، هیچ‌گونه خویشاوندی و نسبتی

گفت: ابوسعید، مولای بنی هاشم، به ما گفت عبدالله بن جعفر، به ما گفت ما در بکر بنت المسور بن مَحْرَمَة، از عبدالله بن ابی رافع از مِسْوَر، از پیامبر خدا ﷺ اینکه فرمود: (فاطمه پاره تن من است، هر چه او را خشمگین سازد مرا خشمگین می سازد، و هر چه او را شاد گرداند مرا هم شاد می گرداند، تمام نسبه‌ها روز قیامت منقطع می شود جز نسب و سیم و خویشاوندیم).^۱

این حدیث در صحیحین^۲ از مسور به غیر این لفظ، و بدون این زیادی روایت است، حافظ ابوبکر بیهقی^۳ می گوید: گروهی این حدیث را با این زیادی از همین عبدالله بن جعفر روایت کرده اند، و آن زهری است از ام بکر بنت المسور بن مَحْرَمَة از پدرش بدون ذکر این ابی رافع روایت کرده است. والله أعلم.

پو از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است هنگامی که او ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب رضی الله عنهما را خواستگاری نمود، علی به ایشان گفت: او کوچک است، سپس عمر گفت: من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (هر سبب و نسبی فردای قیامت قطع می شود جز سبب و نسب من)^۴ پس دوست دارم که از پیامبر خدا ﷺ سبب و نسب داشته باشم، سپس علی رضی الله عنه دخترش را به ازدواج او درآورد، این حدیث بیهقی^۵ به روایت از حدیث سفیان بن وکیع - که در آن ضعف است - از رُوح بن عباده، از ابن جریج، از ابن ابی مُلَیکَه، از حسن بن حسن، از پدرش، روایت کرده که عمر رضی الله عنه پس حدیث را ذکر کرد.

اصحاب می گویند: گفته شده که معنای این حدیث، این است که در فردای قیامت امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن بزرگوار منتسب می شوند و امم سائر پیامبران به آنان منتسب نمی شوند، و گفته شده با انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فردای قیامت سود می برند، برخلاف سائر نسبه‌ها که سودی دربر ندارند و این قول راجح تر از قول قبلی است، بلکه قول قبلی ضعیف است، خداوند باریتعالی

در میان آنان نمی ماند، و در آن روز از همدیگر می پرسند).

۱- رجوع شود: مسند امام احمد (ج ۴، ص ۳۲۳) و مستدرک حاکم (ج ۳، ص ۱۵۸) شیخ آلبنانی این حدیث را در صحیح الجامع خود تحت شماره [۴۱۸۹] آورده است.

۲- رجوع شود: صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه (باب مناقب قرابه رسول الله ﷺ و منقبه فاطمه علیها السلام) تحت شماره [۳۷۱۴] [۳۷۶۷] و صحیح مسلم تحت شماره [۲۴۴۹] در لفظ بخاری (فاطمه بضعة منی، فمن أغضبها أغضبني).

۳- رجوع شود: سنن الکبری (ج ۷، ص ۶۴).

۴- رجوع شود: معجم الکبیر طبرانی تحت شماره [۲۶۳۳] و مستدرک حاکم (ج ۳، ص ۱۴۲) و بیهقی در سنن الکبری (ج ۷، ص ۶۴-۱۱۴) شیخ آلبنانی این حدیث را در صحیح الجامع خود تحت شماره [۴۵۲۷] آورد است.

۵- رجوع شود: سنن الکبری، کتاب النکاح (باب الأنساب کلها منقطعة يوم القيامة إلا نسبه).

می فرمایند: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۱ و باریتعالی می فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۲ و در آیات زیادی آمده است که هر امتی با پیامبری که بسوی آنها فرستاده شده فراخوانده می شوند و الله سبحانه و تعالی أعلم بالصواب.

والحمد لله أولاً و آخراً، و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم - این نسخه^۳ مبارکه در روز چهارشنبه از ماه جمادی الآخر سال ۱۱۰۱ ه. ق با دست ناتوان ترین و نیازمندترین بندگان خدا موسوم به حسن بن الحاج رمضان الخطیب الأیوبی به پایان رسید. غفرالله له و لوالديه و أحسن إليهما و إليه.

-
- ۱- سوره نحل، آیه ۸۹، ترجمه: (و روزی که در میان هر ملتی گروهی از خودشان بر آنان برانگیزیم).
- ۲- سوره یونس، آیه ۴۷، ترجمه: (و برای هر ملتی پیغمبری است، پس چون پیغمبرشان بیاید، میانشان با عدالت حکم و داوری می شود، و ستمی به آنان نمی شود).
- ۳- در نسخه ای که به تحقیق سلیم الهلالی است آخرین فصل مبحث شفاعت و انواع آن می آید و نویسنده و ناقل آن سلیمان المدینی خادم حرم نبوی است که نقل این کتاب را در تاریخ ۱۰ شوال سال ۷۸۴ هجری قمری به ثبت رسانده است، البته در این نسخه اضافاتی است که در دو نسخه ای که مترجم بیشتر بر آن اعتماد داشته و ترجمه را با آن دو شروع کرده نیست. خوانندگان عزیز می توانند جهت اطلاع به (الفصول فی سیرة الرسول) ص ۵۱۵ الی ص ۵۲۴ بتحقیق سلیم الهلالی مراجعه نمایند.

پایان ترجمه به قلم مترجم

در پایان ترجمه این کتاب خدا را شکر و سپاس می‌گوییم از اینکه توفیق ترجمه این کتاب گران‌قیمت که حاوی زندگینامه پیامبر عظیم‌الشأن اسلام است به اینجانب عطا فرمود و عاجزانه از بارگاه الهی خواهان و خواستارم که در این کتاب خیر و برکت بیاندازد و مفید فائده واقع گردد، چنانکه در اصل آن خیر و برکت انداخته و آن را وسیله آمرزش گناهانم قرار دهند، اگر این ترجمه مطابق با اصل و حق است، این از خداوند است و اگر ایراد و اشکال و اشتباهی بر آن وارد است از ضعف مترجم و از شیطان است، زیرا که انسان به حکم طبیعت بشریش ناقص است، و هرآنچه از ناقص برآید ناقص است، بنابراین احتمال بروز اشتباه و فراموشی از او زیاد است، کمال تنها برای خداوند است.

مترجمم که جمله کارهایم خطاست بی‌عیب کیست، آن هم خداست

و لذا از خوانندگان عزیز و محترم خواهشمندیم که چنانچه ایراد و اشکال و اشتباهی در این کتاب ملاحظه نمایند ما را مطلع ساخته، تا در چاپهای بعدی جهت اصلاح آن اقدام نمائیم.

و دیگر اینکه از صفحات این کتاب پربرکت که نام پیامبر ختمی مرتبت بر آن است لازم و واجب می‌دانم که از همه خویشاوندان و دوستان و استادان محترم و دیگرانی که به هر نحوی نسبت به این حقیر فقیر (سید محمد سمیعی رستاقی) حقی دارند طلب عفو و بخشش نمایم و او را از دعای خیر خود در دنیا و عفو و مغفرت در آخرت فراموش نفرمایند. ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَأَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۱

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

شارحه: سید محمد سمیعی رستاقی

پایان ترجمه: عصر روز شنبه ساعت ۶/۴۰ دقیقه مطابق با ۸ جمادی‌الآخرة ۱۴۲۸ ه. ق موافق با ۲ تیرماه ۱۳۸۶ ه. ش.

فهرست آیات

آيات

- إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَ، ١٥٥
 إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ، ٦٩
 إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ، وَ، ١٠٣
 اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، ١٧٠
 اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي، ٣٤
 إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ، ٥٠
 الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، ٨٨
 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ، ٢٣٤
 إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ، ٨٧
 إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ، ١١٩
 إِنَّ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ، ٢٦٦
 إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ، ٢٠٤
 أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ، ٥٦
 النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، ٢٧٠
 بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ، ٦٥
 تُرْجَىٰ مَنْ تَشَاءُ وَتُؤْوَىٰ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ، ٢٦٨
 عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ، ٢١٣
 فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَآ، ٢٧٨
 قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، ١٤٩
 قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ، ١٦٩
 قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ، ٢٨
 قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، ٢٢٤
 كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، ٢٦٧
 كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ وَ، ٥٦
 لَئِنِ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، ٢٣٧
 لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ، ١٨٧
 لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا، ٢٣٤
 لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنِ بَلَغَ، ٢٢٥
 لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ، ٢٠٧
 لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ، ١٢٤
 مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ، ٧١
 مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ، ٢٧١
 نَ، وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ، ٢٠٤
 وَأَخْرُوجَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ، ١١٠
 وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، ٢٢٥
 وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، ٧٠
 وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ، ٨٧
 وَالتَّيْنِ وَالرَّيْثُونَ * وَطُورِ سِينِينَ *، ١٨١
 وَإِنَّ امْرَأَةً حَافَتُ مِنْ بَعْلِهَا، ١٨٥
 وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاِخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ، ١٨٩

و شاورهم فى الأمر، ٢٧٤

وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ،

٢٢٥

وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُوا، ٢٦٠

وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي، ٦٥

وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّ لِيُرِيُو، ٢٦٠

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا، ٢٢٤

وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ، ١٤٥

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ، ٢٣٤

وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ، ٢٣٤

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ،

١٦١

وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، ٢١٣

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ، ٢٤٦

وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ، ٢٢٥

وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ، ١٤٤

هَذَا نِ حَضَمَانِ اخْتَصَمُوا، ٦٩

هل أتى على الإنسان حين من، ٢٣٣

هَذَا لِكَ أَنْبُلَى الْمُؤْمِنُونَ وَ، ١٠٣

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ

مُهَاجِرَاتٍ، ١٢٣

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ، ٣٥

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ، ٤٦

فهرست احادیث

احاديث

- اجعلها سنين كَسِينِي يوسف، ١٧٥
 إرم فذاك أبى و أمى، ٨٥
 استأذنت ربي أن استغفر لأمى فلم يأذن لى، ٣١
 الْقَرْفِ التَّلْفُ، ٢٥٧
 اللهم اغفر لعبيدِ أبى عامر،، ٢٢٤
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ، ٢٤٠
 إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ،، ٢٨
 إن كذبا على ليس ككذب على أحد،، ٢٣٦
 إِنَّكَ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَابِكْرٍ، ١٥٩
 إن له مُرُضِعَا فى الجنة، ١٨٣
 إِنَّمَا أُذِنَ لى فيها سَاعَةٌ من نهار، ١٤١
 انما أنا لكم بمنزله الوالد أعلمكم، ٢٧١
 إِنَّهُ زَوَى لى الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا،، ١٨٠
 إِنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ ضِيضِي هذا، ١٤٨
 أُعْطِيَتْ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ، ٢٢١
 أَنَا الصَّحُوكُ الْقَتَالِ، ٢٠٥
 أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَ لافخر،، ٢٩
 أيما امرأة توفى عنها زوجها فتزوجت بعده،
 ٢٧١
 بَلَّغُوا عَنِّي وَ لَوْ آيَةً، وَ حَدِّثُوا، ٢٣٦
 خَافِطُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى، ١٠٨
 دَعُوهَا فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ، ٥٣
 رأيتُ النَّسَّ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ، ٣٦
 زوجاتى فى الدنيا زوجاتى فى الآخرة، ٢٦٤
 سِيرُوا وَ أَبشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدَّ وَعَدَنِي، ٦٦
 عَمِلَ قَلِيلًا وَ أُجِرَ كَثِيرًا، ٤٧
 لا أدرى بأيهما أنا أشدُّ فرحًا، ١٢٨
 لَا أَشْبَحُ اللَّهَ بَطْنُهُ، ٢٧٤
 لا تقوم الساعة حتى تخرج نار من أرض
 الحجاز، ١٧٨
 لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر، ١٧٧
 لا عيش إلا عيش الآخرة، ٢٥٤
 لانورث، ما تركنا فهو صدقه، ٢٣٠
 لا يحل لأحد أن يجنب فى هذا المسجد غيرى و
 غيرك، ٢٤٢
 لَا يَنْكِحُ الْمُحْرِمُ وَ لَا يُنْكَحُ وَ لَا يَخْطُبُ، ١٩٠
 لَتُرَكَّبَنَّ سَنَنْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، ١٤٤
 لعن الله الراشى و المرتشى و الرائش، ٢٦٠
 لقد قتلت قَتِيلَيْنِ لِأَدِيئَهُمَا، ٩٢
 لَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ عِشْرِينَ لَيْلَةً، ١٤٦

لو أَسْتَفْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا أَسْتَدْبَرْتُ مَا سَقَيْتُ،

١٥٧

مَا أَبَالِي مَا أَتَيْتُ إِنْ أَنَا شَرِبْتُ تِرْيَاقًا، ٢٣٤

مَا مَرَزْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِحَيٍّ بِمَلَأٍ، ٢١٤

مَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ إِذَا لَبَسَ لَأَمَتَهُ، ٨٢

مُرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، ١٥٩

مِنَ الصَّلَاةِ صَلَاةٌ مَنْ فَاتَتْهُ كَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ،

١٣٥

من ترك مالاً فلورثته، و من ترك ديناً أو ضياعاً

فإلحى، ٢٥٠

مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ، ١٤٥

نور أني أراه، ٤٤

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنْ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا، ١٣٠

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنْكُمْ لَتَضْرِبُونَهُمَا، ٦٦

وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ، ١٦٧

وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، ٢٣٧

يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا ظَنُّكَ بِأَنْتَيْنِ اللَّهُ تَالِيَهُمَا، ٥٠

يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ، ٢١٢

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ، ٦٢

